ما شاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله علی احسانه والصلوة والسلام علی رسوله که نسخهٔ متبرکه ترجمه کنز الدقائق مسمی به



بحسب فرمایش تاجران نامی فقیر الله و عبد العزیز و احمد جامی در مطبع ناصر باهتمام ناصر علی مطابق ... گردید

در مطبع ناصری واقع لاهور ۱۲۸۲ مطبوع گردید

فہرست کنز فارسی

ماشاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله علی احسانه والصلوة علی رسوله که نسخهٔ مسمی از ترجمهٔ کنز الدقائق مسمات



جب بایق تاجران نامی نصیر الله و عبد العزیز و احمد جانی تاجران کتب لاهور

مطبع ناصری باهتمام میر ناصر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح مناهج الشریعة والاسلام واورد مناهل التکلیف جملة الانام وجعل العلماء قادة الی الجنة والفقهاء من اهل السنة والجماعة ومصاحبتهم زیادة وبالمنة والصلوة علی رسوله الذی بلغ قدر الدین مناط الثریا باحادیثه وحیثا وعلی آله واصحابه الذین افاضوا علی البرایا ینابیع الفضل وامطاره وبسطوا الدین فی اکناف الارض واقطاره وبعد فیقول العبد الضعیف النحیف الفقیر الذلیف القصیف الراجی الی رحمت الله خالق اهل العلم والاجتهاد نصیر الدین بن محمد بن جمال الاردی المعروف بالکرمانی قد شارنی من الی اشارة حکم واطاعته غنم ان اکتب ترجمة لکنز الدقایق وان کنت مستغرقا بالعوایق علی ان تکون حاویة بتصریح الاختلاف المرقوم فی المختصر المنظوم علی ان اغلب مسائله واکثر احکامه واقعة علی اختیار المشایخ فشرعت فیه مستعینا بالله وسالته علی ان یوفقنی علی الاتمام ویوصلنی کنه الحلال والحرام ویحفظنی من خطار وزلل وقول بلا عمل وهو بالاجابة جدیر وانا فی ذلک معسر وسفیر **کتاب الطهارت** فرائض وضو شستن روی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ واز نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر وشستن دو دست و دو پای تا دو ارنج و دو شتالنگ وبقول زفر رح شستن آرنج و شتالنگ فرض نیست و مسح ربع سر و ربع ریش وبقول مالک رح مسح تمام سر فرض است وبقول شافعی رح مسح سر بمقدار سه موی فرض است وبقول ابی یوسف رح در مسح ریش دو روایت است بروایتی هیچ فرض نه و بروایتی کل فرض است و آداب در وضو دو دست شستن تا بند دست و در ابتدای وضو بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله علی دین الاسلام گفتن



از اینجا وبعده چون مشغول شود بوضو رسواک کردن و آب در دهن کردن و در بینی کردن برای هر یکی ازیکان کف علیحده باشد بآب جدید ونزدیک شافعی رح بیکان کف آب مضمضه واستنشاق کند سه بار هر بار بیک کف آب وخلال کردن ریش وانگشتان دست وپای وسه بار کان شستن هر عضو را ونیت رفع حدث ومسح تمام سر ومسح دو گوش بآب سر وترتیب در وضو چنانچه منصوص است وتوالی یعنی تر بر تر شستن وبقول امام شافعی رح نیت وترتیب در وضو فرض است ونیز بقول او مسح گوش بآب جدید سنت است وبقول امام مالک رح تر بر تر شستن در وضو فرض است ومستحب است در وضو ابتدا کردن از راست عضو است ومسح رقبه بآب جدیده ونزدیک امام زفر رح سنت است

فصل فی نواقض الوضوء

بیرون آمدن پلیدی از تن شکننده وضو است وقی کردن پری دهن اگرچه آب تلخ ویا خون بسته ویا طعام ویا آب باشد ناقض وضو است وبقول شافعی رح بیرون آمدن پلیدی از غیر سبیلین ناقض وضو نیست وبقول امام مالک رح غیر معتاد ناقض نیست مسئله قی کردن بلغم که از شکم برآید ویا از سر فرود آید اگرچه پری دهن است ناقض نیست وبقول ابی یوسف رح اگر از شکم برآید ناقض است مسئله قی کردن خون که آب دهن در و غالب است وبقوت آب دهن بیرون آید ناقض نیست واگر برابر است ویا آنکه آب دهن اندک است از خون ناقض است مسئله قی کردن اندک اندک چون جمع کنند پری دهن شود اتحاد سبب قی معتبر است یعنی اگر بیک شورش دل بود ناقض است وبقول ابی یوسف رح اتحاد مجلس معتبر است یعنی اگر در یک مجلس است ناقض است والا نی مسئله خواب ناقض است در حالت که بر پهلو خفته باشد ویا بر یک سرین نشسته مسئله خواب در حالت قیام ناقض نیست وبقول شافعی رحمة الله علیه ناقض است مگر در حالت قعود وبروایتی از وی ناقض نیست وبروایتی از وی ناقض وبقول امام مالک رح خواب در حالت قعود ناقض است مسئله بیهوشی ودیوانگی ومستی ناقض است مسئله خنده وقهقهه بالغ در حالت نماز ناقض است ونزد شافعی رح ناقض نیست وقهقهه آنرا گویند که آواز خود بشنود وهمسایگان بشنوند درینصورت وضو ونماز بازگرداند وضحک آنرا گویند که آواز خود بشنود نه همسایه درینصورت نماز بازگرداند ووضو نی وتبسم آنرا گویند که آواز نه خود بشنود نه همسایه درینصورت نه نماز ونه وضو گرداند مسئله مباشرت فاحشه سبب بیرون آمدن تری ناقض است وآن عبارتست از کنار گرفتن مرد برهنه زن برهنه را با مماس یعنی چسپیدن شرمگاه مرد وزن وانتشار قضیب وبقول محمد رح ناقض نیست مسئله بیرون آمدن کرم از جراحت ناقض نیست واز دبر ناقض است مسئله مس ذکر ومس مرد زن را بشهوت وغیر آن ناقض نی وبقول امام شافعی رح مس ذکر بباطن کف ومس مرد زن را ناقض است وبقول امام مالک رح مس مرد زن را اگر بشهوت بود ناقض است

فصل احکام غسل

در غسل آب در دهن وبینی کردن وتمام اندام شستن فرض است وبقول

شافعی رح آب در دهن و بینی کردن سنت است مسئله مالیدن اندام فرض نی و بقول مالک رح فرض است
مسئله رسانیدن آب درون پوست ختنه ناکرده فرض نی مسئله سنت در غسل بغیر وضو شستن دو دست
پیش از استنجا و شستن فرج و زائل کردن نجاست از تن بعد از آن وضو کردن چنانچه برای نماز پس سه بار آب
بر تن ریختن مسئله باز کردن گیسو بر زن فرض نی اگر بیخ تر شود مسئله در خروج منی با دفق و شهوت غسل فرض
اما شهوت در حالت انفصال منی از محل خود شرط است و در حالت خروج شرط نی و بقول ابی یوسف رح در حالت خروج شهوت
شرط است و بقول شافعی رح در هر دو حال شهوت شرط نی مسئله بغایب شدن حشفه در دبر و قبل بر فاعل و مفعول غسل فرض شود مسئله اگر
بالغ رسیده وطی کرد غسل بر مرد فرض شود مسئله پاک شدن از حیض و نفاس غسل فرض شود مسئله بخروج مذی و ودی و باحتلام
که در و تری نبود غسل فرض نی مسئله مذی آب تنک است که بوقت ملاعبه با زن یا انتشار آلت بلا دفق بر آید
و ودی آبی است که بعد از بول پدید می آید مسئله غسل جمعه و عیدین و برای احرام بستن و روز عرفه سنت است و
بقول مالک رح غسل جمعه واجب است و بروایتی مستحب است مسئله غسل میت و یا کافری که اسلام آرد فرض است
فاما غسل کسیکه مسلمان شود و جنب نبود مستحب است **فصل** در شناختن آبها وضو جایز است بآب باران و چشمه
و دریا اگرچه درین آبها چیزی پاک آمیخته شود و یک صفت وی متغیر شود و یا بسبب بر ماندگی گنده شود اما
وضو جایز نیست بآبی که متغیر شود بسبب کثرت اوراق و بآبی که در وی چیزی پخته باشد و بآبی که از درخت و میوه
بیرون آرند و بآبیکه چیزی درو خلط کنند و از وصف آب بگردد بسبب آنکه اجزاء مخلوط بر آب غالب شود و بآبیکه استاده
کم از صد گز بود درو نجاست افتد در محیط آورده است بقول ابی سعید اما اگر آب ایستاده در مقدار صد گز بود حکم آب روان دارد
و بقول شافعی رح اگر آب ایستاده مقدار دو قله باشد یعنی پانصد رطل و نجاست در وی افتد وضو روا بود و پلید نشود
و بقول مالک رح آب ایستاده بوقوع نجاست پلید نشود مگر اثر نجاست ظاهر شود مسئله آب روان وضو و غسل روا بود اگرچه
نجاست درو افتد اما اگر اثر نجاست درو ظاهر شود یعنی مزه و رنگ و بوی نجاست پیدا شود و حد آب جاری آنست که آن را کاه
برد مسئله مردن چیزی که خون ندارد آب را پلید نکند چون مگس و پشه و زنبور و کژدم و ماهی و غوک و مانند آن و بقول شافعی
رح پلید کند مگر سمک مسئله آب مستعمل بسبب قربت یا رفع حدث چون قرار گیرد بجای پاک پاکست پاک کننده نی و بقول شافعی و مالک رح
پاک کننده است و بقول ابی حنیفه و ابی یوسف رح نجس است فاما بقول ابی حنیفه رح نجاست مغلظ است و بقول
ابی یوسف رح نجاست مخففه و بقول زفر رح اگر برای قربت باشد یعنی با وضو هم وضو سازد این آب مستعمل
پاک و پاک کننده است مسئله جنبی در چاه فرود آید برای طلب دلو و اندام وی از نجاست حقیقی پاکست
و آب پلید نشود و بقول ابی حنیفه رح مرد و آب هر دو پلید و بقول ابی یوسف رح مرد جنب بود و آب پاک و بقول
محمد رح هر دو پاک و علیه الفتوی مسئله هر پوستی ناپیراسته را که دباغت کنند پاک شود مگر پوست

آدمی و خوک بقول شافعی رح پوست سگ بدباغت پاک نشود و بقول مالک رح پوست مردار از دباغت پاک نشود مسئله
موی آدمی و پیه استخوان و عصب میته پاک ست و بقول شافعی رح موی میته و استخوان وی پلید ست و بقول مالک رح موی
میته پاک ست و استخوان وی پلید ست مسئله آب چاه پلید شود بافتادن نجاست در وی مگر افتادن پشک شتر و گوسفند و انگنده
کبوتر و گنجشک و بقول شافعی رح پس افگنده همه پرندگان آب چاه را پلید کند مسئله افتادن بول آدمی و آنچه گوشت او حلال
است در چاه پلید کند و آنچه گوشت او حرام ست زیاده تر پلید ست تمام آب باید کشید و بقول محمد رح آنچه گوشت او حلال
ست بول او پاک ست مسئله هرچه حدث نبود پلید نبود و بقول محمد رح پلید و اگر خونی که بر سر جراحت است پیش از خروج بجامه برگرفت و در چاه
افگند پلید نکند و بقول محمد رح پلید شود مسئله شرب بول آنچه گوشت وی حلال است و بقول ابی حنیفه رح در جمیع احوال جایز نه
و بقول ابی یوسف رح برای مداوی جایز بود و بقول محمد رح در جمیع احوال جایز بود مسئله مردن موشی و مانند آن در چاه بیست دلو
میانه بکشند و مردن کبوتر و مانند آن چهل دلو و مردن گربه و مانند آن شصت دلو و مردن آدمی و مانند آن تمام آب بکشند مسئله اما
و ریزیدن حیوان خرد و بزرگ تمام آب چاه بکشند مسئله چاهی که چشمه دار بود کشیدن تمام آب ممکن نه دویست یا سه صد دلو بکشند مسئله
اگر در چاه حیوانی آماسیده و پاره ریزیده یابند و وقت افتادن معلوم نیست نماز سه شبانروز باز گردانند و اگر نه آماسیده و نه ریزیده یک شبانروز
نماز باز گردانند و جامه که بدان آب تر شده است بشویند و بقول ابی یوسف رح در هر دو صورت هیچ نمازی نگردانند تا آنکه وقت
افتادن محقق نشود مسئله عرق هر چیزی حکم پس خورده او دارد مسئله پس خورده آدمی و اسپ و آنچه گوشت او حلال است پاک است و
پسخورده سگ و خوک و درندگان چهارپایه چون یوز و شیر و مانند آن پلید ست و بقول مالک رح پسخورده سگ و خوک پاک و پاک کننده است
مسئله پسخورده کافر پاک ست مسئله اگر کسی بعد خوردن خمر در حال آب خوردن آب و آوند نجس گردد و بجهت که فرق ندانند میان پاک و پلید
دست در آب اندک در آرد آب اندک را مکروه کند مسئله پسخورده گربه و ماکیان کوچه گرد و پرندگان که گوشت شان حرام است و خزندگان
چون موش و مانند آن مکروه است و بقول ابی یوسف رح پسخورده درندگان چهارپایان بیابانی پاک است مسئله پسخورده خر و استر
مشکوک است و اگر آب دیگر ندارد وضو کند تیمم کند و تقدیم یعنی پیش آوردن هر یک جایز بود و بقول زفر رح تقدیم تیمم بر
وضو جایز نی و بر عکس اینجا برابر است و بقول شافعی رح پس خورده خر و استر پاک و پاک کننده است مسئله اگر نجز نبیذ تمر و خرما آب دیگر ندارد
وضو سازد بدان و تیمم واجب نی و بقول ابی یوسف و شافعی رح و مالک رح تیمم کند و وضو نسازد و بقول محمد رح وضو سازد
و تیمم بکند باب التیمم مسئله تیمم جایز نیست اگر آب دور بود بمقدار یک میل و آن سوم حصه فرسنگ ست کروه و بقول زفر رح اگر آب
چنان دور است پیش از آنکه وقت بیرون آید بآب رسد تیمم جایز نبود مسئله فرسنگ دوازده هزار قدم است و هر قدم یک نیم گز و هر گز
بیست و چهار انگشت مسئله تیمم جایز بود بخوف زیاده مرض و بقول شافعی رح اگر خوف تلف نفس بود و یا عضوی جایز بود والا نه

مسئله بعد از سرما اگر خوف هلاک و یا خوف مرضی بود تیمم جایز است وجایز است تیمم در حالت جنابت و حدث در شهر و بیرون شهر و بقول ابی یوسف
رح در شهر جنب و محدث را تیمم جایز نیست مسئله از ترس درندگان چون شیر و غیر آن و از ترس دشمن و از ترس تشنگی تیمم جایز بود مسئله
اگر بر سر چاه رسید و چیزی که بدان آب کشند موجود نی اگر تیمم کند جایز بود مسئله ماهیت تیمم دو بار دست زدن است بر زمین پاک یکبار بروی
مسح کند بار دوم بر دو دست تا آرنج مسح کند و بقول قدیم شافعی رح تا بند دست و بقول مالک رح تا نصف ذراعین مسئله استیعاب
در تیمم شرط است بروایتی تا اگر تیمم انگشتری را حرکت ندهد و تیمم نکشد و یا نه جنباند تیمم جایز نبود و بر قول استیعاب شرط نیست مسئله جنب و حائض و محدث
در تیمم برابر اند مسئله تیمم جایز است بهر چه پاک است از جنس زمین اگرچه بر وی گرد نبود و نزدیک شافعی رح و آخر قول ابی یوسف رح تیمم جایز نبود
مگر بخاک پاک که بر وی غبار بود و بقول مالک و محمد رح تیمم بسنگ جایز نبود مگر که بر وی غبار باشد مسئله تیمم بگرد جایز است بی عجز از خاک و بقول
ابی یوسف رح بی عجز جایز نبود مسئله نیت در تیمم شرط است و بقول امام زفر رح شرط نیست مسئله تیمم کافر بنیت اسلام جایز نی فاما وضوء او
برای اسلام جایز بود و بقول ابی یوسف رح تیمم کافر برای اسلام جایز بود مسئله ارتداد ناقض تیمم نی و بقول زفر رح ارتداد ناقض تیمم است
مسئله اگر قادر است بر آب یک فاضل است از حاجت تیمم جایز نیست مسئله هرچه ناقض وضوء است ناقض تیمم است مسئله اگر در حالت عدم
آب فاضل تیمم کرد و بعده بر آب فاضل قادر شد تیمم باطل شود اگرچه در نماز بود و یا بیرون نماز و نزدیک شافعی رح وجود آب در حالت نماز
مبطل تیمم نی مسئله مستحب است تاخیر نماز اگر رجاء وجود آب دارد و همچنین کسیکه امیدوار جماعت است و اگر نه در وقت مستحب تیمم کند فنزدیک
مالک رح تا نیم وقت در تیمم توقف کند مسئله پیش از دخول وقت تیمم جایز است و بقول شافعی رح پیش از دخول وقت جایز نی مسئله
ادا کند فرض و آنچه خواهد از فرائض و نوافل بیک تیمم جایز است و بقول شافعی رح جایز نی مسئله بعذر خوف فوت نماز جنازه و نماز
عیدین با وجود آب تیمم جائز بود اگرچه برای بنا است خلاف مالک و احمد و شافعی رح مسئله مر امام و والی را در نماز جنازه تیمم جایز
نبود و در بنا بر نماز تیمم کند چنانچه در حالت نماز عید محدث شد بنا بر نماز عید تیمم کند جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح بنا بر نماز عید تیمم
جایز نی اگر بوضوء شارع باشد و بقول شافعی رح تیمم بعذر خوف فوت نماز جنازه و عیدین جائز نی مسئله برای خوف فوت نماز
جمعه و نماز وقتی تیمم جایز نی اگر آب در متاع خود فراموش کرد و تیمم نماز ادا کرد بعده یاد شد آمد اعادت نکند و بقول ابی یوسف
و محمد رح اعادت کند اگر وقت باشد مسئله اگر گمان آب دارد مقدار یک تیر پرتاب طلب واجب است مسئله مقدار تیر پرتاب سیصد گز است
یا چهار صد گز و اگر گمان ندارد طلب واجب نی و بقول شافعی رح بی طلب تیمم جایز نی در هر دو حال مسئله اگر بر رفیق آب است طلب کند
و اگر ندهد مگر بثمن مثل و او دارد تیمم جایز نبود و اگر ثمن مثل ندارد تیمم جایز بود مسئله اگر بیشتری از اندام جنب مجروح است تیمم کند و اندام صحیح نشوید
و اگر بیشتری از اندام صحیح است بشوید و تیمم نکند فاما بر جراحت مسح کند و اگر ممکن نبود بر جامه جراحت مسح کند و در وضوء و تیمم جمع نکند
و بقول شافعی رح اندام صحیح بشوید و برای مجروح تیمم کند باب المسح علی الخفین مسح بر موزه مر دو زن را جایز است اگر جنب نباشد

مسئله مدت مسح در حق مقیم یک شبانروزست و در حق مسافر سه شبانروزست وبقول مالک رح روا نباشد که مقیم مسح بر موزه کند
مسئله طهارة کامله بوقت حدث شرطست نه بوقت لبس وبقول شافعی رح بوقت لبس شرطست تا اگر اول دو پای شست و موزه پوشید
وبعده وضو تمام کرد و محدث شد مسح جایز بود وبقول شافعی رح جایز نی مسئله ابتدای مدت مسح از وقت حدثست مسئله سه انگشت
و بر پشت پای یکبار مسح کند ابتدای از سر انگشتان پای کند تا ساق وبقول شافعی و مالک مسح بر پشت پای و کف پای موزه کند
مسئله دریدگی بسیار در موزه مانع مسح است و آن مقدار سه انگشت است از خوردترین انگشتان پای و دریدگی
اندک در موزه مانع نیست و نزدیک زفر و شافعی رح مانع است وبقول مالک رح دریدگی موزه اگرچه بسیار است مانع
مسح نیست مسئله اگر دریدگی موزه متفرق بود و چون جمع کند مقدار سه انگشت شود اگر در یک موزه بود مسح
جایز نی و اگر در دو موزه بود مسح جایز بود مسئله اگر نجاست غلیظ پراگنده در دو موزه رسد چون جمع کنند زیاده
از درم شود مانع جواز نماز بود و همچنین برهنگی پراگنده در عورت چون جمع کنند مقدار ربع شود مانع جواز
نماز بود مسئله هرچه شکننده وضوست شکننده مسح است وکشیدن پای از موزه و گذشتن مدت مسح نیز شکننده مسح
است اگر خوف تلف پای بسبب سرما نبود و چون مدت مسح تمام شد موزه کشید اگر وضو دارد هر دو پای بشوید و نماز گذارد
وضو اعادت نکند وبقول شافعی رح وضو اعادت کند مسئله بیرون آمدن بیشتر از قدم از جای خود ناقض مسح است و این روایت
از ابی حنیفه رح اگر پاشنه پای از محل خود زایل شود مسح موزه باطل شود و این قول ابی یوسف رح است وبقول محمد رح اگر از
قدم مقدار سه انگشت در محل مانده است مسح باطل نشود اگر مقیم مسح کرد و پیش از گذشتن یکشبانروز مسافر شد سه شبانروز مسح
تمام کند وبقول شافعی رح یکشبانروز مسح تمام کند بعده موزه بکشد مسئله اگر مسافر یکشبانروز مسح کشید بعده مقیم شد موزه بکشد
و پای بشوید و اگر یکشبانروز تمام نشده است یکشبانروز مسح تمام کند مسئله بر سر موزه مسح جایز است وبقول شافعی رح جایز
نی مسئله بر جوربی که با جلد و نعل باشد مسح جایز است باتفاق فاما جوربی که سخت بافته اند و بی جلد و نعل اند بر آن نیز مسح
جایز است و نزدیک ابو حنیفه رح جایز نی مسئله بر دستار و کلاه و روی پوش و بر پوستی که باز دار بر دست می پیچند مسح
جایز نی مسئله بر جبیره و بر جامه که بر جراحت بسته اند جایز بود و حکم شستن دارد لیکن مدت مسح نبود و اگر عضوی
مجروح است و بر وی جبیره بسته است مسح کند و اعضای دیگر بشوید بخلاف آنکه اگر در یک پای موزه دارد و بر آن مسح کند و یکی
میشوید جایز نی اگر بر جراحت جبیره بی وضو بسته است مسح بر آن جایز است فاما اگر موزه بی وضو پوشید مسح بر آن جایز نی مسئله
اگر جبیره بر جراحت بسته است و مقداری از زیر جبیره اندام صحیح است بر تمام جبیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح میکند
جایز بود مسئله اگر جبیره افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نی و محل جبیره بشوید و اگر نیک نشده است جبیره ببندد و مسح

باطل نشود مسئله در مسح موزه و مسح سر نیت شرط نیست و بقول شافعی رح محتاج نیت ست بسوی مسح موزه و سر

باب الحیض حیض عبارت است از بیرون آمدن خون از رحم زنی بالغه سالمه از علت استحاضه

مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز است و بقول ابی یوسف رح دو شبانروز و بیشتر از سیوم روز

بقول او رح اندک و بسیار خون حیض است و بقول شافعی رح یک شبانروز است مسئله اکثر مدت

حیض ده شبانروز و بقول شافعی رح پانزده شبانروز ست مسئله هرچه کم از سه شبانروز

است و زیاده از ده شبانروز خون بیند نزدیک علمار ما استحاضه ست مسئله خون حیض

پنجگونه است یکی خون و دیگر ریم است سیوم سیاه است چهارم سبز است پنجم تیرگی است تا از این همه

خود را پاک نه بیند حیض بود مسئله جمیع الوان خون حیض بود جز سپیدی خالصه و بقول ابی یوسف رح

تیرگی بعد از سرخی و زردی حیض است و پیش از خون حیض و نفاس نماز روزه و دخول مسجد و طواف خانه

کعبه و خواندن قران و مس مصحف بی غلاف و وطی را مانع ست اما قضار روزه فرضست مر حایضه را

و قضار نماز نی مسئله مس عورت حایض فرود از ناف جایز نیست و بقول محمد رح از شرمگاه احتراز کند

و بجز آن جایز است که مس کند و بقول مالک رح حایض را قراءة قرآن جایز است مسئله جنابت مانع

نماز را و قراءة قران و مس مصحف و دخول مسجد و طواف کعبه را مسئله حدث مانع مس مصحف و نماز و سجده

تلاوت است مسئله اگر خون حیض بده روز منقطع شد وطی پیش از غسل

جایز بود اگر کم از ده روز خون حیض منقطع شد جایز نبود مگر که غسل کند و یا ادنی وقت نماز بگذرد و قدرت بغسل

و تحریمه بود مسئله طهری که در میان دو خون است در مدت حیض و نفاس حکم حیض و نفاس دارد و بقول ابی یوسف

و محمد رح اگر طهری در مدت نفاس پانزده شبانروز بود فاصل بود اول نفاس و دوم حیض بود مسئله اقل طهر پانزده

شبانروز است اکثر او حد ندارد مگر در حق نصب عادت وقت استمرار تا اگر طهری ممتد دید و خون مستمر شد و روزهای حیض و طهر

فراموش کرد و بعد از دخول مطلقه شد و بقول ابی عصمه رح هیچ وقت عدت او تمام نشود که بر قول او اکثر طهر مقدار نیست و بقول

محمد بن ابراهیم میدانی چون آنگاه طلاق نوزده ماه و ده روز کم از چهار ساعت بگذرد بتواند که شوهر دیگر کند بر تقدیر

که طلاق در اول حیض واقع شده باشد و اگر در اول طهر واقع شود پس عدت او نوزده ماه است سه ساعت کم و اگر

در آخر طهر واقع شود پس عدت او سیزده ماه است دو ساعت کم پس قول او اکثر طهر این مقدار است شش ماه کم یک ساعت

بقول عبد الله زعفرانی اکثر طهر این مقدار است بیست و هفت روز پس بقول او بعد از چهار ماه و دیگر یک سال تواند که شوهر

کند و بقول محمد رح اقل طهر سه شبانروز است اگر زاید بود از هر دو خون و بقول مالک رح اقل طهر هرچه بود خواه شود ایام

و بسیار مسئله خون استحاضه چون خون منی که دائم باشد از نماز و روزه و وطی منع نکند مسئله اگر عادت در حیض کم از ده و در
نفاس کم از چهل روز است و از اکثر حیض و یا نفاس خون زیاده شد زیاده از عادت استحاضه بود و بقول مالک رح
سه روز از زیاده بحیض الحاق کند و باقی طهر بود مسئله اگر بلوغ با استحاضه استمرار شد در هر ماه ده روز حیض بود و باقی طهر
یعنی آن ایام استحاضه اند و نفاس این زن را چهل روز بود و بروایتی از شافعی رح یک شبانروز و بروایتی قیاس بزنان
و عشیره او کنند مسئله زن مستحاضه و کسی را که سلس بول بود و یا اطلاق دایم و ریح و یا رعاف دایم و یا جراحت سایل دارد
برای وقت هر فرضی وضو سازد و بدان وضو هر فرض و نفل بگذارد و بقول شافعی رح نماز فائته بدین وضو جایز نی و بقول
امام مالک رح برای هر فرض و نفلی وضو کند مسئله وضوی صاحب عذر بخروج وقت باطل شود و بقول زفر رح بدخول وقت
باطل شود نه بخروج و بقول ابی یوسف رح بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب عذر کسی است که هیچ وقتی از اوقات
نماز خالی از عذر نباشد مسئله نفاس عبارت از خونی است که بعد از ولادت بود مسئله خون حامل حکم استحاضه دارد و
بقول شافعی رح حکم حیض دارد مسئله بچه که از شکم افتد اگر بعضی از خلقت آدمی بر وی ظاهر است اگرچه یک انگشت بود حکم ولد بود
و خونیکه بعد از سقط بیرون آید حکم نفاس دارد و فی الینابیع و اگر هیچ خلقتی در وی ظاهر نشده مر او را حکم ولد نباشد و خونیکه
عقب آن بیند اگر در ایام حیض بود حیض باشد و اگر نه استحاضه بود مسئله اقل نفاس حدی ندارد و اکثر او چهل شبانروز است و
و بقول شافعی رح شصت شبانروز است و بقول مالک رح هفتاد شبانروز است استحاضه بود مسئله خونیکه زیاده از چهل
شبانروز است استحاضه بود مسئله دو بچه که از یک شکم متولد شوند نفاس از اول ولد بود و بقول محمد و زفر رح از آخر ولد بود
باب الانجاس جایز است شستن جامه و تن پلید بآب و بهر چه زائل کننده نجاست است چون سرکه و گلاب و آبی که
پلیده باشد از برگی و میوه و درخت و بقول محمد و زفر و شافعی رح شستن جامه و تن بجز آب جایز نی و شستن جامه بروغن و
شیر جایز نبود مسئله موزه پلید از نجاست تندار خشک و تر بمالیدن پاک شود و بقول محمد رح موزه پلید بمالیدن پاک
نشود اگرچه نجاست تر و خشک بود و بقول ابی حنیفه رحمه الله از نجاست خشک بمالیدن و از نجاست تر بشستن پاک
شود و این بخلاف در نجاست تندار است اما از نجاست که تندار نیست موزه پاک نشود مگر بشستن مسئله موزه
و جامه از منی خشک بمالیدن پاک شود و از منی تر پاک نشود مگر بشستن و بقول شافعی رح آب منی پاک است مسئله
تیغ و کارد و آئینه پلید بمالیدن پاک شود مسئله اگر زمینی پلید خشک شد و اثر نجاست نماند نماز بر و جایز بود تیمم نه و بقول
شافعی و زفر رح تیمم و نماز نیز جایز نبود مسئله خون و خمر و پیس افگنده ماکیان و چغز و بول آنچه گوشت او حرام است
و سرگین اسپ و گاو نجاست مغلظه است مقدار درم عفوست و زیاده از درم مانع جواز صلوة است و درم مقدار

کفدست بود وبقول زفر وشافعی رح اندک وبسیار نجاست مانع جواز صلوة است وبقول زفر رح بیک روایت سرگین آنچه گوشت
او حلال است نجاست مخففه است وگوشت هرچه حرام است سرگین او مغلظه است وبقول ابی یوسف ومحمد رح جمله سرگینها
نجاست مخففه است مسئله بول آنچه گوشت او حلال است وبول اسپ وپلیس افکنده پرندگان که گوشت ایشان حرام
است نجاست خفیفه است وخون ماهی ولعاب استر وخر وبولی که پراگنده رسد مانند سر سوزن عفو است وبقول ابی یوسف رح
لعاب استر وخر نجاست خفیفه است چون کم از ربع پلیده شود مانع نبود وربع مانع است اما ربع هر عضوی وربع هر جامه چون
ترزیر وآستین وغیر آن وبقول محمد رح گوشت آنچه حلال است بول او نیز حلال وپاکست وبول اسپ پاکست ونزد
امام محمد رح پلیس افکنده آنچه گوشت او حرام است از پرندگان نجاست مغلظه است مسئله نجاستیکه دیده شود برفتن
عین نجاست جامه پاک شود آنچه اثر او بماند عفو است مسئله نجاستیکه دیده نشود بسه بار شستن وشلیدن پاک شود و
بقول شافعی رح بیکبار شستن پاک شود مسئله آنچه شلیدن او ممکن نیست سه بار بشوید وهر بار خشک کند پاک شود وبقول
محمد رح هرگز پاک نشود وحد خشکی آنست که از قطران باز ایستد مسئله استنجا سنت است بسنگ ویا بکلوخ وآب شستن
افضل است وعدد سنگ سنت نیست وبقول شافعی رح عدد سه سنگ سنت است مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کرد
وبجز مخرج زیادت از درم است شستن واجب است واگر با مخرج زیادت از درم نبود شستن واجب نبود وبقول محمد رح
شستن نیز واجب بود مسئله استنجا نکند بدست راست وباستخوان وسفال وسرگین ونمک وطعام مگر آنکه بدست چپ علتی
بود ویا نجاک ویا بجامه که دران منتفع نباشد واگر کلوخ نیابد خود را بسنگ پاک کند واگر سنگ نیابد خود را بخاک پاک کند واگر خاک
نیابد خود را بجامه پاک کند وچندان احتیاط کند که تری آن برود **کتاب الاوقات** وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
تا طلوع آفتاب واول وقت ظهر از گشتن آفتاب وآخر وقت تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان جز سایه اصلی که بوقت
زوال بود وبقول ابی یوسف ومحمد رح آخر وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچند او شود جز سایه اصلی واول وقت عصر بخروج
وقت ظهر بر اختلاف مذکور وآخر وقت عصر تا فرو شدن آفتاب واول وقت مغرب از فرو شدن آفتاب وآخر وقت مغرب
تا فرو شدن شفق وآن سپیدی است که بعد سرخی بود وبقول ابی یوسف ومحمد رح شفق سرخی است وعلیه الفتوی
وبقول شافعی رح وقت مغرب مقدار یکه وضو سازد وبانگ نماز گوید وپنج رکعت نماز بگذارد مسئله اول وقت عشا ووتر از فرو
شفق تا طلوع صبح صادق مگر تقدیم وتر پیش از عشا جایز نیست از بهر ترتیب وبقول ابی یوسف ومحمد رح اول وقت وتر بعد از
عشا است مسئله هر که وقت عشا ووتر در نیابد این دو نماز بر وی فرض نیست مسئله مستحب است تاخیر کردن نماز فجر در تابستان
وزمستان وتاخیر عصر تا دامیکه متغیر نشود قرص آفتاب وتاخیر عشا تا ثلث شب وتاخیر وتر کسی را که اعتماد دارد بر بیداری تا آخر

شب مستحب است و تاخیر ظهر در تابستان و تعجیل او در زمستان مستحب است تعجیل مغرب در زمستان و تابستان و بقول شافعی رح در جمیع
صلوة تعجیل مستحب است مسئله روز ابر تعجیل عصر و عشا و تاخیر فجر و ظهر و مغرب مستحب است مسئله ممنوع است از نماز نفل و سجدهٔ
تلاوت و نماز جنازه بوقت طلوع آفتاب و نیمروز و نزدیک غروب مگر از عصر وقتی در وقت غروب و بقول شافعی رح قضای فوائت
و سجدهٔ تلاوت و نماز جنازه درین اوقات جایز است و بقول ابی یوسف رح نماز نفل وقت زوال روز جمعه جایز است مسئله ممنوع
است از نماز نفل بعد از فجر و عصر مگر قضای فوائت و سجدهٔ تلاوت و نماز جنازه مسئله ممنوع است نماز نفل بعد از طلوع فجر بجز دو رکعت
سنت و بقول شافعی رح بعد از نماز فجر و عصر نفلی که سبب دارد چون دو رکعت طواف و تحیة مسجد و وضو جایز بود مسئله ممنوع است
نماز نفل پیش از مغرب و وقت خطبه و بقول شافعی رح سنت جمعه و تحیة مسجد در وقت خطبه بگذارد مسئله ممنوع است از جمع کردن
دو نماز در یک وقت بسبب عذر و بقول شافعی رح جمع میان ظهر و عصر در یکوقت و میان مغرب و عشا بعذر سفر و مرض
و مطر جایز است و نزدیک ما جمع کردن میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا بمزدلفه جایز است باب الاذان بانگ نماز برای فرض
سنت موکده است بی ترجیع و لحن و بقول شافعی رح در بانگ نماز ترجیع کند و صورت ترجیع انست که اول بار شهادتین آهسته گوید و
بار دوم بلند گوید مسئله در اذان فجر بعد از فلاح دو بار الصلوة خیر من النوم بگوید مسئله اقامت مثل اذان است مگر که زیاد
کند در اقامت بعد از فلاح قد قامت الصلوة دو بار و بقول شافعی رح در اقامت هر کلمه یکبار گوید مسئله در اذان ترسل
کند یعنی بشتاب نگوید و در اقامت شتاب کند و در اذان و اقامت استقبال قبله کند و در حال اذان و اقامت سخن نگوید و در
کلمه حی علی الصلوة و الفلاح روی بجانب راست و چپ کند و در صومعه بوقت حی علی الصلوة و الفلاح بگردد و در هر دو گوش
انگشت کند مسئله تثویب میان اذان و اقامت کسی را نیست و بقول ابی یوسف رح تثویب برای امیر کردن باکی نیست بقوله حی علی الصلوة
یرحمک الله و بقول محمد و شافعی رح مکروه است مسئله میان اذان و اقامت جلسه کند مگر در مغرب و بقول ابی یوسف و محمد رح در مغرب
جلسه خفیفه کند و بقول شافعی رح مقدار دو رکعت بنشیند مسئله برای نماز فائته اذان و اقامت کند و اگر فوائت بسیار دارد برای
اولی اذان و اقامت کند و در باقی مخیر باشد یعنی اذان و اقامت گوید یا بسنده کند با قامت و بقول مالک رح بیک اقامت بسنده
در جمیع فوائت مسئله پیش از دخول وقت اذان نگوید و اگر گفت در وقت اعاده کند و بقول شافعی رح و ابی یوسف رح اذان فجر در
نصف آخر از شب جایز است مسئله اذان و اقامت جنب و اقامت محدث و اذان زن و فاسق و قاعد و مست و کودک مکروه است
و بانگ نماز محدث مکروه نیست مسئله اذان بنده و حرامزاده و نابینا و بیابانی مکروه نیست مسئله اگر مسافر ترک اذان و اقامت کرد مکروه بود
مسئله اگر در شهر در خانه خود نماز میگذارد اذان و اقامت ترک میکرد مکروه نبود مسئله مستحب است که مسافر و کسیکه در خانه نماز گذارد اذان
و اقامت بکند مگر زنان را مستحب نیست باب شروط الصلوة پاکی تن از حدث و نجاست و پاکی جامه و جای نماز و پوشیدن عورت

مسئله عورت مرد از زیر ناف تا زیر دو زانو است و بقول شافعی رح ناف مردان از عورت نیست و زانو نیز مسئله
عورت زن حره تمام تن عورت است مگر روی و دو کف و دو قدم عورت نیست و بروایتی قدم زن عورت است و
و روایت اول صحیح است که قدم زن عورت نیست مسئله برهنگی ربع ساق زن و ربع شکم و ربع
ربع موی سر و ربع ران مانع جواز نماز است و برهنگی ربع عورت غلیظه یعنی قبل و دبر و خصیتین مانع جواز نماز است و بقول
ابی یوسف رح اگر مکشوف کمتر از نصف است مانع نیست و در نصف دو روایت است و بقول شافعی رح برهنگی اگرچه اندک است مانع جواز
صلوة است مسئله عورت کنیزک مثل عورت مرد است مگر پشت و شکم کنیزک نیز عورت است مسئله اگر با وجود جامه که ربع او پاک است برهنه
نماز میگذارد جایز نبود و اگر کم از ربع پاک است مخیر بود در برهنه نماز گذارد و یا جامه و اگر جامه ندارد نشسته نماز گذارد و برای رکوع و سجود
اشارت کند و بقول زفر رح ایستاده نماز بگذارد با رکوع و سجود اشارت کند و بقول زفر رح ایستاده نماز بگذارد با رکوع و سجود مسئله
و اگر جامه تمام پلید است و یا ربع و یا کمتر از ربع پاک است مخیر بود با جامه نجس نماز گذارد و یا برهنه بگذارد و بقول محمد رح و بقول امام شافعی رح روا
نبود که برهنه نماز بگذارد مسئله در حالت برهنگی نشسته با اشارت نماز گذاردن افضل است از ایستاده با رکوع و سجود مسئله نیت
از شروط نماز است و میان نیت و نماز بعمل دیگر فاصله نکند و شرط در نیت آنست که در دل بداند که کدام نماز میگذارد مسئله بنده را
مطلق نیت برای نماز نفل و سنت و تراویح برای فرائض شرط است نیت تعیین فرض چنانچه در عصر نیت فرض عصر کند و مقتدی نیت
تعیین فرض و متابعت امام کند و در نماز جنازه نیت نماز برای الله تعالی و نیت دعا برای میت کند مسئله استقبال قبله شرط نماز است
اگر در مکه توجه بعین کعبه فرض است و در غیر مکه توجه بجهت کعبه فرض است و در حالت خوف بهر جهتیکه ممکن بود توجه کند مسئله در حالت اشتباه قبله
تحری کند بهر جهت که اول او بیارامد نماز بگذارد مسئله اگر بتحری نماز گذارد و بعده معلوم شد که خطا کرده است
اعاده نکند و اگر در میان نماز دانست بگردد بجانب قبله و بقول شافعی رح اگر درست بر قبله بود اعاده کند مسئله اگر در شب تاریک
قومی بجماعت نماز گذارند و هر یکی بجهتی تحری کرده و حال امام معلوم نه نماز همه جایز بود **باب صفة الصلوة** فرائض
نماز تحریمه و قیام و قراءة و رکوع و سجود و قعده اخیره بمقدار تشهد و خروج مصلی از نماز بفعل مصلی فرض است و بقول ابی یوسف
و محمد خروج مصلی از نماز بفعل مصلی فرض نیست و بقول مالک رح قعده اخیره فرض نیست مسئله واجبات نماز خواندن فاتحه و ضم سورت
و تعیین قراءت در دو رکعت اول و مراعات ترتیب در فعل مکرر در هر رکعتی چون دو سجده تا اگر سجده دوم ترک گرفت و در رکعت
دوم یا بعده دو سجده آورد نماز فاسد نشود زیرا که واجب است و ترک واجب نقصان نماز است عامداً و ساهیاً و بقول شافعی رح
قراءة فاتحه فرض است و بقول مالک رح ضم سورة با فاتحه فرض است و بقول زفر رح ترتیب افعال نماز فرض است مسئله
تا اگر لاحق نماز با امام میگذارد و آنچه فوت شده است بعد از فراغ امام میگذارد جایز بود و بقول زفر رح جایز نبود مسئله

ارکان و واجبست وآن طمانیدن ست یعنی آرامش کردن میان رکوع وسجود وبقول ابی یوسف وشافعی رح
فرض ست مسئله قعده اولی وتشهد در هر دو قعده وخروج از نماز بلفظ سلام ودعا قنوت در وتر وتکبیرات عیدین
وبلند خواندن امام را در فجر ومغرب وعشا وجمعه وعیدین وآهسته خواندن در ظهر ودر عصر ودر نوافل روز واجبست وبقول
شافعی رح تشهد در قعده دوم وبیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فرض ست وخواندن دعا قنوت در وتر در رمضان
واجبست وبقول شافعی رح ممنوع ست خواندن دعا قنوت مگر در نصف اخیر از رمضان مسئله سنتها نماز برداشتن
دو دست در تکبیر تحریمه وکشاده داشتن انگشتان ست وبلند گفتن تکبیر امام را وآهسته گفتن ثنا وتعوذ وتسمیه ولفظ آمین
بقول شافعی رح تسمیه وآمین وتعوذ وثنا را امام بلند بگوید در نمازیکه قراءت بجهرست وبقول مالک رح تسمیه وآمین وتعوذ وثنا
امام نگوید بلکه چون تکبیر گفت مشغول بقراءت شود مسئله دست راست بر دست چپ بر زیر ناف نهادن سنت است
در حالت قیام وبقول شافعی رح دست بر سینه نهد وبقول مالک رح ارسال کند مسئله تکبیر رکوع وسجود وتکبیر در حالت
برگرفتن سر از رکوع وسه بار تسبیح گفتن در رکوع وسجود سنت ست وبقول مالک رح تسبیح در رکوع ودر سجود فرض ست
مسئله گرفتن زانو بدو دست وکشاده کردن انگشتان دست در رکوع وایستادن بعد از رکوع سنت ست وبقول شافعی
رح وابی یوسف رح ایستادن بعد از رکوع فرض ست مسئله سمع الله لمن حمده امام را در بنا لک الحمد مقتدی را نزد یک
برکردن سر از رکوع سنت ست مسئله نهادن دو دست ودو زانو بر زمین در هر دو سجده وافتراش پای چپ وایستاده کردن
پای راست در هر دو قعده وقومه بعد از رکوع وجلسه میان دو سجده سنت ست وبقول ابی یوسف وشافعی رح قومه و
جلسه فرض ست وبقول شافعی رح در قعده اخیره بر سرین بنشیند وبقول مالک در هر دو قعده بر سرین بنشیند مسئله درود بر پیغمبر در حالت
ما تورده سنت ست وبقول شافعی رح درود در قعده اخیره فرض ست مسئله در حالت قیام نظر بسجده گاه کردن وفرو دوردن نمازه و
بیرون کشیدن دست از آستین در تکبیر تحریمه ودفع کردن سرفه بقدر امکان وایستادن قوم در حالت اقامت چون موذن حی علی الفلاح
رسد وشروع امام در نماز چون موذن قد قامت الصلوة بگوید از آداب نماز ست وبقول ابی یوسف ومالک رح بعد از فراغ از اقامت
موذن امام شروع کند وبقول زفر رح چون موذن دوم بار قد قامت الصلوة گوید امام شروع کند **فصل** چون در نماز در آید
تکبیر گوید ودستها برابر گوش دارد اگر بکلمه سبحان الله یا لا اله الا الله شروع میکند ویا تکبیر بفارسی میگوید وعاجز بود از عربی جایز بود وبقول صاحبین
اگر بفارسی در نماز قرآن میخواند وعاجز ست از عربی جایز بود واگر در حالت ذبح تسمیه بفارسی میگوید نیز جایز بود وبقول شافعی رح در حالت
تکبیر دستها تا کتف برآرد ونیز در قول او شروع جایز نیست مگر با الله اکبر یا با الله الاکبر وبقول ابی یوسف رح جایز نبود مگر بکلمه الله اکبر یا
الله الاکبر یا بکلمه الله الکبیر وبقول مالک رحمة الله شروع جایز نبود مگر بکلمه الله اکبر مسئله اگر بجای تکبیر اللهم اغفرلی گوید جایز نبود مسئله چون از تکبیر فارغ شد
دست راست بر دست چپ زیر ناف نهد در حالت ثنا وتعوذ گوید برای قراءت آهسته یعنی تعوذ وتسمیه تبع قراءت ست وبقول ابی یوسف رح تبع
ثنا ست نه تبع قراءت تعوذ گوید ومقتدی نگوید وبقول ابی یوسف رح مسبوق نگوید ومقتدی گوید مسئله تعوذ بعد از تکبیرات عید گوید وبقول ابی یوسف
رح پیش از تکبیرات عید گوید مسئله تسمیه در سر هر رکعتی آهسته گوید وعلیه الفتوی وبقول ابی حنیفه رح تسمیه در تمام صلوة یکبار گوید ودر رکعت اول بعد تعوذ
وبقول محمد رح در نمازیکه قراءت جهر ست تسمیه نگوید ودر نمازیکه قراءت آهسته است تسمیه در فاتحه وسورت بگوید مسئله تسمیه آیتی ست از
قرآن منزل است برای جدا کردن میان سورتها نه از فاتحه ست ونه از هر سورتی وبقول شافعی رح تسمیه آیتی از فاتحه

۱۳

وازاول هر سورتی مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سورت خواند و یا سه آیت از هر سورتیکه خواهد امام و مقتدی آمین آهسته گویند و
چون از قرارت فارغ شود تکبیر گوید الله اکبر در رکوع رود و دو دست بر زانو نهد و انگشتان دست کشاده دارد و پشت
بگسترد و سر با سرین برابر دارد و سه بار تسبیح گوید و سر از رکوع بردارد و امام بسنده کند به سمع الله لمن حمده و مقتدی و منفرد
بسنده کنند ربنا لک الحمد و بروایتی منفرد سمع الله لمن حمده نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح امام ربنا لک الحمد نیز گوید و
بقول امام شافعی رح امام و مقتدی سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد گوید مسئله چون سجده کند تکبیر گوید و سر دو زانو بر زمین
نهد بعده دست بعده روی میان دو کف دست نهد و چون برخیزد بعکس آن برخیزد و بقول مالک رح مخیر است اول
دست نهد بعده زانو یا اول زانو بعده دست مسئله سجده بر پیشانی و بینی کند و اگر بیکی ازینها سجده کند مکروه بود و بقول
ابی یوسف و محمد رح اگر سجده به بینی کند بی پیشانی جایز نبود مگر بعذر مسئله سجده بر پیچ دستار جایز است بالکراهیت و بقول شافعی رح
جایز نی مسئله در سجده بازو از بغل کشاده دارد و شکم از ران دور دارد و انگشتان پای مقابله قبله کند و سه بار سبحان ربی
الاعلی گوید و زن ران خود را فرود آرد و شکم با ران متصل کند مسئله چون سر بردارد تکبیر گوید و بنشیند و قرار گیرد و با تکبیر گوید
و دوم سجده کند و چون سر از سجده بردارد تکبیر گوید و بایستد و اولا سر بردارد بعده دست بعده زانو و در حالت ایستادن
دست بر زمین نه نهد و نه نشیند و بقول شافعی رح جلسه خفیفه درینحالت مستحب است مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول می گذارد
مگر ثنا و تعوذ نگوید مسئله دست بر ندارد مگر در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوت و تکبیرات عیدین و استلام حجر الاسود و صفا
و مروه و عرفات و رمی جمار و بقول شافعی رح در تکبیر رکوع و سجود و در حالت برداشتن سر از رکوع دست بر آوردن
سنت است مسئله چون سر از سجده دوم از رکعت دوم بردارد پای چپ بگسترد و بران بنشیند و پای راست بایستاند
و انگشتان پائی مقابله قبله دارد و دو دست بر ران نهد و انگشتان دست کشاده دارد و زن بر سرین بنشیند و تشهد ابن
مسعود رضی الله عنه خواند و بقول شافعی رح تشهد ابن عباس رضی الله عنه خواند فقط مسئله در دو رکعت آخر در نماز فرض
بفاتحه بسنده کند و بقول مالک رح در سه رکعت قرارت فرض است مسئله قعده آخر همچون اولی است و در
قعده دوم بعد از تشهد درود بر پیغمبر علیه السلام گوید و دعائیکه مشابه کلام الله و سنت رسول الله است بخواند
و دعائیکه مشابه کلام الناس است نگوید بعده سلام گوید مقارن با سلام امام چنانچه در تکبیر تحریمه مقتدی با امام
مقارنت کند و بقول ابی یوسف و محمد رح مقتدی تکبیر تحریمه بعد امام تکبیر گوید مسئله و سلام گوید جانب راست
و نیت ملائکه راست و چپ و قوم و امام کند و اگر امام جانب راست باشد در سلامی که جانب راست گوید نیت
امام و قوم کند و اگر امام جانب چپ باشد در سلامی که بجانب چپ گوید نیت امام و ملائکه و قوم کند و اگر امام برابر

باشد در هر دو سلام نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت قوم و ملائکه کند مسئله در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا
امام بلند خواند اگرچه قضا میگذارد و در جمعه و عیدین نیز بلند خواند مسئله در ظهر و عصر و نوافل روز آهسته خواند و منفرد
مخیر است در فجر و مغرب و عشا و در نوافل شب در آهسته و بلند خواندن مسئله اگر فاتحه را در دو رکعت اولی الفرائض
ترک آورد در دو رکعت آخر قضا نکند و اگر سورت در دو رکعت اول از عشا بفراموشی ترک گرفت در دو رکعت
آخر سورت با فاتحه بلند خواند و بقول ابی یوسف رح سورت نیز در رکعت آخر قضا نکند چنانچه فاتحه مسئله فرض
در قرارت یک آیه خورد است و بقول ابی یوسف و محمد رح سه آیه قصیر و یا یک آیه طویل فرض است مسئله
قرارت در سفر فاتحه و هر سورتی که خواهد و سنت قرارت در حضر طوال مفصل و طوال مفصل از سورت حجرات تا سورت
بروج و اوساط مفصل از بروج تا لم یکن و قصار مفصل از لم یکن تا آخر قرآن و طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط مفصل
در عصر و عشا و قصار مفصل در مغرب مسئله در رکعت اولی در نماز فجر بیشتر خواند و در صلوة
دیگر برابر خواند در هر دو رکعت و بقول محمد رح در جمیع صلوة قرارت رکعت اولی بیشتر خواند مسئله تعیین کردن از
قرآن سورتی یا آیتی در نماز مکروه است اگر اعتقاد کند که جز این روا نباشد و بقول امام شافعی رح فاتحه در هر رکعت فرض
است مسئله مقتدی قرارت نخواند بلکه استماع کند و ساکت بود اگرچه امام آیت ترغیب و یا ترهیب خواند و همچنین در حالت
خطبه شنونده ساکت بود اگرچه خطیب صلوة گوید و بقول مالک رح مقتدی فاتحه در ظهر و عصر بخواند و بقول شافعی رح
مقتدی فاتحه خواند در همه صلوة مسئله کسیکه از خطیب دور است حکم قریب دارد یعنی ساکت بود و بروایتی از ابی حنیفه رح
اگر دور است چنانچه خطبه نشنود قرآن خواندن و تسبیح جایز است **باب الامامة** جماعت سنت موکده است اولی
بامامت داناتر است باحکام الصلوة و اگر همه در علم برابر اند خواناتر اولی و اگر همه در قرآن برابر اند پرهیزگارتر اولی
و اگر همه در تقوی مساوی اند آنکه بسن بزرگتر است اولی بود و بقول ابی یوسف رح خواناتر اولی است از داناتر باحکام
الصلوة مسئله مکروه است امامت بیابانی و بنده و فاسق و اهل بدعت و نابینا و ولد الزنا و بقول مالک رح امامت
فاسق جایز نیست مسئله طویل قرارت و جماعت زنان مکروه است و اگر زنان میان خود جماعت کنند زنیکه امام
بود میان صف بایستد و پیش نرود چنانچه اگر قومی برهنه میان خود نماز بجماعت میگذارند امام میان صف بایستد
و پیش نرود مسئله اگر دو کس نماز بجماعت میگذارند مقتدی جانب راست برابر امام بایستد و بروایتی از محمد رح
مقتدی انگشتان پای خود از نزدیک پاشنه امام پس دارد مسئله اگر با دو کس نماز بجماعت میگذارد امام پیش
رود و دو مقتدی پس امام بایستند و بروایتی از ابی یوسف رح امام میانه باشد مسئله اول صف

واز اول هر سورتی مسئله بعد از تسمیه فاتحه وسورت خواند و یا سه آیت از هر سورتیکه خواهد امام ومقتدی آمین آهسته گویند و
چون از قرارت فارغ شود تکبیر گوید الف الله الف اکبر در رکوع رود و دو دست بر زانو نهد و انگشتان دست کشاده دارد و پشت
کستر اند و سر با سرین برابر دارد و سه بار تسبیح گوید و سر از رکوع بردارد و امام بسنده کند بسمع الله لمن حمده و مقتدی
بسنده کنند بربنا لک الحمد و بروایتی سنفرد سمع الله لمن حمده نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح امام ربنا لک الحمد نیز گوید و
بقول امام شافعی رح امام و مقتدی سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد گوید مسئله چون بسجده کند تکبیر گوید و سر دو زانو در زمین
نهد بعده دست بعده روی میان دو کف دست نهد و چون برخیزد و بعکس آن برخیزد و بقول مالک رح مخیر است اول
دست نهد بعده زانو یا اول زانو بعده دست مسئله سجدهٔ پیشانی و بینی کند و اگر بیکی از ینها سجده کند مکروه بود و بقول
ابی یوسف و محمد رح اگر سجده بینی کند بی پیشانی جایز نبود دیگر بعد مسئله سجده و پیچ دستار جایز است با کراهیت و بقول شافعی
جایز نی مسئله در سجده بازو از بغل کشاده دارد و شکم از ران دور دارد و انگشتان پای مقابله قبله کند و سه بار سبحان ربی
الاعلی گوید و زن ران خود را فرو دارد و شکم با ران متصل کند مسئله چون سر بردارد و تکبیر گوید و بنشیند و قرار گیرد و با تکبیر گوید
و دوم سجده کند و چون سر از سجده بردارد تکبیر گوید و بایستد و اولا سر بردارد بعده دست بعده زانو و در حالت ایستادن
دست بر زمین نهد و نه نشیند و بقول شافعی رح جلسه خفیفه درینحالت مستحب است مسئله رکعت دوم مثل رکعت اولی گذارد
مگر ثنا و تعوذ نگوید مسئله دست بر ندارد دیگر در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوت و تکبیرات عیدین و استلام حجر الاسود و صفا
و مروه و عرفات و رمی جمار و بقول شافعی رح در تکبیر رکوع و سجود و در حالت برداشتن سر از رکوع دست بر آوردن
سنت است مسئله چون سر از سجده دوم از رکعت دوم بردارد و پای چپ بگستراند و بران بنشیند و پای راست بایستاند
و انگشتان پای مقابله قبله دارد و دو دست بر ران نهد و انگشتان دست کشاده دارد و زن بر سرین بنشیند و تشهد ابن
مسعود رضی الله عنه خواند و بقول شافعی رح تشهد ابن عباس رضی الله عنه خواند فقط مسئله در دو رکعت آخر در نماز فرض
بفاتحه بسنده کند و بقول مالک رح در سه رکعت قرارت فرض است مسئله قعده آخر همچون اولی است و در
قعده دوم بعد از تشهد درود بر پیغمبر علیه السلام گوید و دعائیکه مشابه کلام الله و سنت رسول الله است بخواند
و دعائیکه مشابه کلام الناس است نگوید بعده سلام گوید مقارن با سلام امام چنانچه در تکبیر تحریمه مقتدی با امام
مقارنت کند و بقول ابی یوسف و محمد رح مقتدی تکبیر تحریمه بعد امام تکبیر گوید مسئله دو سلام گوید جانب راست
و نیت ملایکه راست و چپ و قوم و امام کند و اگر امام جانب راست باشد در سلامی که جانب راست گوید نیت
امام و قوم کند و اگر امام جانب چپ باشد در سلامی که بجانب چپ گوید نیت امام و ملائکه و قوم کند و اگر امام برابر

باشد در هر دو سلام نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت قوم و ملائکه کند مسئله در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا
امام بلند خواند اگرچه قضا میگذارد و در جمعه و عیدین نیز بلند خواند مسئله در ظهر و عصر و نوافل روز آهسته خواند و منفرد
مخیر است در فجر و مغرب و عشا و در نوافل شب در آهسته و بلند خواندن مسئله اگر فاتحه در دو رکعت اولی بفراموشی
ترک آورد در دو رکعت آخر قضا نکند و اگر سورت در دو رکعت اول از عشا بفراموشی ترک گرفت در دو رکعت
آخر سورت با فاتحه بلند خواند و بقول ابی یوسف رح سورت نیز در رکعت آخر قضا نکند چنانچه فاتحه مسئله فرض
در قرارت یک آیه خورد است و بقول ابی یوسف و محمد رح سه آیه قصیره و یا یک آیه طویل فرض است مسئله
قرارت در سفر فاتحه و هر سورتی که خواهد و سنت قرارت در حضر طوال مفصل و طوال مفصل از سورت حجرات تا سورت
بروج و اوساط مفصل از بروج تا لم یکن و قصار مفصل از لم یکن تا آخر قرآن و طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط مفصل
در عصر و عشا و قصار مفصل در مغرب مسئله در رکعت اولی در نماز فجر بیشتر خواند و در صلوة
دیگر برابر خواند در هر دو رکعت و بقول محمد رح در جمیع صلوة قرارت رکعت اولی بیشتر خواند مسئله تعیین کردن از
قرآن سورتی یا آیتی در نماز مکروه است اگر اعتقاد کند که جز این روا نباشد و بقول امام شافعی رح فاتحه در هر رکعت فرض
است مسئله مقتدی قرارت نخواند بلکه استماع کند و ساکت بود اگرچه امام آیت ترغیب و یا ترهیب خواند و همچنین در حالت
خطبه شنونده ساکت بود اگرچه خطیب صلوة گوید و بقول مالک رح مقتدی فاتحه در ظهر و عصر بخواند و بقول شافعی رح
مقتدی فاتحه خواند در همه صلوة مسئله کسیکه از خطیب دور است حکم قریب دارد یعنی ساکت بود و بروایتی از ابی حنیفه
اگر دور است چنانچه خطبه نشنود قرآن خواندن و تسبیح جایز است باب الامامة جماعت سنت موکده است اولی
بامامت داناتر است باحکام الصلوة و اگر همه در علم برابر اند خواناتر اولی و اگر همه در قرآن برابر اند پرهیزگارتر اولی
و اگر همه در تقوی مساوی اند آنکه سن بزرگتر است اولی بود و بقول ابی یوسف رح خواناتر اولی است از داناتر باحکام
الصلوة مسئله مکروه است امامت بیابانی و بنده و فاسق و اهل بدعت و نابینا و ولد الزنا و بقول مالک رح امامت
فاسق جایز نیست مسئله طویل قرارت و جماعت زنان مکروه است و اگر زنان میان خود جماعت کنند زنیکه امام
بود میان صف بایستد و پیش نرود چنانچه اگر قومی برهنه میان خود نماز بجماعت میگذارند امام میان صف بایستد
و پیش نرود مسئله اگر دو کس نماز بجماعت میگذارند مقتدی جانب راست برابر امام بایستد و بروایتی از محمد رح
مقتدی انگشتان پای خود از نزدیک پاشنه امام پس دارد مسئله اگر با امام دو کس نماز بجماعت میگذارد امام پیش
رود و دو مقتدی پس امام بایستند و بروایتی از ابی یوسف رح امام میانه باشد مسئله اول صف

مردان بود و بعد صف کودکان بعده صف زنان مسئله اگر زنی برابر مرد در نماز بایستد و اقتدا به امام کرد نماز مرد
فاسد شود اگر شروط محاذات موجود است شروط محاذات آنست که زن محاذیه محل شهوت بود و نماز مطلقه بود
یعنی اگر در نماز جنازه برابر ایستاد بمحاذات زن فاسد نشود و شرط دیگر آنست که مکان متحد بود تا اگر مرد بر دکان
باشد و زن بر زمین و یا برعکس آن و دکان بمقدار قامت مرد بود و یا میان مرد و زن اسطوانه باشد نماز مرد فاسد
نشود و شرط دیگر آنست که زن محاذیه عاقل بود تا اگر مجنونه برابر مرد در نماز بایستد نماز مرد فاسد نشود و شرط
دیگر آنست که امام نیت امامت زنان کرده باشد و شروط دیگر آنست که نماز میان مرد و زن مشترک بود در تحریمه و ادا
تا اگر زن و مرد مسبوق باشند بمحاذات زن درین صورت نماز مرد فاسد نشود و بقول شافعی رح بمحاذات زن نماز
مرد فاسد نشود و نماز زن بهمه حال جایز است مسئله مکروه است حاضر شدن زنان بجماعت مردان مسئله اقتدا
مرد بزن و یا بکودک و اقتدا صحیح بمعذور و قاری بامی و اقتدا جامه پوشیده به برهنه و اقتدا کسی که نماز برکوع و سجود میگذارد
بجای کسی که باشارت و اقتدا مفترض بمتنفل و اقتدا مفترض بامی که فرض دیگر میگذارد جایز نی و بقول شافعی رح در
جمیع مسائل اقتدا جایز است و بقول زفر رح امامت معذور مرغیر معذور را جایز است مسئله و اقتدا متوضی
بمتیمم و اقتدا کسی که موزه ندارد و پا میشوید بکسی که مسح موزه میکند و اقتدا ایستاده بپس نشسته و اقتدا ایستاده
بکوزه پشت و اقتدا کسی که باشارت میگذارد بمثل خود و اقتدا متنفل بمفترض جایز است و بقول محمد
اقتدا متوضی بمتیمم و قایم بقاعد و غاسل بماسح جایز نی مسئله اگر ظاهر شد که امام بی وضو امامت کرده است
امام و قوم اعادت کنند مسئله اگر امی و قاری اقتدا کردند بامی نماز همه فاسد شود و بقول ابی یوسف
و محمد رح نماز امام و کسانیکه مثل امام اند جایز بود مسئله اگر امام در دو رکعت آخر محدث شد و امی را خلیفه کرد
نماز همه فاسد شود و بقول ابی یوسف و زفر رح نماز همه جایز بود باب الحدث فی الصلوة اگر نماز گذارنده بی قصد
محدث شد وضو سازد و هم بر آن بنا کند و بقول شافعی رح استیناف کند مسئله اگر امام بی قصد محدث شد خلیفه گیرد و نماز
بگذارد جایز بود مسئله اگر بر امام قرأت بسته شد خلیفه گیرد و بقول ابی یوسف و محمد رح استخلاف جایز نی مسئله اگر
نماز گذارنده از مسجد بیرون آمد بگمان حدث و حدث نبود نماز از سر گیرد مسئله اگر در نماز دیوانه شد یا بخفته احتلام افتاد
و یا بیهوش گشت نماز از سر گیرد مسئله اگر بعد از تشهد بی قصد حدث رسید وضو کند و سلام گوید مسئله اگر بعد از تشهد بقصد حدث
کرد و یا سخن گفت نماز جایز بود و تمام شود مسئله اگر متیمم بعد از تشهد قادر شد بر استعمال آب و یا درین حال مدت
مسح موزه تمام شد و یا موزه کشید بعمل اندک و یا امی قرأت آموخت و یا برهنه جامه یافت و یا کسیکه باشارت میکند

قادر شد بر رکوع و سجود و یا نماز فائته یاد آمد و یا امام محدث شد و امی را خلیفه گرفت و یا در نماز فجر آفتاب بر آمد و یا در نماز جمعه وقت عصر در آمد و یا جبیره افتاد بعد از نیکو شدن زخم و یا عذر معذور زائل شد درین دوازده صورت نماز باطل شود بقول ابی یوسف و محمد رح باطل نشود مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت جایز بود چون مسبوق نماز امام تمام کرد مدرکی را پیش کند تا سلام دهد و اگر مسبوق بعد از تشهد قهقهه بخندید و یا سخن گفت و یا عملی دیگر منافی نماز کرد نماز او فاسد شود و نماز قوم جایز بود و بقول ابی یوسف رح نماز قوم نیز فاسد شود مسئله و اگر امام بعد از تشهد قهقهه خندید و یا حدث عمدا کرد نماز مسبوق فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح فاسد نشود مسئله و اگر امام بعد از تشهد از مسجد بیرون آمد و یا سخن گفت نماز مسبوق باتفاق جایز بود مسئله اگر در رکوع و یا در سجود حدث رسید وضو سازد و بنا کند در رکوع و سجود اعاده کند مسئله اگر در رکوع و یا سجود یاد کرد که درین نماز سجده ترک آورده است و سجده آورد اعادت رکوع و سجود نکند و بقول ابی یوسف و محمد رح اعادت رکوع و سجود افضل است و بقول زفر و شافعی رح واجب است مسئله اگر با امام یک مرد رسید و بیش از یک مقتدی نیست مقتدی خلیفه شود بی نیت امام

باب ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها

سخن گفتن و دعائی که مشابه کلام مردمانست مفسد نماز است و بقول شافعی رح سخن گفتن در نماز از فراموشی مفسد نیست و نیز بقول او دعائی که مشابه کلام الناس است مفسد نماز نیست مسئله نالیدن و آه کردن و گریه باواز بلند از درد یا از مصیبت مفسد نماز است و بقول ابی یوسف رح آه مفسد نماز نیست اگرچه از درد یا مصیبت بود و اوه مفسد است در هر دو حال مسئله نالیدن و اوه و آه کردن و گریه کردن باواز بلند که از ذکر بهشت و دوزخ است مفسد نبود مسئله سرفه که در آن مضطر نبود برای تحسین صوت بود مفسد نماز است اگر حروف ظاهر شود مسئله جواب عطسه به یرحمکم الله و فتح قرات بغیر امام خود و جواب گفتن بلا اله الا الله و سلام و رد سلام مفسد نماز است و بقول ابی یوسف رح جواب گفتن بلا اله الا الله مفسد نیست مسئله اگر در رکعت دوم از نماز ظهر تکبیر افتتاح گفت بنیت عصر یا بنیت نفل ظهر باطل شود و اگر بنیت ظهر تکبیر افتتاح گفت همان ظهر بود در کعتی که گذارده است هم از ظهر محسوب بود مسئله اگر در نماز چیزی از مصحف میخواند نماز فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن مفسد نماز است مسئله اگر در نبشته نظر کند در نماز و فهم کرد صحیح آنست که نظر کردن در نبشته و فهم کردن آن نماز فاسد نشود باجماع علما و یا آنچه در میان دندان بود در گلو درآمد نماز فاسد نشود و بقول محمد رح فاسد شود مسئله اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگرچه گذرنده گنهگار شود مسئله مکروه است بازی کردن در نماز بجامه و یا باندام و گردانیدن سنگریزه مگر برای سجده یکبار و طراق کردن انگشتان و دست نهادن بر تهیگاه و دیدن بجانب راست و چپ بسر بر نشستن چون سگ و سجده بازو گستردن و رد سلام بدست و مربع نشستن در قعده بعذر و بستن موی بمیانه سر و برگرفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه بر سر و یا بر دوش

سف انداختن و اطراف او فرو گذاشتن و فازه آوردن و پوشیدن چشم و قیام امام بمحراب و بایدو کان علیحده و
و قوم بر زمین و یا قیام امام تنها بر زمین و قوم بدکان و اگر امام سجده در محراب کند و بیرون محراب ایستاده ست مکروه نبود
مسئله مکروه ست پوشیدن جامه که در و صورت ذی روح بود و نیز مکروه ست نماز گذاردن اگر بر سر نماز گذارنده در سقف
صورت بود و یا پیش رو یا برابر او صورت بود مسئله اگر صورت خورد باشد که در نظر در نیاید و یا سر بریده و یا صورت چیزیکه
جانی ندارد و پیش نماز گذارنده و یا برابر او یا زیر او بود مکروه نبود مسئله مکروه ست شمردن بانگشتان آیتها و تسبیحات
در نماز و بقول ابی یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز گذاردن نماز پس نشسته که حکایت میکنند
و یا پیش نماز گذارنده مصحف و یا تیغ معلق باشد و یا شمع و چراغ پیش بود و یا بر بساط مصور نماز گذارد و سجده بر صورت
نکند نماز مکروه نبود و او همچنین مصحف مکروه ست فصل مکروه ست روی بقبله آوردن در حالت بول و غایط
و پشت بقبله کردن در ین حالت و بستن در مسجد در وقت نماز گذاردن و وطی کردن و بول و غایط کردن بالای
مسجد و بول و غائط کردن فوق خانه که زیر او مسجد است مکروه نبود مسئله نقش کردن مسجد با آب طلا و آب زر مکروه نبود باب الوتر
و النوافل وتر واجب ست او بروایتی از ابی حنیفه رح فرض ست و بقول ابی یوسف و محمد رح سنت موکده است
مسئله وتر سه رکعت ست بیک سلام و بقول شافعی رح یکرکعت ست و بروایتی از وی سه رکعت
است بدو سلام مسئله در هر رکعتی از وتر سوره و فاتحه خواند و در سوم رکعت پیش از رکوع بعد از تکبیر دعای قنوت
خواند در جمیع اوقات و بقول شافعی رح قنوت بعد از رکوع خواند در نصف آخر رمضان و بجز آخر رمضان در وتر
قنوت نخواند مسئله بجز وتر قنوت نخواند و بقول شافعی رح در رکعت دوم از فجر بعد از رکوع قنوت خواند مسئله سنت
مقتدی در وتر قنوت خواند و در فجر نخواند و بقول ابی یوسف رح مقتدی در فجر نیز قنوت خواند مسئله
پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعت ست و پیش از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت است بیک سلام و
بقول ابی یوسف رح بعد از جمعه شش رکعت ست بیک سلام و بقول شافعی رح پیش از جمعه چهار رکعت بدو سلام سنت
ست مسئله پیش از عصر و عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد از عشا نیز چهار رکعت مستحب ست و بعد از مغرب شش
رکعت مستحب ست مسئله در نوافل روز زیادت از چهار رکعت بیک سلام مکروه ست و در نوافل شب
زیاده از هشت رکعت مکروه ست مسئله در روز و شب نفل چهارگانه افضل ست و بقول ابی یوسف و محمد رح در [illegible]
روز دوگانه افضل ست و بقول شافعی رح در شب و روز دوگانه افضل ست مسئله درازی قیام بهتر از
کثرت سجود ست مسئله در دو رکعت از نماز فرض و در جمیع رکعات نفل و وتر قرارت فرض ست و بقول

۱۸

شافعی رح در هر رکعت قرائت فرض ست و بقول مالک رح در سه رکعت قرائت فرض ست مسئله نفل بشروع
لازم شود اگرچه بوقت طلوع آفتاب یا وقت غروب شروع کند تا اگر بعد از شروع افساد کند قضا واجب آید و
بقول شافعی رح واجب نیاید و بقول زفر رح در نفلی که بوقت غروب یا زوال یا طلوع شروع کند و افساد کند قضا
واجب نیاید مسئله اگر بنیت چهارگانه نماز نفل شروع کند و افساد کرد بعد از قعود اول یا قبل از وی دو رکعت
قضا واجب آید و بقول ابی یوسف رح چهار رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت گذارد و در چهار رکعت
قرائت نخواند و یا در اولین نخواند و در دو رکعت آخرین نخواند و یا در دو رکعت اول نخواند و در دو رکعت
آخرین خواند بود در دو رکعت اولین دیگر رکعت آخرین خواند یا در دو رکعت آخرین دیگر رکعت اولین خواند یا در یکی از
دو رکعت آخرین خواند و یا در یکی از دو رکعت اولین ترک کرد و در باقی سه رکعت خواند دو رکعت قضا کند
و بقول ابی یوسف در مسئله اولی در هر چهار رکعت قضا کند مسئله اگر چهارگانه گذارد و در یک رکعت اول خواند
و در سه رکعت دیگر نخواند یا ترک کرد قرائت در یک رکعت از هر شفع چهارگانه قضا کند و بقول محمد رح دوگانه قضا
کند فقط مسئله اگر در یک رکعت آخر خواند و در سه رکعت اول نخواند دوگانه قضا کند و بقول ابی یوسف رح چهارگانه بقضا
کند مسئله بعد از نماز نفل گذارد در مثل آن نماز نگذارد یعنی اگر چهار رکعت نفل گذارد در هر چهار رکعت قرائت خواند
و در فرض دو رکعت اول فاتحه با سورت خواند و در دو رکعت آخر بفاتحه بسنده کند مسئله گذاردن نماز نفل نشسته
با قدرت قیام جایز است در ابتدا و بنا یعنی نشسته شروع کند و بقیام تمام کند و یا شروع بقیام کند نشسته تمام
و در هر دو وجه جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر شروع بقیام کرد و نشسته تمام کند جایز نبود مگر بعذر مسئله
اگر در حالت سواری بیرون شهر نفل گذارد و رکوع و سجود باشارت می کند جایز بود بهر جانب که دابه رود و بقول ابی یوسف
رح در شهر نیز جایز بود نفل درون شهر و بقول امام اعظم رح درست نیست و نزدیک محمد رح روا با کراهیت و نزدیک امام
ابو یوسف رح روا است بغیر کراهت مسئله اگر در حالت رکوب شروع کرد در نفل و در میان نماز فرود آمد هم بران بنا
کند و اگر برعکس بود از سر گیرد و بقول زفر رح در هر دو صورت بنا جایز بود بقول مالک رح و بقول ابی یوسف
رح در هر دو صورت استقبال کند یعنی از سر گیرد مسئله توجه بقبله واجب نیست در نفل اگر بنشسته [illegible]
و نه در هر حالت بنا فصل فی التراویح در ماه رمضان بعد از عشا بیست رکعت بده سلام پیش از وتر
و یا بعد از وتر با جماعت بیک ختم سنت است بعد از چهار رکعت بمقدار چهار رکعت بنشینند و بقول
مالک رح سی و شش رکعت سنت است مسئله در ماه رمضان وتر با جماعت گذارد و بغیر رمضان وتر با جماعت جایز نبود

باب ادراک الفریضه اگر یک رکعت از فرض ظهر ادا کرد و اقامت کردند دو رکعت تمام کند و با امام اقتدا کند و اگر سه

رکعت گذارد و بعده اقامت کردند چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل اقتدا کند **مسئله** اگر یک رکعت از نماز فجر

و یا مغرب گذارد و بعده اقامت کردند قطع کند و با امام اقتدا کند **مسئله** مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از

بانگ نماز پیش از گذاردن نماز و اگر نماز گذارده است بیرون آمدن مکروه نبود و اگر اقامت کردند در ظهر و یا در عشا بیرون

آمدن مکروه است اگرچه نماز ادا کرده است **مسئله** اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوت جماعت است سنت نگذارد و در فرض

با امام اقتدا کند و اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر که با فرض فوت شود و بقول محمد رح سنت فجر اگر چه بی فرض فوت شود

قضا کند بعد از طلوع آفتاب و بقول شافعی رح پیش از طلوع آفتاب قضا کند **مسئله** اگر سنت ظهر فوت شد و در وقت

پیش از دو رکعت سنت قضا کند و بقول محمد رح بعد از دو رکعت سنت قضا کند **مسئله** اگر یک رکعت از فرض ظهر بجماعت

نماز بجماعت نگذارده باشد لهذا اگر شخصی سوگند خورده است که اگر ظهر بجماعت گذارد زن او مطلقه شود در این مسئله طلاق

واقع نشود و ثواب جماعت دریابد **مسئله** اگر ایمن است از فوت وقت جایز بود که پیش از فرض نفل گذارد و اگر وقت تنگ بود

تطوع ترک آرد و بفرض شارع نشود **مسئله** اگر مقتدی در رکوع اقتدا کرد و تکبیر تحریمه گفت و بایستاد تا که امام از

رکوع سر برآورد و آن رکعت محسوب نبود و بقول زفر رح محسوب بود **مسئله** اگر مقتدی پیش از امام رکوع کرد

و امام مقتدی را در رکوع دریافت جایز بود و بقول زفر رح جایز نبود **باب قضاء الفوائت**

ترتیب فرض است میان نماز وقتی و میان فائته و میان نمازها فوائت و بقول شافعی رح ترتیب مستحب است **مسئله**

ترتیب ساقط شود بضیق وقت و به نسیان و کثرت فوائت و آن شش نماز است و بقول زفر رح تا یک ماه ترتیب فرض است

و بقول مالک رح بنسیان و ضیق وقت ترتیب ساقط نشود **مسئله** اگر نمازها فوائت زیاده از شش نماز بود و بگذاردن کم از

شش رسید ترتیب ساقط شده باز نیاید **مسئله** اگر متذکر فائته نماز وقتی گذارد نماز وقتی فاسد شود بفساد موقوف

اگرچه وتر است تا اگر نماز فجر فوت شد و با تذکر او شش نماز گذارد و بعده متروکه گذارد فساد از همه نمازها برود و هیچ

نمازی باز نگرداند و بقول ابی یوسف و محمد رح پنج نماز باز گرداند و نیز بقول ایشان با تذکر وتر نماز وقتی فاسد نشود

باب سجود السهو ترک واجبی از واجبات نماز بسهو دو سجده واجب آید بعد از سلام با تشهد و سلام و بقول

شافعی رح پیش از سلام آرد و بقول مالک رح بسهو نقصان پیش از سلام آرد و بسهو زیادت بعد از سلام **مسئله** اگر سهو

مکرر شد همان دو سجده واجب آید **مسئله** بسهو امام بر مقتدی سجده واجب شود و بسهو مقتدی سجده واجب نشود نه بر مقتدی

نه بر امام **مسئله** اگر از قعده اول سهو کرد اگر بقعود نزدیکتر است باز گردد و قعده آرد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد

وسهو را سجده آرد واگر از قعده اخیره سهو کرد و بایستاد بر رکعت پنجم تا وقتیکه از رکعت پنجم بسجده نرفته است باز آید
وتشهد و قعده آرد وسجده سهو کند واگر سجده کرد فرض فاسد شود ببرگرفتن سر از سجده نماز نفل شود و ششم رکعت تمام
کند وبقول ابیوسف رح بمجرد نهادن سر در سجده فرض باطل شود وبقول محمد رح اصل نماز فاسد شود ونفل نماند
ششم رکعت تمام بکند **مسئله** اگر قعده اخیره آورد و بر رکعت پنجم بایستاد بقعده باز گردد و سلام گوید واگر رکعت
پنجم بسجده مقید کرد ششم رکعت ختم کند وفرض جایز بود و دو رکعت نفل بود وسجده سهو بجا آرد **مسئله** اگر در
دوگانه نفل سهو کرد وسجده سهو آورد و دوگانه دیگر بران بنا کند واگر دوگانه بنا کند هم جایز بود **مسئله** اگر برای سجده
سهو سلام گفت وکسی بدو اقتدا کرد بعد از سلام اگر سجده سهو آورد اقتدا جایز بود والا نی وبقول محمد رح در هر دو حال
اقتدا درست بود اگرچه سجده نیاورد **مسئله** اگر سلام به نیت قطع سلام گفت در بر وسجده سهو است جایز است که سجده
سهو کند **مسئله** اگر در نماز شک او فتاده است که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت اگر شک اول بار بود نماز از سر
گیرد واگر بارها شک افتاده است تحری کند و بران بنا کند واگر بتحری روشن نشد و شک باقیست بنا بر اقل کند **مسئله**
اگر در نماز ظهر سلام گفت بگمان آنکه تمام کرده است ومعلوم شد که دو رکعت گذارده است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم
کند وسجده آرد **باب صلوة المریض** **مسئله** اگر مریض ایستادن نتواند ویا بقیام خوف زیاده مرض باشد
نشسته با رکوع وسجود کند واگر از رکوع وسجود عاجز شد باشارت گذارد و برای سجده فروتر اشارت کند
واگر چیزی برداند نزدیک روی بیمار نهند برای سجده اگر سر فرودتر کرد جایز بود والا نی **مسئله** اگر بیمار قعده نیز نتواند
بر پشت ویا بر پهلو افتد واشارت کند برای رکوع وسجود واگر اشارت کردن نیز نتواند تاخیر نماز کند وبچشم وبدل
وابرو اشارت نکند وبقول زفر رح بابرو اشارت کند واگر نتواند بچشم اشارت کند واگر نتواند بدل اشارت کند
مسئله اگر رکوع وسجود نتواند و بر قیام قدرت دارد جایز بود که نشسته بگذارد وباشارت وبقول شافعی رح وزفر رح
نشسته جایز نبود **مسئله** اگر در میان نماز مرض حادث شود چنانچه تواند ادا کند اگر نشسته برکوع وسجود میگذارد ودر میان
نماز قادر شد بر قیام باقی نماز ایستاده گذارد وبقول محمد رح از سر گیرد **مسئله** اگر نماز باشارت میگذارد ودر میان نماز
قادر شد برکوع وسجود از سر گیرد وبقول زفر رح همران بنا کند **مسئله** اگر در نماز تطوع مانده شد جایز بود که بچیزی تکیه
کند **مسئله** اگر در کشتی روان بی عذر دوران عمدا نشسته نماز فرض گذارد جایز بود وبقول ابیوسف ومحمد رح جایز
نبود **مسئله** اگر در بیهوشی ودیوانگی پنج نماز گذشته بعد از افاقت قضا واجب آید ودر زیادت از پنج قضا واجب نی وبقول
شافعی رح اگر یکوقت کامل در اغما گذشته قضا واجب نی **باب سجود التلاوة** در قرآن چهارده سجده است در اول

سوره حم و سوره ص و بقول شافعی رح در سوره حج دو سجده است و در سوره ص سجده نیست و در اعراف و رعد
و نحل و بنی اسرائیل و مریم و فرقان و النمل و الم تنزیل و حم و النجم و اذا السماء انشقت و اقرا و بقول مالک رح در قرآن
یازده سجده است در سوره والنجم و اذا السماء انشقت و اقرا سجده نیست مسئله سجده تلاوت واجب است بر خواننده
و شنونده اگرچه قصد شنیدن نیارد و بقول شافعی رح سجده تلاوت سنت موکد است مسئله بتلاوت امام آیت سجده
بر مقتدی واجب است و بخواندن مقتدی آیت سجده بر امام و مقتدی سجده واجب نشود و بقول محمد رح بتلاوت
مقتدی بر خواننده و سامع بعد از فراغ نماز سجده واجب است مسئله اگر در نماز آیت سجده شنید از غیر امام خود بعد از
فراغ نماز سجده آرد و اگر در نماز سجده کرد بیرون نماز اعاده کند و نماز اعاده نکند و بروایتی از امام محمد رح نماز نیز اعاده
کند مسئله در فتاوی نوادر است که نماز فاسد شود و بعضی علما گفته اند که قول امام همین است و بروایتی از ابی یوسف
قاضی رح و بروایتی از امام محمد رح نماز نیز اعادت کند مسئله اگر آیت سجده از امام شنید بعده اقتدا کرد پس از آنکه
امام سجده کرد با امام سجده کند و اگر بعد از سجده آوردن امام مقتدی اقتدا کرد اگر همان رکعت دریافت سجده نکند و اگر
رکعت نیافت سجده کند بعد از فراغ نماز و اگر اقتدا نکرد سجده واجب شود و بقول مالک رح سجده واجب نشود
مسئله اگر در نماز آیت سجده خواند و سجده نکرد بیرون نماز قضا نکند و اگر بیرون نماز آیت سجده خواند سجده کرد و در نماز همان آیت
خواند سجده دیگر واجب آید و اگر بیرون نماز سجده نکرد و در نماز همان آیت خواند و سجده کرد از هر دو سجده محسوب بود
مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده مکرر خواند یک سجده کافی بود و اگر یک آیت سجده در دو مجلس مکرر خواند سجده مکرر واجب
شود مسئله شرائط نماز شرائط سجده تلاوت است و چون سجده آرد تکبیر گوید و دست برندارد و سجده کند و سر از سجده
تکبیرگویان بردارد و بعد از سجده تلاوت تشهد و سلام نیست و بقول شافعی رح تکبیر و سلام واجب است مسئله مکروه است
که سورت خواند و آیت سجده ترک آرد و اگر آیت سجده خواند و سورت ترک آرد مکروه نبود

باب صلوة المسافر

هر که بگذرد از خانهای شهر بقصد رفتن سه شبانروز بسیر وسط در ریگ و خشکی و در کوه مسافر شود و بقول ابی یوسف رح مدت سفر
دو شبانروز راه است و بیشتری از سیوم روز و بقول مالک رح چهل و هشت میل مدت سفر است هر میل ثلث فرسخ
چهار هزار گام است و فرسخ دوازده هزار گام است و بقول شافعی رح مدت سفر دو شبانروز راه است و آن شانزده
فرسنگ است بروایتی از وی یک شبانروز راه است مسئله در سفر فرائض چهارگانه دوگانه گذارد و بقول شافعی رح
چهارگانه گذارد مسئله اگر مسافر چهارگانه گذارد و قعده اولی نشست جایز بود و اگر قعده اولی نیاورد جایز نبود و بقول
امام شافعی رح جایز بود و هر چهار از فرض واقع شود مسئله اگر مسافر شهر نبود در آید و یا در شهری و یا در دهی و یا در مکانی

۳۲

پانزده شبانروز نیت اقامت کند مقیم گردد و اگر کم از پانزده شبانروز نیت کرد و یا در شهری و یا در دیهی در آمد
نیت آنکه امروز یا فردا بیرون خواهیم آمد سالها همبرین باشد مقیم نگردد و بقول شافعی رح اگر نیت اقامت چهار
شبانروز کرد مقیم گردد مسئله اگر در مکه و منا نیت اقامت پانزده شبانروز کرد مقیم نشود و همچنین اگر در زمین حرب
لشکر اسلام نیت اقامت کند تا پانزده شبانروز مقیم نشود و اگر همچنین اهل بغی را در دار اسلام محاصره کردند
در غیر مصر و یا در بحر و یا در دار حرب شهر را محاصره کردند و نیت اقامت پانزده شبانروز کردند مقیم نشوند و بقول
زفر رح اگر لشکر با قوت و شوکت است نیت اقامت در هر دو فصل درست باشد و اگر شوکت مر اهل حرب است
نیت اقامت درست نیست مسئله اگر صحرا نشینان در صحرا برای آب و گیاه نزول کنند نیت اقامت پانزده
شبانروز مقیم نشوند و اگر گاه و آب پانزده شبانروز کافیست نیت اقامت ایشان جایز بود و فتوی برین است
مسئله اقتدای مسافر بمقیم در وقت جایز بود و نماز چهارگانه گذارد و بعد از خروج وقت جایز نی مسئله اقتدای مقیم بمسافر
در وقت و فایت جایز بود مسئله اگر از وطن اصلی انتقال کرد با اهل و عیال و در شهر دیگر وطن گرفت و از وطن دوم مسافر شده
وطن اول در آمد و نیت اقامت ندارد دوگانه گذارد اما وطن اصلی بسفر باطل نشود مسئله وطن اقامت مثل خود
بسفر باطل شود و وطن اقامت بدخول در وطن اصلی نیز باطل شود مسئله اگر در سفر نمازی فوت شد و در حضر قضا
میکند دوگانه قضا کند و اگر نمازی در حضر فوت شد و در سفر قضا میکند چهارگانه قضا کند مسئله معتبر در سفر و اقامت
آخر وقت است و امقدار تحریمه است تا اگر از وقت مقداری مانده است که دو رکعت نتوان گذارد مسافر شد دوگانه
قضا کند و بقول زفر رح چهارگانه قضا کند زیرا که بر قول او آخر وقت مقداری معتبر است که ادای نماز ممکن بود مسئله
عاصی و مطیع را برابر اند در احکام نماز سفر و بقول امام شافعی رح عاصی در رخصت سفر حکم مقیم دارد مسئله نیت اقامت
و سفر از اصل معتبر است نه از تبع یعنی اما نیت امام و مولی و شوهر معتبر است و نیت لشکری و بنده و زن معتبر نی
باب جمعه شرط ادای جمعه مصر است و یا نمازگاه او مصر موضعی است که در او امیر و قاضی بود که تنفیذ احکام شرع و اقامت حدود
کند و بقول شافعی رح مصر شرط نیست مسئله منا حکم مصر دارد ادای جمعه در منا جایز نی مسئله جمعه در عرفات
جایز نی ادای جمعه در چند مواضع در یک شهر جایز بود و بقول امام اعظم رح ادای جمعه بجز یک موضع جایز نی و بقول ابو یوسف رح
در دو موضع جایز بود بروایتی از وی جوی بزرگ میان دو موضع شرط است برای جواز صلوة جمعه و بقول شافعی رح بجز یک
موضع جایز نی مسئله از شروط جمعه سلطان است و یا نایب او و بقول شافعی رح سلطان شرط نی مسئله از شروط جمعه وقت ظهر است
و بخروج وقت ظهر جمعه باطل شود و ظهر از سر گیرد و بقول شافعی رح ظهر تمام کند و بقول مالک رح جمعه تمام کند مسئله خطبه پیش از نماز
از شروط جمعه است و سنت است که دو خطبه با جلسه میان دو خطبه با وضو ایستاده اقامت کند و بقول شافعی رح جلسه فرض است

مسئله اگر در خطبه با لحمد لله یا سبحان الله و یا لا اله الا الله بسنده کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز نبود مگر آنکه بمقداری خواند که در عرف خطبه گویند و آن بمقدار تشهد است مسئله یکی از شروط جمعه جماعت است و اقل او سه مقتدی است و بقول شافعی رح چهل مقتدی شرط اند از مردان آزاد و مقیم مسئله اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان رفتند جمعه باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر بعد از تکبیر رفتند جمعه تمام کند و بقول زفر رح اگر پیش از قعده رفتند ظهر از سر گیرد مسئله شرط ادای جمعه اذن عام است تا اگر پادشاه در باب جامع ببست و جمعه با اصحاب خود بگذارد و یا جماعتی در مسجد در آمدند و در را بستند و جمعه گذاردند در هر دو صورت جایز نبود مسئله شروط وجوب جمعه اقامت و ذکورت است و صحت و حریت و سلامت دو چشم و دو پای است یعنی جمعه بر مقیم و مرد تندرست و آزاد و بینا و کسی که دست و پای و چشم سلامت دارد واجب است و بر زنان و مسافر و بنده و بیمار و نابینا و جای مانده جمعه واجب نیست و اگر ادا کردند از فرض وقت ایشان محسوب بود و بقول زفر رح از فرض وقت جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر نابینا قاید دارد جمعه بر وی واجب شود مسئله اقامت مسافر و مریض و بنده در جمعه جایز بود یا فند از ایشان جمعه منعقد بود یعنی اقامت جمعه با ایشان جایز است اگر بجز ایشان دیگری حاضر نبود و بقول زفر رح اقامت ایشان جایز نیست مسئله اگر غیر معذور پیش از جمعه ظهر گذارد مکروه بود و بقول زفر رح جایز نبود مسئله اگر بعد ادای ظهر برای جمعه سعی کرد ظهر باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح باطل نشود مگر برسیدن در جمعه و بقول زفر رح ظهر بعد باطل نشود اگرچه جمعه یابد مسئله اگر معذور و یا محبوس در شهر روز جمعه ظهر بجماعت گذارد مکروه بود مسئله اگر تشهد و یا در سجده سهو نماز جمعه اقتدا کرد جمعه تمام کند عند الشیخین و بقول محمد رح ظهر تمام کند مسئله چون امام برای خطبه بیرون آید نماز نگذارند و سخن نگویند و بقول ابی یوسف و محمد رح پیش از شروع امام در خطبه سخن جایز بود و بقول شافعی رح سنت و تحیت مسجد بگذارد مسئله واجب است سعی و ترک بیع برای جمعه بشنیدن اذان اول و چون خطیب بر منبر نشسته بانگ نماز گویند پیش او و بعد از تمام شدن خطبه اقامت گویند **باب العیدین** مسئله نماز عیدین واجب است بر کسی که جمعه بر وی واجب است و شرایط جمعه شرایط عیدین است مگر خطبه زیرا که خطبه از شرایط عید نیست مسئله مستحب است در روز فطر طعام خوردن پیش از بر آمدن آفتاب و جانب نمازگاه رفتن و غسل و مسواک و خوشبوی کردن خود را و بهترین جامه پوشیدن و دادن صدقه فطر بعده جانب نمازگاه رفتن بی آنکه تکبیر بلند گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح بلند گویند مسئله نماز نفل پیش از عید مکروه است و بقول شافعی رح مکروه نیست مسئله چون آفتاب بلند بر آید وقت نماز عید در آید تا زوال مسئله نماز عید دو رکعت است در رکعت اول بعد از ثنا پیش از قرات سه تکبیر گویند و در رکعت دوم بعد از قرات نیز سه تکبیر گویند و بقول ابن مسعود و بقول شافعی رح در رکعت اول بعد از ثنا پنج تکبیر گویند و در رکعت دوم پیش از قرات پنج تکبیر گویند و بر دو روایت دیگر از وی در رکعت اول ... تکبیر روایت است و در رکعت دوم

پنج مسئله بعد نماز عید دو خطبه کند با جلسه میان وی و خطبه عید فطر احکام صدقه فطر بیان کند مسئله اگر نماز عید فطر بی امام
فوت شد قضا واجب نباید یعنی اگر امام نماز عید گذارد و از شخصی فوت شد قضا واجب نباید یعنی اگر امام نماز عید
گذارد و از شخصی فوت شد قضا نکند اما اگر نماز از امام نیز فوت شد روز دوم بجماعت گذارد مسئله نماز عید فطر بسبب
عذر تاخیر کند تا دو روز فقط مسئله احکام عید فطر احکام اضحی ست مگر آنکه در عید اضحی تاخیر اکل ست تا از نماز عید
و در راه نماز عید اضحی تکبیر بلند گویند و در خطبه احکام اضحی و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله نماز عید اضحی بعذر
تاخیر کنند تا سوم روز مسئله تعریف هیچ نیست یعنی نه فرض ست و نه واجب و نه سنت و آن تشبه ست باهل عرفات
روز عرفه مسئله تکبیرات تشریق سنت است و بر روایتی واجب و آن هشت تکبیرات ست بعد از فجر عرفه تا عصر روز
عید بعد از فریضه هر نمازی یکبار بگوید مسئله تکبیر بر کسی ست که مقیم باشد در شهر بعد نماز فرض بجماعت مستحب و آن جماعت مردان
ست و بقول ابی یوسف و محمد رح تکبیرات تشریق واجب ست بر هر که فرض بگذارد و ختم تکبیرات بر قول ایشان عصر آخر
ایام تشریق ست و آن بیست و سه نماز ست و علیه الفتوی و بقول شافعی رح تکبیرات تشریق از ظهر روز نحر ابتدا کند
و سه بار الله اکبر گوید چنانچه تکبیر نماز میگوید و چهارم روز بعد از نماز فجر ختم کند مسئله اگر مسافر بمقیم و زن بمرد اقتدا کرد
تکبیرات تشریق بر ایشان واجب شود باب الکسوف چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت نماز بامامت کند
مثل نفل و بقول شافعی رح در رکعتی دو رکوع آرد مسئله در نماز کسوف قرائت بلند نخواند و خطبه نکند و بقول ابی یوسف
شافعی رح بعد نماز دو خطبه کند مسئله چون نماز بگذارد دعا کند تا آفتاب روشن شود و اگر امام جمعه حاضر نشد تنها گذارند مسئله
بخسوف ماه و تاریکی و یا در خوف در زلزله و صاعقه جماعت نکند باب الاستسقا اگر امساک باران شد تنها نماز گذارند و دعا
و استغفار کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح بجماعت گذارند مسئله در استسقا ردا قلب نکند و بقول محمد رح امام بعد از
نماز خطبه کند و ردا بگرداند و صفت ردا گردانیدن آنست اگر ردا مربع ست طرف بالا فرود کند و اگر مدور ست طرف
راست جانب چپ کند و بقول مالک رح قوم نیز ردا بگردانند مسئله ذمی در استسقا حاضر نشود و بقول مالک رح
حاضر شود مسئله سه روز برای استسقا بیرون آیند باب الصلوة الخوف چون بسبب دشمنان یا درنده خوف سخت
بود دو طائفه شوند یک طائفه مقابله دشمن شود طائفه دوم با امام نماز کند اگر مقیم اند دوگانه و اگر مسافر اند
یک رکعت و بعد از [illegible] یک رکعت و دو رکعت این طائفه مقابل دشمن شوند و طائفه دیگر با امام در باقی نماز اقتدا کنند
و بعد از نماز تمام امام سلام گوید و این طائفه سلام نگویند و مقابل دشمن شوند طائفه اول
باقی نماز بی قرائت تمام کنند و مقابل دشمن شوند و طائفه دوم باقی نماز با قرائت تمام کنند

مسئله نماز مغرب امام با طائفه اولی دو رکعت گذارد و با طائفه دوم یک رکعت و بقول شافعی رح بعد از انکه امام با طائفه اولی
یک رکعت گذارده توقف کند تا طائفه اولی نماز باقی تمام کنند و بعد از سلام مقابل دشمن شوند و طائفه دوم بیایند و با امام اقتدا کنند
بعد از تشهد امام در قعده توقف کند تا آن طائفه بعد از تشهد برخیزند و باقی نماز بگذارند و امام با ایشان سلام گوید و قول
مالک رح مثل قول شافعی رح است مگر انکه چون امام با طائفه دوم نماز تمام کند توقف نکند بلکه سلام گوید و طائفه دوم بعد از سلام
امام باقی نماز بگذارد مسئله اگر خوف بیشتر شود و فرود آمدن از دابه ممکن نبود سواران باشاره تنها گذارند بهر جهت که توانند توجه
کنند و بقول محمد رح سوار بجماعت گذارد مسئله نماز خوف بدین طریق بی حضور دشمنی جایز نبود مسئله اگر در میان نماز قتال
کردند نماز فاسد شود و بقول شافعی رح فاسد نشود **باب الجنایز** چون مریض بموت نزدیک شود روی وی بسوی قبله کنند
بپهلوی راست خوابانند و تلقین شهادت کنند و بعد از موت زنخدان به بندند و چشم وی بخوابانند و بر تخت غسل بخوابانند و تخته خوشبوی کرده
یکبار و یا سه بار جنبانند و عورت او بپوشند و جامه او بکشند و وضو دهند بی مضمضه و استنشاق و آب جوشانند با برگ
کنار و یا اشنان بسا اندام وی بشویند و اگر برگ کنار و اشنان موجود نبود خالص غیر مخلوط با چیزی بریزند و اگر آب گرم موجود نبود
آب تازه بریزند سر و ریش میت را بگل خیرو بشویند و بعد بنشانند میت را بتکیه و شکم وی بمالند نرمی اگر چیزی از وی جدا شود بشویند
و غسل اعاده نکنند و بجامه قطرات آب از اندام وی بچینند و خوشبوی بر سر و ریش وی بکنند و کافور بر اعضای سجده
بمالند مسئله سر و ریش میت را شانه نکنند و ناخن و موی وی نچینند و بقول شافعی رح غسل میت با جامه دهند و مضمضه و
استنشاق کنند و سر و ریش وی را شانه کنند و ناخن فرود آرند **فصل در کفن مسنون** مرد را ازار و پیراهن و لفافه است
و بقول شافعی رح پیراهن از کفن میت نیست مسئله در پوشانیدن کفن ابتدا از پهلوی چپ کنند بعده جانب راست پوشانند و کفن
به بندند تا باد پراکنده نشود و اگر ترس پراکندگی کفن باشد مسئله کفن مسنون زنان پیراهن و ازار و اوهنی و سینه بند و لفافه است
و کفن را خوشبوی کنند و کفن کفایت زنان ازار و لفافه و اوهنی است اول پیراهن پوشانند و موی وی را دو حصه کرده و گیسوی بر سینه
بر پیراهن نهند بعده اوهنی پوشانند بعده لفافه و کفن را خوشبوی کنند یکبار و یا سه بار و یا پنج بار و یا هفت بار پیش از پوشانیدن و کفن
ضرورت هر چه موجود شود **فصل** اولی به امامت در جنازه سلطانست بعده قاضی اگر حاضر آید بعده امام حی بعده ولی است
و بقول شافعی رح ولی مقدم است بر والی مسئله نماز جنازه فرض کفایه است و شرط او اسلام میت و طهارت است مسئله ولی تواند
که بامامت دیگری اذن کند مسئله اگر غیر ولی و سلطان کسی امامت کرد ولی تواند که اعاده کند نه سلطان و اگر ولی گذارده
روا نباشد که دیگری اعاده کند مسئله اگر پیش از نماز میت مدفون شد بر گور او نماز کنند تا در هیکل ریزیده نشده و بقول ابی یوسف
و محمد رح تا سه روز گذارند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از تکبیر اول ثنا گوید و بعد از تکبیر دوم صلوات و بعد از تکبیر سوم

و برای میت دعا کنند و بعد از تکبیر چهارم سلام گوید بجانب راست و چپ و بقول شافعی رح بعد از تکبیر اول ثنا و فاتحه خواند و بعد از
تکبیر چهارم سلام گوید مسئله اگر امام پنجم تکبیر گفت قوم در پنجم متابعت نکنند و بقول زفر متابعت کنند مسئله در نماز جنازه کودک استغفار
نکنند و این دعا گوید اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا و ذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا برحمتک یا ارحم الراحمین مسئله
اگر شخصی بعد از یک تکبیر اول و یا بعد از دوم تکبیر رسید منتظر باشد تا با امام تکبیر بگوید و بقول ابو یوسف و شافعی رح در حال تکبیر گوید مسئله
کسیکه حاضر بود در اول تکبیر و با امام تکبیر نگفت او بی انتظار دیگر گوید باتفاق مسئله امام در نماز جنازه مرد و زن برابر سینه ایستد
و نماز جنازه در حالت سواری نگذارند مسئله نماز جنازه در مسجد مکروه بود و بقول شافعی مکروه نیست مسئله اگر بچه بعد از ولادت
بگریست و یا جنبید نام نهند و بروی نماز گذارند و اگر نگریست و یا نجنبید نماز بروی نگذارند مسئله اگر کودکی با مادر و یا با پدر از
دار حرب اسیر شدند و مرد نماز نگذارند و اگر کودک اسلام آورد و یا مادر او یا پدر او اسلام آورد و یا کودک تنها اسیر شد و مرد
درین صورت نماز بگذارند مسئله اگر کافری بمرد و ولی او مسلمانست روا باشد که ولی او بشوید و کفن دهد و دفن کند و چنان
بشوید که جامه نجس بشویند و رعایت سنت کفن نکنند و در جامه بی رعایت سنت کفن و دفن کنند مسئله چهار کس جنازه
برگیرند و ابتدا به پایه راست پیش سینه بر بازوی راست خود برگیرند بعده پایه راست پس سینه بر بازوی راست خود برگیرند بعده پایه چپ پیش سینه
بر بازوی چپ خود برگیرند بعده پایه چپ پس سینه بر بازوی چپ گیرند و بقول شافعی رح دو کس جنازه را برگیرند پیش سینه
پایها بدست گیرد و جنازه بر گردن نهند و پایهای پس سینه جنازه بر سینه نهد و پایهای پیش سینه بدست گیرد مسئله در بردن
جنازه شتاب کنند بی توقف مسئله قوم پس جنازه روند و بقول شافعی رح پیش از جنازه روند مسئله چون بسر قبر رسند پیش از
وضع ننشینند مسئله گور با لحد حفر کنند و میت را از جانب قبله در آرند و بقول شافعی رح جنازه آخر گور نهند چنانچه سر میت
برابر موضع قدم بود و میت را هم از جانب بکشند و در گور در آرند مسئله فرود آرنده میت بسم الله و علی ملة رسول الله
گوید مسئله روی میت در گور بجانب قبله کنند و بند کفن بگشایند و خشت خام بر لحد نهند و نهادن نی و خشت خام بر لحد
مستحب و نهادن خشت پخته و چوب مکروه است مسئله گور عورت در حالت دفن بجامه بپوشند و گور مرد نپوشند مسئله
بعد از پوشیدن سر لحد خاک فرو هلند مسئله گور مسنم کنند یعنی از زمین بمقدار یک دست یعنی بلشت و یا بیشتر بلند
کنند و مربع نکنند و بقول شافعی رح مربع کنند مسئله گور گچ نکنند و بعد از دفن میت را از گور بیرون نیارند
مگر که زمین مغصوب بود **باب الشهید** شهید آنست که کشته اهل حرب یا کشته باغیان یا کشته قطاع الطریق
بود و یا در معرکه کشته با جراحت یابند و یا کشته مسلمانی بظلم بود و بکشتن او دیت واجب نبود مسئله شهید را نشویند
و با جامه خون آلوده دفن کنند و اگر برهنه باشد کفن دهند و نماز جنازه گذارند مسئله هر چه در کفن نبود چون پوستین و لباس محشو

وکلاه وموزه وسلاح دور کنند وزیاده ونقصان در کفن جایز بود وبقول شافعی رح بر شهید نماز نکنند مسئله اگر جنب
ویا کودک شهید شد غسل دهند وهمین حکم زن حایضه ونفسادار دو بقول ابی یوسف رح ومحمد رح غسل ندهند مسئله
شهید که مرتث شود غسل دهند ومرتث آن بود که بعد از جراحت بخورد ویا بیاشامد ویا دارو کند ویا بخسپد ویا
وقت نمازی بروبگذرد ومکند باهوش بود ویا از معرکه بجای دیگر زنده برند ویا وصیت کند وهمچنین اگر در شهر کشته یابند
وکشتن او بظلم وسلاح معلوم نبود ویا بحد وقصاص کشته شود غسل دهند وکفن دهند ونماز کنند وبقول محمد رح اگر وصیت
کرد ویا کم از یکشبانروز زیست نشویند مسئله مرتشکان از اهل بغی و قطاع طریق نماز نگذارند وبقول شافعی غسل دهند
ونماز گذارند واگر قطاع طریق ویا باغی گرفتار کرده بیارند انها را بکشند وبشویند ونماز کنند وهمچنین مسئله خود
طریق که باشد باب الصلوة فی الكعبة گذاردن فرض ونفل درون کعبه وبربام کعبه جایز است وبقول شافعی رح فرض
نفل درون کعبه وبام او جایز نبود وبقول مالک رح فرض درون کعبه جایز نبود ونفل جایز بود مسئله اگر درون کعبه
نماز بجماعت میگذارند وبعضے از قوم بجانب پشت امام اند جایز بود واگر پشت مقتدی بجانب روی امام بود جایز نبود
مسئله اگر در مسجد حرام نماز بجماعت میگذارند وگرد کعبه استاده اند وبعضے از امام نزدیک تر اند بکعبه اگر بجانب امام نباشند
جایز بود کتاب الزکوة شرط وجوب زکوة عقل وبلوغ واسلام وحریت وملک نصاب است که فارغ از دین واز حاجت
اصلی بود چون مسکن وثیاب ومتاع ووده وعبید الخدمت وفرس وسلاح از شرایط وجوب زکوة است ونیز حولان وبال
نامی اگرچه نمو تقدیری بود چون زر ونقره از شرایط وجوب زکوة است مسئله در ادای زکوة نیت زکوة از شرایط است
در حالت ادا ویا در حالت جدا کردن زکوة یا وقت تصدق کردن کل مال او وبقول شافعی رح عقل وبلوغ شرط نیست ونزد
در قول او در مال صبی ومجنون زکوة واجب است باب صدقة السوائم چهارپایان که بیرون میچرند سایم آنست که بیشتر
از سال بیرون چرند مسئله از پنج شتر یک گوسفند واجبست واز ده شتر دو گوسپند واز پانزده شتر سه گوسپند واز بیست
وپنج یک بنت مخاض یعنی شتربچه یکساله که پا در دوم ساله نهاده ودر سی وشش یک شتربچه دوساله که پا در سیوم سال نهاده
باشد وانرا ابنت لبون گویند واز چهل وشش یک شتربچه سه ساله که پا در چهارم نهاده باشد وآنرا حقه گویند واز شصت
ویک یک جذعه یعنی شتر چهارساله که پا در پنجم نهاده باشد واز هفتاد وشش دو شتر دوگان ساله واز نود ویک دو حقه دهد
تا صد وبیست شتر بعده حساب از سر گیرد وآنچه زیادت شود از پنج شتر یک گوسپند دهد تا مجموع صد وچهل وپنج شود
ودرین دو حقه ویک بنت مخاض دهد واز صد وپنجاه شتر سه حقه دهد باز حساب از سر گیرد ودر زیادت از هر پنج شتر
یک گوسپند دهد ودر صد وهفتاد وپنج سه حقه ویک بنت مخاض دهد ودر صد وهشتاد وشش شتر سه حقه ویک بنت

لبون یعنی یکشتربچه دوساله دهد و در صد و نود و شش چهار حقه دهد تا دویست بعده آنچه زیادت شود بر دو
حساب از سر گیرد چنانچه بعد صد و پنجاه شتر حساب کرده است همچنان حساب کند و زکوة دهد و بقول شافعی رح از
صد و بیست شتر آنچه زیاده شود سه بنت لبون دهد تا صد و سی و در صد و سی یک حقه و دو بنت لبون بعد از هر چهل شتر یک بنت لبون
و از هر پنجاه یک حقه دهد **باب صدقة البقر** نصاب ستور سی عدد است چون سال بر آن بگذرد گوساله یکساله نر یا ماده دهد
و آنرا تبیعه گویند و از چهل ستور یک گوساله دوساله نر یا ماده دهد و آنرا مسنه گویند و بقول ابی حنیفه رح آنچه زیاده
بود بر چهل از هر ستور چهلم حصه مسنه دهد تا شصت و بقول ابی یوسف و محمد رح زیادت بر چهل عفو است از آن زکوة
واجب نیاید تا شصت و در شصت ستور باتفاق دو تبیعه واجب آید یعنی دو گوساله یکساله و در هفتاد ستور یک
مسنه یک تبیعه واجب آید و در هشتاد ستور دو مسنه دهد و آنچه برین زیاده شود در هر ده گانه زکوة متغیر شود از تبیعه بمسنه
و گاو میش حکم ستور دارد **فصل فی زکوة الغنم** نصاب گوسپند چهل است و ازین یک گوسپند واجب است تا صد و
بیست و از صد و بیست و یک گوسپند دو گوسپند واجب آید تا دویست و یک گوسپند سه گوسپند دهد و در چهارصد
چهار گوسپند دهد و در زیادت ازین از هر صدی یک گوسپند دهد مسئله بز حکم میش دارد مسئله گوسپندی که زکوة دهد کم
از یکساله نبود و این حکم در بز است فاما از میش بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح اگر بیشتر از سال گذشته باشد روا
باشد و این روایتی است از ابی حنیفه رح مسئله در اسپ و استر و خر زکوة نیست و بقول ابی حنیفه رح اگر اسپان نر و ماده
بیرون میچرند از هر یکی یک دینار دهد و یا قیمت کند از هر دویست درم نقره پنج درم دهد مسئله از بزغالگان و شتربچگان و گوسالگان
زکوة نیست و بقول ابی یوسف و شافعی از چهل بره و از سی گوساله و از بیست و پنج شتربچه از سر نصاب یکی دهد و بقول زفر
آنچه از نصاب کبار واجب است از صغار نیز همان بود مسئله در چهارپایانیکه برای کشت و بار اند و یا در خانه علف میچرند زکوة
واجب نیست و بقول مالک رح واجب است مسئله زکوة در نصاب است و زیادت بر نصاب عفو است و بقول محمد و زفر رح در هر دو است
مسئله نصابیکه بعد از وجوب هلاک شود زکوة او ساقط شود و بقول شافعی رح نی مسئله اگر گوساله دوساله واجب است و موجود نیست
دهد و زیادت از قیمت دوساله از مصدق ستاند و یا کمتر از دوساله دهد و زیاده قیمت مصدق را دهد یا تمام قیمة دهد و بقول شافعی
رح دفع قیمت جایز نی مسئله واجب در زکوة اوسط است نه نیک فربه و نه نیک لاغر مسئله اگر در میان سال در نصاب از جنس نصاب زیاده شد
با نصاب ضم کند از هر دو زکوة دهد و بقول شافعی رح از زیادت زکوة واجب نیاید مسئله اگر عیان از قومی خراج و عشر و زکوة ستدند
دوباره نستانند مسئله اگر مالک نصاب زکوة سالهای آینده یا زکوة نصابهای معدوم که مالک آنست بدهد جایز بود و بقول
زفر رح تعجیل زکوة نصابهای معدوم جایز نی و بقول مالک رحمة الله علیه تعجیل زکوة سال آینده جایز نی **باب زکوة
المال** و نصاب نقره دویست درم است و بعد از گذشتن سال پنج درم زکوة واجب آید و نصاب زر بیست دینار
زر است و زکوة آن نصف دینار واجب آید و از زر و نقره ناساخته و از پیرایه و آوندی زکوة واجب
است و بقول شافعی رحمة الله علیه از پیرایه و انگشتری نقره و زر زکوة واجب نیست

مسئله آنچه زیاده شود از دویست درم و بیست دینار زکوة ندهد تا چهل درم و چهار دینار پس از چهل درم زکوة
دهد و از چهار دینار دو قیراط دهد و همچنین در هر چهل درمی و چهار دیناری که زیاده شود یکان درم و دوگان قیراط زکوة دهد
و هر مثقالی بیست قیراط است و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح هرچه زیادت شود بر نصاب زر و نقره از اندک و بسیار هم
حصه از آن زکوة دهد مسئله در نقره وزن دویست درم و در زر وزن بیست دینار بوقت تمام شدن سال و بوقت ادای
زکوة معتبر است مسئله در دراهم نقره وزن سبعه است یعنی ده درم که وزن وی هفت مثقال بود مسئله اگر در دراهم
نقره غالب بود و در دینار زر غالب است حکم خالص زر و نقره دارد و فقط مسئله اگر در دینار و درم مس غالب است حکم عروض
دارد مسئله کالائی که به نیت تجارت دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و نقره زکوة واجبست مسئله اگر نقصان
نصاب در میان سال شد و آخر سال باز کامل شد زکوة واجب آید و بقول شافعی رح در چهار پایان کمال نصاب در تمام سال
شرط است و در مال تجارت بآخر سال مسئله قیمت عروض تجارت ضم کند بزر و نقره یعنی اگر صد درم نقره و کالای تجارت
بقیمت صد درم دارد زکوة واجب آید و همچنین اگر ده مثقال زر و کالای تجارت بقیمت ده مثقال زر دارد زکوة واجب آید مسئله
زر با نقره ضم کند بقیمت یعنی اگر صد درم نقره و پنج مثقال زر دارد و بقیمت پنج مثقال زر صد درم نقره میشود زکوة واجب
مسئله اگر صد درم نقره و پانزده مثقال زر می باشد آنگاه زکوة زر واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح زر بنقره ضم نکند مگر باجزا
یعنی اگر از نصاب زر نصف دارد و باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد و اگر از نصاب زر ربع دارد باید که از نصاب نقره سه ربع
باشد آنگاه زکوة واجب آید و بقول شافعی رح زر بنقره ضم نکند باب خذ العاشر عاشر نصب کرده امام است بر گذر
برای ستدن زکوة از تجار مسئله اگر تاجری بر عاشر گذشت و گفت که سال تمام نشده است و یا گفت که بر من دین است و یا زکوة
بفقیر و یا بعاشر دیگر داده ام و در ان سال عاشری دیگر بوده است و بدین سخنان سوگند یاد میکند تصدیق کند و بقول ابی یوسف
اگر میگوید که بعاشر دیگر داده ام بی سوگند تصدیق کند مسئله اگر مالک سایم میگوید که زکوة بفقیر داده ام تصدیق نکند
اگرچه سوگند خورد و بقول شافعی رح تصدیق کند مسئله در آنچه مسلمان مصدق است ذمی نیز مصدق است مسئله حربی را
تصدیق نکند مگر که گوید این جاریه ام ولد منست درین تصدیق کند مسئله عاشر از مسلم ربع عشر ستاند و از ذمی نصف عشر
و از حربی عشر بدان شرط که نصاب کامل بود و سال بران گذشته باشد و اگر حربیان از مسلمانان هیچ نستانند عاشر مسلمان
از حربی نیز نستانند و اگر حربی در یک سال دو بار بر عاشر گذشت بار دوم عشر نستانند مگر از دار حرب باز آید مسئله اگر ذمی با خمر
و خنزیر بر عاشر گذشت از قیمت خمر نصف عشر بستانند و از خوک هیچ نستانند و بقول شافعی رح از هر دو هیچ نستانند و بقول
زفر رح از قیمت هر دو نصف عشر ستانند و بقول ابی یوسف رح اگر با خمر و خنزیر یکبار بر عاشر گذشت از قیمت هر دو نصف عشر بستانند

واگر با خمر با عاشر گذشت بی خنزیر از خمر ستاند و اگر با خنزیر گذشت بی خمر از خنزیر هیچ نستاند مسئله اگر تاجر با صد
درم بعاشر گذشت و گفت که صد درم دیگر در خانه دارم و سال گذشته است این عاشر هیچ نستاند و همچنین از مال بضاعت و مضاربت عاشر
هیچ نستاند و از بنده ماذون نیز نستاند مسئله اگر تاجر حربی بعاشر خوارج گذشت و عشر داد باز بعاشر مسلمانان گذشت دو باره عشر
باب الرکاز در معدن کان زر و نقره و آهن و مثل آن از زمین خراجی و عشری خمس واجب آید و بقول شافعی و مالک [illegible] واجب نیاید
مسئله اگر معدن در سرای خود و یا در زمین خود یافت هیچ واجب نیاید و بقول ابیوسف و محمد رح خمس واجب آید مسئله اگر گنجی از سرای
خود یافت اگر مضروب اهل جاهلیت است خمس واجب آید باتفاق و چهار خمس دیگر مالک قدیم را باشد و او کسی است که با وی امام
امام این زمین را خط کشیده است و بدو داده است و بقول ابیوسف و محمد رح چهار خمس مر یابنده را بود و اگر آن مضروب اهل اسلام است
حکم سقط دارد مسئله از سیماب خمس واجب آید و بقول ابی یوسف رح واجب نی مسئله اگر در دار حرب از زمین لا مالک گنجی
یافت هیچ واجب نیاید باتفاق مسئله از فیروزه و مروارید و عنبر خمس واجب نیاید و بقول ابی یوسف رح از عنبر و مروارید خمس
واجب آید **باب العشر** اگر در زمین عشری انگبین موجود شد عشر واجب آید و بقول شافعی رح واجب نی مسئله از زمینی
که آب باران و یا آب سیل تر شده است آنچه بیرون آید از اندک و بسیار که باند و یا باقی نماند عشر واجب آید مگر در هیزم و
و گاه و بقول ابیوسف و محمد و شافعی رح عشر واجب نیاید در چیزی که باقی نماند و در چیزی که کم از پنج وسق باشد و هر وسقی شصت صاع
است و هر صاعی هشت رطل است و بقول ابیوسف رح صاع پنج رطل و ثلث رطل است مسئله زمینی که آب داده شود بدلو
و یا بشتره تر شود نصف عشر واجب آید مسئله مؤنتی و خرجی که در زراعت شده باشد چون اجر مزارع و علف ستوران بر نگیرد و
از کل عشر دهد مسئله در زمین تغلبی دو عشر واجب است اگرچه اسلام آرد و یا بمسلمانی یا ذمی از و بخرد و بقول ابیوسف رح اگر تغلبی
اسلام آورد و یا بمسلمانی و یا ذمی از و بخرد یک عشر واجب آید و بقول محمد رح اگر ملک تغلبی در زمین اصلی باشد همچنان دو عشر
واجب آید و اگر حادث باشد یک عشر واجب آید مسئله اگر ذمی از مسلمانی زمین عشری خرید خراج واجب آید و بقول ابی یوسف
دو عشر واجب آید و بقول محمد رح یک عشر واجب آید مسئله اگر مسلمانی بحکم شفعه از زمین بستد و یا ذمی بسبب فساد بیع زمین را با مسلمان
رد کرد یک عشر واجب آید مسئله اگر مسلمانی سرای ذمی خودبستان نمود حکم آنرا چه بود اگر با آب باران و چشمه و سیل تر کرد عشر واجب آید
و اگر آب جوی که آنرا پادشاه حفر کرده است تر کرد خراج واجب آید مسئله اگر ذمی سرای خود بستان کرد خراج واجب آید اگرچه بآب
عشری تر کند مسئله بر ذمی در سرای او هیچ واجب نیاید مسئله اگر چشمه قیر و نفط از زمین عشری بیرون آید هیچ واجب نیاید
و اگر چشمه قیر و نفط از زمین خراجی بیرون آید خراج واجب آید **باب المصرف** مصرف زکوة فقیر و مسکین و عامل و
مکاتب و مدیون و منقطع غزاة و ابن السبیل است فقیر کسی است که او چیزی اندک دارد که بدان کفاف او باشد و استغنا

سوال نکند و مسکین آنست که هیچ ندارد و عامل آنست که امام او را بجهت تحصیل مال زکوت نصب کند و مکاتب آنست که مولی
او را گفته باشد اگر چندین درم ادا سازی تو آزادی تو آزاد کردن عاجز باشد و مدیون وام دار که عاجز باشد از ادا و ابن
سبیل مسافر که او را در وطن مال باشد با خود چیزی ندارد و منقطع الغزات غازیان که خرچ ندارند و سوال کنند و بقول
شافعی رح عکس است و بقول محمد رح منقطع الحاج مصرف است یعنی از قافله حاج دور افتاده نه منقطع الغزات مسئله اگر
زکوت بهفت گروه یا بیک گروه از ایشان داد جایز بود و بقول شافعی رح جایز نبود مگر از هر صنفی بسه نفر دهد مسئله
دفع زکوة بذمی جایز نبود و صدقه تطوع بذمی جایز بود و بقول ابی یوسف و شافعی رح صدقات تطوع
جایز نی مسئله بنا مسجد و کفن میت و گذاردن دین میت و خریدن برده برای آزاد کردن از وجود
زکوت جایز نی و بقول مالک رح خریدن بنده از وجه زکوة برای آزاد کردن جایز بود مسئله دفع زکوة بتوانگر
که مالک نصاب است و به بنده او و بطفل او و بنی هاشم و موالی ایشان جایز نی و بقول شافعی رح دفع زکوت بتوانگر
غازی جایز بود مسئله دفع زکوت به پدر و مادر و اجداد و جدات و بالاتر و بفرزندان اگرچه فرود تر باشند و بزن و شوهر و
بنده و مکاتب و مدبر و ام ولد خود و به بنده که بعضی از و آزاد کرده است جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح
دفع زکوت بشوهر جایز بود مسئله اگر بتحری دفع زکوة بشخصی کرد بگمان آنکه فقیر است و او غنی و یا هاشمی و یا کافر
و یا پدر و یا پسر او بود جایز بود و اگر بنده او یا مکاتب او بود جایز نبود و بار دیگر دهد و بقول ابو یوسف رح در جمیع
مسایل جایز نبود و اعاده واجب آید مسئله اگر دویست درم زکوت بیک فقیر دهد جایز بود با کراهت و بقول
زفر رح جایز نی مسئله مستحب است بی نیاز گردانیدن فقیر از سوال مسئله مکروه است فرستادن زکوة بشهر دیگر مگر برای
قرابت فقیر و برای قوت که از اهل این شهر فقیرتر اند مسئله فقیری که قوت یک روز دارد سوال نکند باب صدقة الفطر واجب
است صدقه فطر بر مسلمان آزاد مالک نصاب که فاضل بود از خانه و متاع خانه و جامه و اسپ و سلاح و بندگان خدمتگار و
بقول شافعی رح صدقه فطر واجب آید بر کسیکه مالک است زیاده از قوت یکروزه برای نفس و عیال خود مسئله صدقه فطر از
نفس خود و فرزندان صغار درویش و از بندگان خدمت و از مدبر و از ام ولد دهد مسئله صدقه فطر از زن خود و از فرزندان
کبار و مکاتب خود و از یک بنده مشترک و بندگان مشترک واجب نی و بقول شافعی رح از زن و فرزند بالغ و بنده مشترک
واجب است و بقول مالک رح از مکاتب واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر بندگان مشترک را قسمت کنند هر یکی را
تمام بنده رسد صدقه فطر او واجب شود و اگر پنج بنده بود بر هر یکی دو کامل بنده را صدقه فطر واجب آید و از پنجم نی مسئله
اگر بنده بشرط خیار فروخته است صدقه فطر موقوف بود بر هر که مالک شود او دهد و بقول زفر رح بر صاحب خیار واجب آید

بقول شافعی و مالک رح بر مالک بوقت وجوب واجب آید مسئله صدقه فطر نصف صاع از گندم و از آرد گندم و سویق
گندم و از مویز و یکصاع از جو و خرما باشد مسئله صاع هشت رطل است و هر رطل بیست استار است و بقول
ابویوسف و شافعی رح پنج رطل و ثلث رطل است و بقول محمد رح اعتبار کرده شود کیلی و نه وزنی مسئله وقت
وجوب صدقه فطر صبح روز فطر است کسیکه بعد از صبح متولد شد و یا مسلمان شد و یا پیش از صبح فوت شد صدقه
او واجب نی و بقول شافعی رح وقت وجوب صدقه دخول وقت مغرب است از شب فطر پس کسیکه در شب فطر بزاد
یا مسلمان شد صدقه بر و واجب آید مسئله تقدیم صدقه فطر و تاخیر او جائز بود والله اعلم کتاب الصوم صوم عبارت
از ترک اکل و شرب و جماع از صبح صادق تا غروب آفتاب با نیت صوم از هر مسلم عاقل و بالغ و مسلمه که
پاکست از حیض و نفاس مسئله صوم رمضان فرض عین است و صوم نذر واجب و وقت نیت صوم رمضان
و نذر معین و صوم نفل دخول وقت مغرب است تا نیم روز و بقول زفر رح در صوم رمضان نیت شرط نیست و
بقول شافعی رح در صوم نیت فرض از شب شرط است بجز نفل و بقول مالک در نفل نیت از شب شرط است نیز
مسئله روزه ماه رمضان بنیت مطلق صوم بی تعیین رمضان و فرضیت جائز بود و نذر معین همین حکم دارد و
صوم رمضان و نذر معین بنیت نفل جائز بود و بقول شافعی رح به نیت نفل جائز نی و مطلق نیت از وی
در روایتی است و بقول مالک رح اگر میداند که روزه رمضان است و نیت نفل کند جائز نبود و اگر نمیداند
از نفل محسوب شود مسئله در قضاء رمضان و نذر غیر معین و صوم کفارت نیت از شب شرط است مسئله
با گذشتن سی روز شعبان رمضان ثابت شود مسئله روزه شک مکروه است مگر نیت نفل و بقول شافعی رح
با نیت ابتداء مکروه است مسئله شخصی ماه رمضان یا ماه شوال تنها دید قاضی قول او را رد کرد روزه دارد و اگر افطار
کرد قضا واجب آید بی کفارت و بقول شافعی رح در رویت ماه رمضان بافطار قضا با کفارت واجب آید
مسئله در رویت ماه رمضان با ابر و غبار قول یکعدل معتبر است اگرچه بنده و یا زن بود و بقول مالک رح و یکقول
از شافعی رح شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است مسئله در رویت شوال و از ابر و غبار باتفاق
شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط است و در رویت رمضان و شوال اگر ابر و غبار نباشد شهادت جمع عظیم شرط است
و بقول امام شافعی رح گواهی یکمرد مقبول بود در قبول شهادت مسئله رویت ماه ذی الحجه حکم شوال دارد در شهادت مسئله
اختلاف مطالع معتبر نیست مثلاً در دهلی شب آدینه دیدند و در ملتان شب شنبه معتبر روایت دهلی بود باب ما یفسد الصوم
و ما لا یفسد مسئله اگر بنسیان اکل و شرب یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک رح فاسد بود

و بوطی حالة فراموشی کفارت واجب آید مسئله اگر روزه دار محتلم شد و یا بنظر شهوت انزال کرد و یا روغن در سر انداخت

و یا حجامت و یا سرمه کرد و یا بوسه زد و انزال نشد و یا در حلق غبار یا مگسی یا مذکره صوم در آمد یا طعام کم از نخود در میان دندان

بخورد درین مسائل روزه فاسد نشود و اگر بقبله انزال شد روزه فاسد شود و بقول مالک رح اگر دیده بنظر کرد و انزال شد

روزه فاسد شود و بقول زفر رح بخوردن آنچه میان دندانست اگرچه اندک است روزه فاسد شود مسئله اگر قی پری دهن

آمد و باز فرو رفت روزه فاسد نشود خواه پری دهن باشد خواه نی و بقول ابیوسف رح اگر قی پری دهن بوده است بفرو

رفتن روزه تباه شود مسئله اگر قی برآمد و فرو برد یا قی آورد یا سنگریزه و یا پاره آهن فرو برد قضا واجب آید بی کفارت

و بقول ابیوسف رح اگر کسی از پری دهن قی کرد و فرو برد و یا کم از پری دهن قی آورد روزه فاسد نشود و بقول مالک رح فرو

بردن سنگریزه و پاره آهن نیز کفارت واجب آید مسئله اگر جماع کرد یا جماع کرده شد و یا بخورد و یا بیاشامید چیزیکه بدان

غذا حاصل آید و یا دارو خورد و اینهمه بقصد بوده است قضا و کفارت واجب آید و بقول شافعی رح بجز جماع کفارت واجب نی

و بقول زفر و مالک رح در جماع بر زن کفارت واجب نی مسئله کفارت صوم مثل کفارت ظهار است و بقول مالک رح مخیر است

در تحریر یعنی آزاد کردن و طعام دادن و صوم چنانکه در کفارت سوگند مسئله اگر بجز فرج جماع کرد و انزال شد و یا روزه غیر

رمضان بقصد فاسد کرد کفارت واجب نیاید مسئله و بحقنه کردن و چکانیدن در بینی و گوش و یا نهادن دارو تر در جراحت

شکم و یا در سر و دارو در درون شکم و یا بدماغ رسد فاسد شود مسئله اگر در سوراخ ذکر چکانید روزه فاسد نشود و بقول ابی یوسف رح

فاسد شود مسئله چشیدن و خائیدن چیزی بی عذر خائیدن کنند مکروه است در روزه مسئله در روزه سرمه کردن و چرب

کردن سبلت و مسواک کردن و بوسه زدن اگر ایمن بود از جماع و انزال مکروه نی و بقول شافعی رح مسواک کردن در آخر روز مکروه

است و بقول مالک رح مسواک تر در روزه مکروه بود **فصل افطار** در رمضان جایز است بسبب خوف زیادت مرض

و یا بسبب سفر و بقول شافعی رح بسبب خوف زیادت مرض افطار جایز نبود مگر بخوف هلاک نفس و یا خوف عضو مسئله در سفر

فاصله است اگر زیان دارد افطار افضل است و بقول شافعی رح در هر دو حال افطار افضل است مسئله اگر مسافر در سفر و مریض در مرض

بمرند قضا واجب نیاید مسئله شخصی بمرد و بروی قضای رمضانست و وصیت بفدیه کرده است ولی طعام دهد از هر روزه نیم

صاع از گندم یا یک صاع از جو و از ثلث مال معتبر بود نزد ما یان و اگر وصیت نکرده است فدیه بر ولی لازم نشود و بقول

شافعی رح بوصیت فدیه لازم نشود و بقول او بی وصیت فدیه لازم شود و از کل مال معتبر بود مسئله مسافر و مریض بعد از

اقامت و صحت بدانچه قادر شوند روزه رمضان قضا کنند بی شرط تتابع مسئله صوم رمضان وقت مقدم است بر قضای

رمضان مسئله اگر حامله و شیر دهنده خوف نفس و یا فرزند دارد جایز است که افطار کنند و قضا دارند بی وجوب فدیه

و بقول

وبقول شافعی رح فدیه نیز واجب بود مسئله شیخ فانی که قدرت روزه ندارد افطار کند و از هر روزه فدیه دهد و بقول مالک
فدیه واجب نی مسئله در روزه نفل بروایتی بعذر افطار جایز است و قضا واجب آید و بقول شافعی رح واجب نیاید مسئله
اگر روزه‌ها در رمضان کودکی بالغ شد و یا کافر مسلمان شد بقیه آن روز امساک کند و یا افطار قضا نکند و بقول مالک رح روزی
که مسلمان آورد با افطار قضا کند و بقول ابیوسف رح اگر اسلام و بلوغ پیش از زوال بود روزه آن روز با افطار قضا کند مسئله
اگر مسافر در روزه رمضان نیت افطار کرد و در شهر خود آمد پیش از نیم روز نیت صوم کند جایز بود مسئله اگر در رمضان
بیهوش شد قضا واجب آید اگرچه تمام ماه بیهوش باشد و در آن شب که اغما حادث شده است آن روز قضا نکند
و بقول مالک رح هیچ روزه قضا نکند مسئله اگر تمام ماه رمضان دیوانه بود قضا واجب نیاید اگر میان ماه بهوش آید
همه روزهای گذشته قضا کند و بقول مالک رح بجنون تمام ماه رمضان قضا واجب آید و بقول زفر و شافعی رح اغما اگر
تمام ماه نبود قضا واجب نیست مسئله اگر در رمضان امساک کرد بی نیت صوم و افطار نکرد تا غروب قضا واجب آید و بقول زفر
واجب نیاید مسئله در روزه رمضان مسافر مقیم شد و یا حایض پاک شد بقیه روز امساک کنند و روزه را قضا کنند
و بقول شافعی رح امساک واجب نیاید مسئله اگر سحر خورد بگمان آنکه شب است و روز شده بود و یا افطار کرد بگمان
آنکه غروب شده است و غروب نبود باقی روز امساک کند قضا واجب آید بی کفارت مسئله اگر روزه دار بفراموشی چیزی خورد
بعد بقصد خورد بگمان آنکه روزه فاسد شده است قضا واجب آید بی کفارت و اگر حکم نمیدانست نیز قضا
واجب آید بی کفارت و بقول ابیوسف رح اگر حکم میدانست قضا با کفارت واجب آید مسئله اگر زنی روزه دار را خفته
و یا دیوانه را مردی وطی کرد بر خفته قضا واجب آید و بر مجنونه نی اگر در میان ماه رمضان بهوش آید قضا واجب آید و بقول
زفر و شافعی رح قضا واجب نی **فصل فی النذر** اگر نذر کرد بصوم روز عید فطر و نحر افطار کند و قضا دارد
و بقول زفر و شافعی رح قضا نکند مسئله اگر با نذر نیت سوگند نیز کرد کفارت نیز واجب آید و بقول ابیوسف رح
کفارت واجب نی مسئله اگر نذر کرد که امسال سال تمام روزه دارم دو روز عید و سه روز تشریق افطار کند و قضا
دارد و اگر در این ایام به نیت روزه شروع کرد و افطار کرد قضا واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح واجب آید
باب الاعتکاف اعتکاف سنت است و آن درنگ کردن در مسجد با صوم به نیت اعتکاف و بقول
شافعی رح صوم شرط نیست مسئله اقل اعتکاف نفل یک ساعت است و بقول محمد رح و بقول حضرت ابی حنیفه رح یک روز
است و بقول ابی یوسف رح بیشتر از روز مسئله زن در مسجد خانه اعتکاف بنشیند مسئله معتکف از مسجد بیرون نیاید
مگر برای حاجت شرعی چون جمعه و وضو و غسل و یا برای حاجت طبعی چون بول و غایط و اگر ساعتی بی عذر بیرون آید اعتکاف

فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما فاسد نشود مگر بیشتر از نیم روز بیرون ماند و بقول شافعی رحمه الله تعالی
خروج برای جمعه مفسد است مسئله معتکف را خوردن و آشامیدن و خفتن و خریدن و فروختن بی احضار
مبیع جایز است و احضار کالا مکروه بود مسئله مکروه است خاموشی و سخن گفتن مگر نیکو مسئله در اعتکاف
وطی و لمس و قبله حرام است و بقول شافعی رح لمس و بوسه زدن در اعتکاف جایز است مسئله اعتکاف به وطی
باطل شود مسئله اگر بنذر کرد اعتکاف روزها و شبها نیز لازم شود مسئله اگر اعتکاف دو روز نذر کرد شب اول
و شب میانه لازم آید و بقول ابو یوسف رح شب اول لازم نشود کتاب الحج حج فرض است بر حر عاقل بالغ صحیح
قادر بر زاد و راحله که فاضل بود از مسکین و اسپ و جامه تن و سلاح و نفقه خود بمقدار رفتن و باز گشتن و نفقه عیال او در آن
طریق مسئله حج در عمر یکبار فرض است در حال و بقول محمد و شافعی رح بر تراخی و مهلت فرض است بشرطیکه فوت
نشود و بقول مالک رح فرض است بر کسیکه قوت مشی دارد مسئله بر زن حج فرض است و اگر مسافت سفر نبود و بی محرم
است جایز بود و بشرط محرم و یا شوهر اگر مسافت سفر بود و بقول شافعی رح اگر با زنان بیرون آید و با کاروانی که در وی
زنان باشند جایز بود مسئله اگر کودکی بعد از احرام بالغ شد و یا بنده بعده آزاد شد و بر آن احرام حج کرد از انکه فرض وا نشود
مسئله جای احرام بستن اهل مدینه را ذو الحلیفه است و اهل عراق را ذات عرق و اهل شام را جحفه و اهل نجد را قرن و اهل یمن را
یلملم هر که خارج ازین مواضع است چون خواهد که در مکه در آید ازین مواضع بی احرام نگذرد اگرچه نیت حج و عمره ندارد و
بقول شافعی رح بی نیت حج و عمره احرام لازم نشود مسئله جایز است که پیش رسیدن مواقیت محرم شود و تاخیر احرام
از مواقیت جایز نی مسئله کسیکه داخل میقاتست جای احرام بستن او حل است و آن میانه مواقیت حرم است مسئله مواضع
احرام بستن مکی را برای حج حرم است و برای عمره حل است باب الاحرام چون خواهد که احرام بندد وضو سازد و اگر غسل
کند بهتر بود و ازار و چادر نو یا کهنه شسته پوشد و خود را خوشبوی کند و دو رکعت نماز گذارد و بگوید اللهم انی ارید الحج
فیسره لی و تقبله منی و بعد از صلوة تلبیه کند به نیت حج یعنی بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک و زیاده در تلبیه جایز بود و نقصان جایز نی و بقول شافعی رح زیادت نیز جایز
نبود مسئله چون به نیت احرام تلبیه گفت محرم شود و بمجرد نیت بی تلبیه محرم نشود و بقول شافعی رح بمجرد نیت محرم شود
مسئله چون محرم شد پرهیز دارد از وطی و قبله و لمس و سخن فاحش و از ذکر جماع بحضور زنان و از معاصی و از مجادله با رفیقان و تعدی
از مجادله با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج جایز است مسئله و از کشتن صید و از اشارت صید و راه نمودن
کردن بصید و از پوشیدن پیراهن و شلوار و از دستار و کلاه و قبا و از پوشیدن موزه مگر که نعلین نیابد موزه از فرود

شتالنگ ببرد و نیز پرهیز کند از پوشیدن جامه رنگ کرده بورس یا زعفران و یا بعصفر و بقول شافعی رح پوشیدن
جامه رنگین معصفر پاک نبود مسئله اگر جامه رنگین شسته پوشد که بوی رنگ از وی نیاید روا بود مسئله پرهیز
از پوشیدن سراویل و پوشیدن سر و روی و بلحیه و خوشبوی مالیدن و تراشیدن موی از سر خود و کم کردن موی لب خود
و فرو آوردن ناخن مسئله جایزست که محرم غسل کند و یا در حمام رود و یا در سایه خانه و یا در محمل نشیند و یا همیان
در کمر بندد و بقول مالک رح در سایه خیمه بودن و همیان بستن در کمر مکروه بود اگر در همیان نفقه دیگری بود مسئله
تلبیه با آواز بلند بسیار گوید بعد از نماز و در وقت سحر و هر بار که بر بلندی برآید و یا در وادی فرود آید و یا سواران را
ببیند مسئله چون در مکه در آید ابتدا بدخول مسجد کند و چون کعبه را بیند تکبیر و تهلیل گوید و روی بحجر الاسود کند و تهلیل گوید و
بوسه آنرا بی ایذاء مسلمانان و ردا را از زیر بازوی راست آرد و بر کتف چپ اندازد و طواف خانه کعبه کند
از پس حطیم و حطیم موضعی است که در آن ناودان کعبه است و میانه او و میان دیوار کعبه فرجه است کعبه را از را
ابتدا کرده هفت شوط طواف کند در سه شوط اول شتاب رود و هر دو کتف بجنباند و در باقی آهسته رود و هر بار
که بحجر الاسود بگذرد اگر تواند بوسد و ختم طواف باستلام حجر کند و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم خلیل الله علیه السلام
گذارد و یا در جایکه ممکن شود از مسجد و آن دو رکعت واجبست و بقول شافعی رح سنت است و بقول ابی حنیفه رح
این طواف برای قدوم سنت ست غیر مکی را و بقول مالک رح واجب ست و بعد از طواف قدوم بجانب
صفا رود و بر صفا بر آید و مستقبل قبله بایستد و تکبیر و تهلیل و صلوة گوید و دعا کند و حاجت
خواهد بعده بجانب مروه فرود آید و آهسته رود چون ببطن وادی رسد میان دو میل اخضر شتاب رود
چون از دو میل اخضر بیرون آید آهسته تا بمروه بر آید چنانچه بر صفا کرده است همچنان بر مروه کند و میان
صفا و مروه هفت شوط طواف کند و ابتدا طواف از صفا کند و بمروه ختم کند و سعی میان
صفا و مروه واجب ست و بقول شافعی رح رکن است و بقول امام اعظم رح چون از طواف
قدوم و صفا و مروه فارغ شود بمکه با حرام مقیم شود و طواف کعبه کند هر بار که خواهد
بعده یک روز پیش از ترویه و آن هفتم روز ذی الحجه است امام خطبه کند و در خطبه
بیرون آمدن بطرف منا و نماز و جز آن مناسک عرفات بیان کند و روز هشتم که آن
ترویه است بجانب منا رود و بعد از نماز فجر روز عرفه طرف عرفات رود و بعد از نماز صبح و
بعد از زوال دو خطبه کند مثل جمعه و بقول مالک رح بعد از نماز خطبه کند

مسئله بعد از خطبه نماز ظهر و عصر در وقت ظهر به یک اذان و دو اقامت بگذارد بشرط امام و احرام و بقول ابی
یوسف و محمد رح امام شرط نی و بقول زفر رحمة الله علیه امام و احرام شرط است در عصر نه در ظهر مسئله بعد
بجانب موقف رود و نزدیک کوه رحمه بایستد مسئله جمیع عرفات موقف است مگر بطن عرنه مسئله
چون بعرفات بایستد حمد و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة گوید و دعا کند و باید که مستقبل قبله بایستد و بهتر
آنست که امام سوار بایستد و بعد از غروب بجانب مزدلفه رود و نزدیک کوه قزح فرود آید و امام
با مردمان نماز مغرب و عشا گذارد با اذان و اقامت و بقول ابی یوسف و احمد حنبل و زفر و شافعی رح
به دو اقامت و بیک اذان مسئله اگر نماز مغرب در راه گذارد جایز نبود و پیش از طلوع صبح اعاده کند
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه باشارت جایز بود مسئله بعد از نماز بامداد و بعد از طلوع صبح پیش
از آنکه روشن شود امام با جماعت بگذارد و بعد از آن وقوف کند و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة
گوید و دعا کند و جمیع مزدلفه موقف است مگر بطن محسر و چون روشن شود بجانب منا رود و هفت
سنگ ریزه مثل خسته خرما از بطن وادی بیندازد و بهر سنگی تکبیر گوید و با ول سنگ ریزه قطع
تلبیه کند بعده ذبح کند و بعد از آن حلق یا قصر کند و حلق بهتر است و همه چیز حلال شود مگر وطی
و بقول مالک رحمه الله تعالی خوشبوی نیز حلال نبود مسئله بعده بجانب مکه رود روز نحر و یا دوم و یا سوم
از نحر و هفت بار طواف کعبه کند طواف رکن و این طواف زیارت است و درین طواف رمل و سعی نکند
اگر عقب طواف قدوم میان صفا و مروه سعی کرده است و اگر نکرده بکند بعده وطی حلال شود مسئله
تاخیر طواف رکن از ایام نحر مکروه است مسئله بعده از مکه باز گردد و بجانب منا رود و دوم روز
نحر بعد از زوال سه بار رمی جمار کند و ابتدا کند بدانکه متصل مسجد خیف است هفت سنگ ریزه
بیندازد و با هر سنگ ریزه تکبیر گوید بعده بدانکه متصل آنست رمی کند و این جمرة الوسطی است بهر سنگی تکبیر گوید
بعده جمرة العقبه مثل آن رمی کند در جمره اولی و وسطی وقوف کند و در آن مقام با مردمان بایستد و حمد و ثنا
و تکبیر و تهلیل و صلوة گوید و حاجت خواهد و در جمرة العقبه وقوف نکند و سوم روز اگر بمکه نرود همچنان رمی جمار کند بعد
از زوال و اگر چهارم روز بمکه رود و اگر همچنان رمی جمار کند و اگر چهارم روز پیش از زوال آفتاب رمی جمار کند
درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رح درست نبود مسئله هر رمی که بعد از رمی است یعنی در رمی اولی و دوم
پیاده اندازد و هر رمی که بعد از و رمی نبود سوار سنگ ریزه اندازد و بگذرد مسئله مکروه است که پیش فرستد رخت

۳۹

سوی مکه و مقیم شود بنا برای رمی جمار مسئله چون بیرون آید سوی مکه در محصب فرود آید بعده در مکه
در آید و طواف صدر کند هفت بار و آن را طواف وداع نیز خوانند و این طواف واجبست مگر اهل مکه و بقول
شافعی رح واجب نیست سنت است مسئله بعد از طواف صدر دو رکعت نماز گذارد و آب زمزم بخورد و بعده ملتزم را
آید و او میان حجر الاسود و میان در کعبه است و سینه و روی خود بر ملتزم نهد و ببوسد و پرده های کعبه
بگیرد و به دیوار کعبه بچفسد **فصل** هر که در مکه در نیامد و بعرفه وقوف کند طواف قدوم
از وے ساقط شود مسئله اگر روز عرفه از زوال تا فجر نحر ساعتی بعرفه وقوف کند حج او تمام بود
اگرچه نمیداند که این عرفات است و یا خفته و یا بیهوش بود بقول احمد و مالک رح تمام نمیشود حج مگر که
وقوف کند از طلوع فجر روز عرفه تا آنکه طلوع شود فجر روز نحر اگر در روز عرفه و جزوی از شب وقوف کرد درست
بود بقول مالک رح مسئله اگر قصد کعبه کرد و بیهوش شد و اگر یاران از جهت او اهلال کردند جایز بود و بقول ابی
یوسف و محمد رح جایز نبود مسئله زن در جمیع افعال که یاد کردیم حکم مردان دارد مگر در برهنه کردن
سر و تلبیه کردن بآواز بلند و رمل و سعی کردن میان دو میل و ستردن موی سر فاما زن رو
بپوشد و موی کوتاه کند و جامه دوخته پوشد مسئله اگر قربانی تطوع یا نذر یا جزاء صید
باشد آن را نشان کند و با این قربانی بجهت کعبه توجه کند بقصد حج محرم شود و اگر قربانی متعه را
فرستاده بعده توجه کرد محرم نشود تا بقربانی نرسد و اگر قربانی متعه فرستد بعده توجه کند به نیت
احرام محرم شود پیش از رسیدن قربانی مسئله اگر بر شتر قربانی جل اندازد و کوهان را از طرف
بجانب راست بشکافد یا گوسپند قربانی را نشان کند محرم نشود مسئله بدنه از شتر یا گاو باشد
و نزدیک امام شافعی رح از شتر باشد نه از گاو و نزدیک امام مالک رح اگر از شتر عاجز است پس گاو دهد و اگر عاجز
نیست همان شتر دهد **باب القران** قران افضلست بعده تمتع بعده افراد قران احرام بستن است برای
عمره و حج از میقات یا پیش از آن در ماههای حج یا پیش از آن و تمتع احرام بستن برای عمره در ماههای حج از میقات
یا پیش از آن و افراد احرام بستن برای حج از میقات یا پیش از آن و بقول شافعی رح افراد افضل است و بقول
مالک رحمه الله علیه تمتع افضل است مسئله در قران گوید اللهم انی ارید العمرة والحج فیسرهما
لی و تقبلهما منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم تا حج و عمره بجا آرم پس آسان گردان ایشان
را بر من و هر دو را قبول کن از من و طواف و سعی کند برای عمره

بعده برای حج چنانکه ذکر کرده شد واگر دو طواف و دو سعی کند برای هر دو روا باشد یا اساءة مسئله چون روز
نحر رمی جمار کند گوسپند یا شتر یا گاو ذبح کند و یا هفتم حصه از شتر و یا گاو واگر عاجز بود از قربانی سه روز
در حج روزه دارد که آخر آن روز عرفه بود و هفت روز بعد از فراغ حج روزه دارد اگرچه در مکه بود و بقول شافعی
رح در مکه روزه داشتن روا نبود مسئله اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی متعین شود و بقول شافعی
رح بعد ایام نحر روزه دارد و بقول مالک رح بعد از آن ایام روزه دارد مسئله واگر قارن در مکه نیامد و
بعرفه وقوف کرد قربانی برو واجب آید برای برانداختن عمره و قضاء عمره واجب آید و بقول
شافعی رح قربانی واجب نباید باب التمتع متمتع احرام بندد برای عمره از میقات و طواف کند
برای عمره و سعی و حلق و یا قصر کند و بدین افعال حلال گردد از عمره و بقول مالک رح حلق نیست در عمره
مسئله با اول طواف تلبیه قطع کند چون ابتداء الطواف کرد و بقول مالک رح چون نظر او بکعبه افتد
تلبیه قطع کند مسئله چون از عمره فارغ شود روز ترویه از حرم برای حج احرام بندد و افعال حج بجا آرد و ذبح کند
واگر از قربانی عاجز شود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قران مسئله اگر سه روز از شوال روزه دارد
بعده متمتع شود از روزهای عمره واقع نشود و بعد از احرام بستن برای عمره روزه دارد پیش
از طواف جایز بود مسئله واگر متمتع خواهد قربانی براه مکه براند محرم شود و قربانی براند از شتر و گاو [illegible]
یعنی توشه دان و یا نعل قلاده کند و اشعار روا نباشد یعنی کوهان و یا گوش شگاف کند روا
نباشد و بقول ابییوسف و محمد رح اشعار جایز بود مسئله چون قربانی براند از عمره حلال نشود مسئله
برای حج روز ترویه احرام بندد چنانچه اهل مکه احرام بندد چنانچه گذشت مسئله و محرمی که قربانی
براند اگر پیش از ترویه احرام بندد بهتر بود چون روز نحر حلق کند از احرام حج و عمره حلال گردد بیرون
مسئله تمتع و قران نیست کی را کسی که نزدیک مکه است و بقول شافعی رح مکی را تمتع و قران
مشروع است و بقول مالک رح آنکه داخل میقات است در حق او تمتع و قران مشروع است مسئله اگر
متمتع بعد از عمره بشهر خود باز آمد و سوق هدی نکرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی رح باطل نشود واگر
سوق هدی کرد تمتع باطل نشود و بقول محمد رح باطل شود مسئله اگر پیش از ماههای حج برای عمره
احرام بست و کم از چهار شوط برای عمره طواف کرد در ماههای حج تتمه اشواط طواف کرد و برای
حج احرام بست او متمتع بود واگر چهار شوط برای عمره طواف کرد و بیش از آن باقی در آن

ماهها بعده حج کرد همدران سال متمتع نباشد مسئله ماههای حج شوال و ذیقعده و ماه ذی الحجه است و بقول
مالک رح تمام ماه ذی الحجه است مسئله احرام بستن برای حج پیش از ماههای حج جایز است با کراهت
مسئله کوفی در ماههای حج از عمره فارغ شد و حلق و یا قصر کرد بعده بمکه یا بصره مقیم شد و دران سال حج کرد
تمتع او جایز بود و بقول محمد و ابی یوسف رح اگر در بصره مقیم شد تمتع او جایز نبود مسئله اگر عمره را فاسد کرد و بعد از
فراغ از عمره حلق کرد و بصره مقیم شد بعده عمره قضا کرد و در اشهر حج و دران سال حج کرد متمتع نباشد و بقول
ابی یوسف و محمد متمتع باشد مسئله اگر بمکه ماند و سوی بصره بیرون نیامد تا عمره قضا کرد با فساد هم متمتع نباشد
باتفاق و اگر کوفی سوی اهل خود بازگشت و بعده در ماههای حج عمره آورد و همدران سال حج کرد باتفاق متمتع
بود مسئله اگر برای عمره در ماه های حج احرام بست و همدران سال حج کرد هر کدام که فاسد کند از
حج و عمره تمام کند و قربانی لازم نشود مسئله اگر متمتع شد و اضحیه داد از قربانی متع جایز نبود مسئله
اگر زنی نزدیک احرام حایض شد غسل کند و احرام بندد و افعال حج بجا آرد مگر طواف نکند و اگر نزدیک
طواف صدر حایض شد طواف ترک آرد چنانکه در کوفه در مکه سرای گرفت پیش از گذشتن سه روز
از ایام نحر طواف صدر ازو ساقط شود و اگر بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه سرای گرفت طواف صدر
ازو ساقط نشود باب الجنایات اگر محرمی تمام عضو خوشبوی کرد مثلا گوسپندی واجب شود
و اگر کمتر از عضو خوشبوی کرد صدقه واجب شود و بقول محمد رح دم واجب شود مسئله هر صدقه که
در احرام مقدر نیست بنصف صاع گندم واجب شود مگر در کشتن ملخ که طعامی دهد مسئله اگر موی سر بحنا
رنگ کرد قربانی واجب شود مسئله اگر بروغن زیت چرب کرد قربانی واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رح
صدقه واجب شود و بقول شافعی رحمه الله اگر در موی استعمال کرد قربانی واجب شود و اگر در غیر موی
استعمال کرد هیچ واجب نباید مسئله اگر جامه دوخته پوشید و یا روز تمام سر پوشید قربانی واجب آید
و اگر کمتر از روز بود صدقه دهد و بقول ابی یوسف رح اگر جامه بیشتر از نیم روز پوشید قربانی واجب شود
و بقول شافعی رح بمجرد پوشیدن جامه قربانی واجب آید مسئله اگر ربع سر و یا ربع ریش بستر قربانی
واجب آید و اگر کمتر از ربع بود صدقه دهد و بقول مالک رح اگر تمام سر و ریش حلق کرد قربانی آید و در کمتر
از ان قربانی نباید و بقول شافعی رحمه الله اگر چه موی سه حلق کرد قربانی واجب آید مسئله
اگر محرمی سر محرمی دیگر حلق کرد اگر با مر محلوق بوده است بر محلوق قربانی واجب آید

باکر نشر کلاه ۱۲ قوله زنار مستخلص اما او اخلق بامره لا شیء علی الحالق الشافعی رح اولا عنه ناقال سواء کان بامره اولیس بامره المحرم لیس لا بغیر سوا حلق فعلیه الصدقة فاما برحالق

وا اگر بی امر او حالق کرد نیز بر محلوق قربانی واجب شود و بقول شافعی رح در غیر امر بر محلوق هیچ واجب
نباید فاما بر حالق نزدیک ما صدقه واجب آید در امر بغیر امر و بقول شافعی رح بر حالق هیچ واجب نباید مسئله
اگر تمام گردن سترد یا موی هر دو بغل و یا یکی سترد قربانی واجب آید و اگر موضع حجامت حلق کرد قربانی
واجب آید و قال ابویوسف و محمد رح اگر موضع حجامت حلق کرد قربانی واجب نباید بلکه صدقه واجب آید و نیز
بقول ایشان بحلق عضو کامل قربانی واجب آید و بحلق کمتر از عضو چون سینه و ساق و موی زنار طعام واجب آید
مسئله اگر سبلت کوتاه کرد حکومت عدل واجب آید یعنی بر موی ربع ریش نسبت کنند تا اگر ماخوذ از سبلت بعضی از ربع ریش
است ربع گوسپند واجب شود مسئله اگر محرم سبلت حلال کوتاه کرد و یا ناخن او برید طعام واجب شود و اگر ناخن دو دست
و دو پای خود برید قربانی واجب شود و اگر در یک مجلس بود و همچنین اگر ناخن یک دست و یا ناخن یک پای برید قربانی
واجب آید و اگر ناخن دست و پای متفرق برید بهر ناخن صدقه واجب شود چنانچه پنج ناخن متفرق از هر دو دست
و از هر دو پای برید و بقول محمد رح قربانی واجب شود مسئله اگر ناخن شکسته و در کند هیچ واجب نشود
مسئله اگر محرم بسبب عذری خود را خوشبوی کند و یا جامه پوشد و یا حلق کند مخیر بود که گوسپند
دهد در حرم و یا شش درویش را سه صاع طعام دهد و یا سه روزه دارد در هر موضعی که خواهد و بقول شافعی رح
صدقه روا نباشد مگر در حرم **فصل** اگر محرم فرج زنی بشهوت نظر کرد و از وی منی جدا شد هیچ لازم
نشود و اگر بوسه زد و یا بشهوت لمس کرد و یا افساد حج بجماع کرد در قبل و یا در دبر پیش از وقوف بعرفه
یک گوسپند واجب شود و حج تمام کند و در سال آینده قضا کند و بقول شافعی رح اگر بقبله و لمس انزال
کرد احرام فاسد شود و نیز بقول او در جماع قبل از وقوف شتر و یا گاو واجب شود مسئله در قضا حج از زن
جدا نشود و بقول مالک رحمة الله علیه از خانه جدا گانه بیرون آیند و بقول زفر رحمة الله علیه
چون محرم شوند جدا شوند و بقول شافعی رحمة الله علیه چون نزدیک شوند بموضع وقاع جدا شوند
مسئله اگر بعد از وقوف جماع کردند بدنه واجب شود و حج فاسد نشود و بقول شافعی رح حج
جماع کند پیش از رمی حج فاسد شود و اگر بعد از حلق جماع کرد گوسپند واجب شود و اگر در
عمره پیش از طواف چهار شوط جماع کرد عمره فاسد شود و یک گوسپند واجب شود
و عمره تمام کند و قضا کند و اگر بعد از طواف اکثر از شواط جماع کرد یک گوسپند واجب
شود و عمره فاسد نشود و بقول شافعی رحمه الله تعالی در هر دو حج و عمره فاسد شود و شتر

وگاو و هم با نی ده مسئله در حج و عمره جماع عامد و ناسی مفسد است و بقول شافعی رحمه الله علیه
جماع ناسی در حج مفسد نی مسئله اگر بی وضو طواف رکن کرد یعنی طواف زیارت گوسپند
واجب شود مسئله اگر جنب طواف رکن کرد شتر یا گاو واجب شود طواف را اعادت واجب است
و اگر بی وضو طواف قدوم یا طواف صدر کرد صدقه واجب شود مسئله اگر سه شوط
یا کمتر از آن طواف رکن ترک آورد گوسپند واجب شود و اگر چهار شوط و یا بیشتر از آن ترک آورد
از طواف رکن همچنان محرم باشد و اگر بیشتر از طواف صدر ترک آورد و یا در حالت جنابت طواف
صدر آورد یک گوسپند واجب شود و اگر سه شوط و یا کمتر از طواف صدر ترک آورد صدقه واجب شود
از هر شوطی یک صدقه یعنی نصف صاع گندم دهد مسئله اگر بی وضو طواف رکن کرد و طواف
صدر در آخر ایام تشریق با وضو کرد یک گوسپند واجب شود مسئله اگر در حالت جنابت
طواف رکن کرد و در آخر ایام تشریق طواف صدر در حالت پاکی کرد دو گوسپند واجب
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما یک گوسپند واجب شود و اگر طواف و
سعی برای عمره بی وضو کرد و بسوی اهل خود باز گشت و طواف و سعی اعادت نکرد یک گوسپند
واجب شود مسئله اگر در میان صفا و مروه سعی نکرد یا پیش از امام از عرفات افاضت
کرد و باز گشت یک گوسپند واجب شود و بقول شافعی رحمه الله علیه در افاضت هیچ واجب
نشود مسئله اگر ترک وقوف بمزدلفه کرد یک گوسپند واجب شود مسئله اگر در هیچ روز رمی
جمار ترک کرد و یا یک روز رمی جمار ترک کرد یک گوسپند واجب شود و اگر از ایام تشریق تاخیر حلق
...... کرد یک گوسپند واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله هیچ واجب نیاید و اگر از
طواف رکن تاخیر کرد یک گوسپند واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما هیچ واجب نیاید
مسئله اگر در حج و یا در عمره تاخیر حلق کرد از ایام نحر و یا تاخیر طواف رکن کرد از ایام نحر
و یا در زمین حلال حلق کرد یک گوسپند واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما هیچ
واجب نیاید مسئله اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد دو گوسپند واجب شود و بقول ابی یوسف رح
و محمد و شافعی یک گوسپند واجب آید فصل اگر محرمی صید را کشت و یا کشنده را
دلالت کرد جزا بر وی لازم شود و بقول شافعی رح بدلالت کننده لازم نشود مسئله جزا قیمت صید است بتقویم

نو د دلالت کرد العلم ان الشرط فی کون الدلالة موجبة ان لا یکون المدلول عالما بمکان الصید

وعدل در موضع قتل و یا در موضعی که نزدیکتر بود بموضع قتل و بقیمت صید هدیه بخرد و ذبح کند اگر قیمت تا بدرسد
و یا طعام بخرد و صدقه کند چون صدقه فطر و یا بمقابله طعام هر درویشی یکان روز روزه دارد و اگر آن از نصف
صاع فاضل آید صدقه دهد و یا بدل آن یکروز روزه دارد و بقول شافعی و محمد رحمه الله اگر صید نظیر داشته است
از چهار پایان در غنم بود جزا همان بود چنانچه آهو گوسپند است مسئله اگر صید را مجروح کرد یا عضو
از وی برید یا موی بکند نقصان آن ضامن شود اگر پر صید بکند و یا پای او برید و یا صید را دو شید
یا بیضه او بشکست قیمت آن واجب آید و همچنین اگر بیضه صید شکست و از وی جوزه مرده برون
آمد قیمت آن جوزه واجب شود مسئله بکشتن زاغ و غلیواز و گرگ و مار و کژدم و موش و سگ گزنده
و پشه و مورچه و کیک و کنه و باخه هیچ واجب نشود و بکشتن سپس و ملخ و هر چه خواهد صدقه دهد
مسئله بکشتن ددها هر چند که باشد از گوسپند تجاوز نکند و بقول زفر رح قیمت دده هر چند که باشد
جزا واجب شود اگر بیشتر از گوسپند بود و بقول شافعی رح هیچ واجب نشود مسئله اگر صید
او را حمله کرد و محرم او را بکشت هیچ واجب نشود و بقول زفر رح جزا ضامن شود مسئله اگر محرم
باضطرار صید را بکشت جزا لازم شود مسئله در احرام ذبح کردن گوسپند و گاو و شتر و مرغ خانگی
و بط اهلی جایز بود و بر وی جزا است اگر محرم کبوتر و بسمل و یا آهو را که مستانس ذبح کرد جزا لازم
آید و بقول مالک رح در کبوتر جزا لازم نیاید مسئله اگر محرمی صید را ذبح کرد حرام بود و بقول شافعی
رح برکشنده حرام بود و دیگر را حلال مسئله اگر محرم مضطر شد مردار خورد و صید را نکشد و بقول ابویوسف
صید کشد و دو مبسوط نکوشت که از ابویوسف و ابوحنیفه رح صید کشد و بخورد و جزا دهد و بقول زفر رح مردار خورد مسئله
اگر محرم صید را ذبح کرد و بخورد قیمت آن ضامن شود و بقول ابویوسف رح و محمد رح هیچ لازم نشود مگر استغفار و اگر
محرم دیگر ذبح محرم را بخورد بر وی هیچ لازم نشود مسئله اگر غیر محرم صید گرفت و ذبح کرد جایز بود که
محرم آن را بخورد و اگر راه ننموده باشد و صید کردن بفرموده بود و بقول مالک رح اگر حلال برای محرم صید
کرده است محرم را حلال نبود مسئله اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت آن صدقه کند و روزه ندارد و بقول
زفر رح روزه واجب آید نیز روا باشد مسئله اگر حلال با صید در زمین حرم در آمد ارسال کند و نزدیک
شافعی رح ارسال بر وی واجب نی و اگر فروخت و اگر باقی مانده باشد بیع فسخ کند و بر مرد جزا لازم آید مسئله
اگر احرام بست و در خانه دیا و در قفص او صید است ارسال واجب نشود و بقول شافعی رح ارسال

لازم شود **مسئله** اگر محرم صید گرفت بعده احرام بست ودر دیگرے ارسال کرد مرسل ضامن شود
قیمت اورا وبقول ابی یوسف ومحمد رح ضامن نشود **مسئله** اگر محرمے صید گرفت ودیگری رها کرد رها
کننده بالاتفاق ضامن نشود **مسئله** اگر محرمی صید گرفت ومحرمی دیگر آن صید را بکشت بر هر یکی جزاء
لازم آید وگیرنده بدانچه ضامن شده است رجوع کند بکشنده وبقول زفر رح رجوع نکند **مسئله** اگر گیاه حرم
ویا درخت حرم غیر مملوک ویا درختیکه از جنس آن نهال نکنند برید قیمت آن ضامن شود مگر آنکه خشک
باشد **مسئله** چرانیدن گیاه حرم وبریدن آن حرام است مگر آنکه چرانیدن اذخر درست است وبقول ابی
یوسف رح چرانیدن گیاه حرم جایز است **مسئله** چیزیکه بسبب آن بر مفرد یکدم لازم شود بر قارن دو دم لازم
شود مگر آنکه از میقات تجاوز کند ومحرم نشود برای حج وعمره یک دم واجب شود وبقول زفر رح درین
صورت نیز دو دم لازم شود وبقول شافعی رح در مسئله اول بر قارن یکدم لازم شود **مسئله** اگر دو
محرم یک صید را کشتند بر هر یکی جزاء کامل واجب شود وبقول شافعی رح بر هر دو یک جزاء لازم شود **مسئله**
اگر دو حلال یعنی غیر محرم صید حرم را کشتند بر هر دو یک جزاء کامل واجب شود **مسئله** اگر محرم صید را
بخرد یا بفروشد بیع باطل شود **مسئله** اگر غیر محرم آهو حرم را بیرون آورد پس از وی بچه نزاد وهر دو
مردند ضمان هر دو لازم آید واگر بعد اداء ضمان آهو بچه آورد ضمان بچه لازم نشود **باب المجاوزة**
الوقت بغیر احرام اگر بے احرام از میقات تجاوز کرد بالاجماع دم لازم شود اما بعده اگر با احرام
وتلبیه گویان بازگشت نزد یک میقات تلبیه گفت ذبح دم باطل شود وبقول ابی یوسف ومحمد رح اگر با احرام
بازگشت دم ساقط شود اگرچه تلبیه نگفت وبقول زفر رح ساقط نشود اگر تلبیه گفت **مسئله** اگر از میقات
تجاوز کرد بعده برای عمره واحرام بست وعمره را فساد کرد بعده با احرام از میقات عمره قضا کرد دم ساقط شود
وبقول زفر رح ساقط نشود **مسئله** اگر کوفی برای حاجتی در بستان بنی عامر درآمد روا بود که در مکه بے
احرام درآید ومیقات رود کسیکه اهل بستان است بستانی بود **مسئله** اگر کسے در مکه بے احرام درآید
بعده دران سال بیرون آمد واحرام بست وحج کرد از آن حج که دران سال بروی بوده است جایز بود از حج
اسلام واز انچه بدرآمدن مکه بے احرام لازم شده است وبقول زفر رح جایز نبود واگر سال گذشت
بعده در دوم سال از میقات احرام بست برای حج از حجیکه بسبب درآمدن مکه بروی لازم شده
است محسوب نبود **باب اضافة الاحرام الی الاحرام** **مسئله** اگر کسے احرام بست

45

برای عمره و یک شوط طواف کرد و بعده احرام بست برای حج بود که حج بر اندازد و عمره بجا آرد و بجا می
آن حج حجی و عمره بروی لازم شود و قربانی نیز بروی لازم شود و بقول ابی یوسف و محمد رح عمره بر اندازد
و قضا کند و حج تمام کند و قربانی لازم آید و اگر هر دو تمام کرد جایز بود و بروی قربانی لازم آید مسئله
اگر برای حج احرام بست بعده روز نحر برای حج دوم احرام بست و اگر در حج اول حلق کرده است بعده
احرام بسته است حج دوم لازم شود یعنی بلزوم دم و اگر پیش از حلق احرام بسته است دوم لازم
شود و بالزوم دم اگر چه قصر کرده است و یا نکرده است و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما اگر بعد
از قصر بود دم لازم شود و اگر پیش از قصر بود هیچ لازم نشود مسئله اگر از افعال عمره فارغ شد
و قصر باقی بود و برای عمره دیگر احرام بست قربانی لازم شود مسئله اگر برای حج احرام بست بعده
برای عمره پس وقوف کرد بعرفات عمره را رفض کرده باشد و بمجرد توجه بعرفات بی وقوف عمره بر نیفتد
و اگر برای حج طواف تحیه کرد بعده احرام بست برای عمره و هر دو تمام کرد دم واجب شود بر افگندن عمره
مستحب بود مسئله و اگر حاج روز نحر برای عمره احرام کرد عمره لازم شود و واجب بود که عمره
بر اندازد و قضا کند و قربانی دهد و اگر عمره تمام کرد جایز بود و دم لازم شود مسئله اگر حج فوت
شد بعده احرام بست برای عمره یا برای حج هر دو را بر اندازد و قضا واجب شود بالزوم دم باب
الاحصار اگر بسبب دشمن یا بسبب مرض از حج ماند گوسفند سوی حرم بفرستند از جهت او ذبح
کنند بعده از احرام بیرون آید و بر حلق و قصر نبود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی حلق واجب آید
مسئله اگر قارن از حج بسبب دشمن یا بسبب بیماری باز ماند دو قربانی بجانب حرم فرستند تا ذبح کنند
و ذبح قربانی احصار بجز حرم جایز نبود فاما پیش از روز نحر جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله
جایز نبود ذبح دم احصار حج مگر در روز نحر مسئله اگر محصر از احرام حج حلال شود حج و عمره لازم شود و اگر
احرام برای عمره بسته باشد چون حلال شود عمره لازم شود و اگر قارن بود حج و دو عمره لازم شود مسئله
اگر محصر گوسفند قربانی فرستاد بعده احصار زائل شد بر هدی و حج قادر شد توجه کند بحج اگر هدی و حج
نرسد توجه لازم نشود و اگر بر هدی بی حج قادر شد بذبح هدی حلال شود و اگر بر حج بی هدی قادر شد
بی ذبح هدی از احرام بیرون آید و بقول زفر رحمة الله علیه بی ذبح بیرون نیاید مسئله بعد از
وقوف بعرفه احصار نباشد مسئله اگر بمکه از طواف و وقوف ممنوع شد احصار ثابت شود

واگر از سفر ممنوع بود محصر نبود **باب الفوایت** اگر بفوت بعرفه حج فوت شد احلال بعمره کند یعنی
طواف وسعی کند حلال شود وحج قضا کند از میقات اگرچه اول بار پیش از میقات احرام بسته است و دم
لازم نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه دم نیز لازم شود **مسئله** عمره فوت نشود و عمره طواف وسعی است
و در سال تمام ادای عمره جایز بود **مسئله** ادای عمره در روز عرفه و نحر و ایام تشریق مکروه بود **مسئله** عمره
سنت است و بقول شافعی رحمه الله فریضه است **باب الحج عن الغیر** ای بجای خود کسی را گرداند
نیابت در عبادت مالی در حالت عجز و قدرت جایز بود و در عبادت بدنی بهیچ حالی جایز نبود و در
عبادت که مرکب است از مال و بدن در حالت عجز نیابت جایز بود **مسئله** عجز تا موت شرط است
در حج فرض اما در حج نفل با قدرت بهمه حال نیابت جایز بود **مسئله** اگر نایب از دو کس احرام بست
نفقه ضامن شود و حج از نایب واقع شود **مسئله** دم احصار بر فرماینده بود و بقول ابی یوسف رح
بر نایب بود **مسئله** دم قران و جنایت بر نایب بود باتفاق **مسئله** اگر مردی وصیت بحج کرد و وارث
نایب گرفتند برای حج و نایب در راه مرد از منزل میت ثلث باقی از مال حج فرمایند و بقول ابی
یوسف رح و محمد رح از آنجا که نایب مرده است نایب گیرند و بقول محمد رح اگر از مالی که نایب را داده بود
اگر چیزی مانده است نایب گیرند والا وصیت باطل شود و بقول ابو یوسف رح آنچه باقی است از ثلث
مال اول بود آنچه باقی است از نفقه نایب بدان نایب گیرند **مسئله** اگر نسبت حج از پدر و مادر اهلال کرد بعد
برای یکی از ایشان حج تعیین کرد جایز بود کمترین هدی گوسپند است و هدی از شتر و گاو و گوسپند
واقع شود و آنچه در اضحیه درست است در هدی درست بود و گوسپند در همه چیز درست بود مگر در طواف
رکن که در حالت جنابت کرده باشد و در وطی بعد وقوف بعرفه درین دو چیز بدنه واجب شود **مسئله**
قربانی تطوع و متعه و قران بخورد و بقول شافعی رحمة الله علیه از دم متعه و قران نخورد اما از دم
و نذر و هدی احصار نخورد و تمام صدقه دهد **مسئله** ذبح قربانی متعه و قران روا نباشد مگر بروز
نحر **مسئله** جمله قربانی های حج روا نباشد مگر در حرم جز قربانی نذر و بقول ابی یوسف رح بدنه نذر نیز
مختص است بحرم **مسئله** تصدق هدی بر فقرای حرم و غیر آن جایز بود و بقول شافعی رح بجز فقرای حرم روا نبود
مسئله بیرون آوردن هدی با خود سوی عرفات واجب نیست **مسئله** جل و مهار هدی صدقه کند
و مزد ذبح کننده از هدی ندهد و بر هدی بی ضرورت سوار نشود و بقول شافعی رحمه الله

۴۷

وبقول شافعی رح جایزست که بی ضرورت سوار شود **مسئله** هدی راند و شد ولیکن آب سرد در پستان او زند تا شیر کم شود مگر آنکه او را تا دوشیدن زبان دارد بدوشد و شیر صدقه دهد **مسئله** اگر هدی واجب هلاک شد یا معیب گشت بجای او دیگر بیارد و این معیب موسر بود و اگر هدی تطوع معیب شد بکشد و نعل او را بخون او رنگ کنند و کوهان او را زند و ازان چیزی نخورد و توانگران را نیز نخوراند و بدرویشان صدقه دهد **مسئله** هدی تطوع و متعه و قران را قلاده بندد **مسئله** قربانی احصار و جنایت را قلاده نه بندد **مسئله** اگر برای عرفه قومی گواهی دادند بوقوف ایشان پیش از عرفه شنوند و اگر گواهی دادند بوقوف ایشان بعد از عرفه روز نحر نشنوند **مسئله** اگر روز دوم جمره اولی ترک آورد و اگر اول رمی اعادت کند بعده باقی رمی کند بهتر بود و اگر جمره اولی تنها رمی کرد جایز بود و بقول شافعی رح جایز نبود تا تمام اعادت نکند **مسئله** اگر در حج رفتن پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف زیارت نکند **مسئله** اگر کنیزکی محرم بخرید مشتری تواند که کنیزک را از احرام بیرون آرد و وطی کند و بقول زفر رح نتواند

کتاب النکاح

نکاح عبارت از عقدیست که بر ملک متعه وارد میشود **مسئله** نکاح سنت است و بغلبه شهوت واجبست و نکاح منعقد شود بایجاب و قبول که هردو بلفظ ماضی باشند چنانچه زن گوید نفس خود را بتو بزنی دادم مرد گوید بزنی قبول کردم و اگر یک بلفظ ماضی بود دوم مستقبل جایز بود چنانچه مرد گوید نفس خود را بمن بزنی ده و زن گوید نفس خود را بزنی بتو دادم **مسئله** نکاح جایز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج و بالفاظی که موضوعست برای تملیک عین در حال چون هبت و تصدق و ملکت و نزد شافعی رح منعقد نشود مگر بلفظ نکاح و تزویج **مسئله** نکاح منعقد نشود مگر بحضور دو مرد آزاد و یا یک مرد و دو زن بشرط آنکه عاقل و بالغ و مسلمان باشند اگرچه فاسق و محدود در قذف و یا نابینا یا پسران عاقدین باشند و بقول مالک رح اگر بی شهود نکاح کردند بشرط اعلان جایز بود و بقول شافعی رح بحضور گواهان فاسق و محدود در قذف و نابینا و زنان نکاح منعقد نشود **مسئله** نکاح مسلمان با ذمیه کتابیه بحضور دو ذمی جایز بود و بقول محمد و زفر رح بحضور دو ذمی جایز نی **مسئله** اگر مرد را امر دیگری فرمود که دختر صغیره وی با مردی تزویج کند وکیل تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره جایز بود و در غیبت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه

فصل فی المحرمات

حرام است نکاح مادر و دختر و جدات مادری و پدری اگرچه دورترند و نکاح خواهر و خواهرزاده و برادرزاده و عمه و خاله و دختر زوجه و دختری که مادر وی را وطی

کرده است و دو زن پدر و جد اگرچه دور تر اند و زن پسر و پسر اگرچه فروتر ند **مسئله** هرچه در نسب حرام است

در رضاع نیز حرام است **مسئله** جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح حرام است **مسئله** اگر

دو خواهر در ملک یکے اند اگر یکے را وطی کرد دوم را نتواند که وطی کند تا موطوءه را از ملک خود بیرون

نیارد و یا بکسے نہ زنے بدہد و اگر خواهر جاریه موطوءه خود را نکاح کرد درست بود و لیکن هر دو را وطی نکند

تا موطوءه را بر خود حرام نگرداند به بیع یا تزویج **مسئله** اگر دو خواهر به دو عقد خواست و تقدیم و تاخیر

معلوم نے در هر دو نکاح تفریق کند و نصف مهر بهر دو خواهر بدهد **مسئله** اگر دو زن بیک عقد نکاح

کرد و اگر هر یکے از آن دو زن مرد بودی نکاح در میان ایشان جایز نبودی نکاح هر دو زن جایز نبود

مسئله اگر از یکجانب فرض کردن بر دیگرے حرام شود و از فرض کردن جانب دیگر حرام نبود جمع کردن

درست تا اگر یکے مادر و دوم دختر کہ مادر وی موطوءه باشد جمع کردن این دو زن در یک نکاح

جایز بود نزدیک علماء ثلثہ و بقول مالک و زفر رح جایز نے **مسئله** بزنا و مس و نظر بشهوت حرمت مصاهره

ثابت شود تا اگر زنے مرد را بشهوت مس کرد یا مردے زن را بشهوت مس کرد و یا مردے بداخل فرج

زنے بشهوت نظر کرد و یا زنے بذکر مردی بشهوت نظر کرد روا نباشد و یا در و دختر آن زن را نکاح کند و بقول

شافعے رح بزنا و مس و نظر بشهوت حرمت مصاهره ثابت نشود و در صورت مذکوره مادر و دختر آن زن

که نکاح کند درست بود **مسئله** اگر خواهر معتده خود را نکاح کند جایز نبود و بقول شافعی رح اگر عدت

از طلاق باین و یا از طلاق بود جایز بود **مسئله** حرام است نکاح مولے بکنیزک خود و نکاح بنده

بمالک خود و نکاح مجوسیه کافر و بت پرست **مسئله** نکاح کتابیه و صابیه جایز است و بقول ابی یوسف

و محمد رحمه الله نکاح صابیه جایز نیست **مسئله** اگر محرمی محرمه را نکاح کرد جایز بود و بقول شافعی

رح جایز نے **مسئله** نکاح بکنیزک غیرے مسلمه باشد یا کتابیه جایز است اگرچه قادر است بر نکاح حرّه و

بقول شافعی رح نکاح بکنیزک کتابیه با قدرت بر کنیزک مسلمه جایز نے و نیز بقول او با قدرت بر نکاح

حرّه نکاح کنیزک جایز نے **مسئله** نکاح حرّه بر کنیزک جایز است و نکاح کنیزک بر حرّه جایز نے اگرچه

حرّه در عدت بود از طلاق باین بود یا رجعی و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله نکاح کنیزک در عدت حرّه از

طلاق باین جایز بود و بقول شافعی رح نکاح کنیزک بر حرّه بنده را جایز بود و بقول مالک رحمه الله تعالی

کنیزک بر حرّه برضا حرّه جایز بود **مسئله** جایز است که حرّ چهار زن از حرائر و جاری نکاح

خود کند وز یادت بر آن جایز نی مسئله جایز است که بنده دو زن نکاح کند وزیادت بر آن
جایز نی و بقول مالک رح جایز است که بنده چهار زن کند و بقول شافعی رح نکاح حر زیادت بر یک کنیزک
جایز نی مسئله نکاح زنی حامله که حمل او از زنا است جایز است ولیکن وطی بعد وضع حمل باید کرد و بقول ابی
یوسف رح نکاح فاسد بود مسئله نکاح زنی که حمل وی از حلال بود بالاتفاق جایز نبود مسئله اگر مولی
کنیزک خود را وطی کرد بعده تزویج او برای غیر کرد درست بود مسئله اگر مردی زنی را دید که زنا کرد
بعده آن را نکاح کرد جایز بود و تواند که پیش از استبرا وطی کند و بقول محمد رح بعد از استبرا وطی کند مسئله
اگر دو زن به یک عقد نکاح کرد و نکاح یکی از ان دو زن حرام است بر وی آن زن که نکاح او درست است نکاح او
جایز بود و تمام مهر مسمی مهر او شود و بقول ابی یوسف و محمد رح مسمی بر مهر مثل هر دو زن قسمت کنند آن زن که نکاح
او جایز است هر چه بنصیب او آید مهر او همان بود و آنکه نکاح او جایز نیست حصه او ساقط شود مسئله نکاح متعه و
موقت هیچ باطل است و صورت متعه آنست که مردی بزنی گوید که این ده درم بگیر تا من تو چند روز تمتع گیرم و صورت
موقت آنست که مردی زنی را نکاح کند بگواهی دو مرد تا ده روز مثلا و بقول مالک رح نکاح متعه جایز است و بقول زفر
رحمه الله تعالی موقت باطل است و نکاح جایز است مسئله اگر زنی بر مردی دعوی نکاح کرد و بینه اقامت کرد و قاضی
حکم کرد و در حقیقت میان ایشان نکاح نبود وطی این زن و تمکین وی برای وطی جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد و
شافعی رحمهم الله جایز نی باب الاولیا و الاکفا نکاح زن حره عاقله بالغه بی اذن ولی جایز بود
اگر چه بکر بود یا ثیبه و بقول محمد رح و یک قول از ابی یوسف رح نکاح موقوف باجازت ولی جایز بود و بقول
مالک بعبارت زنان نکاح منعقد نشود بی اجازت ولی مسئله بکر بالغه را جبر نکنند بر نکاح و بقول احمد
و مالک و شافعی رح روا بود که ولی بکر بالغه را جبر کند بر نکاح مسئله اگر ولی از بکر بالغه دستوری خواست برای
نکاح او سکوت کرد و یا بخندید یا بگریست و یا بی اذن او تزویج کرد و خبر نکاح بوی رسید سکوت آورد و یا بخندید
در هر دو صورت سکوت و خنده اذن بود و اگر ابا آورد نکاح نکند او را مسئله اما اگر غیر ولی دستوری
خواست از وی برای تزویج او تا بسخن نگوید اذن نبود مسئله اگر ولی از ثیبه بالغه دستوری خواست
اجازت بقول شرط است مسئله بزوال بکارت بجستن و حیض و جراحت و بدیر ماندگی بی شوهر و بزنا حکم
بکارت بکر زائل نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله در زنا حکم ثیبه دارد و بقول شافعی رح در جمیع
صورت حکم ثیبه دارد مسئله اگر شوهر گفت که خبر نکاح بتو رسید و تو سکوت کردی زن گفت که رد کرده ام قول

زن معتبر بود و بقول زفر رحمه الله قول شوهر معتبر بود مسئله جایز است که ولی صغیر و صغیره
بکر و ثیبه را تزویج کند ولی عصبه است و بقول شافعی رح ولایت تزویج نیست مگر پدر و جد را و نیز
بقول شافعی رح ولی را بر صغیره ثیبه ولایت تزویج نیست و بقول مالک رحمه الله ولایت نیست مگر پدر را
مسئله ولایت عصبه بترتیب میراث است و بوجود ولی اقرب ولی ابعد را ولایت نبود مسئله صغیر و صغیره
را در تزویج غیر پدر و جد ببلوغ خیار فسخ است بشرط قضاء قاضی و بقول ابی یوسف خیار فسخ نیست
چنانچه در تزویج پدر و جد مسئله اگر زن بکر را نکاح معلوم شد خیار او بسکوت باطل شود و خیار مرد بسکوت
باطل نشود تا نگوید که رضا دادم و یا دلیل رضا از وی ظاهر شود و آنگاه خیار بسکوت باطل شود و اگر یکی
از ایشان پیش از فسخ بمرد میراث برند مسئله بنده بر آزاد و صغیر بر بالغه و مجنون بر عاقله و کافر
بر مسلمان ولایت ندارد مسئله اگر از عصبه ولی نبود ولایت تزویج مادر را بود و بعده خواهر
مادر و پدری را بعده خواهر پدری را بعده اولاد مادری را بعده ذوی الارحام را بعده قاضی
و بقول محمد رحمه الله علیه غیر عصبه را ولایت نیست مگر قاضی را مسئله اگر ولی اقرب غایب است
بغیبت سفر ولی ابعد تواند که تزویج کند و بقول شافعی رحمه الله سلطان تزویج کند و بقول زفر رحمه الله
علیه هیچکس نتواند که تزویج کند مسئله اگر ولی اقرب بعد از تزویج ولی ابعد از سفر آمد نکاح
باطل نشود و بقول زفر رحمه الله علیه باطل شود مسئله ولایت تزویج مجنونه پسر را بود و بقول
محمد رحمه الله علیه پدر را بود

فصل فی الکفاءة

مسئله اگر زنی بالغه خود را بغیر کفو بزنی داد
ولی او تواند که تفریق کند و بقول مالک رحمة الله علیه نتواند که تفریق کند مسئله رضاء بعضی
از اولیا بمنزله رضاء کل است و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه رضاء بعضی از اولیا بمنزله
رضاء کل نیست مسئله قبض مهر مانند آن رضاء بود مسئله اگر ولی بعد از علم
بنکاح ساکت شد حق او باطل نشود مسئله کفاءت در نسب معتبر است پس
قریش کفو بعض قریش بود و عرب کفو عرب بود مسئله کفاءت در حریت و اسلام
معتبر است تا اگر کسی را پدر آزاد و مسلمان است کفو نبود کسی را که پدر و جد او
آزاد و مسلمان بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه کفو بود مسئله اگر کسی
را پدر و جد آزاد و مسلمان است کفو بود کسی را که پدر و جد او

۵۱

که پدر و جد و جد جد بالاتر مسلمان و آزاد باشند مسئله کفارت در دیانت معتبر است تا اگر زنی از قومی که صالح
اند فاسقی را خواست اولیا را ولایت تفریق بود و بقول محمد رح کفارت در دیانت نی مسئله کفارت
در مال معتبر است یعنی باید که شوهر مالک مهر و نفقه بود تا اگر از مهر و نفقه عاجز بود و یا از یکی عاجز بود
کفو نبود و بقول ابی یوسف رح اگر شوهر قادر است بر تسلیم مهر معجل و نفقه روز حاصل می کند کفو بود
مسئله کفارت در حرفت معتبر است موزه دوز کفو بزاز و عطار نبود و بقول ابی یوسف رح کفارة
در حرفه معتبر نیست مگر آنکه فاحش باشد چنانچه حجام و حائک مسئله اگر زنی شوهر کرد و از مهر مثل
نقصان کرد اولیا را ولایت اعتراض بود تا مهر تمام کند و یا مفارقت کند و بقول ابی یوسف و محمد رح
اولیا را ولایت اعتراض نیست مسئله اگر پدر صغیر و یا صغیره را بغیر کفو دادند و یا مهر نقصان و یا زیاده فاحش
کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز نبود مسئله تزویج صغیر و صغیره بغبن فاحش و یا بغیر
کفو جز پدر و جد نتواند **باب فی الوکالة** مسئله جایز است ابن عم را که دختر عم خود بحکم ولایت
برای نفس خود تزویج کند و بقول زفر رح جایز نے مسئله اگر زنے مردی را وکیل گرفت تا
تا نفس این زن برای خود نیز نکاح کند و وکیل نفس این زن بحضور گواهان بزنی کرد جایز بود و بقول
زفر و شافعی رح جایز نے مسئله نکاح بنده و کنیزک بی اذن مولے موقوف است تا باجازت
مولی و بقول مالک رح نافذ بود و موقوف نی مسئله نکاح فضولی موقوف بود یعنی اگر فضولی زنی
بی اذن او بمردی حاضر تزویج کرد و یا زنی حاضره را برای مردی غایب بزنی خواست بے اذن او
این نکاح موقوف بود باجازت ایشان و بقول شافعی رح تصرفات فضولی باطل است مسئله زنی
نفس خود بغایبی بزنی داد بحضور دو گواه و از جهت غایب کسی قبول نکرد و یا مردی بحضور دو گواه گفت که من
فلانی را بزنے خواستم و کسی از جهت زن قبول نکرد نکاح باطل بود و بقول ابی یوسف رح موقوف بود
باجازت ایشان مسئله اگر وکیل گرفت تا زنی خواهد برای او وکیل دو زن بیک عقد خواست جایز
نبود و اگر کنیزک کسی برای موکل بزنی خواست جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله تعالی جایز نے
باب المهر مسئله نکاح بی ذکر مهر جایز بود و بقول مالک رح جایز نبود مسئله اقل مهر ده درم
است و بقول شافعی رح آنچه صلاحیت ثمن دارد در بیع صلاحیت مهر دارد مسئله اگر نکاح کرد بده درم
نقره یا کم از ده درم نقره بوطی شوهر و بموت یکی از این زن و شوهر ده درم نقره واجب آید و بقول

زفر رح در صورتیکه از ده درم مهر بود مثل واجب آید مسئله اگر مهر کم از ده درم نقره بود و پیش از
دخول طلاق گفت پنج درم نقره واجب آید و بقول زفر رح متعه واجب آید مسئله در نکاح اگر مهر مسمی نبود
و با نفی مهر کردند بدخول و موت مهر مثل واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب آید و متعه سه جامه
ست بقدر حال مرد و آن پیراهن و دامنی و چادرست از آن جنس که مثل آن این زن می پوشد و بقول
شافعی رحمه الله در موت پیش از دخول هیچ واجب نیاید و بقول مالک رح متعه مستحب ست مسئله اگر
بعد از نکاح مهر تعیین کردند و یا زیاده کردند در مهر بوطی و موت مهر مسمی و زیاده تمام واجب آید
و بطلاق پیش از دخول زیاده ساقط شود و اصل متنصف شود و بطلاق پیش از دخول مسمی متنصف
نشود بلکه متعه واجب آید و بقول شافعی رح مفروض بعد از عقد بطلاق پیش از دخول متنصف شود و بقول
ابی یوسف رح بطلاق پیش از دخول مفروض و زیاده متنصف شود و بقول زفر رح بوطی و موت زیاده
لازم نیاید مسئله اگر زن بعد از عقد نکاح از مهر حط کرد جایز بود مسئله خلوت صحیح حکم وطی دارد و خلوت
صحیح آنست که جمع شوند در مکانی و کسی را آنجا نباشد و هیچ یکی از ایشان مریض و صائم بصوم فرض و یا
محرم بحج فرض و نفل و عمره نباشد و زن حائض نباشد تا اگر بعد از خلوت صحیح طلاق گوید تمام مهر لازم آید
و بقول شافعی رح نصف مهر لازم آید مسئله خلوت مجبوب و خصی و عنین نیز حکم دخول دارد و بقول ابی یوسف
و محمد رح خلوت مجبوب حکم دخول ندارد مسئله در خلوت صحیحه و فاسده عدت واجب آید مسئله مستحب
متعه برای هر مطلقه مگر برای مطلقه پیش از دخول که در نکاح او مهر مسمی نباشد و برای او متعه واجب آید
مسئله در نکاح شغار مهر مثل واجب آید و نکاح شغار آنست که شخص دختر یا خواهر خود بزنی دهد
بزید بشرطی که زید بدین شخص خواهر یا دختر خود بزنی دهد و هر دو مهر عوض یکدیگر باشد هر دو عقد
درست باشد و برای هر یکی از ایشان مهر مثل واجب آید و بقول شافعی رح هر دو عقد باطل شود
مسئله اگر حری زنی خواست بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله و یا تعلیم قران بود نکاح جایز بود و
مهر مثل واجب آید و بقول محمد رح قیمت خدمت یکساله واجب آید مسئله اگر بنده زن حره خواست باذن
مولی بر آنکه مهر او خدمت یکساله بود نکاح درست بود و مهر او خدمت یکساله بود و بقول شافعی رحمه الله علیه
در مسئله حر و بنده تعلیم قرآن و خدمت یکساله مهر بود مسئله اگر مردی بزنی خواست زنی را بهزار
درم و زن تمام هزار درم قبض کرد و بعد از قبض بشوهر بخشید پیش از دخول مطلقه شد

شوهر را پانصد درم بهر زن رجوع کند مسئله اگر هزار درم پیش از قبض بشوهر بخشید و یا پانصد
درم بقبض کرد و این پانصد درم مقبوض را آن پانصد درم دیگر غیر مقبوض تمام هزار درم بشوهر بخشید
و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه
درین صورت که پانصد درم قبض کرده است بدویست و پنجاه درم بر زن رجوع کند مسئله
مردی زنی را نکاح کرد بر کالای معین پیش از قبض و یا بعد از قبض زن آن کالا را بشوهر
بخشید و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول زفر رحمة الله تعالی
بقیمت نصف کالا شوهر رجوع کند بر زن مسئله اگر زنی را بهزار درم نقره نکاح کرد بشرط آنکه از شهر
بیرون نبرد و یا زنی دیگر بر سر او نخواهد اگر بشرط وفا کرد هزار درم مهر بود و اگر وفا نکرد مهر مثل واجب
آید مسئله اگر زنی را نکاح کرد بهزار درم بشرطی که درین شهر باشد و اگر بیرون برد مهر او دو هزار
درم بود اگر بشرط وفا کرد و زن را در آن شهر داشت مهر او هزار درم بود و اگر بیرون شهر برد
مهر مثل واجب آید زیادت بر ده هزار نکند و نقصان از هزار نیز نکند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما هر دو
شرط درست بود اگر در شهر داشت یکهزار درم مهر بود و اگر بیرون برد دو هزار درم بود و بقول
زفر رح هر دو شرط فاسد بود و مهر مثل واجب آید زیادت از دو هزار نکند و نقصان از یکهزار درم نکند
مسئله اگر زنی را نکاح کرد و مهر او یکی از دو بنده گردانید و قیمت هر دو بنده مختلف است بمهر مثل حکم شود اگر
مهر مثل موافق بنده اعلی بود اعلی واجب آید و اگر موافق بنده ادنی بود ادنی واجب آید و اگر کمتر از اعلی است
و زیادت بر ادنی مهر مثل واجب آید مسئله اگر زنی را نکاح کرد بر اسپی یا بر چیزی غیر معین وسط
واجب آید یا قیمت وسط و بقول شافعی رحمة الله علیه مهر مثل واجب آید و بقول ابی یوسف رح و محمد رح
در همه صورت بنده ادنی واجب آید مسئله اگر زنی را نکاح کرد بجامه غیر موصوف مهر مثل واجب آید مسئله
اگر زنی را بخمر یا بخوک نکاح کرد درست بود و مهر مثل واجب آید مسئله اگر زنی را نکاح کرد بخم سرکه و خمر ظاهر شد
و یا زن را نکاح کرد به بنده معین و آزاد بود مهر مثل واجب آید و بقول ابی یوسف رح در مسئله سرکه بود زن آن خم را
سرکه واجب آید و در مسئله بنده بقول ابی یوسف رح قیمت بنده واجب آید مسئله زنی را نکاح کرد و مهر او
دو بنده معین گردانید یکی از آن دو بنده آزاد بود مهر او آن بنده باقی بود اگر قیمت او ده درم نقره بود و اگر کم
از ده درم است فلها کمال العشرة و بقول ابی یوسف رح مهر او بنده باقی بود و قیمت حر اگر بنده بودی

ولقول محمد رح مهر او بنده باقی بود و مهر مثل تمام کند اگرچه مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود مسئله زنی را
نکاح کرد بنکاح فاسد قاضی پیش از دخول و خلوت صحیح تفریق کرد هیچ واجب نیاید و بوطی مهر مثل
واجب آید زیادت نکند بر مسمی و بقول زفر رحمه الله اگر مهر مثل زیادت از مسمی بود زیادت نیز
واجب آید مسئله در نکاح فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق مسئله
در مهر مثل قیاس بزنانی کنند که از قوم پدر او باشند چون خواهر و عمه و دختر عم و بمادر و خاله قیاس نکنند
مگر که از قوم پدر او باشند و شرط آنست در مهر مثل که مساوات باشد در میان هر دو زن در عمر و جمال
و مال و شهر و زمان و عقل و دین و بکارت و اگر از قوم پدر مثل او موجود نشود بر اجنبیه قیاس کنند مسئله
اگر ولی زن بمهر ضمان شد جایز بود و زن مخیر بود در طلب مهر از ولی و یا از شوهر مسئله در مهر معجل
یعنی دست پیمان زن تواند که شوهر را از وطی و در سفر بردن منع کند اگرچه بعد از دخول بود و
بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر دخول برضای زن بود نتواند زن که منع کند از وطی مسئله
اگر در میان زن و شوهر اختلاف شد در مقدار مهر حکم بمهر مثل کنند یعنی قول هر که موافق مهر مثل بود
همان معتبر بود و بقول ابی یوسف رح قول شوهر معتبر بود مگر که اندکی که گوید که عرف بدان مقدار
مهر نکنند و اگر درین مسئله پیش از دخول طلاق گفت قول شوهر معتبر است تا نصف مهر مسئله اگر در میان
زن و شوهر اختلاف شد در تسمیه مهر مثل واجب آید و اگر بعد از موت زن و شوهر اختلاف شد میان ورثه در اصل
مسمی قول منکر معتبر بود با سوگند و بقول ابی یوسف و محمد رح بمهر مثل حکم کنند چنانچه در حال حیات و
همبرین است و اگر ورثه اختلاف کردند در مقدار مهر مثل قول ورثه شوهر معتبر بود در اندک و بسیار و
بقول ابی یوسف رحمه الله علیه قول ورثه شوهر معتبر بود مگر که اندکی گویند که در عرف آن مقدار مهر نبود
و بقول محمد رحمه الله علیه قول ورثه زن معتبر است تا مقدار مهر مثل مسئله اگر شوهر بر زن چیزی فرستاد و
زن میگوید از وجه هدیه بود و شوهر میگوید از وجه مهر بود قول شوهر معتبر بود مگر در چیزی که برای خوردن ساخته
باشند فصل اگر ذمی زنی ذمیه را نکاح کرد بمردار یا بی مهر و درین ایشان جایز است در وطی و طلاق
پیش از دخول و بموت هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در موت و دخول مهر مثل
واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب آید مسئله و اگر در دار حرب حربی حربیه را نکاح کرد بمردار
و یا بی مهر و این عقد در اعتقاد ایشان جایز است بدخول و طلاق

بعد دخول و طلاق پیش از دخول و بموت هیچ واجب نباید مسئله اگر ذمی ذمیه را بخمر معین و یا بخوک معین نکاح کرد و هر دو پیش از قبض مسلمان شدند و یا یکی پیش از قبض مسلمان شد همان خمر و خوک واجب آید و اگر خمر و خوک معین نبود در خمر قیمت واجب آید و در خوک مهر مثل واجب آید و بقول ابی یوسف رح در معین و غیر معین مهر مثل واجب آید و بقول محمد رح در معین و غیر معین قیمت واجب آید

باب نکاح الرقیق

نکاح بنده و کنیزک و مکاتبه و مدبر و ام ولد جایز نبود مگر باذن مولی و بقول مالک رحمه الله نکاح بنده بی اذن مولی درست است مسئله اگر بنده باذن مولی زنی حره نکاح کرد برای مهر این بنده را بفروشند مسئله اگر مکاتب یا مدبر باذن مولی نکاح کردند برای مهر سعایت کنند و فروختن ایشان جائز نبود مسئله اگر بنده بی اذن مولی نکاح کرد و مولی گفت طلاق رجعی بگو اجازت بود بر نکاح موقوف و اگر گفت طلاق گو یا جدائی کن از وی اجازت نبود و بر قول ابن ابی لیلی رح اجازت بود مسئله اگر مولی بنده را گفت این زن را نکاح کن این اذن متناول نکاح صحیح و فاسد بود تا اگر بنده نکاح فاسد خواست و دخول کرد برای مهر بفروشند و بقول ابی یوسف و محمد رح این اذن متناول نکاح فاسد نبود و در این صورت مهر بعد از عتق طلب کنند مسئله اگر مولی برای بنده ماذون خود زنی نکاح کرد بمهر مثل و یا کمتر از آن جائز بود و این زن برابر بود در مهر با دینداران دیگر مسئله اگر مولی کنیزک خود را تزویج کرده بدیگری داد بر مولی واجب نباید که این کنیزک را شب بشوهر فرستد بلکه مولی کنیزک را خدمت فرماید و هرگاه که شوهر فرصت یابد وطی کند مسئله مولی تواند که بنده و کنیزک را جبر کند بر نکاح و بقول امام شافعی رح مولی نتواند که بنده را جبر کند بر نکاح مسئله اگر مولی کنیزک را بیکی بزنی داد و پیش از دخول بکشت مهر از شوهر ساقط شود و بقول ابی یوسف و محمد رح ساقط نشود مسئله اگر حره خود را پیش از دخول بکشت مهر از شوهر ساقط نشود و بقول زفر و شافعی رح ساقط شود مسئله ولایت اذن و عزل مولی راست نه کنیزک را و بقول ابی یوسف و محمد رح کنیزک را مسئله اگر کنیزکی یا مکاتبه آزاد شد تواند که نکاح براندازد اگرچه شوهر او آزاد بود و بقول شافعی رح کنیزک نتواند که نکاح براندازد اگر شوهر او آزاد بود و بقول زفر رح مکاتبه را اختیار فسخ نبود مسئله اگر کنیزکی بی اذن مولی شوهر کرد بعده آزاد شد نکاح نافذ بود و نتواند که اندازد و بقول زفر رح نافذ نبود مسئله و اگر کنیزکی بی اذن مولی شوهر کرد و آزاد شد و پیش از آزاد شدن شوهر وطی کرد مهر مسمی مولی را بود و اگر پیش از عتق دخول نکرد مهر مسمی کنیزک را بود مسئله

اگر پدر کنیزک پسر را وطی کرد و این کنیزک فرزند آورد و پدر دعوی نسب کرد نسب از پدر ثابت شود
بشرط آنکه ام مذکوره در ملک پسر بوده باشد از وقت علوق تا وقت دعوه و کنیزک ام ولد او شود و بر پدر قیمت
کنیزک برای پسر واجب آید و مهر کنیزک و قیمت ولد واجب نباید و در صورت اگر پدر نباشد و جد کنیزک پسر را
وطی کند و دعوی نسب کند نسب او ثابت شود وقتیکه پدر زنده نباشد یا باشد مگر غلام یا کافر است
والا ثابت شود و بقول زفر و شافعی رح مهر کنیزک بر پدر و جد لازم آید مسئله اگر کنیزک خود را پدر
زنی داد و این کنیزک از پدر او فرزند آورد و نکاح جایز بود و این کنیزک ام ولد پدر او نشود و مهر کنیزک بر
پدر لازم آید و قیمت لازم نباید و فرزند آزاد شود و بقول شافعی رح نکاح جایز نے مسئله اگر حره
که در نکاح بنده است مولای شوهر را گفت که شوهر مرا آزاد کن بجهت من بهزار درم و مولی آزاد کرد نکاح
فاسد شود و بنده از جهت حره آزاد شود و ولاء او آن زن را بود و مهر ساقط و بر حره هزار درم برای
مولاء واجب شود و بقول امام زفر رح نکاح فاسد نبود مسئله اگر گفت زنی حره مولاء شوهر خود را
که شوهر من از جهت من آزاد کن و ذکر مهر نکرد نکاح فاسد نشود و ولاء مولا را بود و بقول ابی یوسف رح نکاح
فاسد شود و ولاء حره را بود باب النکاح الکافر مسئله کافری زن کافره نکاح کرد بی شهود
یا در عدت کافری دیگر و چنین نکاح در دین ایشان جایز است بعد از آن زن و شوهر اسلام آوردند همبران نکاح
مقرر دارند و بقول ابی یوسف و محمد رح نکاح معتده کافر جایز نے و بقول امام زفر رح نکاح کافری بی
گواه و یا در عدت کافر درست نے مسئله اگر کافری با مادر یا دختر یا محرمه دیگر نکاح کرد و زن و شوهر
اسلام آوردند میان ایشان تفریق کنند مسئله جایز نے که زن مسلمه با کافر یا مرتده را نکاح کند و همچنین
نبود که مرتده مرد مسلمان یا کافر یا مرتد را شوهر کند مسئله اگر یکی از زن و شوهر مسلمان است فرزند صغیره
تبع مسلمان بود و همچنین اگر یکی از ایشان مسلمان شود فرزند صغیر نیز مسلمان شود و اگر یکی از ایشان کتابی است
و دوم مجوسی فرزند صغیر کتابی بود تا ذبیحه این ولد و نکاح او مسلمان را حلال بود و بقول شافعی رح حلال
نبود مسئله اگر از زن و شوهر یکی مسلمان شد بر دوم اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد نکاح قائم بود
و اگر از اسلام امتناع آورد تفریق کنند و امتناع شوهر از اسلام در حالت عرض اسلام حکم طلاق دارد
و بقول ابی یوسف رح حکم فسخ دارد اما اگر زن از اسلام امتناع آورد و باتفاق فسخ بود مسئله اگر یکی
از زن و شوهر در دار حرب اسلام آورد فرقت واقع نشود تا سه حیض نگذرد و بعد از گذشتن سه حیض فرقت

واقع شود وبقول شافعی رح اگر اسلام پیش از دخول بود در حال فرقت واقع شود واگر بعد از دخول آورد
چون سه حیض بگذرد بعده فرقت واقع شود مسئله اگر شوهر کتابیه اسلام آورد نکاح باقی بود مسئله
تباین دارین سبب فرقت است نه سبی تا اگر یکی از زن وشوهر در دار حرب مسلمان شد وبدار اسلام آمد
فرقت واقع شود واگر یکی از زن ویا شوهر برده شد نیز فرقت واقع شود میان ایشان واگر هر دو کافر از زن وشوهر
در دار حرب اسیر مسلمان شدند و در دار اسلام آوردند فرقت واقع نشود وبقول شافعی رح در مسئله اول فرقت
واقع نشود و در مسئله دوم وسیوم فرقت واقع شود مسئله اگر زنی از دار حرب هجرت کرد بدار اسلام آمد و
حمل ندارد نکاح این زن پیش از عدت جائز بود وبقول ابی یوسف ومحمد رح جائز نبود مسئله اگر
یکی از زن وشوهر مرتد شد در حال نکاح فسخ شود وبقول محمد رح ارتداد شوهر حکم طلاق دارد و
وبقول شافعی رح اگر ردت بعد از دخول وخلوت است بعد از سه حیض فرقت واقع شود مسئله در
ارتداد شوهر بعد از دخول کل مهر واجب بر شوهر شود وپیش از دخول نصف مهر واجب شود و
بارتداد زن پیش از دخول مهر ساقط شود وبعد از دخول ساقط نشود مسئله اما حکم ارتداد دارد
یعنی اگر بامتناع شوهر از اسلام قاضی تفریق کرد اگر بعد از دخول بود تمام مهر واجب آید اگر
پیش از دخول بود نصف مهر واجب آید اگر قاضی تفریق بامتناع زن کرد از اسلام اگر بعد از دخول
بود مهر ساقط نشود واگر پیش از دخول بود ساقط شود مسئله اگر زن وشوهر یکبار مرتد شدند
ویکبار اسلام آوردند فرقت نشود وبقول زفر رح فرقت شود واگر یکبار مرتد شدند ویکی پیش از دیگری اسلام
آورد فرقت شود باب القسم اگر مرد دو زن آزاد نکاح کرد ویکی بکر است ودوم ثیبه ویا یکی قدیم است
ودوم جدیده قسمت هر دو برابر کند وهمچنین میان مسلمه وکتابیه قسمت برابر کند وبقول شافعی رحمة الله علیه
اگر زن قدیم دارد وزن دیگر نکاح کرد اگر ثیبه بود سه روز بروی بود واگر بکر بود هفت روز بروی
بود بعده میان قدیمه وجدیده قسمت برابر کند مسئله اگر یک زن حره است ودیگر کنیزک حره را
دو حصه وهد وکنیزک را یک حصه مسئله زنان را در سفر بردن حق قسمت نیست وشوهر مخیر است هر زنی
که خواهد در سفر برد وقرعه اولی بود وبقول شافعی رح ومالک واحمد رح قرعه واجب است مسئله
اگر زنی نوبت بانباع بخشید تواند که رجوع کند کتاب الرضاع مسئله رضاع عبارت
از مکیدن کودک است از پستان آدمیه در مدت رضاع بشیر خوردن کودک در مدت سی ماه

حرام شود

حرام شود آنچه در نسب حرام است در رضاع نیز حرام است و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رح مدت رضاع دو سال
و بقول امام زفر رح مدت سه سال مگر مادر برادر رضاعی و خواهر پسر رضاعی مسئله شوهر شیر دهنده که
شیر از وی است حکم پدر دارد و بقول شافعی رح حکم پدر ندارد یعنی روا بود که زوج مرضعه نکاح کند رضیعه را
مسئله پسر و دختر شوهر شیر دهنده حکم برادر و خواهر شیرخواره دارد و برادر و خواهر شوهر شیر دهنده مر شیرخواره را
خواهر را عم و عمه شوند و برادر و خواهر شیر دهنده مر شیرخواره را خال و خاله شوند مسئله با خواهر برادر رضاعی
نکاح جائز است تا اگر برادر پدری زید را خواهر مادری بود جائز بود که آن برادر پدری زید خواهر مادری را
نکاح کند مسئله شیر خوردن اندک و بسیار حرمت رضاع ثابت شود و بقول شافعی
رحمة الله علیه پنج بار مکیدن شرط حرمت رضاع است مسئله اگر دو بچه شیر زنی خوردند
میان ایشان و شیر دهنده و فرزندان و بندگان او حرمت رضاع ثابت شود مسئله
بخوردن شیر مخلوط بطعام غالب و مغلوب پخته و ناپخته حرمت ثابت نشود و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما اگر شیر مخلوط غالب بود و آتش نرسیده باشد حرمت ثابت شود مسئله اگر
شیر زنی با آب و یا دارو یا شیر گوسپند و یا بشیر زنی دیگر مخلوط کردند حکم غالب را بود و بقول شافعی رح در
مخلوط با آب اگر مقدار پنج بار مکیدن بود حرمت ثابت شود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیه اگر
شیر دو زن خلط کردند در هر دو حرمت ثابت شود اگرچه یک شیر غالب بود بر شیر دیگر مسئله
بخوردن شیر زنی بکر و یا مرده حرمت ثابت شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بخوردن شیر زنی مرده
حرمت ثابت نشود مسئله اگر کودکی را بشیر زنی حقنه کردند حرمت ثابت نشود و بقول محمد رح ثابت
شود مسئله بخوردن شیر مرد و گوسپند حرمت ثابت نشود مسئله اگر زنی انباغ خود را شیر داد بر شوهر هر دو حرام شوند اگر
شیر دهنده مدخوله نبود مهر وی ساقط شود و برای صغیره نصف مهر بر شوهر واجب شود و شوهر بنصف مهر بر شیر دهنده رجوع
کند اگر بقصد فساد نکاح شیر داده است و اگر بشیر دادن مقصود فساد نکاح نداشت شوهر رجوع نکند بروی اگرچه
علم نکاح صغیره داشت و بقول محمد و شافعی رح در هر دو وجه رجوع کند مسئله رضاع ثابت شود بگواهی دو مرد
و یا یک مرد و دو زن و بقول مالک رح بگواهی یک زن که موصوفه است بصفت عدالت رضاع ثابت شود کتاب
الطلاق طلاق در شرع عبارت از رفع قیدی است که ثابت بود بنکاح مسئله طلاق بر سه نوع
است حسن است و احسن است و بدعت است الطلاق حسن آنست که سنة طلاق در سه طهر خالی از وطی گوید و

واین را طلاق سنی نیز گویند و طلاق احسن آنست که یک طلاق گوید در طهری که خالی از وطی بود و بگذارد تا عدت
او بگذارد و طلاق بدعت آنست که سه طلاق بیک کلمه و یا در یک طهر گوید و درین آثم باشد و طلاق واقع شود
و بقول شافعی رح در هر سه نوع طلاق مباح است و بقول مالک رح سه طلاق در سه طهر خالی از وطی بدعت
و مباح نباشد مگر یک طلاق مسئله اگر غیر مدخوله را گفت ترا سه طلاق سنت یک طلاق در حال واقع شود
و باقی دو طلاق لغو اگرچه حایض بود و بقول امام زفر رح طلاق در حالت حیض غیر مدخوله را نیز بدعت
مسئله اگر زن حیض نمی بیند بسبب صغر یا کبر چون آیسه و صغیره و یا حامله بود طلاق سنت او
طلاق بود در سه ماه و جایز بود که آیسه و صغیره و هر که حیض نبیند بعد از وطی در حال طلاق سنت گوید
و بقول زفر رح طلاق سنت آیسه و صغیره و بالغه که هرگز حیض ندیده است بعد از وطی بگذشتن یک ماه
طلاق گوید مسئله طلاق مدخوله در حالت حیض بدعت است اگر در حالت حیض طلاق گفت مستحب است که مراجعت
کند و بعد از مراجعت در طهر دوم طلاق سنی گوید این بقول ابی یوسف و محمد رح است و بقول ابی حنیفه رح اگر در طهر
که بعد ازین حیض است طلاق گوید سنی بود مسئله طلاق حامله بعد از وطی جایز بود مسئله و طلاق سنی
در حق حامله بعد از وطی جایز بود و طلاق سنی در حق حامله در هر ماهی یکطلاق است و بقول محمد و زفر سنت در
حق حامله یکطلاق است مسئله اگر مدخوله را گفت ترا سه طلاق بسنت در هر طهری یکطلاق واقع شود و اگر
نیت کرد که سه طلاق در یک ساعت واقع شود یا سر هر ماهی یکطلاق واقع شود نیت او درست بود و بقول زفر رح
نیت سه طلاق در یک ساعت جایز نی مسئله اگر عاقل و بالغ زن را طلاق گوید واقع شود اگرچه مکره و یا مست
و یا بنده بود و بقول شافعی رح طلاق مکره واقع نشود و در سکران از شافعی رح دو روایت است مسئله طلاق گنگ
باشارت واقع شود مسئله طلاق صبی و مجنون و خفته و طلاق مولی بر زن بنده واقع نیست مسئله
اگر منکوحه حره است شوهر او مالک سه طلاق است اگرچه بنده بود و اگر منکوحه کنیزک است شوهر او مالک دو طلاق بود
اگرچه حر است یا بنده و بقول شافعی رح عدد طلاق معتبر است بحال شوهر تا اگر بنده حره را نکاح کرد مالک دو
طلاق بود اگرچه زن حره است یا بنده است و اگر حری کنیزکی را نکاح کرد مالک سه طلاق بود

باب الطلاق الصریح

طلاق صریح آنست که گوید تو مطلقه و یا ترا طلاق گفتم و یا تو طالقی درین
الفاظ یکطلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت ندارد یا نیت طلاق باین دارد یا اصلا نیت طلاق
ندارد مسئله اگر گفت انت الطلاق و یا انت طالق الطلاق و یا گفت انت طالق طلاقا یک طلاق رجعی واقع

واقع شود بی نیت و اگر نیت یک طلاق یا دو طلاق کرد نیز یکطلاق واقع شود و اگر نیت سه طلاق کرد سه طلاق
واقع شود و بقول زفر رح هرچه نیت کند همان واقع شود مسئله اگر طلاق را اضافت کرد بجملهٔ تن زن و یا بعضو یکه
عبارت از تمام تن ست چون رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و فرج زوجه یا اضافت طلاق کرد بجزو شایع
آن زن چون نصف و ثلث در ینها سایل یکطلاق واقع شود و اگر اضافت طلاق بید و رجل و دبر کرد هیچ واقع
نشود و بقول زفر و شافعی رح واقع شود مسئله اگر نصف طلاق و یا ثلث طلاق گفت یکطلاق واقع شود
مسئله اگر گفت تو طلاقی سه نصف از دو طلاق یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی از یکی تا دو یا میان
یکیست تا دو یک طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح دو طلاق واقع شود و بقول زفر رح هیچ
واقع نشود مسئله اگر گفت تو طلاقی از یکی تا سه دو طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد سه طلاق
واقع شود و بقول زفر یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی یکی در دو یا یکی در سه و هیچ
نیت نداشت و یا نیت ضرب حساب داشت یکی واقع شود و بقول زفر رحمة الله علیه در مسئله اول دو واقع شود
و در مسئله دوم سه واقع شود و اگر گفت انت طالق واحدة فی ثنتین و نیت یکی و دو دارد سه طلاق واقع
شود مسئله اگر گفت تو طلاقی دو در دو دو واقع شود اگرچه نیت ضرب و حساب دارد و بقول زفر رح سه
واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی از اینجا تا شام یک طلاق رجعی واقع شود و بقول زفر رح بائن گردد
مسئله اگر گفت تو طلاقی بمکه یا در مکه یا در سرای یک طلاق رجعی در حال واقع شود و اگر گفت تو طلاقی
چون در مکه در آئی طلاق معلق شود بدر آمدن بمکه فصل در اضافت طلاق بسوی زمان
مسئله اگر گفت تو طلاقی فردا یا در فردا وقت طلوع صبح فردا طلاق واقع شود و اگر در
مسئله دوم نیت کرد طلاق بوقت عصر جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جایز نبود مسئله
اگر گفت تو طلاقی امروز فردا یا گفت تو طلاقی فردا امروز در مسئله اول همان روز در حال واقع شود و در مسئله
دوم فردا واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی پیش از انکه ترا نکاح کنم و یا گفت طلاقی دیروز و امروز
نکاح کرده است در هر دو مسئله طلاق واقع نشود و اگر در مسئله دوم پیش از دیروز نکاح کرده بود
در حال واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی وقتیکه ترا طلاق نگویم و بعد از گفتن مقداری
خاموش شد که اگر طلاق گفتی ممکن طلاق شدی یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت
تو طلاقی اگر ترا طلاق نگویم واقع نشود تا یکی از زن و شوهر نمیرد مسئله اگر گفت انت

طالق او لم اطلقک یا گفت انت طالق اذا لم اطلقک در هردو مسئله در آخر جزء از اجزاء حیات یکی از ایشان طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح بعد از گفتن این الفاظ اگر خاموش شد بمقداریکه اگر طلاق گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی وقتی که ترا طلاق نگویم و متصل گفت تو طلاقی بگفتن تو طلاقی دوم بار یک طلاق واقع شود بقول زفر رح اگر زن مدخوله بود دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق یوم اتزوجک و در شب نکاح کرد طلاق واقع شود مسئله اگر گفت امرک بیدک یوم یقدم زید و در شب زید قدوم کرد امر طلاق بدست زن نبود و نتواند که خود را طلاق گوید مسئله اگر گفت من از تو طلاقم و نیت طلاق دارد طلاق واقع نشود و بقول شافعی رح اگر نیت طلاق دارد طلاق واقع شود مسئله اگر گفت من از تو جدا ام و یا گفت من بر تو حرامم اگر نیت کرد یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق واحدة او لا یعنی تو طلاقی یکی یا نه طلاق واقع نشود و بقول محمد رح طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی با مردن من و یا گفت تو طلاقی با مردن تو هیچ واقع نشود مسئله اگر شوهر زن را مالک شد و یا نصیبی از زن مالک شد چون ثلث و ربع و نصف و یا زن شوهر را مالک شد و یا بعضی از شوهر مالک شد در این صورت مالک عقد باطل شود مسئله اگر شوهر زن را خرید و طلاق گفت واقع نشود اگر چه بعد از دخول بود و بقول محمد رح واقع شود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق با آزاد کردن مولی ترا الیسر آزاد کرد طلاق واقع شود و شوهر را حق مراجعت باشد مسئله اگر مولی عتق کنیزک معلق گردانید بآمدن فردا و گفت چون فردا بیاید تو آزادی و شوهر گفت چون فردا بیاید تو مطلقه بدو طلاق کنیزک بآمدن فردا آزاد شود و طلاق واقع شود و شوهر مراجعت نتواند کرد و بقول محمد رح تواند و باتفاق عدت او سه حیض بود مسئله اگر گفت تو مطلقه همچنین و اشارت بسه انگشت کرد سه طلاق واقع شود و اگر انگشت از اطراف باطن بود حکم منشوره بود و اگر از جانب ظاهر بود حکم مضموم بود مسئله اگر گفت انت طالق بائن او البتة طلاق بائن واقع شود بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول شافعی رح اگر مدخوله است یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو مطلقه بطلاق بدعی یک طلاق بائن واقع شود بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول ابی یوسف رح بائن نشود مگر بنیت و بقول محمد رح رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی همچو کوه یک طلاق بائن واقع شود و بقول ابی یوسف رح رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی زشت ترین طلاق یا گفت تو طلاقی طلاق شیطان یک طلاق بائن واقع شود بی نیت و در نیت سه هر سه واقع شود و بقول محمد رح یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر گفت

٦٣

تو طالقی سخت‌ترین یکطلاق باین بی‌نیت واقع شود و بنیت سه هر سه واقع شود مسئله اگر گفت تو طالقی بعدد
هزار یکطلاق باین بی‌نیت واقع شود و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول محمد رح بی‌نیت سه طلاق واقع
مسئله اگر گفت تو پر این خانه یا گفت تو طالقی طلاق سخت یا گفت تو طالقی طلاق دراز یا گفت
تو طالقی طلاق پهن درین مسائل یکطلاق باین بی‌نیت واقع شود و بنیت سه هر سه واقع شود

فصل فی الطلاق قبل الدخول

مسئله اگر غیر مدخوله را سه طلاق بیک لفظ گفت هر سه
واقع شود و اگر سه طلاق بسه لفظ گفت یکطلاق باین واقع شود مسئله اگر بعد از گفتن انت طالق
یا پیش از گفتن واحدة یا پیش از گفتن ثنتین زن بمرد طلاق واقع نشود مسئله اگر پیش از دخول
گفت انت طالق واحدة و واحدة یکطلاق واقع شود و بقول مالک رح دو طلاق واقع شود مسئله اگر
پیش از دخول گفت تو طالقی یکطلاق پیش از یکی و یا گفت تو طالقی یکطلاق بعد آن یکطلاق یکطلاق واقع شود
مسئله اگر گفت تو طالقی یکطلاق بعد از یکطلاق یا گفت تو طالقی یکطلاق پیش آن یکطلاق یا گفت
تو طالقی یکی با یکی یا گفت تو طالقی یکی با یکی درین مسائل دو طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف رح
در مسئله اخیره یکطلاق واقع شود مسئله اگر گفت اگر درین سرای در آئی تو مطلقه باشی یکی و یکی در سرای آمد
یکطلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح دو طلاق واقع شود و اگر شرط را موخر داشت و گفت تو طالقی
یکی و یکی اگر در سرای در آئی و در سرای در آمد باتفاق دو طلاق واقع شود

باب الکنایات

در کنایات
طلاق بنیت طلاق و یا بدلالت حال واقع شود و بی‌نیت واقع نشود مگر در حالتی که زن طلاق طلبد بی‌نیت واقع
شود و اگر در لفظ کنایات احتمال رد و دشنام بود و اگر محتمل رد و دشنام بود بی‌نیت واقع نشود مسئله اگر زن را
گفت اعتدی یعنی شمار کن یا گفت استبرئی رحمک یعنی زهدان خود پاک کن یا گفت انت واحدة درین سه لفظ کنایات
یکطلاق رجعی واقع شود و بقول زفر رح در مسئله اخیره یکطلاق باین واقع شود و بقول شافعی رح در مسئله اخیره طلاق نشود
مسئله در کنایات دیگر اگر نیت یکطلاق یا دو طلاق دارد یکی باین واقع شود و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول زفر رح
بنیت دو طلاق دو واقع شود و بقول شافعی رح در کنایات یکطلاق رجعی واقع شود و الفاظ کنایات این است انت بائن
یعنی تو جدائی انتِ بَتّة و انتِ بَتلة یعنی تو بریده انتِ حرام یعنی تو حرامی انتِ خَلیّة یعنی تو خالی انتِ بَریّة
یعنی تو بیزاری حَبلُکِ علی غاربِکِ یعنی رسن تو بر گردن تست الحقی باهلِکِ یعنی برس باهل
خود وَهَبتُکِ لاهلِکِ یعنی بخشیدم ترا باهلان تو سَرّحتُکِ یعنی گذاشتم ترا فارقتُکِ

جدا کردم ترا امر تو بدست تست اختیاری بر گزین انت حرة تو آزادی تقنعی تقنعی بپوشش روی
بپوش تخمری انی استبری استبری خودرا بپوشش اعزبی عزب شو اخرجی برون آی اذهبی برو قومی
برخیز ابتغی الازواج شوهران بجوی مسئله اگر سه بار اعتدی گفت و باول بار نیت طلاق کرد و بار
دوم و سیوم نیت حیض کرد استوار دارند اگر گفت دوم و سیوم هیچ نیت نداشتم سه طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت تو زن من نیستی و یا گفت من شوهر تو نیستم به نیت طلاق یک طلاق واقع شود بقول
ابی یوسف و محمد رح واقع نشود اگرچه نیت داشت مسئله اگر طلاق صریح گفت و در عدت نیز طلاق صریح
دیگر گفت هر دو واقع شوند و اگر طلاق باین گفت و در عدت طلاق صریح گفت هر دو واقع نشوند و اگر یک طلاق
صریح گفت و در عدت طلاق باین گفت هر دو واقع شوند و اگر طلاق باین گفت و در عدت نیز طلاق باین
گفت دوم واقع نشود مگر که معلق بشرط باشد تا اگر زن را گفت تو اگر در سرای درآیی مباینه باشی بعده
این زن را طلاق باین گفت و زن در عدت در سرای درآمد طلاق واقع شود و بقول زفر رح واقع نشود
و بقول شافعی طلاق صریح یا باین ملحق نشود تا اگر بعد از خلع در عدت طلاق صریح گفت بقول او واقع نشود
و اگر بعد از خلع در عدت طلاق باین گفت باجماع واقع نشود

باب تفویض الطلاق

اگر زن را گفت نفس خود را اختیار کن به نیت طلاق و زن هم در آن مجلس اختیار نفس خود کرد یک
طلاق باین واقع شود و نیت سه طلاق درین مسئله جایز نبود و اگر زن بعد از تفویض از مجلس برخاست
و یا بکاری مشغول شد اختیار زن باطل شود مسئله ذکر نفس در کلام مرد و یا در کلام زن یا لفظ اختیارة
شرطست تا اگر مردی گفت زن را اختیار کن زن گفت اختیار کردم این کلام باطل شود و طلاق واقع نشود و اما اگر
شوهر گفت نفس خود را اختیار کن و زن گفت اختیار کردم و یا شوهر گفت اختیار کن و زن گفت نفس خود را اختیار
کردم در هر دو صورت طلاق واقع شود اگر نیت طلاق داشت و اگر شوهر گفت اختیاری اختیارة و زن گفت اخترت
طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت اختیار کن و زن گفت میکنم نفس خود را طلاق واقع نشود و اگر شوهر گفت
سه بار اختیاری و زن گفت اخترت الاولی او الوسطی او الاخیرة و یا گفت اخترت اختیارة
طلاق واقع شود بی نیت شوهر و بقول ابی یوسف و محمد رح درین مسئله اول یکی واقع شود و اگر شوهر سه بار
اختیاری گفت و زن گفت طلقت نفسی یا گفت اخترت نفسی بتطلیقة یک طلاق باین واقع شود مسئله
اگر شوهر گفت امر تو بدست تست در یک طلاق یا گفت اختیار کن یک طلاق و زن اختیار نفس کرد یک طلاق

رجعی واقع شود مسئله اگر شوهر گفت امر تو بدست تست و نیت سه طلاق دارد و زن گفت اختیار کردم نفس خود را
یکی هر سه واقع شود و اگر زن گفت طلاق گفتم نفس خود را یکی یا گفت اختیار کردم نفس خود را به یک طلاق واقع شود
باین مسئله اگر گفت امر تو بدست تست امروز و پس فردا شب در نیاید و اگر زن امر امروز رد کرد رد شود و پس فردا
تواند که زن خود را طلاق گوید و بقول زفر رح امر پس فردا نیز رد شود و اگر گفت امر تو بدست تست امروز و فردا شب
نیز در آید اگر امر امروز رد کرد امر فردا نیز رد شود و فردا نتواند که طلاق گوید مسئله اگر زن بعد از تفویض طلاق یکروز
همه در آن مجلس توقف کرد و بفعل مشغول نشد و از مجلس برنخاست و یا وقت تفویض استاده بود نشست و یا نشسته بود
تکیه کرد و یا تکیه کرده بود نشست و یا پدر را برای مشورت بخواند و یا شهود را برای اشهاد خواند و یا سواره میرفت دابه
را استانید خیار وی باقی بود و اگر دابه را استاده نکرد خیار باطل شود و کشتی درین مسئله حکم خانه دارد مسئله اگر زن را گفت طلاق
گوی نفس خود را و نیت طلاق نداشت و یا نیت یک طلاق داشت و زن نفس خود را طلاق گفت یک طلاق رجعی
افتد و اگر زن سه طلاق گفت و شوهر نیت سه طلاق داشت هر سه واقع شود مسئله اگر شوهر زن را گفت نفس خود را
یک طلاق گوی و زن طلاق باین گفت رجعی افتد و اگر درین صورت زن گفت اختیار کردم نفس خود را طلاق نیفتد
مسئله اگر شوهر گفت نفس خود را طلاق گوی نتواند که ازین رجوع کند و این تفویض مقید بود بمجلس تا اگر شوهر زن را
گفت نفس خود را طلاق گوی زن از مجلس برخاست خیار او باطل شود مگر که گوید نفس خود را طلاق گوی وقت
که خواهی درین صورت زن تواند که در مجلس و بعد از مجلس خود را طلاق گوید مسئله اگر مرد مردی را گفت که زن مرا
طلاق گوی تواند که در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مگر که گوید طلاق گوی زن مرا اگر خواهی درین صورت مقید
بمجلس بود و بقول زفر رح در هر دو مسئله در آن مجلس و بعد از مجلس تواند که طلاق گوید مسئله اگر زن را گفت نفس خود را
سه طلاق گوی و زن یک طلاق گفت یکی افتد و اگر گفت یک طلاق گوی و زن سه طلاق گفت هیچ واقع نشود و بقول
ابی یوسف و محمد رح یکی واقع شود مسئله اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق گوی اگر خواهی و زن یک طلاق گفت هیچ نیفتد
و همچنین اگر مرد گفت نفس خود را یک طلاق گوی اگر خواهی و زن سه طلاق گفت هیچ نیفتد و بقول ابی یوسف و محمد رح
یکی افتد مسئله اگر زن را طلاق بائن فرمود و او رجعی گفت باین افتد و اگر رجعی فرمود و او باین گفت رجعی افتد
مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه اگر خواهی زن گفت خواستم اگر تو خواهی مرد گفت خواستم و نیت طلاق
داشت امر طلاق باطل شود و اگر همچنین زن را گفت تو طالقی اگر خواهی زن گفت خواستم اگر این کار چنین بود
و آن کاریست که هنوز نیامده است و معدوم است امر طلاق باطل شود و اگر کاری بود که گذشته بود یک طلاق

افتد مسئله اگر گفت انت طالق متی شئت او متی ما شئت یعنی تو طالقی هرگاه که خواهی یا گفت انت طالق اذا شئت او اذا ما شئت و یا گفت انت طالق اذا شئت و زن امر طلاق رد کرد رد نشود و مقید بمجلس نبود درین مسائل نتواند مگر که یکطلاق گوید مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه هر بار که خواهی زن تواند که سه طلاق پراگنده گوید و نتواند که بیک لفظ گوید مسئله اگر زن درین مسئله سه طلاق متفرق گفت و بعد از شوهر دیگر بشوهر اول باز گشت بحکم آن تفویض نفس خود را طلاق گفت نیفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه هر جا که خواهی بمشیت زن معلق شود و مقید بمجلس بود تا اگر از مجلس برخواست خیار باطل شود مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه هر گونه که خواهی یکطلاق رجعی بی مشیت زن افتد و اگر زن یکطلاق باین و یا سه طلاق در آن مجلس خواست و شوهر نیت داشت در هر دو صورت طلاق افتد چنانکه خواهد و بقول ابیوسف و محمد رح هیچ واقع نشود تا زن در مجلس نخواهد مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه هر چند که خواهی و یا گفت تو مطلقه انچه خواهی زن هر چند که خواهد طلاق گوید و اگر زن این امر رد کرد رد شود مسئله اگر زن را گفت طلاق گوی نفس خود را از سه طلاق آنچه خواهی تواند که یک یا دو طلاق گوید و نتواند که سه طلاق گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح تواند باب التعلیق تعلیق طلاق و غیر آن جایز نبود مگر در ملک چنانچه زن خود را بگوید اگر زیارت کنی تو مطلقه باشی و نیز تعلیق طلاق و غیر طلاق جایز نبود مگر اضافت بملک چنانچه گوید زنی بیگانه را اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس بعد از وجود شرط طلاق واقع شود و بقول شافعی رح تعلیق مضاف بملک جایز نبود و در مسئله دوم نزد او طلاق نیفتد مسئله اگر زنی بیگانه را گفت اگر زیارت کردی تو مطلقه باشی بعده این زن را نکاح کرد بعده زن زیارت کرد طلاق نیفتد زیرا که نه تعلیق در ملک بود و نه مضاف بملک الفاظ شرط ان و اذا و اذا ما و کل و کلما و متی و متی ما است پس درین الفاظ چون شرط یکبار موجود شد سوگند باخر رسد و باقی نماند مگر در لفظ کلما که لفظ کلما عموم افعال اقتضا کند چنانکه لفظ کل عموم اسما اقتضا کند پس اگر گفت کلما تزوجت امرأة فهی طالق یعنی هر بار زنی که نکاح کنم او مطلقه باشد هر بار که نکاح کند طلاق افتد چون زنی سه بار نکاح کرد سه طلاق افتاد و این زن را بعد از شوهر دیگر شوهر اول نکاح کرد طلاق افتد مسئله بزوال ملک سوگند باطل نشود اگر شرط در ملک نکاح موجود شد طلاق افتد و سوگند باقی نماند و اگر سوگند در غیر ملک نکاح موجود شد یعنی بعد از تعلیق یکطلاق باین گفت و عدت گذشت بعده شرط موجود شد طلاق نیفتد و سوگند باقی نماند اگر بعد از وجود شرط نکاح کرد آن زن را بار دیگر شرط موجود شد طلاق نیفتد

مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قبول شوهر معتبر بود مگر که زن بینه اقامت
کند بوجود شرط مسئله اگر تعلیق طلاق بشرطی کرد که وجود آن شرط معلوم نشود
مگر از زن درین مسئله قول زن معتبر بود در وجود شرط اگر در حق خود گوید چنانچه شوهر زن
را گفت اگر تو حیض بینی تو مطلقه باشی و انباغ تو و یا گفت اگر مرا دوست میداری تو مطلقه باشی
و انباغ تو زن گفت که حیض دیدم و ترا دوست میدارم این زن مطلقه شود و انباغ او مطلقه نشود مسئله
اگر زنی را گفت اگر تو حائض شوی مطلقه باشی بدیدن خون طلاق نیفتد تا سه روز تمام نشود چون سه روز تمام
شد طلاق افتد از گاه دیدن خون مسئله اگر گفت ان حضت حیضة فانت طالق چون از حیض پاک شود طلاق
افتد مسئله زنرا گفت اگر پسر آری مطلقه باشی یک طلاق و اگر دختر آری بدو طلاق پس از زن پسر و دختر زاد
معلوم نه که اول پسر آورد یا دختر قاضی بیک طلاق حکم کند و در تنزه دو طلاق افتد و عدت هم بدین ولادت بگذرد
مسئله اگر طلاق بر شرط معلق کرد وجود ملک نکاح بر او وجود شرط شرط است تا اگر زنرا گفت اگر سخن گوئی با ابی عمرو و ابی یوسف مطلقه باشی به
سه طلاق پیش از آن که با ایشان سخن گوید یک طلاق گفت و عدت گذشت بعد با ابی عمرو سخن گفت بعده شوهر
دیگر کرد و بعد از گذشتن عدت شوهر دوم بشوهر اول بازگشت و بعد از نکاح شوهر اول با ابی یوسف سخن گفت
سه طلاق افتد با آن یک طلاق اول و بقول زفر رح واقع نشود مسئله تنجیز طلاق مبطل تعلیق است تا اگر زنرا
گفت اگر در سرای در آئی مطلقه باشی بسه طلاق پیش از آنکه در سرای در آید سه طلاق گفت و بعد گذشتن عدت
و تزویج و دخول و عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و در سرای در آمد هیچ واقع نشود و بقول زفر رح سه
طلاق واقع شود که بقول او تنجیز مبطل تعلیق نیست مسئله اگر زنرا گفت اگر ترا جماع کنم تو مطلقه باشی بسه طلاق
و با کنیزک را گفت اگر ترا جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد بعد از دخول زمانی درنگ کرد سه طلاق افتد
و کنیزک آزاد شود باتفاق و بسبب درنگ مهر و عقر واجب نشود و در هر دو مسئله بقول ابی یوسف رح
مهر واجب آید و اگر کم از سه طلاق بجماع معلق کرده است و در جماع بعد از ادخال درنگ کرد مراجعت
نشود و بقول ابی یوسف رح در طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر ادخال کرد باتفاق در طلاق رجعی
مراجعت شود مسئله اگر مر زنی را شوهر گفت که بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلقه باشد
و زن قدیم را طلاق بائن گفت و در عدت وی زنی دیگر نکاح کرد طلاق
نیفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق نیفتد

اورد مراجعه ثابت شود اگر اقرار بانقضاء عدت نکرده است مسئله اگر زن را گفت هر بار که فرزند آری تو
مطلقه باشی پس سه فرزند آورد به سه حمل فرزند دوم و سوم مراجعه بود مسئله جایز است که رجعیه [مطلقه] خود را بیاراید و
مستحب است که شوهر بر مطلقه رجعیه بی اعلام نیاید مسئله شوهر مطلقه رجعیه را بسفر برد تا مراجعه نکند و بقول
زفر رح جایز است که بی مراجعه بسفر برد مسئله بطلاق رجعی وطی حرام نشود و بقول شافعی رح حرام شود مسئله اگر
یک طلاق و یا دو طلاق بائن گفت جایز بود که نکاح کند شوهر اول در عدت و بعد از عدت و اگر سه طلاق و یا دو طلاق
بائن گفت جایز بود که نکاح کند شوهر اول در عدت و بعد از عدت و اگر سه طلاق گفت زنی آزاد را و یا کنیز
غیر را که در نکاح اوست و دو طلاق گفت نتواند که شوهر اول نکاح کند مگر بعد از گذشتن عدت از شوهر دوم اگر
نکاح صحیح وطی کرده باشد مسئله اگر کودک مراهق مطلقه ثلثه را نکاح و وطی کرد و طلاق گفت و عدت گذشت
جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول مالک رح جایز نبود مسئله بوطی مولی حلال نبود مسئله اگر مطلقه ثلثه را شوهر
دوم نکاح میکند بشرط آنکه حلال نشود بشوهر اول این نکاح مکروه بود و درین صورت بعد از وطی بطلاق شوهر
دوم بعد از گذشتن عدت وی جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول ابیوسف رح نکاح بشرط تحلیل
فاسد شود و بشوهر اول حلال نشود و بقول محمد رح نکاح بشرط تحلیل جایز بود فاما حلال نشود بشوهر اول
مسئله اگر زن حره را یک طلاق و یا دو طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت شوهر دیگر کرد و بعد از عدت شوهر
دوم بشوهر اول نکاح کرد شوهر اول مالک سه طلاق شود و بقول محمد رح اگر شوهر اول یک طلاق گفته بود مالک
دو طلاق بود و اگر دو طلاق گفته بود مالک یک طلاق شود مسئله اگر مطلقه ثلثه میگوید که بعد از گذشتن عدت
شوهر اول شوهر دوم کرده ام و بعد از وطی مطلقه شده ام و عدت شوهر دوم نیز گذشته است و مدت محتمل و عدت
است اگر شوهر را ظن غالب است بصدق این زن جایز بود که تصدیق کند باب ایلا ایلا سوگند است
بر ترک وطی زن مدت چهار ماه یا بیشتر مسئله اگر زن را گفت که بخدای ترا قربان نکنم چهار ماه یا گفت بخدا که ترا
قربان نکنم اگر در مدت چهار ماه وطی کرد کفارت سوگند واجب شود و ایلا ساقط شود و اگر چهار ماه گذشت و وطی
نکرد یک طلاق بائن افتد و یمین ساقط شود و بقول شافعی رح بتفریق قاضی مبانه شود مسئله اگر سوگند برابد بود
است بطلاق ایلا ساقط نشود تا اگر نکاح کرد حکم ایلا باز آید اگر وطی کرد در مدت چهار ماه کفارت واجب آید و اگر چهار ماه
گذشت وطی نکرد طلاق دوم واقع شود و اگر بار سوم نکاح کرد و چهار ماه خالی از وطی گذشت طلاق سوم
واقع شود و اگر وطی کرد کفارت سوگند دهد و چون بعد از شوهر دوم بشوهر اول نکاح کرد و چهار ماه خالی از وطی

گذشت طلاق نیفتد و بقول ش رح افتد فاما اگر وطی کرد کفارت سوگند دهد مسئله اگر کم از چهار ماه سوگند خورد ایلا نبود
مسئله اگر زن را گفت بخدا اینکه ترا وطی نکنم دو ماه و دو ماه بعد از این دو ماه اول ایلا بود مسئله اگر گفت بخدا اینکه ترا وطی نکنم دو ماه
و یکروز درنگ کرد و بعد از آن بخدا اینکه ترا وطی نکنم دو ماه بعد از آن دو ماه اول ایلا نبود مسئله اگر گفت بخدا اینکه ترا وطی
نکنم یکسال مگر یکروز ایلا نبود و بقول ز رح ایلا بود مسئله اگر مردی در بصره گفت بخدا اینکه در نیایم کوفه را و زن وی در کوفه است
ایلا نبود مسئله اگر زن را گفت که اگر ترا وطی کنم بر من حج اسلام بود و یا گفت بر من روزه بود و یا بر من آزاد شود و یا گفت
اگر ترا وطی کنم تو مطلقه باشی در این مسئله ایلا بود مسئله اگر رجعیه مطلقه را گفت در عدت بخدای که ترا قربان نکنم ایلا بود و اگر مطلقه
بائنه را و یا اجنبیه را گوید بخدا اینکه ترا وطی نکنم ایلا نبود مسئله مدت ایلا کنیزک دو ماه است مسئله اگر سوگند خورد و از وطی بسبب مرض
خود و یا از سبب مرض زن عاجز شد و یا از زن صغیره سوگند خورد و یا زن بسته اندام [illegible] است و در موضع وطی استخوانی [illegible]
که بدان سبب وطی ممکن نیست و یا در میان زن و شوهر بعد مسافت است که در مدة ایلا نتواند رسید در این مسائل رجوع از ایلا بقول
شوهر بود که گوید باز گشتم تو و یا گوید باز گشتم بدین زن و بقول شافعی رح رجوع از ایلا جایز نبود مگر بوطی و اگر در مدت ایلا قادر
شد بر وطی رجوع بوطی شود مسئله اگر زن را گفت تو بر من حرامی اگر نیت تحریم دارد و یا هیچ نیت ندارد ایلا بود و اگر نیت ظهار داشت ظهار
بود اگر نیت [illegible] دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت یکطلاق افتد بائن و اگر نیت سه طلاق داشت سه طلاق افتد
و بقول محمد رح در نیت ظهار ظهار نبود مسئله در فتاوی مذکور است اگر زن را گفت تو بر من حرامی و حرام نیز دو طلاق است
و نیت طلاق ندارد طلاق افتد

باب الخلع

خلع جدائی است از نکاح بخلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق
بر مال گفت و زن قبول کرد یکطلاق باین افتد و مال لازم آید و بقول شافعی خلع فسخ نکاح است نه طلاق تا اگر بعد دو طلاق خلع کرد بی
حلاله شوهر اول نتواند که نکاح کند عند نا و بقول شافعی رح بی حلاله تواند که نکاح کند و در خلع و طلاق بمال مال لازم
شود مسئله اگر نافرمانی از جهة زن بود مکروه نبود ستدن مال و اگر نشوز از جهت شوهر بود مکروه بود که عوض طلاق و بدل خلع از
از زن مال ستاند مسئله هرچه صلاحیت مهر دارد صلاحیت بدل خلع دارد مسئله اگر خلع کرد و یا طلاق گفت بمقابله خمر و یا
خوک و یا مردار هیچ واجب نیاید در خلع طلاق باین افتد و در طلاق بمقابله خمر و خوک و مردار یکطلاق رجعی واقع شود مسئله
اگر زن با شوهر گفت خلع کن با من بدانچه در دست منست شوهر خلع کرد و در دست زن هیچ نبود هیچ واجب نیاید و اگر گفت خلع کن با من بدانچه
در دست منست از مال و یا بدانچه در دست منست از دراهم و در دست وی هیچ نبود اگر زن مهر قبض کرده است ازو کند بر شوهر و در صورتیکه گفت خلع کن
با من بدانچه در دست منست از دراهم سه درم واجب آید مسئله اگر خلع کرد زن بر بنده که گریخته است بدان شرط که آن زن از ضمان
بنده بیزار بود بیزار نشود و تسلیم بنده بر زن لازم آید اگر قدرت بود و اگر عجز بود از تسلیم بنده قیمت بنده لازم شود مسئله اگر زن شوهر را گفت
سه طلاق ده مرا بهزار درم و شوهر یکطلاق گفت یکطلاق بائن افتد و بر زن سیصد و سی و سه درم و سوم حصه

یکدرم واجب شود واگر زن گفت سه طلاق گوی مرا بر هزار درم و شوهر یکی گفت زن را هیچ واجب نشود و یکطلاق
رجعی افتد و بقول ابی یوسف و محمد رح یکطلاق باین افتد و بر زن سیصد و سی و سه درم و سیوم حصه یکدرم
واجب آید مسئله اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق گوئی بهزار درم و یا گفت بر هزار درم و زن یکطلاق
گفت هیچ نیفتد مسئله اگر زن را گفت تو طلاقی بهزار درم و یا بر هزار درم و زن قبول کرد هزار درم لازم شود و یکطلاق
بائن افتد مسئله اگر زن را گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم است یا بنده گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق
افتد و بنده آزاد شود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر قبول کردند بر هر یکی هزار درم
واجب و یکطلاق بر زن افتد بنده آزاد شود و اگر قبول نکردند طلاق نیفتد و بنده آزاد نشود مسئله شرط خیار
در خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز نی و از جانب شوهر شرط خیار در خلع باتفاق جایز
نبود مسئله زن را گفت دیروز ترا بهزار درم طلاق گفته ام و تو قبول نکردی زن گفت قبول کردم قول شوهر تصدیق کنند مسئله
شخصی زن را گفت این بنده بدست تو دیروز بیع کرده ام بهزار درم و تو قبول نکردی او گفت قبول کردم قبول
مشتری معتبر بود مسئله خلع و مبارات ساقط کند هر حقی از حقوق نکاح که یکی را بر دیگری بود تا اگر زن با شوهر خلع
و مبارات کرد بمالی معلوم آن مال بر زن برای شوهر واجب آید و هیچ یکی را بر دیگری دعوی باقی نماند اگرچه مهر قبض
کرده است و یا نکرده است و خلع و مبارات پیش از دخول است و یا بعد از دخول عند ابی حنیفه و اما بقول محمد رح ساقط
نشود مگر آنچه ذکر کند و ابو یوسف رح در خلع با محمد است و در مبارات با ابی حنیفه رضی الله عنه مسئله اگر پدر صغیره
بمال صغیره خلع بر صغیره جایز نبود و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و مهر از ذمه شوهر ساقط نشود و طلاق افتد
اگر پدر صغیره با شوهر او خلع کرد بهزار درم از جهت صغیره بدین شرط که هزار درم ضامن بود طلاق واقع شود و هزار درم
بر پدر صغیره لازم آید

باب الظهار

ظهار عبارت از مانند کردن از منکوحه است بزنی که حرام است بروی بحرمت موبد
مسئله اگر زن را گفت تو بر من حرامی چون پشت مادر من وطی و لمس و قبله حرام شود و بعد از ادای کفاره حرمت بر افتد
و بقول شافعی رح لمس و قبله حرام نشود و اگر پیش از کفاره وطی کرد توبه و استغفار کند و چیزی واجب نشود مسئله کفاره
بعود واجب شود و مراد از عود عزم است بر وطی تا اگر بعد از ظهار مدتی گذشت و شوهر را عزم وطی نبود و زن بمرد
کفاره از شوهر ساقط شود و بقول شافعی رح عود عبارت از امساک زن است بعد از ظهار تا اگر زمانی
گذشت و طلاق نگفته او کفاره لازم آید اگرچه زن بمیرد مسئله اگر زن را گفت راسک علی کظهر امی او وجهک او فرجک او قلبک یعنی
سر تو بر من همچو پشت مادر منست و یا روی تو همچو پشت مادر منست و یا فرج تو همچو پشت مادر منست و یا

کردن تو همچو پشت مادر منست ظهار بود و همچنین اگر گفت نصف و یا ثلث تو همچو پشت مادر منست ظهار بود و همچنین
اگر گفت تو همچو پشت مادر منی و یا گفت تو همچو ران مادر منی و یا گفت تو همچو فرج مادر منی ظهار بود مسئله اگر منکوحه
را مانند کرد بخواهر رضاعی و یا بعمه و یا بمادر رضاعی ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت
و یا ظهار و یا طلاق داشت هرچه نیت داشت همان بود و اگر هیچ نیت نداشت هیچ واقع نشود و بقول
محمد رح ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من حرامی همچو پشت مادر من و نیت طلاق و یا ایلا داشت ظهار بود و بقول
ابی یوسف رح اگر نیت ظهار و طلاق داشت هر دو بود و بقول محمد رح در نیت طلاق ظهار بود مسئله اگر
گفت تو بر من حرامی همچو مادر من و نیت ظهار و یا طلاق داشت نیت معتبر بود مسئله ظهار جایز نبود مگر از منکوحه
تا اگر کنیزک را ظهار کرد ظهار نبود و بقول مالک رح ظهار بود مسئله اگر زنی را نکاح کرد بی اذن او و زن را ظهار کرد
بعده زن اجازت نکاح کرد ظهار باطل بود مسئله اگر چهار زن را گفت شما بر من همچو پشت مادر منید از چهار
زن ظهار بود و برای هر یک کفاره دهد و بقول مالک رح یک کفارت بسند بود مسئله کفارت ظهار
آزاد کردن بنده است اگر قادر بود و روا نبود از کفارهٔ ظهار آزاد کردن نابینا و یا دو دست بریده و یا دو پای
بریده یا آزاد کردن دیوانه و یا مدبر و یا ام ولد و یا مکاتبی که از مال کتابت چیزی ادا کرده باشد و اگر مکاتبی
آزاد کرد که از بدل کتابت هیچ ادا نکرده است جایز بود و بقول زفر رح و شافعی رح جایز نبود مسئله اگر نیمه بنده
آزاد کرد بنیت کفارهٔ ظهار و نیمه نیز بنیت کفارهٔ ظهار آزاد کرد و یا ذو رحم محرم خود خرید بنیت کفارهٔ ظهار
جایز بود و بقول شافعی رح آزاد کردن ذو رحم محرم از کفارت ظهار جایز نبود مسئله اگر از کفارهٔ ظهار نیمه بنده مشترک
آزاد کرد و باقی را ضمان داد و یا نصف بنده آزاد کرد بعده وطی کرد زنی را که از و ظهار کرده است بعده نصف
دیگر نیز از کفارت ظهار آزاد داد ظهار جایز نبود مسئله اگر از آزاد کردن بنده عاجز است دو ماه پیوسته روزه دارد
که در آن دو ماه رمضان و دو عید و سه روز تشریق نبود که اگر درین دو ماه زنی را که از و ظهار کرده است وطی کرد
در شب بقصد و یا در روز بنسیان و یا افطار کرد در روزه بعذر مرض و یا سفر از سر گیرد و بقول ابی یوسف رح
اگر وطی کرد در شب بعمدا و یا بفراموشی از سر نگیرد و همچنین دو ماه تمام کند مسئله در ظهار بنده جایز نبود مگر روزه و اگر مولی
از کفارت او بنده آزاد کند و یا طعام میدهد جایز نبود مسئله اگر مظاهر قدرت بر روزه ندارد شصت درویش را
طعام دهد چنانچه در صدقه فطر و یا قیمت طعام دهد و اگر دیگری فرمود که در ظهار وی طعام دهد و او داد درست
بود و بقول شافعی رح جایز نی که قیمت طعام دهد مسئله اباحت در طعام کفاره و فدیه روزه جایز بود و در زکوة

وصدقه فطر وعشر جایز نی وبقول شافعی رح اباحت جایز نبود مسئله شرط اباحت انست که در دو وقت اول روز ویا آخر روز طعام سیر ویدو یا یکوقت اول روز طعام دهد مسئله اگر یکدرویش را دو ماه پیوسته طعام داد از کفاره جایز بود وبقول شافعی رح وزفر رح جایز نبود مسئله اگر روز طعام شصت درویش بیکدرویش داد جایز نبود مگر از یکروز مسئله اگر در میان طعام دادن وطی کرد از سر نگیرد مسئله اگر از دو کفاره ظهار شصت درویش طعام داد هر یکی را یکصاع گندم کفارت جایز بود از یک ظهار وبقول محمد رح از هر دو کفارت محسوب بود مسئله اگر از کفارت ظهار وافطار شصت درویش یگانه صاع گندم داد ویا از دو ظهار دو بنده ازاد کرد وهر دو بنده برای هر کفاره تعیین نکرد از هر دو کفارت جایز بود وهمچنین اگر از دو کفاره ظهار چهار ماه روزه داشت ویا صد وبیست درویش را طعام داد جایز بود واگر از دو ظهار یک بنده آزاد کرد ویا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعیین کند جایز بود وبقول زفر رح جایز نبود مسئله از کفاره ظهار وقتل یک بنده آزاد کرد از هیچ یکی جایز نبود وبقول شافعی رح تواند که از یکی تعیین کند

باب اللعان

لعان عبارت از گواهی هاست تاکید کرده شد بسوگند پیوسته بذکر لعنت در حق مرد بمنزله حد قذف ودر حق زن بمنزله حد زنا وبقول شافعی رحمة الله علیه لعان سوگندها موکده بلفظ شهادت اگر منکوحه خود را بزنا دشنام زد وزن وشوهر صلاحیت گواهی دارند وزن از انها است که بر قاذف او حد واجب است ویا گفت که این فرزند از من نیست زن حکم قذف را مطالبه کرد لعان واجب شود واگر شوهر از لعان امتناع آورد حبس کنند تا لعان کند ویا خود را دروغگو کند پس حد قذف زنند وچون شوهر لعان کرد وبر زن نیز لعان واجب شود واگر زن از لعان امتناع آورد حبس کنند تا لعان کند ویا شوهر را التصدیق کند واگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده ویا کافر ویا محدود در قذف بود شوهر از اهل شهادت هست اوزن از آنهاست که بر قاذف او حد ولعان واجب نیست یعنی کنیزک ویا صبیه یا مجنونه ویا زانیه بود در شوهر حد ولعان واجب نباید وصفت لعان در قران مجید مسطور است وقاضی ابتدا از شوهر کند وشوهر چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدای که از راست گویانم در آنچه قذف کرده ام او را بزنا وهر بار بزن اشارت کند وپنجم بار بگوید لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر وباد اگر باشد او از دروغ گویان در آنچه قذف کرده است او را بزنا بعده زن چهار بار بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدایکه او از دروغ گویانست بدانچه دشنام گفته است بزنا وپنجم بار بگوید غضب الله علیها ان کان من الصادقین فیما رمانی به من الزنا یعنی

حد است بر آن زن باد اگر او از زنا است گویا لیست و در انچه دشنام گفته ست مرا از زنا و چون زن و شوهر
لعان کردند فرقت واقع شود در میان ایشان بتفریق قاضی و بعد تفریق
طلاق بائن واقع شود و بقول زفر رح بلعان هر دو فرقت واقع شود بی تفریق قاضی و بقول شافعی
بلعان شوهر فرقت واقع شود پیش از لعان زن مسئله اگر بنفی نسب فرزند دشنام گفته و لعان کردند
قاضی نسب فرزند از پدر نفی کند و فرزند را با مادر الحاق کند مسئله اگر شوهر بعد از لعان گفت که دروغ
بودم حد قذف کنند و جایز بود که این زن را نکاح کند و بقول ابی یوسف رح جایز نبود مسئله همچنین اگر زنی دیگر
را دشنام گفت و او را حد قذف زدند و یا زن ملاعنه زنا کرد حد زنا زدند تواند که این زن را نکاح کند مسئله اگر گنگ
زن را دشنام زد لعان واجب نیاید و بقول شافعی رح واجب آید مسئله بنفی حمل لعان نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رح
حمل لعان کنند اگر کم از شش ماه از گاه نفی فرزند آورده است و بقول شافعی و مالک و احمد حنبل رح نفی حمل در حال
لعان کنند مسئله اگر زن را گفت که زنا کردی تو و این حمل از زنا است لعان واجب شود و نفی نکند قاضی حمل را
و بقول شافعی رح نفی کند مسئله نفی نسب فرزند بعد از ولادت بوقت تهنیت و یا خریدن چیزها که در ولادة آید
جایز بود و لعان واجب شود و بعد نفی جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح نفی فرزند در مدت
نفاس جایز بود و لعان در هر دو صورت واجب آید مسئله اگر نفی ولد بعد از ولادت در وقت تهنیت کرد لعان واجب شود
و اگر بعده نفی کند لعان نکنند و نسب ثابت شود مسئله اگر دو بچه بیک شکم زاده اند اول را نفی کرد و دوم را اقرار کرد حد
قذف واجب آید بر مرد و اگر با اول اقرار کرد و دوم را نفی کرد لعان واجب آید و در هر دو صورت نسب هر دو ثابت شود
باب العنین مسئله عنین کسی است که وطی نتواند کرد و یا کسی که بر بکر قادر نشود اگرچه بر ثیبه قادر شود مسئله اگر زن شوهر خود را
مجبوب یافت در حال تفریق کنند و اگر عنین و یا خصی یافت یکسال مهلت دهند اگر وطی کرد نیکو بود و اگر نه تفریق کنند
بطلب زن و بتفریق قاضی فرقت واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح بقول زن فرقت شود بی مسئله تفریق قاضی بمنزله
طلاق باین بود و بقول شافعی رح بمنزله فسخ بود مسئله اگر شوهر بگوید که وطی کردم و زن انکار می آرد زنان دیگر
بنمایند اگر گویند که بکر است زن مخیره بود که همین شوهر را اختیار کند و یا از قاضی تفریق طلب کند و اگر ثیبه باشد و در وطی
میان زن و شوهر اختلاف شد قول شوهر معتبر بود با سوگند و اگر زن شوهر را اختیار کرد حق زن در طلب تفریق
باطل شود مسئله اگر در زن و یا در شوهر عیبی ظاهر شد هیچ یکی را اختیار فسخ نکاح نبود و بقول مالک و احمد رح
شوهر تواند که زن را رد کند به پنج عیب جنون و جذام و رتق و قرن و برص و بقول محمد رح اگر در زن و شوهر جنون

وحرام و یا برص یافت تواند که نکاح رد کند **باب العدة** عدت عبارت از انتظاریست که بر زن لازم شود

مسئله عدت زن آزاد بطلاق و یا بفسخ نکاح سه حیض ست و بقول شافعی رح سه طهر ست مسئله اگر زن حیض

نه بیند بسبب صغر و یا کبر عدة او سه ماه ست مسئله عدت وفات چهار ماه و ده روز ست مسئله عدة کنیزکی دو حیض

ست و یا یک و نیم ماه در طلاق و فسخ نکاح و در وفات دو ماه و پنج روز ست مسئله عدت زن حامله در فسخ و طلاق

و وفاة بوضع حمل ست مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق باین گفت و در عدت بمرد و عدة این زن چهار ماه

و ده روز ست که در آن سه حیض بیند و اگر سه حیض در چهار ماه و ده روز مرتب نشد مثلاً بعد دو ماه یا بعد یک و نیم ماه

حیض می آید آن زمان سه حیض مرتب کند و بقول ابی یوسف رح سه حیض ست مسئله اگر کنیزکی در عدة از طلاق

رجعی آزاد شد عدت وی بگردد و سه حیض واجب شود اما در عدت سه طلاق و یا در عدت طلاق بائن و یا در عدت

وفات ازاد شد همان عدة کنیزکان تمام کند مسئله اگر زنی آیسه عدة بماهها میداشت و در میان عدت بعادت

خود حیض دید عدت او بحیض شود مسئله عدت از نکاح فاسد و از وطی بالشبه و در فرقت و بموت سه حیض است

مسئله اگر ام ولد ازاد شد و یا مولی او بمرد عدة او سه حیض بود و بقول شافعی و مالک و احمد یک حیض بود مسئله

عدت وفات حامله که شوهر او صغیر بود بوضع حمل ست و بقول ابی یوسف و شافعی و مالک رح چهار ماه و ده

روز ست مسئله اگر زن صغیر بعد از موت شوهر حامله شد عدت وی چهار ماه و ده روز ست و نسب حمل و

مسئله از صغیر ثابت نشود مسئله حیضی که دران طلاق افتاد آن حیض از عدت شمرده نشود مسئله اگر معتدة را بشبهه

وطی کرد عدتی دیگر واجب آید و در هر دو عدة تداخل بود و هر حیضی که بعد از وطی بیند از هر دو عدت محسوب

اولی تمام شد عدت دوم تمام کند و بقول شافعی رح تداخل نبود مسئله ابتداء عدت در طلاق و موة بعد از

طلاق و موت بود و در نکاح فاسد ابتداء عدت بعد از تفریق و یا بعد از عزم شوهر بترک وطی بود و بقول

زفر رح از آخر وطی ابتدا کند مسئله اگر زن گفت که عدت من گذشته ست و شوهر منکر ست قول زن معتبر بود

با سوگند مسئله اگر مردی معتده خود را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق گفت مهر کامل واجب آید و عدت از سر گیرد

و بقول محمد رح عدت اول تمام کند و نصف مهر واجب شود و بی محرم بیرون نیاید و بقول زفر رح عدت دوم

واجب نیاید مسئله اگر ذمی ذمیه را طلاق گفت عدت واجب نیاید و بقول ابی یوسف رح و محمد رح واجب آید

فصل فی الحداد معتده مسلمه بالغه از طلاق باین و یا از وفات سوگ دارد و بترک زینت و خوشبوی و سرمه

و روغن مگر بعذر و بترک حنا و جامه رنگین معصفر و زعفران و بقول شافعی رح معتده از طلاق باین سوگ ندارد مسئله

معتده عتاق و معتده نکاح فاسد سوگ ندارد مسئله نشاید که خطبه کند معتده را و تعریض در خطبه در عدت
درست است و تعریض آن بود که گوید تو جمیله و من میخواهم که زنی نکاح کنم مثل تو مسئله معتده طلاق از
خانه بیرون نیاید فاما تا شب در منزل خود باز آید و معتده طلاق و وفات عدت دارند در منزلی که
در وی عدت واجب شده است مگر آنکه ورثه بیرون کنند و یا آن منزل خراب شود مسئله اگر زنی در سفر مطلقه
شد بطلاق باین و یا شوهر وی بمرد و از انجا تا خانه و شهر وی کم از سه روزه راه است باز گردد بسوی خانه شهر
خود و اگر زیاده از سه روزه راه است نرود و اگر تا مقصد کم از سه روزه راه است برود و اگر تا شهر وی و تا مقصد کم
از سه روزه راه است اختیار بدست او بود بشهر خود باز آید و یا بجانب مقصد رود و با او محرم بود و یا نبود و اگر از هر
جانبی سه گان روزه راه است و او در شهر است همانجای عدت دارد و بیرون نیاید اگرچه محرم دارد و بقول
ابی یوسف و محمد رح اگر با او محرم بود روا باشد که بیرون آید و بی محرم بیرون نیاید باب ثبوت النسب
اگر زنی را گفت که اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد و از وقت نکاح شش ماه فرزند آورد نسب فرزند
از وی ثابت شود و مهر واجب آید مسئله اگر معتده از طلاق رجعی فرزند آورد نسب از شوهر ثابت
شود و اگرچه بیشتر از دو سال بود تا اقرار نکرده است بگذاشتن عدت و مراجعة ثابت شود و اگر کم از دو سال
آورد نسب ثابت شود و مراجعت نبود مسئله اگر معتده طلاق باین فرزند آورد و اقرار نکرده است بگذشتن
عدت اگر کم از دو سال بود نسب از شوهر ثابت شود و اگر بدو سال یا بیشتر از دو سال فرزند آورد نسب ثابت نشود
مگر که شوهر دعوی نسب کند مسئله اگر مراهقه را طلاق گفت باین و یا رجعی و این مراهقه کم از نه ماه فرزند آورد از
طلاق نسب ثابت شود و اگر نه ماه آورد نسب ثابت نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در طلاق باین تا دو سال نسب
ثابت شود و در رجعی تا بیست و هفت ماه نسب ثابت شود و این مسئله جائی است که اقرار نکرده است بگذشتن عدت مسئله
اگر معتده وفات فرزند آورد نسب او از شوهر ثابت شود کم از دو سال اگر اقرار بگذشتن عدت نکرده است و بقول
زفر رح اگر بعد گذشتن عدت وفات شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود مسئله اگر معتده اقرار کرد بگذشتن عدت و کم
از شش ماه از وقت اقرار فرزند آورد نسب ثابت نشود و بقول شافعی رح ثابت شود مسئله اگر معتده طلاق
بائن و یا وفات فرزند آورد و یا شوهر و یا ورثه از ولادت منکر شدند و کم از دو سال آورده است و اقرار بگذشتن عدت
نکرده است اگر دو مرد و یا یک مرد و دو زن بر ولادت گواهی دهند و یا حملی ظاهر باشد و یا شوهر اقرار بحمل کرده باشد
یا ورثه تصدیق کنند نسب ثابت شود مسئله اگر زنی را نکاح کرد و کم از شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود و اگر شش ماه

قوله نسبت فرزند از وی ثابت اگر تصور

بفتحتین نسل و نژاد از صراح و بکسر اول و فتح ثانی جمع نسبت است ۱۲ از غیاث اللغات

یا زیاده از آن آورد از وقت نکاح نسب ثابت نشود اگرچه شوهر ساکت بود و اگر شوهر از ولادت منکر شود
بگواهی یکزن بولادت نسب ثابت شود و اگر بعد از ولادت میان زن و شوی اختلاف افتاد شوهر میگوید
که مدت چهار ماه باشد که ترا نکاح کرده ام و زن میگوید که شش ماه شده است که مرا نکاح کرده قول زن معتبر بود
و نسب از شوهر ثابت شود مسئله اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد و یک زن گواهی داد بگواهی این زن طلاق
نیفتد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما افتد مسئله اگر تعلیق طلاق بولادت کرد و شوهر اقرار کرده است
بحمل بی گواهی دایه طلاق افتد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما گواهی دایه برای وقوع طلاق شرط است
مسئله اکثر مدت حمل دو سال است و بقول شافعی رحمة الله علیه چهار سال مسئله اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کنیزک
را نکاح کرد و یک طلاق گفت پس بخرید و از وقت خریدن کم از شش ماه فرزند آورد نسب از او ثابت شود و اگر
بشش ماه آورد ثابت نشود مگر که دعوی کند مسئله اگر کنیزک خود را گفت اگر ترا در شکم فرزند بود من ازوست پس یک زن بولادت
این کنیزک گواهی داد کنیزک ام ولد شود مسئله اگر کودکی را گفت این کودک پسر منست و بعد از موت او مادر کودک
میگوید که من زن او بوده ام و کودک پسر اوست پس هر دو میراث برند و اگر حریت این زن معلوم نبود ورثه میگویند که
تو ام ولد پدر مایی این زن میراث نبرد باب الحضانة مسئله مادر اولی است بفرزند از تفریق و بعد از تفریق
جده مادری اولی است بعده جده پدری بعده خواهر مادری و پدری اولی است بعده خواهر مادری بعده خواهر پدری
بعده خاله مادری و پدری بعده خاله مادری بعده خاله پدری بعده عمه مادری و پدری بعده عمه مادری بعده
عمه پدری و هر که از ایشان شوهر کند اگر غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود و بعد از فرقت از شوهر حق ولد او
باز گردد و بقول زفر رح خاله اولی است از جده پدری مسئله اگر زنان مذکوره نباشند عصبه اقرب اولی بود مسئله
مادر و جده اولی بود به پسر تا مستغنی شود و حد استغنا مقدر بهفت سال است و مادر و جده بدختر اولی است تا حیض
بیند و بقول محمد رح تا حد شهوت رسد مسئله دختر و مادر و جده اولی است تا حد شهوت رسد بدختر مسئله کنیزک و ام ولد را حق
حضانه نیست تا آزاد نشود مسئله ذمیه اولی است بفرزند مسلمان تا مادامیکه فرزند ادیان دین مطلع نشود مسئله فرزند
را خیار نیست و بقول شافعی رح فرزند مخیر است بعد از هفت سال اگر تمیز دارد مسئله زن مطلقه نتواند که فرزند را
در سفر بر دیگر بوطن خود که نکاح او بدان وطن بود باب النفقة نفقه و کسوت زن بر شوهر واجب است بقدر حال زن
و شوهر یعنی اگر هر دو توانگر اند نفقه توانگرانه دهد و اگر هر دو درویش اند نفقه درویشانه دهد و اگر زن درویش
و شوهر توانگر است نفقه کمتر از توانگرانه و بالاتر از درویشانه دهد و بقول شافعی رح بر اندازه حال شوهر واجب آید

مسئله اگر زن منع نفس از وطی میکند برای طلب مهر نفقه واجب آید اگرچه پیش از دخول بود و یا بعد از دخول

و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر منع نفس بعد از دخول است نفقه واجب نباید مسئله اگر زن ناشزه است و یا صغیره

که وطی او ممکن نبود و یا برای دین محبوس است و یا کسی وی را غصب کرده است و یا برای حج بی محرم رود و یا بیمار

است و تسلیم بشوهر نکرده اند نفقه واجب نباید و بقول شافعی رح برای زن صغیره نفقه واجب باید و بر روایتی از ابی

یوسف رح برای مغصوبه و زنی که برای حج میرود نفقه واجب آید مسئله اگر شوهر توانگر است نفقه یک خدمتگار

زن نیز واجب آید و بقول ابی یوسف رح نفقه دو خدمتگار واجب آید مسئله اگر شوهر از نفقه زن عاجز شد

تفریق نکند و بقول شافعی رح تفریق کنند بطلب زن مسئله اگر شوهر از نفقه عاجز است زن را بفرمایند تا وام کند

بر شوهر و اگر شوهر درویش بود و نفقه درویشانه بدهد بعده توانگر شد نفقه توانگرانه تمام دهد اگرچه نفقه درویشانه

حکم شده است مسئله اگر مدتی گذشت و نفقه نداد واجب نشود مگر قاضی نفقه فرض کرده باشد و یا زن بقدری

با شوهر صلح کرده باشد و بقول شافعی رح نفقه گذشته واجب شود مسئله اگر زن و یا شوهر مرد نفقه گذشته

ساقط شود اگرچه حکم شده باشد و بقول شافعی رح ساقط نشود مسئله اگر زن نفقه آینده بستد و شوهر مرد

و بقول شافعی و محمد رح نفقه روزهای آینده اگر موجود بود دلستاند اگر بی استهلاک او هلاک شده است هیچ نستاند و

اگر هلاک باستهلاک او باشد قیمت واجب آید مسئله اگر بنده باذن مولی زنی را نکاح کرد بنده را برای نفقه زن

بفروشند مسئله اگر کنیزک شخصی نکاح کرد اگر مولی کنیزک را بشوهر تسلیم کرد نفقه بر شوهر واجب شود مسئله بر شوهر واجب است

که زن را ساکن گرداند در منزلی که خالیست از اهل هر دو و شوهر تواند که اهل زن را منع کند از در آمدن منزل

خود و اما از نظر و سخن منع نتواند کرد مسئله مرد غایب او را مالی است بدست شخصی از دراهم و یا دنانیر و یا طعام

و یا جامه از جنس کسوت او و این شخص معترف است بمال و زوجیت قاضی فرض کند در آن مال نفقه زن

مرد غایب و نفقه فرزندان صغار و مادر و پدر او از زن او و سیانجی ستاند و بقول شافعی از مال ودیعت ندهد

بفرماید زن را تا بر شوهر وام کند مسئله اگر زن را طلاق گفت نفقه عدت و سکنی بر شوهر واجب است اگرچه طلاق باین

گفت و یا طلاق رجعی و یا مثلثه باشد و بقول شافعی رح در طلاق باین نفقه عدت واجب نباید مسئله

معتده وفات را نفقه واجب نباید مسئله فرقتی که از جهت زن شود بسبب معصیت چون ردت غیر آن نفقه

ساقط کند مسئله اگر زن مطلقه باین در عدت شد از مرتد آورد نفقه عدت ساقط شود مسئله اگر بعد از طلاق باین پسر

شوهر را تمکین کرد برای وطی نفقه عدت ساقط نشود و بقول زفر رح ساقط شود مسئله نفقه طفل درویش بر پدر

برای شیر دادن جبر نکنند بلکه بر پدر واجبست که دایه مزدور گیرد تا طفل را شیر دهد نزدیک مادر

واجب است و مادر او و اگر مادر طفل در نکاح پدر طفل بود و یا معتده بود و اگر مادر طفل بعد از گذشتن عدت باجرة مثل شیر دهد همچون اولی بود و بقول مالک رح اگر مادر طفل شریفه نبود جبر بکنند تا شیر دهد مسئله نفقه مادر و پدر و جدات و اجداد اگر درویش باشند واجب آید اما النفقه ایشان با اختلاف دین نیز واجب آید مسئله کسی شریک نبود با مادر و پدر با نفقه فرزند صغیر و نیز کسی شریک نبود با فرزند با نفقه مادر و پدر مسئله نفقه ذی رحم محرم فقیر عاجز از کسب چون نابینا و جای مانده بر توانگر بقدر میراث واجب آید یعنی نفقه خواهر بالغه فقیره و برادر بالغ فقیر و جای مانده بر برادر دو حصه و بر خواهر یک حصه واجب آید و بقول شافعی رح نفقه واجب نیست مگر بر مادر و پدر برای فرزند و بر فرزند برای مادر و پدر مسئله اگر پسر غایب است و پدر متاع او برای نفقه خود میفروشد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز نبود فاما بیع عقار پسر غایب برای نفقه باتفاق جایز نیست مسئله اگر مودع پسر غایب از مال غایب بر مادر و پدر او نفقه میکند بی امر قاضی ضامن شود مسئله اگر مادر و پدر مال پسر غایب که نزد ایشان است نفقه گیرند ضامن نشوند مسئله اگر قاضی نفقه مادر و پدر و فرزند و ذی رحم محرم فرض کرد و مدتی گذشت و نفقه نرسید ساقط شود مگر قاضی بوام کردن فرموده باشد مسئله نفقه مملوک بر مالک واجب است اگر امتناع آورد مولی از نفقه مملوک کسب کند و از آن وجه نفقه کند و اگر کسب نتواند مولی را بفرمایند تا بفروشد

کتاب الاعتاق

مسئله اعتاق قوتی است شرعی که ثابت میشود در محل نزدیک زایل شدن رق و ملک مسئله عتق جایز است از حر عاقل و بالغ مر مملوک خود را مسئله عتق ثابت شود بدین الفاظ انت حر انت عتیق انت محرر انت معتق یعنی تو آزادی و نیز آزاد شود بالفاظ حررتک و اعتقتک یعنی ترا آزاد کردم و نیز آزاد شود باضافت عتق بالفاظی که معبر از تمام تن است چون راسک حر و یا وجهک حر یا گوید رقبتک حر یا گوید فرجک حر یا گوید بدنک حر یعنی سر تو یا روی تو یا گردن تو یا فرج تو یا تن تو آزاد در این الفاظ آزاد شود اگرچه نیت آزادی نبود مسئله اگر گفت لا ملک لی علیک و یا گفت لا رق لی علیک یا گفت لا سبیل لی علیک یعنی مرا بر تو هیچ ملکی و رقی و راهی نیست درین الفاظ بی نیت آزاد نشود مسئله و اگر گفت هذا ابنی و یا گفت هذا ابی یعنی این پسر منست و یا پدر منست و یا کنیزک را گفت هذه امی یعنی این مادر منست و یا گفت هذا مولای یعنی این مولای منست و یا گفت یا حر و یا گفت یا عتیق ای آزاد درین الفاظ نیز آزاد شود و بقول زفر رح در لفظ یا حر و یا عتیق آزاد نشود مسئله اگر گفت یا ابنی یعنی ای پسر من و یا گفت یا اخی یعنی ای برادر من و یا گفت لا سلطان لی علیک یعنی نیست مرا حجتی بر تو درین الفاظ آزاد نشود مسئله اگر کنیزک را گفت انت طالق و یا انت بائن و یا

٨١

گفت تو حُرّی و انتَ مثلُ الحُرِّ و بدین الفاظ اگرچه نیت آزادگی دارد آزاد نشود و
بقول شافعی رح اگر نیت عتق دارد آزاد شود مسئله اگر بنده را گفت تو مثل
آزادی آزاد نشود و اگر گفت بنده را نیستی تو مگر آزاد آزاد شود مسئله اگر ذی
رحم محرم را مالک شد آزاد شود اگرچه مالک کافر و یا مسلمان و یا صبی و یا
مجنون بود و بقول شافعی رح در ذی رحم محرم غیر اولاد آزاد نشود مسئله اگر گفت بنده را آزاد کردم برای خدا
و یا برای شیطان و یا برای بت آزاد شود مسئله اگر باکراه بنده را آزاد کرد و یا در حالت مستی بنده را آزاد کرد آزاد
شود و بقول شافعی رح آزاد نشود مسئله اگر اضافت عتق بملک کرد چنانکه بنده غیری را گفت اگر ترا بخرم آزادی
و یا اضافت عتق بوجود شرط کرد چنانکه بنده خود را گفت اگر در سرای درائی تو آزاد باشی درین هر دو صورت چون بخرد
و یا در سرای درآید آزاد شود و بقول شافعی رح در اضافت بملک آزاد نشود مسئله اگر کنیزک حامله را آزاد کرد
حمل وی نیز آزاد شود و اگر حمل آزاد شود مادر را او آزاد نشود مسئله فرزند تبع مادر است در ملک و در رقیت و در
تدبیر و استیلاد و کتابت اگر مادر مکاتبه است فرزند نیز مکاتبه است مسئله اگر کنیزک از مولای
فرزند آورد فرزند حر بود باب العبد الذی یعتق بعضه اگر بعضی بنده آزاد کرده همان مقدار
آزاد شود و تمام آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح تمام آزاد شود مسئله اگر جزوی از بنده آزاد
کرد در باقی برای مولی سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح سعایت نکند مسئله مستسعی بمنزله
مکاتب است و بقول ابی یوسف و محمد رح بمنزله حر مدیون است مسئله اگر از بنده مشترک نصیب خود آزاد کرد شریک
دوم یا سعایت فرماید یا آزاد کند و یا شریک اول را تضمین کند اگر شریک اول توانگر بود و اگر شریک دوم آزاد
و یا آنکه سعایت فرماید ولاء آن بنده هر دو شریک را بود و اگر شریک اول را تضمین کرد شریک اول بر بنده
رجوع کند و ولاء بنده شریک اول را بود و بقول ابی یوسف و محمد رح شریک دوم نتواند که تضمین کند مگر که
شریک اول توانگر بود و یا سعایت فرماید اگر شریک اول درویش بود مسئله اگر بنده ایست مشترک میان
دو شریک و هر یکی بر دیگری گواهی اعتاق نصیب او میدهد بنده برای هر یکی در نصیب او سعایت کند
اگر هر دو فقیر یا هر دو غنی تا یکی فقیر است و دوم غنی بقول ابی یوسف و محمد
رح اگر هر دو شریک توانگر اند سعایت نکند و اگر یکی توانگر است و دوم درویش برای
توانگر سعایت بکند و برای درویش نه مسئله اگر یک شریک گفت اگر زید درین سرای درنیاید در فلان

روز این بنده آزاد و شریک دوم گفت اگر زید درین سرای در آید فلان روز این بنده آزاد و از روز گذشت
و دخول زید و عدم دخول او معلوم نشد نصف بنده ازاد شود و برای نصف دیگر بنده برای هر دو شریک سعایت کند
مطلقاً و بقول محمد رح در جمیع قیمت سعایت کند مسئله اگر درین صورت بغیر شرکت یکی سوگند خورد بعتق بنده
خود بدخول زید دران سرای بروز معین و دیگری سوگند خورد بعتق بنده خود بعدم دخول زید دران سرای
همدران روز گذشته و دخول زید و عدم دخول او معلوم نشد هیچ بنده آزاد نشود مسئله اگر دو کس بنده خریدند و آن
پسر یکی بود است نصیب پدر آزاد شود و پدر ضامن نشود و شریک دیگر نصیب خود از بنده آزاد کند و یا سعایت
فرماید و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر پدر توانگر است نصف قیمت پسر ضامن شود برای شریک دوم و اگر درویش
است بنده سعایت کند در نصف قیمت خود برای شریک دوم مسئله اگر اول اجنبی نصف بنده خرید بعده پدر نصف
دیگر خرید و پدر توانگر است شریک بیگانه مخیر بود که پدر بنده را تضمین کند و یا بنده را سعایت فرماید و بقول ابی یوسف
و محمد رح مخیر نبود شریک بیگانه و پدر بنده را در نصف قیمت تضمین کند مسئله اگر پدر نصف پسر خود دختر خرید از کسیکه
تمام در ملک او بود برای بائع ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر پدر توانگر است نصف قیمت باقی
برای بائع ضامن شود مسئله بنده ایست مشترک میان سه شریک یکی مدبر گردانید بعده شریک دوم آزاد
کرد و هر دو توانگر اند شریک سوم ساکت ماند و شریک سوم مدبر را تضمین کند در نصیب خود از حال قن از حال
مدبر و معتق را تضمین نکند و شریک مدبر معتق را تضمین کند در ثلث قیمت بنده مدبر انه بدانچه ضامن شده
است مدبر و بقول ابی یوسف و محمد رح مدبر شود تمام بنده و اعتاق شریک دوم باطل بود و شریک مدبر
برای هر دو شریک دو ثلث قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود مسئله کنیزک مشترک درمیان دو شریک
است یک شریک دوم را گفت که این کنیزک ام ولد تست و او منکر شد این کنیزک یکروز منکر را خدمت کند و یکروز توقف
یعنی کسب کند و بر نفس خود نفقه کند و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر منکر خواهد کنیزک را در نصف قیمت سعایت
فرماید بعده آزاد شود مسئله ام ولد را قیمت نیست تا اگر ام ولد مشترک است میان دو کس و یکی آزاد کرد او
توانگر است ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح نصف قیمت ام ولد ضامن شود مسئله مردی سه بنده
دارد و بنده دو برو در آمدند و گفت یکی از شما آزاد یکی بیرون آمد و سیوم بنده در آمد بار دوم گفت یکی از شما آزاد
و مولی پیش از بیان مرد بنده که اول در آمده بود و بیرون نرفت سه ربع او آزاد شود و نصف هر یک از دو بنده
دیگر آزاد شود و بقول محمد رح بنده که آخر در آمد ربع او آزاد شود و اگر این مسئله در مرض موت بود

٨٢

وتمام ترکه همین سه بنده ست ... ثلث مال او یک بنده ست مجانا آزاد شود میان این سه بنده هفت سهم آزاد شود
بنده اول در آمده ست و ثابت بوده ست سه سهم او آزاد شود و دو چهار سهم سعایت کند و از دو بنده دیگر از هر
دو کان سهم آزاد شود و هر یکی در پنجگان سهم سعایت کند مسئله مردی دو بنده دارد و گفت یکی از شما آزاد
و یکی ازین دو بنده فروخت و یا یکی بمرد یا یکی آزاد کرد و یا مدبر کرد و یا یکی را بخشید دوم آزاد شود و اگر
دو کنیزک را گفت یکی از شما آزاد و یکی را وطی کرد کنیزک دوم آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح آزاد
شود و اگر دو زن را گفت یکی از شما مطلقه ست و یکی را وطی کرد و یا بمرد دو زن دوم مطلقه مسئله اگر کنیزک را گفت
اول فرزند که از تو بزاید اگر پسر باشد آزاد باشی و آن کنیزک پسر و دختر بیک شکم آورد و معلوم نیست که اول پسر زاد
یا دختر پسر بنده بود و نصفی از مادر و دختر آزاد شود مسئله دو مرد گواهی دادند بر مردی که یکی از بنده خود آزاد کرده
ست و یا گواهی دادند که یکی از دو کنیزک خود آزاد کرده ست گواهی نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رح گواهی
شنوند و جبر کنند تا یکی را تعیین کند مسئله اگر گواهی دادند که در مرض موت یکی را ازین دو بنده آزاد کرده ست
و یا گواهی دادند که یکی را ازین دو زن طلاق گفته ست مسموع بود باب الحلف بالعتق مردی گفت اگر در سرای آمدن
درآیم پس هر بنده که امروز مرا بود آزاد و هر بنده که قبل از سوگند در ملک او باشد و نیز آنکه بعد از سوگند مالک شود بدر
سرای آزاد شود و اگر امروز نگفت آزاد نشود بنده که از آن مالک شده ست بعد از سوگند و آزاد شود آنکه قبل از
سوگند در ملک باشد مسئله بلفظ مملوک متناول حمل نیست تا اگر گفت هر مملوکی که مراست آزاد و کنیزک حمل
دارد و پسر آورد آزاد نشود مسئله اگر گفت هر بنده که مرا هست پس فردا آزاد و یا گفت هر مملوکی را که مالکم پس فردا
آزاد و او را یک بنده است بنده دیگر خرید پس فردا شد همان بنده که در حالت سوگند در ملک او بوده ست آزاد شود و
بنده دیگر که بعد یمین خریده آزاد نشود مسئله اگر گفت هر مملوکی که مراست بعد از موت من آزاد و همچنین اگر
گفت هر بنده که من مالکم بعد از موت من آزاد و در حالت سوگند یک بنده دارد دیگر خرید و بمرد و هر دو بنده
از ثلث مال آزاد شود باب العتق علی جعل بنده را بر مالی مقدار آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و اگر
عتق بنده معلق گردانید با داء مال بنده ماذون شود و چون بنده مال پیش مولی حاضر آورد بنده آزاد شود
و مولی را جبر کنند بر قبض یعنی در شرع او را قابض دارند و بقول زفر جبر نکنند بر قبض مسئله اگر گفت تو آزادی
بعد از مرگ من بهزار درم قبول بنده بعد از موت مولی معتبر بود تا اگر بنده بعد از موت مولی هزار درم
قبول کرد آزاد شود و هزار درم واجب آید مسئله اگر بنده را بر خدمت یکساله آزاد کرد و بنده قبول

کرد آزاد شود و خدمت یکساله واجب آید اگر مولی پیش از خدمت بمرد قیمت بنده واجب آید و بقول
محمد رح قیمت یکساله واجب آید مسئله مردی گفت که این کنیزک خود را بهزار درم آزاد کن بشرطیکه این
تزویج کنی مولی آزاد کرد و این معتقه از نکاح ابا آورد کنیزک آزاد شود و بر فرماینده هیچ واجب نشود و اگر
گوید این کنیزک را جهت من آزاد کن بهزار درم بشرطیکه بمن تزویج کنی مولی آزاد کرد و کنیزک از نکاح امتناع آورد
هزار درم قسمت کنند بر قیمت و بر مهر مثل او آنچه حصه قیمت آید آنچه حصه قیمت آید فرماینده بمالک کنیزک را دهد و
حصه مهر ساقط شود باب التدبیر مسئله تدبیر معلق گردانیدن عتق است مطلق بموت چنانکه گوید چون من بمیرم
پس تو آزاد باشی و یا گفت آن روز که بمیرم تو آزادی یا گوید تو آزادی پس مرگ من و یا گوید تو مدبری و یا گوید
ترا مدبر کردم درین جمیع مسایل مدبر شود و فروختن و بخشیدن مدبر را روا نباشد و بقول شافعی رح فروختن و بخشیدن
مدبر را جایز بود مسئله جایز بود که مولی مدبر را خدمت فرماید و یا دیگری را بمزدوری دهد و نیز جایز بود که مولی
کنیزک مدبر را وطی کند یا تزویج کند و بموت مولی مدبر از ثلث مال آزاد شود یعنی اگر ترکه بیست دو چندان قیمت
مدبر بود تمام آزاد شود و اگر مولی بجز مدبر مال + دیگر نگذاشت مدبر در دو حصه قیمت سعایت کند برای ورثه
و اگر مولی وام دادنی دارد که مستغرق قیمت مدبر است مدبر در کل قیمت سعایت کند مسئله اگر مولی گفت
که اگر درین مرض یا درین سفر بمیرم و یا تا ده سال بمیرم تا تو آزاد باشی مدبر مقید بود همچنین اگر گفت تو آزادی
بعد از مرگ فلان این مدبر مقید بود و فروختن و بخشیدن او جایز بود و اگر مولی بهمان صفت بمیرد آزاد شود چنانچه مدبر مطلق
آزاد میشود یعنی از ثلث مال آزاد شود و در مسئله تعلیق عتق بمرگ اگر فلان بمیرد نیز آزاد شود باب استیلاد
مسئله اگر کنیزک از مولی فرزند آورد ام ولد شود و فروختن و در ملک دیگری گردانیدن او جایز نبود و روا بود که مولی
وطی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند چون ام ولد باز دیگر فرزند آورد نسبت از مولی ثابت
شود بی دعوی مولی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار کرد و بفرزند دوم نفی کرد
نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود و بقول شافعی رح اول بار نیز بی اقرار مولی نسب ثابت
شود مسئله چون مولی بمرد و ام ولد از کل مال آزاد شود و اگر مولی مدیون بود برای وام داران او
سعایت نکند مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد و در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزله
مکاتب بود تا قیمت ادا نکند آزاد نشود و بقول زفر رح در حال آزاد شود و سعایت بمنزله دین بود
بر ام ولد مسئله اگر مردی کنیزک شخصی را نکاح کرد و از وی فرزند زاد بعده شوهر مالک کنیزک ام ولد او

شود و بقول شافعی رح ام ولد نشود مسئله اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و یکی ازین دو شریک دعوی نسب کرد
نسب ثابت نشود و کنیزک ام ولد او شود و برای شریک نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود
و بقیمت فرزند ضامن نشود و بقول ابی حنیفه رح نصف او ام ولد شود و بعده نصیب شریک آنکه شود
بسبب ضمان و اگر هر دو شریک بیکبار دعوی نسب فرزند کنند از هر دو ثابت شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر
نصف عقر کنیزک واجب شود و بطریق مقاصات ساقط شود و این پسر از هر دو میراث کامل برد و ایشان
هر دو ازین پسر میراث یک پدر برند و بقول شافعی رح در مسئله رجوع بقول قائف کنند هر که قائف این پسر را
الحاق کند پسر او باشد مسئله اگر مولی کنیزک مکاتبه خود را وطی کرد و از و فرزند زاد مولی دعوی نسب فرزند
کرد اگر مکاتبه تصدیق کند نسب از مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتبه واجب آید
و کنیزک ام ولد او نشود و اگر مکاتب تکذیب کرد نسب از مولی ثابت نشود و بقول ابی یوسف رح تصدیق مکاتب
معتبر نی والله اعلم کتاب الایمان یمین عبارت از تقویت یکی از دو طرف خبرست بمقسم به مسئله سوگند بر
سه نوع است نوع اول را غموس گویند و این سوگندیست بر کاری گذشته با قصد دروغ و درین سوگند بزهگار
شود و کفاره واجب نیاید و توبه و استغفار کند و بقول شافعی رح سوگند غموس از سوگند منعقدست و کفاره
واجب آید مسئله نوع دوم سوگند لغوست و این سوگندیست بر کاری گذشته بگمان صدق و حال برخلاف
آن بود و درین سوگند امیدست که عند الله مؤاخذ نشود و بقول شافعی رح لغو سوگندیست که بی قصد بر زبان
رود چنانکه در حالت خشم و الحاح گوید لا والله بلی والله بی قصد سوگند مسئله نوع سوم سوگندیست که آنرا
منعقد گویند و آن سوگندیست بر کار آینده چنانکه گوید بخدا اینکار بکنم و یا بخدا اینکه این کار نکنم و درین سوگند
اگر برخلاف آن کار کرد کفاره واجب آید و بقول شافعی رح کفاره واجب نیاید مسئله اگر باکراه و یا بفراموشی
سوگند خورد که فلان کار نکنم باکراه و یا بنسیان و یا بالقصد کرد برخلاف آن کرد کفاره واجب آید و بقول شافعی رح
کفارت واجب نیاید مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار نکنم و باکراه و یا بنسیان و یا بالقصد کرد کفاره واجب آید
مسئله کلمات که جایز بود بدان سوگند اینست بالله و یا الرحمن و یا الرحیم بعزة الله و بجلال الله دیگر تالله و
اقسم و احلف و اشهد بی آنکه متصل کند بکلمه بالله و لعمر الله و ایم الله یعنی سوگند ببقای خدای و بعهد الله و
و میثاق الله علی نذر و نذر الله یعنی بر منست عهد خدای و بقول زفر رح در احلف و اشهد بی اتصال بکلمه بالله
بی نیت سوگند نشود مسئله اگر چنین کار کند او کافر شود و انکار کرد کفارت سوگند واجب آید و اگر بداند که بدین

سخن سوگند میشود واگر میداند که بگردان انکار درین سوگند کافر میشود کافر شود و بقول شافعی رح سوگند نشود

مسئله اگر سوگند خورد بعلم خدای و یا بغضب خدای یا بسخط او و یا برحمت او و یا سوگند بقرآن و بغیر و یا بکعبه خورد جایز

نبود و همچنین اگر گفت بحق الله انکار نکنم سوگند نبود و بقول ابی یوسف رح سوگند بود **مسئله** سوگند خورد اگر نکنم

چنین پس برمن غضب خدا و خشم خدای باد و یا اگر مرد آن گفت اگر آن کار بکند زانی یا سارق یا شارب خمر

یا رباخوار بود سوگند نبود **مسئله** حروف قسم سه اسم و آن با و تا و واو است چنانچه بالله والله و تالله جایز بود که حروف

قسم را اضمار کنند و گویند الله لافعلن کذا یعنی بخدای هر آئینه انکار نکنم **مسئله** کفاره سوگند آزاد کردن بنده است

و یا طعام دادن به درویش و یا پوشانیدن جامه ده درویش را و اندک ترین جامه آنست که بیشتر اندام پوشیده شود

تا اگر بر یکی ریگان ازار داد و صحیح آنست که جایز نبود و بقول محمد رح مقدار ما تجوز به الصلوة شرط است و اگر ازین سه چیز

عاجز بود سه روز متصل روزه بدارد و بقول شافعی رح مخیر بود متتابع روزه دارد و یا متفرق روزه دارد **مسئله** آزاد کردن

بنده و طعام دادن چنانچه در ظهار است در کفاره یمین نیز درست است **مسئله** پیش از آنکه حانث شود اگر کفارت می‌دهد جایز نبود

و بقول شافعی رح کفارت مال پیش از حنث جایز بود **مسئله** اگر سوگند بمعصیت خورد چنانکه نماز نگذارد و یا با پدر و مادر سخن

نگوید و یا مسلمانی را بکشد باید که سوگند بشکند و برخلاف آن کند و کفارت دهد **مسئله** اگر کافر سوگند خورد و خلاف کرد

در کفر بعد از اسلام کفارت واجب نیاید و بقول شافعی رح سوگند کافر صحیح است و در حنث کافر کفارت بمال واجب

آید **مسئله** اگر مملوک خود را بر خود حرام گردانید حرام نشود و چون بدان اقدام کند کفاره واجب شود و بقول شافعی رح

کفارت واجب نشود **مسئله** اگر گفت همه حلال برمن حرام بر طعام و شراب واقع شود فاما فتوی برین است که درین

سوگند بائن افتد بی نیت **مسئله** اگر نذر مطلق کرد وفا بنذر واجب آید و اگر نذر معلق بشرط کرد اگر شرط موجود شد وفا بنذر

واجب شود **مسئله** اگر سوگند خورد و متصل انشاء الله گفت سوگند باطل شود

باب الیمین فی الدخول والسکنی والخروج والاتیان و غیر ذلک

اگر سوگند خورد که در خانه در نیایم اگر در کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسای

ترسایان و یا در کنشت جهودان و یا در دهلیز و یا در ساباط و یا در صفه در آید حانث نشود **مسئله** اگر سوگند خورد که در سرای

در نیایم و بعد از خراب شدن در می آمد حانث نشود **مسئله** اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بعد از خراب

شدن در می آمد حانث شود و همچنین اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و آن سرای خراب شد و صحرا گشت

وانجا سرای دیگر بنا کردند بعده در آمد حانث شود و اگر آن سرای را بستان یا مسجد یا حمام و یا خانه ساختند بعده

در آمد حانث نشود **مسئله** اگر سوگند خورد که درین خانه در نیایم و آن خانه خراب شد و صحرا گشت بعده در آمد حانث

نشود و همچنین اگر انجای خانه دیگر بنا کردند بعده در آمد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای نیایم
و بر سقف او با یستاد حانث نشود و اگر در طاق بایستاد حانث نشود مسئله اگر جامه پوشیده است و سوگند خورد
که این جامه نپوشم و در حال کشید حانث نشود و اگر زمانی توقف کرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که برین دابه سوار
نشوم و بر آن سوار است و در حال فرود آمد حانث نشود و اگر از مرکب فرود نیامد و زمانی گذشت حانث شود مسئله
اگر سوگند خورد که درین خانه ساکن نشوم و در و ساکن است و در حال بیرون آوردن متاع مشغول شد حانث نشود و بقول زفر رح
حانث شود مسئله سوگند خورد که درین سرای درنیایم و او در آمده است حانث نشود تا بار دیگر درنیاید و بقول شافعی رح
اگر اول بار درنگ ساخت حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای یا درین خانه و یا درین محله ساکن نشود و خود
بیرون آمد و متاع و اهل خود همانجای گذاشت حانث شود و اگر گفت درین شهر ساکن نشود و خود بیرون آمد و متاع و اهل
خود همان گذاشت حانث نشود و بقول شافعی رح حانث شود مسئله اگر گفت بخدائی که بیرون نیایم و او را برگرفته برون
آوردند بفرمان او حانث شود و اگر باکراه بیرون آوردند و یا بفرمان او برگرفته بیرون آوردن ولیکن رضا
داشت حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیایم مگر برای نماز جنازه بیرون آمد و بحاجتی دیگر نیز رفت حانث نشود
مسئله اگر گفت لا یخرج و لا یذهب الی مکة یعنی بیرون نیاید سوی مکه و یا گفت نرود سوی مکه و نیت مکه بیرون آمد
و از راه بازگشت حانث شود مسئله و اگر گفت لا یاتی مکة یعنی در مکه نیاید و بیرون آمد بنیت مکه و بازگشت از اثنای
راه حانث نشود تا در مکه درنیاید مسئله اگر سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم پس نیامد تا آنکه بمرد و در آخر جزء از اجزاء حیات
حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که در بصره آید و بمرد و در بصره نیامد در آخر جزء از اجزاء حیات حانث شود مسئله
اگر سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم اگر توانم این استطاعت صحت باشد تا اگر بیماری و یا منع سلطان و یا منع دیگر نبود
و فردا گذشت و نیامد حانث شود و اگر نیت استطاعت قدرت حقیقی داشت تصدیق کنند مسئله اگر سوگند خورد که
او بیرون نیاید مگر بدستوری او برای هر خروجی اذن شرط است مسئله اگر گفت لا تخرج الا ان اذن لک یعنی بیرون
نیائی تا آنکه دستوری دهم اول بار بدستوری بیرون آمد بار دیگر بی دستوری بیرون آمد حانث نشود مسئله اگر شوهر وقت
بیرون آمدن زن گفت که اگر بیرون آمدی تو طلاقی و یا بوقت ضرب بنده زن را گفت اگر بزدی تو طلاقی سوگند مقید شود
بزدن و بیرون آمدن آن زن بهمدر آنوقت تا اگر وقت دیگر بیرون آمد و یا بزد طلاق نیفتد مسئله اگر شخصی گفت
بنشین و طعام چاشت بخور او گفت اگر چاشت خورم بنده من آزاد سوگند مقید شود بدین طریق طعام معین که میخورد تا
اگر در منزل خود رفت و چاشت خود خورد بنده آزاد نشود و بقول زفر رح و شافعی رح آزاد شود مسئله اگر سوگند

خورد که بر دابهٔ زید سوار نشود و بر دابهٔ بندهٔ ماذون زید مستغرق ترین را سوار شد و اگر از زید نیت دابهٔ بنده نیز داشت
و بنده مدیون بدین مستغرق قیمت و کسب او برای مولی ست حانث شود و بقول ابی حنیفه رح اگر بر بنده دین مستغرق است
حانث نشود اگرچه نیت داشت و اگر مستغرق نیست و یا آنکه مدیون نیست حانث نشود مگر نیت و بقول ابی یوسف
اگر نیت کرد حانث شود بر وی دین باشد یا نباشد و بقول محمد رح در جمیع صورت حانث شود باب الیمین فی الاکل
والشرب واللبس والکلام مسئله اگر گفت ازین درخت خرما نخورم اگر میوه آن درخت خورد حانث شود مسئله
اگر گفت این خرما ترش نخورم و بعد از پخته شدن میخورد حانث نشود و اگر گفت این خرما تر نخورم و بعد از خشک شدن میخورد
حانث نشود مسئله اگر گفت این شیر نخورم و شیر جغرات وی میخورد حانث نشود مسئله و اگر گفت با این کودک
سخن نگویم و یا گفت با این جوان سخن نگویم و بعد ازان که پیر شدند با ایشان سخن میگوید حانث شود مسئله اگر
گفت گوشت این بره نخورم و بعد ازان که گوسپند بزرگ شد گوشت او میخورد حانث شود مسئله اگر گفت که خرما تر
نخورم و خرما تر میخورد حانث نشود مسئله اگر گفت خرما تر نخورم و خوشه خرما ترش که در ذنب او خرما تر است میخورد
و یا گفت خرما ترش نخورم و خوشه خرما تر که ذنب آن خرما ترش است میخورد و یا گفت خرما ترش خورم و نه خرما تر و خوشه
خرما تر که ذنب او خرما ترش ست میخورد و یا خوشه خرما ترش که ذنب او خرما تر است میخورد در جمیع مسائل حانث
شود و بقول ابی یوسف رح حانث نشود مسئله اگر گفت خرما تر و یا خوشه خرما نخرم و خوشه خرما ترش که در ذنب او
خرما تر بود بخرید حانث نشود مسئله اگر گفت گوشت نخورم و ماهی خورد حانث نشود و بقول شافعی رح و مالک رح حانث
شود مسئله اگر گفت گوشت نخورم و گوشت خوک و یا گوشت آدمی و یا جگر گوسپند و یا شکنبه خورد حانث شود مسئله اگر
گفت پیه نخورم و گوشت پشت خورد که در وی چربی بود حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح حانث شود مسئله
اگر گفت گوشت نخورم و یا گفت پیه نخورم و گوشت سرین و پیه خورد حانث نشود مسئله اگر گفت ازین گندم نخورم
و از نان وی میخورد حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح حانث شود مسئله اگر گفت ازین آرد نخورم و از نان
وی میخورد حانث شود و اگر همان آرد را استفاف کرد حانث نشود مسئله اگر گفت نان نخورم بدانچه متعارف
اهل شهر است که نان وی میخورند واقع شود چنانچه نان گندم و نان جو و نان برنج و نخود و لوبیا و جواری در عرف بیشتر
بلاد هند و بدانچه تعارف نباشد بدان چون ارزن و مانند آن که معتاد بلاد نیست حانث نشود مسئله اگر گفت بریان
نخورم و گوشت بریان خورد واقع شود مسئله اگر گفت طبیخ نخورم بر گوشت آب پخته واقع شود مسئله اگر گفت سر بریان
بر سر بریان که در شهر میفروشند واقع شود مسئله اگر گفت فواکه نخورم بخوردن سیب و خربزه و زرد آلو حانث

شود و بخوردن انگور و انار و خرما تر و خیار تر و باذرنگ حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح بخوردن
انگور و انار و خرما حانث شود مسئله اگر گفت نانخورش نخورم و نان خورش چیزی را گویند که بدان نان تر کنند پس
بخوردن چون سرکه و نمک و روغن زیت حانث شود و بخوردن گوشت و بیضه و پنیر حانث نشود و بقول محمد رح
حانث شود مسئله سوگند غذا خوردن است از طلوع صبح تا وقت ظهر تا نیم شب و سحر از نیم شب تا طلوع صبح مسئله اگر
گفت اگر بخورم و بیاشامم و یا بپوشم بنده من آزاد و چیزی معین از ماکولات و مشروبات و ملبوسات نیت داشت
تصدیق نکنند هرچه بخورد و یا بیاشامد و یا بپوشد بنده آزاد شود و بقول شافعی رح دیانتا مصدق باشد مسئله اگر
گفت ان لبست ثوبا یا گفت ان اکلت طعاما و یا گفت ان شربت شرابا فعبدی حر یعنی اگر جامه بپوشم و یا طعام بخورم
و یا شرابی بیاشامم و طعامی معین و یا شرابی معین نیت داشت تصدیق کنند مسئله اگر گفت آب از دجله نیاشامم
اگر بدهن آب دجله خورد حانث شود و اگر آب دجله از دست و یا از کوزه و یا از سبو خورد حانث نشود و بقول ابی یوسف
و محمد رح حانث شود مسئله اگر گفت از آب دجله نیاشامم بهر طریق که بیاشامد حانث شود مسئله اگر گفت آبیکه در این
کوزه است اگر امروز نیاشامم پس بنده من آزاد و کوزه خالیست و یا آب از کوزه ریخته شد پیش از گذشتن روز روز گذشت
و یا مقید بروز نکرد و در و آب نبود حانث نشود و اگر در کوزه آب بود ریخته شد حانث شود و بقول ابی یوسف رح در مسئله
مقید بروز بگذشتن روز حانث شود و در غیر مقید فی الحال حانث شود مسئله سوگند خورد که بر آسمان بر آیم امروز و
یا این سنگ را زر گردانم در حال حانث شود و بقول زفر رح سوگند منعقد نشود مسئله اگر سوگند خورد که با زید سخن نگویم
و زید را خواند در حالت که خفته بود و بیدار کرد او را حانث شود و اگر بیدار نکند حانث نشود و بقول صحیح مسئله اگر گفت
که با وی سخن نگویم مگر باذن او و او اذن کرد و معلوم نداشت تا سخن گفت حانث شود و بقول ابی یوسف رح
حانث نشود مسئله اگر گفت که یکماه با وی سخن نگویم از وقت سوگند شمار کند مسئله سوگند خورد که سخن نگویم و قرآن
خواند و یا تسبیح گفت حانث نشود و بروایتی از علما رح اگر در غیر نماز بخواند حانث شود مسئله اگر گفت یوم اکلم
فلانا فعبدی کذا یعنی آن روز که با فلان سخن گویم بنده او چنین باشد یعنی بنده وی آزاد باشد بر شب و روز واقع
شود و اگر مراد روز دارد تصدیق کند مسئله اگر سوگند خورد اگر شب با فلان سخن گوید بنده وی چنین باشد این
سوگند بر شب واقع شود مسئله اگر گفت ان کلمت فلانا الا ان یقدم زید یا گفت حتی یقدم زید یا گفت الا ان یاذن
زید یا گفت حتی یاذن زید فامراته کذا یعنی اگر با فلان سخن گویم مگر آنکه زید از سفر باز آید یا گفت تا زید از سفر باز آید
یا گفت مگر آنکه زید اذن بکند یا گفت تا زید اذن کند پس زن وی چنین باشد و پیش از قدوم و اذن زید با فلان سخن گفت

۸۹

المستقبل سواء كان الحالف قادرا عليه اولا يكون في المطلق بحنث بعد انقضاء ... في الموقت في اخر جزء ذلك الوقت

حانث شود اگر پس از قدوم یا اذن زید سخن گفت حانث نشود و اگر زید بمرد سوگند ساقط شود و بقول ابی یوسف
رح ساقط نشود مسئله اگر گفت طعام زید نخورم و یا گفت در سرای زید در نیایم و یا گفت جامهٔ زید نپوشم و یا
گفت بر دابهٔ زید سوار نشوم و یا گفت با بندهٔ زید سخن نگویم و اگر بهر یکی درین اشیا اشاره کرد و از ملک زید این اشیا
زایل شد و این شروط موجود شدند حانث نشود باتفاق و اگر زید این اشیا را بعد از سوگند مالک شد و این شروط
موجود شد حانث شود و اگر در سوگند اشارت کرده است بدین اشیا و اگر اشارت نکرده است حانث نشود و بقول
ابی یوسف رح در مسئله سرای در ملک جدید حانث نشود مسئله سوگند خورد که با این دوست زید و یا با این زن زید سخن
نگویم و بعد از زوال محبت و نکاح سخن گفت حانث شود و اگر اشاره نکرده است حانث نشود و بقول محمد رح حانث
شود و اگر زید زن را بعد از سوگند نکاح کرد و این حالف با او سخن گفت و اشارت نکرده حانث شود و بقول محمد رح حانث
نشود مسئله اگر گفت با صاحب این طیلسان سخن نگویم و بعد از بیع طیلسان با او سخن گفت حانث شود مسئله اگر
لا یکلم الزمان او الحین او لا یکلم زمانا او حینا یعنی با فلان سخن نگویم زمانی و یا هنگامی بر شش ماه واقع شود مسئله اگر
گفت لا یکلم الدهر و یا گفت لا یکلم دهرا و یا گفت لا یکلم ابدا و یا گفت لا یکلم العمر مجمل است و حکم او معلوم نی و بقول ابی یوسف
و محمد رح در لفظ دهرا بی الف و لام بر شش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لا یکلم الایام و یا گفت لا یکلم ایاما کثیرة و یا
گفت لا یکلم الشهور و یا گفت لا یکلم السنین بر ده ماه و بر ده روز و ده سال واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح
در ایام بر یک هفته و در شهور بر یکسال و در سنین تمام عمر واقع شود و اگر بی الف لام گفت و نیت ندارد باتفاق بر
سه گان روز و بر سه گان ماه و بر سه گان سال واقع شود **باب الیمین فی الطلاق و العتاق** اگر زن را گفت اگر ز
اری ترا طلاق و فرزند مرده آورد طلاق افتد و اگر کنیزک را گفت اگر از تو فرزندی زاید او آزاد باشد و فرزند مرده
زاد بعده کنیزک فرزند زنده زاد زنده آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح آزاد نشود مسئله اگر گفت اول بنده که
مالک شوم آزاد است پس یک بنده را مالک شد آزاد شود و اگر بعد از سوگند دو بنده را یکبار مالک شد بعده بنده دیگر را مالک
شد هیچ کدام آزاد نشود مسئله اگر گفت هر بنده یگانه را که اول مالک شوم آزاد است و بعده دو بنده را یکبار مالک
شد بعد از ان یک بنده را مالک شد این بنده سیوم آزاد شود مسئله اگر گفت آخر بنده که مالک شوم آزاد بعده بنده را
مالک شد بعد از ان بنده دیگر را مالک شد بعده مالک مرد بنده آخر آزاد شود آنگاه که در ملک او آمده است و بقول
ابی یوسف و محمد رح از وقت مرگ آزاد شود اگر از ثلث مال برون آید مسئله اگر گفت هر بنده که بشارت دهد
مرا بفلان چیز آزاد باشد و سه بنده پس یکدیگر بشارت دادند اول بنده بشارت دهنده آزاد شود و اگر سه

بنده بیکبار بشارت داد همه آزاد شوند مسئله اگر پدر خود را به نیت کفارت خرید از کفارت محسوب بود و بقول
زفر و شافعی رح محسوب نشود مسئله اگر بنده را گفت اگر ترا بخرم تو آزادی و او را به نیت کفارت خرید آزاد شود و از کفارت
محسوب نبود مسئله اگر کنیزکی شخصی بسبب نکاح فرزند دارد و گفت اگر ترا بخرم تو از کفارت سوگند من آزاد باشی و بخرید
آزاد شود و از کفارت محسوب نبود مسئله اگر سوگند خورد اگر کنیزک را سریه کنم آزاد باشد و کنیزک که در ملک او بود سریت
کرد آزاد شود و اگر بعد از سوگند کنیزکی را خرید و سریت کرد آزاد نشود و بقول زفر رح آزاد شود مسئله اگر گفت هر مملوک
که مراست آزاد بنده گان او و مدبران او و امهات اولاد او هم آزاد شوند فاما مکاتبان بی نیت گند آزاد نشوند مسئله زنان
خود را گفت هذه طالق او هذه و هذه زن اخیره مطلقه شود و در دو زن پیشینه شوهر مخیر بود هر کرا تعیین کند همان مطلقه شود
مسئله اگر گفت هذا حر او هذا و هذا بنده آخر آزاد شود و در دو بنده دیگر پیشینه مولی مخیر بود هر کدام را که تعیین کند همو آزاد شود و
همچنین اگر گفت لزید علی الف او لعمرو و بکر برای بکر ده بالفه نصیحه واجب شود و پانصد دیگری برای عمرو زید واجب آید
و میان ایشان مناصفه بود باب الیمین فی البیع والشراء والصلوة والتزویج وغیر ذلک مسئله
اگر سوگند خورد که نفروشم و یا نخرم و یا اجارت ندهم و یا استیجار نکنم و یا صلح از مال نکنم و قسمت نکنم و خصومت نکنم و فرزند
را نزنم و درین تصرفات دیگر را وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زنی نکاح نکنم
و طلاق نگویم و خلع نکنم و صلح از قصاص نکنم و نبخشم و صدقه ندهم و وام ندهم و وام نستانم و بنده را نزنم و ذبح نکنم و بنا نکنم
و ندوزم و امانت بر کسی ندهم و از کسی نستانم و عاریت ندهم و نستانم و وام قبض نکنم و جامه نپوشم و باز نکنم اگر این تصرفات
خود کرد و یا دیگری را برای تصرفات وکیل گرفت و وکیل آن کرد در هر دو صورت حانث شود مسئله اگر گفت ان بعت
لک هذا الثوب یعنی اگر این جامه را برائی تو بفروشم و یا گفت ان اشتریت لک ثوبا یعنی اگر این جامه برائی تو بخرم و یا گفت
ان اجرت لک یعنی برائی تو اجارت دهم و یا گفت ان صبغت لک یعنی اگر برائی تو رنگ کنم و یا گفت ان خطت لک
یعنی بدوزم برائی تو و یا گفت ان بنیت لک یعنی اگر بنا کنم برائی تو این زمین را و این تصرفات بفرمان محلوف علیه
برای او کرد حانث شود اگرچه آن کالائی ملک محلوف علیه نباشد مسئله اگر گفت ان بعت ثوبا لک یعنی اگر بفروشم
جامه که تراست اگر جامه که محلوف علیه بفروشد با مر وی و یا بی امر وی بعلم وی و یا بی علم وی حانث شود و شراء و
اجارت و صباغت و خیاطت و بنا همچنین حکم دارد و اگر جامه ملک محلوف علیه نباشد حانث نشود مسئله و اگر گفت
و خلت الدار لک و یا گفت ان ضربت ولدا لک و یا گفت ان اکلت طعاما لک و یا گفت ان شربت شرابا لک
و این اشیاء مملوک و مختص محلوف علیه باشد و حالف این تصرفات کرد حانث شود و اگرچه با مر وی کرد و یا بی امر وی

کرد و یا گفت ان اکلت طعاماً لک و یا گفت ان اکلت لک طعاماً در هر دو صورت حکم برابر است و اگر در مسئله ان اکلت
لک شیئاً بانیت این بعت تو با لک دار تصدیق کند در انچه برو تخفیف بود مسئله اگر گفت اگر این بنده را بفروشم و یا
بخرم ازاد بود و بشرط خیار فروخت و یا خرید نیز آزاد شود و همچنین اگر بعقد فاسد چیزی خرید و یا فروخت نیز آزاد شود
و اگر بنده بدست بایع بود و اگر بدست مشتری بود ازاد نشود و بعقد موقوف نیز ازاد شود بعقد
باطل ازاد نشود مسئله اگر گفت این بنده را بفروشم زن من چنین بود و این بنده را ازاد و یا مدبر کرد حانث شود مسئله
اگر زن شوهر خود را گفت که بر سر من زنی نکاح کرده و شوهر گفت کل امرأة لی طالق یعنی هر زنی که مراست طلاق است این
زن سوگند دهنده نیز مطلقه شود و بقول ابی یوسف رح این زن مطلقه نشود مسئله اگر گفت علی المشی الی بیت الله و الی الکعبة حج او عمرة ماشیاً
سوی خانه خدای و یا گفت بر منست رفتن سوی خانه کعبه حج و یا عمره پیاده لازم شود و اگر سوار رود قربانی دهد و اگر گفت
علی الخروج الی بیت الله و یا گفت علی الذهاب الی بیت الله یعنی بر منست بیرون آمدن سوی خانه خدا و یا بر منست
رفتن سوی خانه خدا هیچ واجب نشود و همچنین اگر گفت علی المشی الی الحرم و یا گفت علی المشی الی الصفا و المروة یعنی بر من
رفتن سوی حرم کعبه و یا گفت بر منست رفتن سوی صفا و مروه هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در مسئله علی المشی
الی الحرم حج و یا عمره واجب شود مسئله اگر سوگند خورد اگر امسال حج نکند بنده وی ازاد و گفت حج کرده ام و ده مرد گواهی
دادند که این مرد امسال در کوفه اضحیه داده است بنده وی آزاد نشود و بقول محمد رحمة الله علیه آزاد شود مسئله اگر گفت
لا اصوم و ساعتی بنیت صوم امساک کرد حانث شود و اگر گفت لا اصوم صوماً و یا گفت لا اصوم یوماً بامساک
ساعتی حانث نشود مگر انکه تمام روز بنیت صوم امساک کند انگاه حانث شود مسئله اگر گفت لا اصلی و قیاماً
و رکوعاً و قراءة کرد حانث نشود و بگذاردن یک رکعت حانث شود و اگر گفت لا اصلی صلوة بگذاردن دو رکعت
حانث شود به یک رکعت حانث نشود مسئله اگر زن را گفت اگر رشته تو پوشم پس آن هدی بود و پنبه خرید و زن بریست و از ان
جامه پوشید هدی شود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر وقت سوگند پنبه را مالک بوده است هدی شود و الا نشود مسئله اگر سوگند
خورد که پیرایه نپوشم و انگشتری زر و یا رشته مروارید پوشید حانث شود و بقول ابی حنیفه رح بپوشیدن رشته مروارید حانث نشود
مسئله اگر گفت پیرایه نپوشم و انگشتری نقره پوشید حانث نشود مسئله سوگند خورد که بر زمین ننشیند و بر بساط و یا بر بوریا نشست
حانث نشود مسئله اگر گفت بر این بستر نخسپم و بر این بستر بستری دیگر انداخت و بران خفت حانث نشود مسئله اگر بر بستر
جامه انداخت و بگسترد و بران خفت حانث شود مسئله اگر گفت بر این تخته ننشینم و بر تخته بساط و یا بوریا گسترد و بران نشست
حانث شود و اگر بر ان تخته تخته دیگر انداخت و بران نشست حانث نشود و بقول ابی یوسف رح اگر بستری دیگر گسترد و خفت

۹۲

٩٣

حانث شود **باب الیمین فی الضرب والقتل و غیر ذلک** اگر سوگند خورد که زید را نزنم و یا نپوشانم و یا با وی سخن
نگویم و یا بر وی در نیایم یعنی از وی زیارت کنم این سوگند مقید بحیات زید بود و اگر سوگند خورد که زید را نشویم و یا بر دارم
و یا مس کنم و بعد از وفات زید را بشست و یا برداشت و یا مس کرد حانث شود **مسئله** اگر سوگند خورد که زن را نزنم
و موی کشید و یا خفه کرد و یا گزید حانث شود و بقول شافعی رح حانث نشود **مسئله** سوگند خورد که اگر فلان را نکشم بنده
من آزاد و فلان مرده است اگر در وقت سوگند مرده او علم بود حانث شود و اگر بموت او علم نبود بنده آزاد نشود
و بقول ابی یوسف رح اگرچه بموت علم نبود نیز بنده آزاد شود **مسئله** اگر سوگند خورد که دین فلان بعد قریب ادا کنم از یکماه
واقع شود و اگر گفت بمدت بعید ادا کنم بر یکماه و زیاده از یکماه واقع شود **مسئله** اگر سوگند خورد که دین فلان امروز
ادا کنم و ادا کرد ان او دراهم زیوف و نبهرجه و یا مستحق بود دو است حانث نشود و اگر دراهم ارزیز و یا ستوقه بود حانث شود
و اگر سوگند خورد که دین وی امروز بگذارم و بدان دین کالا بدست داین فروخت و داین قبض کرد حانث نشود و اگر دا
این دین بدیون بخشید حانث شود **مسئله** اگر سوگند خورد که دین خود را درمی بی درم دیگر قبض نکنم و چیزی قبض کرد
حانث نشود تا تمام دین متفرق قبض نکند آنگاه حانث شود و بتفریق ضروری حانث نشود یعنی اگر این دین وزن
قبض کرد و میان این دو وزن بکاری مشغول نشد حانث نشود و بقول زفر رح حانث شود **مسئله** اگر گفت نیست
مرا اگر بگیرم و یا گفت اگر مرا بجز صد درم باشد پس بنده من چنین اگر صد درم یا کمتر از صد درم را مالک است حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار نکنم پیوسته آنکار ترک آرد هر وقت آنکار کرد حانث شود **مسئله** اگر سوگند خورد که فلان
کار کنم اگر یکبار کرد سوگند راست شود حانث نشود و از عهده آن بیرون آید **مسئله** اگر والی شخصی را سوگند داد که هر فاسقی
و یا هر جاسوسی که در شهر در آید اعلام کند این سوگند مقید بحالت امارت و ولایت او است و بقول ابی یوسف رح
بعد از عزل وی نیز اعلام واجب بود **مسئله** اگر سوگند خورد به بخشیدن بنده بفلان و بخشید و فلان قبول نکرد حانث نشود
و بقول زفر رح حانث شود و اگر سوگند خورد بفروختن بنده بدست فلان و فروخت و فلان قبول نکرد حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که ریحان نبویم گل لعل و یا سمین و گل بنفشه را ببوید حانث نشود و اگر سوگند خورد که گل ورد
یا بنفشه را نبوید بر برگ گل واقع شود **مسئله** اگر سوگند خورد که زن نکنم و فضولی برای او زنی خواست و اجازت
بقول کرد حانث شود و اگر اجازت بفعل کرد حانث نشود و بقول شافعی رح نیز حانث شود **مسئله** اگر سوگند خورد
که در سرای زید در نیایم و در سرای مملوک زید در آمد حانث شود **مسئله** اگر در سرای که زید با جازت ساکن است
در آید نیز حانث شود و بقول شافعی رح این سوگند بسرای مملوک زید واقع شود و در غیر مملوک حانث نشود **مسئله**

اگر سوگند خورد که هیچ مالی ندارد و او را دینی است بر دیون مفلس و یا بر مدیون توانگر حانث نشود

کتاب الحدود

مسئله حد عقوبتی مقدرست که واجب است برای خدا و زنا عبارت از وطی است در قبل خالی از ملک و شبهه ملک مسئله
زنا ثابت شود بگواهی چهار مرد که گواهی دهند بصریح زنا نه بلفظ وطی و نه بلفظ جماع و امام از گواهان پرسد از ماهیت و کیفیت
زنا و از مکان و زمان زنا و از زنی که زنا کرده است مسئله اگر گواهان بیان کردند و گفتند دیدیم که زنا کرده است و وطی
کرده است بفلان زن چون سرمه چوب در سرمه دان و گواهان را تعدیل کنند در نهان و آشکارا بعده حکم بزنا کند مسئله
زنا ثابت شود باقرار چهار بار با چهار مجلس و هر بار که اقرار کنند قاضی رد کند و بپرسد از ماهیت و کیفیت زنا چنانچه
از شهود پرسیده است و چون بیان کرد حد زنند و بقول شافعی رح چهار بار اقرار شرط نیست بلکه باقرار یکبار حد زنند مسئله
اگر مقر پیش از اقامت حد از اقرار رجوع کرد و یا در میانه حد رجوع وی قبول بود و حد ساقط شود و بقول شافعی رح و ابن
لیلی حد اقامت کنند مسئله مستحب است که امام مقر را برجوع تلقین کند و بگوید مگر که قبله زده باشی و یا لمس کرده باشی و یا
بشبهه وطی کرده باشی مسئله اگر زانی محصن بود در صحرا رجم کنند تا بمیرد و در رجم ابتدا از شهود کنند بعده امام رجم کند بعده مردمان
دیگر اما اگر رجم باقرار زانی ثابت شود آغاز سنگ زدن از امام باشد و بقول شافعی رح ابتدا از شهود شرط نیست مسئله اگر
شهود از رجم امتناع آورند حد ساقط شود و بقول ابی یوسف رح ساقط نشود مسئله اگر زانی غیر محصن باشد صد
تازیانه زنند اگر حر است و اگر بنده بود پنجاه تازیانه زنند و باید که در تازیانه گره و خار نباشد و ضرب متوسط زنند نه
سخت زنند و نه سست زنند و در وقت حد زدن جامه را از زانی دور کنند و تازیانه بر اندام وی پراگنده زنند مگر بر سر
و روی و فرج نزنند و بقول ابو یوسف رح بر سر زنند و بقول شافعی رح بجز پشت بر اندام دیگر نزنند مسئله مرد را حد ایستاده
زنند و بر زمین نیندازند و از زن جامه نکشند برای حد زدن مگر پوستین و لبانچه و زن را نشسته حد زنند و اگر زن را رجم
کنند حفره بکاوند و در آن حفره تا سینه فرو برند و برای مرد حفره نکاوند مسئله مولی بنده را حد نزند بی اذن امام و بقول
شافعی رح مولی تواند که بی اذن امام بنده را حد زند مسئله احصان رجم بحریت و عقل و بلوغ و اسلام و وطی بنکاح صحیح
بود در حالتی که زن و شوی موصوف باشند بصفت احصان و بقول ابی یوسف و شافعی رح احصان در اسلام
شرط نیست و بقول شافعی رح احصان زن در اسلام شرط نیست مسئله میان جلد و رجم جمع نکنند و میان جلد و نفی
نیز جمع نکنند و بقول شافعی رح میان جلد و نفی جمع واجب است مسئله اگر امام مصلحت بیند که بکر را تغریب کند بمدتی که
امام را مصلحت افتد مسئله اگر بیمار زنا کرد اگر محصن بود رجم کنند و اگر محصن نباشد جلد نکنند تا از مرض صحت یابد مسئله
اگر زنی حامله زنا کند حد نزنند تا ولادت نشود و از نفاس بیرون نیاید اگر حد او جلد بود و اگر حد او رجم بود بعد از وضع حمل

درحال پیش از بیرون آمدن از نفاس رجم کنند والله اعلم بالصواب **باب الوطی الذی لا یوجب الحد مسئله**
اگر در محل شبهه بود بزنا حد واجب نیاید اگرچه گمان حرمت بود چنانچه کنیزک فرزند ویا کنیزک بسبیه را وطی کرد ویا معتده
طلاق کنایات را وطی کرد **مسئله** اگر شبهه در فعل بود چنانچه معتده ثلاثه را در عدت وطی کرد ویا کنیزک مادر ویدر را ویا کنیزک
منکوحه را ویا کنیزک مولی را وطی کرد اگر عالم است بحرمت وطی حد واجب آید واگر گمان حل وطی کرده ست حد واجب
نیاید و در مسئله اولی نسب ثابت شود و در مسائل دیگر نسب ثابت نشود **مسئله** اگر کنیزک برادر ویا عم را وطی کرد حد واجب
آید اگرچه بگمان حل بود **مسئله** اگر زنی در بستر خود یافت ووطی کرد حد واجب آید **مسئله** اگر اجنبیه را در شب زفاف او زن
وگفتند که این زن تست واو وطی کرد حد واجب نیاید ومهر واجب آید **مسئله** اگر زنی را از محارم نکاح کرد ووطی کرد ویا اجنبیه
را در غیر فرج وطی کرد حد واجب نیاید وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی رح در وطی محارم نکاح اگر عالمست بحرمت حد
واجب آید **مسئله** بلواطت حد نیاید وبقول ابی یوسف ومحمد رح واجب آید **مسئله** بوطی چهارپایه وبزنا در دار حرب
یا در دار بغی حد واجب نیاید وبقول شافعی رح حد واجب آید **مسئله** اگر حربی در دار اسلام با امان در آمد وبا ذمیه زنا
کرد بر حربی حد واجب نیاید وبقول آخر از ابی یوسف رح حد واجب آید **مسئله** بزنا صبی ومجنون با عاقله وبالغه
حد واجب نیاید وبقول زفر وشافعی رح دیگر روایت از ابی یوسف بر زن حد واجب آید **مسئله** اگر عاقل بالغ
بصبیه ویا بمجنونه زنا کرد بر زانی حد واجب آید **مسئله** اگر زنی را استیجار کرد برای زنا ویا او زنا کرد حد واجب نیاید
وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی رح حد واجب آید **مسئله** اگر باکراه زنا کرد حد واجب نیاید بقول زفر رح حد واجب
آید **مسئله** اگر اقرار کرد بزنا با زنی معینه وزن گفت که مرا نکاح کرده ست ویا زنی اقرار زنا بر فلان مرد کرد ومرد
گفت که نکاح کرده ام در هر دو صورت حد واجب نیاید ونزدیک ابی یوسف ومحمد رحمة الله علیهما حد واجب آید
مسئله اگر کنیزکی زنا کرد وبسبب آن کشته شد بفعل زنا حد وقیمت کنیزک واجب آید وبیک قول از ابی یوسف رحمه الله
علیه حد واجب نیاید **مسئله** خلیفه بقصاص واموال مواخذست وبحد مواخذ نی **باب الشهادة علی الزنا
والوقوع عنها مسئله** اگر گواهی دادند بحدی متقادم که بعد ایشان مانع نبود از ادای شهادت مقبول نبود مگر
حد قذف وبقول شافعی رحمة الله علیه مقبول بود **مسئله** اگر در دزدی گواهی بعد از مدتی دادند قطع نکنند وضمان سرقه
دزدی لازم آید **مسئله** اگر گواهی دادند بزنا با زنیه غایبه حد زنند واگر گواهی دادند که از فلان غایب دزدیده ست قطع نکنند
مسئله اگر گواهان بر مردی گواهی دادند بزنا با زنی که گواهان نمی‌شناسند او را حد نزنند واگر اقرار کرد بزنا با زنی مجهوله
حد زنند **مسئله** اگر دو گواه گواهی دادند بزنا مردی بزنی معینه که آن زن را اکراه کرده ست بر تمکین ودو گواه

٩٥

گواهی دادند که این زن طایفه بوده است بر هر دو صورت حد واجب نباید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بر مرد
حد واجب شود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که زید با فلانه زنا کرده است در کوفه و دو گواه گواهی دادند که
زید با فلانه زنا کرده است در بصره بر هر دو صورت حد واجب نیاید و بقول زفر رحمة الله علیه بر گواهان حد واجب آید
مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند که زید با فلانه زنا کرده است بوقت طلوع شمس در فلان محله و چهار گواه گواهی دادند
که زید با آن زن بوقت طلوع آفتاب در آن روز در محله دیگر با آن زن زنا کرده است از همه حد ساقط شود مسئله اگر دو گواه
گواهی دادند که زید با فلانه در فلان گوشه زنا کرده است و دو گواه گواهی دادند بگوشه دیگر از آن خانه بر هر دو صورت حد
واجب آید مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند بزنا با زنی معینه و آن زن بکر است و یا گواهان فاسق اند از همه حد ساقط
شود مسئله اگر چهار گواه فرع گواهی بزنا دادند حد نزنند و اگر گواهان اصل نیز گواهی دادند معاینه نیز حد نزنند مسئله اگر چهار
گواه نابینا و یا محدود قذف یا سه کس بزنا گواهی دادند بر گواهان حد قذف واجب آید و مشهود علیه را
حد نزنند و اگر چهار گواه بزنا گواهی دادند و حد اقامت شد بعده گواهان بنده و یا محدود قذف ظاهر شدند بر گواهان
حد قذف واجب آید و ارش ضرب او هدر بود نه بر گواهان واجب آید نه در بیت المال و اگر درین مسئله رجم کردند دیت
در بیت المال واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح ارش ضرب در بیت المال واجب آید مسئله اگر بعد از رجم
یکی از چهار گواه رجوع کرد بر راجع حد قذف واجب آید و ربع دیت ضامن شود و بقول زفر رح حد نزنند و بقول
شافعی کشتن واجب آید نه مال و اگر پیش از رجم یک گواه رجوع کرد گواهان همه را حد قذف زنند و از مشهود علیه حد ساقط
شود و بقول محمد و زفر رح حد نزنند مگر راجع را و اگر پیش از حکم یک گواه رجوع کرد همه گواهان را حد قذف زنند و بقول زفر رح
هر که رجوع کرد همو را حد زنند مسئله اگر پنج گواه گواهی دادند بزنا و یکی رجوع کرد بر راجع هیچ واجب نیاید و اگر دوم نیز رجوع
کرد بر هر دو حد قذف واجب آید و ربع دیت را هر دو ضامن شوند مسئله اگر گواهان بعد از رجم و بعد از تزکیه مزکی
بنده ظاهر شدند مزکی دیت مرجوم را ضامن شود یعنی اگر از تزکیه رجوع کند و بقول ابی یوسف و محمد رح دیت مرجوم
در بیت المال واجب آید مسئله اگر چهار گواه گواهی دادند بزنا بر مردی و قاضی رجم فرمود و مردی او را عمدا بکشت بعد از
رجم شهود بنده پیدا شدند بر قاتل دیت مقتول زانی واجب آید و اگر بعد از رجم شهود بنده پیدا شدند دیت مرجوم
در بیت المال بود مسئله اگر شهود زنا گفتند که بقصد نظر کرده ایم در محل ناهر دو زانی گواهی مسموع بود مسئله اگر مشهود
علیه احصان را منکر شد و یک مرد و دو زن با حصان گواهی دادند یا زانی را زنی است که از وی فرزند آورده است رجم
کنند و بقول زفر و شافعی رح گواهی زنان در احصان نشنوند باب الشرب اگر مردی خمر خورد و بگرفتند

96

بوی خمر موجودست ویا بخوردن نبیذ مست شده ودو گواه گواهی دادند که شرب خمر ویا نبیذ باختیار بوده
ست یا یکبار اقرار کرد حد زنند بعد از زوال مستی وبقول ابی یوسف رح دو بار اقرار شرط است
مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی ویا گواهی دادند حد نزنند وبقول محمد رح حد زنند واگر بسبب
مسافت بوی سکر زائل شد باتفاق بزنند مسئله اگر شخصی را بوی خمر موجود شد ویا خمر را قی کرد
یا اقرار شرب خمر کرد بعد از ان پیش از حد یا در میان حد رجوع کرد یا مستی که عقل وی زائل شده
ست اقرار بشرب خمر کرد درین مسائل حد نزنند مسئله که بروی حد واجب شود مستی که عقل او زائل
شود وبقول ابی یوسف ومحمد رح اگر بیهوده گوید وسخن او مختلط بود حد مستی واجب شود
مسئله حد مستی وشرب خمر هشتاد تازیانه ست وبقول شافعی رح چهل تازیانه مسئله اگر
قطره خمر خورد حد واجب شود مسئله حد مستی وشرب خمر مر بنده را چهل تازیانه بزنند مسئله حد مستی
بر اندام پراگنده زنند چنانچه حد زنا باب حد القذف حد قذف هشتاد تازیانه ست بدو گواه و
یا بیک اقرار ثابت شود چنانچه حد مستی بنده را چهل تازیانه مسئله اگر مردی محصن را یا زنی محصنه
را قذف کرد بزنا ومقذوف طلب حد کرد حد زنند پراگنده بر اندام یا جامه مگر که پوستین ولباس حشو دور
مسئله احصان مقذوف انست که عاقل وبالغ وحره ومسلمان او عفیف از فعل زنا بود مسئله اگر
گفت لست لابیک یعنی نیستی تو پدر خود را او مادر او محصنه ست حد زنند مسئله اگر بخشم گفت که تو پسر
زید نیی واو الپسر زید میخوانند حد زنند اگر بخشم شود حد بزنند مسئله اگر نفی نسب از جد کرد یعنی گفت تو پسر زید نیی
و زید مرا و را جد شود حد نزنند مسئله اگر عربی را گفت ویا نبطی ویا گفت یا ابن السماء ویا لست لعم ویا
بخال ویا بشوی مادر کرد حد نزنند مسئله اگر شخصی را گفت ای پسر زانیه ومادر مقذوف مرده است او محصنه
بود پسر آن زن ویا پسر پسر آن زن ویا پدر او طلب حد کرد حد بزنند مسئله اگر پدر پسر خود را قذف مادر کرد ویا مولی بنده خود
را قذف مادر کرد ویا در بنده حره ومسلمان است والیشان طلب حد کردند حد نزنند مسئله مرد مقذوف حد باطل شود
وبقول شافعی رح باطل نشود مسئله اگر اقرار بقذف کرد ورجوع کرد ویا قاذف از مقذوف عفو کرد حد باطل نشود
بقول ابی یوسف وشافعی رح باطل شود مسئله اگر گفت زنات فی الجبل ومراد برآمدن کوه دارد حد واجب شود وبقول محمد
واجب نشود مسئله اگر مردی گفت ای زانی واو گفت نی بلکه توئی بر هر دو حد واجب آید مسئله اگر زن خود را گفت ای
زانیه واو گفت نی بلکه توئی بر زن حد واجب آید ولعان واجب نشود مسئله اگر زن خود را گفت ای زانیه وزن گفت با تو زنا کردم نه خا

مسئله اگر اقرار بفرزند کرد و بعده نفی کرد لعان کنند و اگر اول نفی کرده بعده اقرار کرد حد واجب آید و در
هر دو صورت نسب از وی ثابت شود مسئله اگر زن را گفت این فرزند نه پسر منست و نه پسر تو حد و لعان
هر دو باطل شود مسئله اگر زنی را قذف کرد و این زن فرزند دارد و پدر فرزند معلوم نی و یا شوهر با وی نفی
لعان کرده است حد واجب نشود مسئله شخصی را قذف کرد که در غیر ملک وطی کرده است و یا کنیزکی
مشترک را وطی کرده و یا مسلمانی را قذف کرد که در حالت کفر زنا کرده است و یا مکاتبه را وطی کرده است و یا
مکاتبی را قذف کرد که او مرده است و وفا بدل کتابت گذاشته است درین مسایل حد واجب نشود مسئله
اگر مردی را قذف کرده که کنیزک مجوسه را وطی کرده است و یا زن را در حالت حیض وطی کرده است و مکاتب قاذف را وطی کرده است
حد واجب شود و بقول ابی یوسف و زفر رح مکاتب احصان ساقط شود و بر قاذف حد واجب نباید مسئله
اگر مسلمانی را قذف کرده که در حالت کفر مادر خود را انکاح کرده است حد زنند و بقول ابی یوسف و محمد رح حد
زنند مسئله اگر حربی که در دار اسلام باامان درآید مسلمان را قذف کرد یا زنا کرد و یا شراب خورد حد زنند مسئله
اگر شخصی بارها قذف کرد و یا زنا کرد و یا شراب خورد یکبار حد زنند از همه محسوب بود و بقول شافعی رح اگر مقذوف
مختلف بود یعنی جماعتی را قذف کرد برای هر یکی حد زنند **فصل فی التعزیر** اگر مملوکی و یا کافری را زنا قذف
کرد و یا مسلمان را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا منافق یا لوطی گفت بر قاذف تعزیر واجب آید
و همچنین اگر مسلمانی را لاعب صبیان یا ربوا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا مخنث یا ابن قحبه یا خائن یا زندیق یا
قرطبان یا ماوی الزانی یا ماوی اللصوص یا حرامزاده گفت تعزیر واجب شود مسئله اگر مردی را گفت ای سگ ای خر
ای خوک ای گاو ای مار و یا گفت یا تیس یا حجام یا بغا یا مواجر یا ولد حرام یا عیار یا ناکس یا منکوس یا مسخره یا
ضحکه یا کشخان یا ابله یا موسوس یا منحوس در جمیع الفاظ تعزیر واجب نشود مسئله اکثر تعزیر سی و نه تازیانه است
و اقل سه تازیانه و بقول ابی یوسف و زفر رح هفتاد و نه سوط اکثر تعزیر است و بروایتی از ابی یوسف رح هفتاد
و پنج سوط است مسئله اگر امام بعد از ضرب حبس کند جایز بود مسئله سخت ترین ضرب تعزیر است بعده حد زنا بعده
حد قذف مسئله اگر بسبب حد و یا تعزیر بمیرد دیت هدر بود یعنی هیچ واجب نباید و بقول شافعی رح دیت در
بیت المال بود مسئله اگر شوهر زن خود را تعزیر کرد بسبب ترک زینت و یا بسبب ترک اجابت بسوی فراش و یا بسبب
ترک نماز و یا بسبب ترک غسل و یا بسبب بیرون آمدن از خانه و زن بمرد دیت واجب شود والله اعلم بالصواب **کتاب**
السرقة سرقه عبارت از برگرفتن عاقل و بالغ ده درم نقره که مضروب است بطریق خفیه از حرز بمکان یا بحافظ

٩٨

مسئله اگر سرقه ثابت شد بگواهی دو مرد و یا بیک اقرار قطع ید واجب آید و بقول شافعی رح نصاب سرقه
ربع دینار است و بقول مالک رح سه درم و اگر جماعتی سرقه کردند همه را قطع کنند و بقول ابی یوسف در اقرار
دو بار مجلس مختلف شرط است مسئله اگر جماعتی دزدی کردند و یکی از ایشان مال گرفت و هر یکی از ایشان
ده قسمت ده درم رسید بر همه قطع واجب شود و بقول شافعی رح هر که متاع گرفت همون را قطع کنند
و بقول امام مالک رحمة الله علیه اگر جماعتی سه درم سرقه کردند همه را قطع کنند مسئله بدزدیدن چوب و کاه و ماهی و نی
و مرغ شکاری و زرنیخ و گلسرخ و میوه تر اگرچه بر درخت باشد و شیر و گوشت و گوشتی که نا درود باشد و یا اشربه
و طنبور و مصحف اگرچه با پیرایه بود قطع واجب نباید و بقول شافعی رحمة الله علیه و بروایة ابی یوسف رحمة الله علیه
قطع واجب آید اگر قیمت او ده درم باشد مسئله بدزدیدن جلباب زر و شطرنج و نرد و در مسجد و بدزدیدن کودک آزاد
اگرچه او با پیرایه بود قطع نکنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر پیرایه نصاب سرقه رسد قطع کنند مسئله
بدزدیدن بنده بالغ و دفاتر قطع نکنند مگر در دفاتر حساب و اگر کودک خورد نادان را دزدید قطع کنند و بقول
ابی یوسف رحمة الله علیه قطع نکنند مسئله بدزدیدن سگ و یوز و دف و طبل و بربط و نای و نجاست و نهب
کردن و ربودن و از گور کفن دزدیدن و دزدیدن از بیت المال قطع نکنند و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله
علیهما بر کفن دزد قطع واجب آید مسئله اگر یکی از شریکان مال مشترک دزدید قطع نکنند مسئله اگر مثل دین خود
از مدیون دزدید قطع واجب نباید مسئله اگر کالا را یکی سرقه کرد و قطع کردند و آن کالا را با مالک دادند باز آن کالا را بار دیگر دزدید
قطع نکنند و قطع کنند اگر آن کالا متغیر شده است مسئله بدزدیدن چوب ساج و نی نیزه آبنوس و صندل و نجهائی سرخ
و یاقوت و زبرجد و مروارید و درها و آوندها که از چوب ساخته اند قطع کنند فصل فی الحرز مسئله اگر از
قرابت ذی رحم محرم دزدید قطع نکنند و بقول شافعی رح بجز قرابت ولاد قطع کنند مسئله اگر از مادر رضاعی
یا پدر رضاعی دزدید قطع کنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه نکنند مسئله اگر زن از شوی دزدید و یا شوهر
از زن دزدید قطع نکنند و بقول شافعی قطع کنند مسئله اگر بنده کالا مولی و کالا زن مولی و یا کالا مالک خود را
دزدید قطع نکنند همچنین اگر کالا شوهر مالک خود دزدید قطع نکنند مسئله اگر مکاتب خود یا داماد خود یا از خسر
خود کالا دزدید قطع نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر خسر از خانه داماد و یا داماد از خانه خسر خود دزدید قطع کنند
اما اگر داماد و خسر در یک خانه ساکن اند اگر داماد از خسر و یا خسر از داماد دزدید باتفاق علما قطع نکنند مسئله
اگر از غنیمت و یا از حمام و یا از خانه که بدر آمدن در آن خانه ماذون است دزدید قطع نکنند مسئله اگر از

99

مرحبی کالائی دزدید و مالک کالائی نزدیک وی بود قطع کنند مسئله اگر مهمان از خانه که دران خانه مهمان
طلبیده آمد کالای دزدید قطع نکنند مسئله اگر دزد در سرای درآمد و کالای دزدید و از سرای بیرون
قطع نکنند و اگر از حجره بیرون آورد تا صحن سرای قطع کنند مسئله اگر از اهل حجرات حجره را غارت کرد
و از ان حجره کالائی دزدید قطع کنند مسئله اگر دزد خانه را سوراخ کرد و درآمد و کالای در کوچه انداخت
بعده بیرون برآمد و آن کالا را بستد و یا دزد کالائی بر خر بار کرد و براند و خر را بیرون آورد در هر
دو صورت قطع کنند و بقول زفر رح در مسئله اول قطع نکنند مسئله اگر دزد در خانه سوراخ کرد و درآمد و
کالائی گرفت و بمرد دیگر که بیرون خانه است او را داد هر دو را قطع نکنند و بقول ابویوسف رح اگر دزد
درونی دست بیرون آورد و کالا بدزد بیرونی داد و درونی را قطع کنند و اگر دزد بیرونی دست
درون کرد از دست دزد درونی کالائی بستد هر دو را قطع کنند مسئله اگر دزد خانه سوراخ کرده دست
درون کرد و کالای بیرون آورد قطع نکنند و بقول ابویوسف رح کنند مسئله اگر از آستین گره بر
آمد و شخصی از بیرون برید قطع نکنند و بقول ابی یوسف رح قطع نکنند مسئله اگر از قطار شتری یا
باری دزدید قطع نکنند مسئله اگر بار را پاره کرد و از و متاع بستد و یا جوالی با متاع دزدید و صاحب جوال
نزدیک جوال بود و یا بر جوال خفته بود قطع کنند مسئله اگر دست در صندوق و یا در جیب و یا
در آستین کسی آورد و مال کشید قطع کنند

فصل فی کیفیة القطع واثباته

دست راست دزد از بند دست قطع کرده بریان کنند و اگر بار دوم دزدی کند پای
چپ ببرند و اگر سوم بار دزدی کرد حبس کنند تا توبه کنند و قطع نکنند و بقول شافعی رح
بار سوم دست چپ ببرند و بار چهارم پای راست ببرند مسئله اگر انگشت دست چپ دزد پیش از دزدی
بریده شده و یا شل است و یا دو انگشت جز انگشت بریده است و یا شل اند و یا پای راست او بریده
شده است درین مسائل قطع نکنند مسئله اگر مامور قطع دست راست چپ بریده ضامن نشود و بقول
ابویوسف و محمد رح در عمداً ضامن شود و بقول زفر رح در خطاً و عمداً نیز ضامن شود مسئله طلب قطع از صاحب
مال شرط قطع است مسئله اگر کالا از مودع یا از غاصب یا از صاحب ربا دزدید بمطالبه ایشان قطع کنند و اگر در
مالک طلب قطع کرد نیز قطع کنند و بقول زفر رح و شافعی نکنند مگر بطلب مالک مسئله اگر کالای از
دزد بعد از قطع دیگری دزدید و دزد دوم را قطع نکنند اگر چه مالک و یا سارق اول طلب

قطع نکنند مسئله اگر کالای دزد دید وپیش از خصومت بمالک رد کرد یا بعد از حکم بقطع دزد مالک شد ویا

دزد دعوی ملکیت کرد بعد از ثبوت سرقه ویا قیمت مسروق کم از نصاب شد درین مسائل قطع نکنند

وبقول ابیوسف درصورت رد بمالک پیش از حکم قطع کند وبقول زفر وشافعی رح وبروایتی از ابیوسف

رح درصورت مالک شدن سارق قطع کند ودر مسئله نقصان قیمت از نصاب بقول زفر وشافعی رح

وبروایتی از محمد رح قطع کنند مسئله اگر دو مرد بدزدی اقرار کردند ویکی گفت که این مسروق مال

منست هر دو را قطع نکنند مسئله اگر دو کس سرقه کردند ویکی غایب شد وبر حاضر بینه اقامت کردند

بر حاضر قطع واجب شود مسئله اگر بنده مهجور یا ماذون اقرار کرد بدزدی ده درم معین قطع کنند وآن ده درم

بمالک مال دهند وبقول ابی یوسف رح اگر مالک تکذیب کرد درم بمالک بنده دهند وقطع کنند وبقول

محمد رح قطع نکنند وده درم بمالک غلام دهند مسئله اگر دزد مال را هلاک کرد وقطع کردند ضمان لازم نیاید

وبقول شافعی رح لازم شود مسئله اگر قطع کردند وکالای مسروق بر وموجود است بمالک رد کنند

مسئله اگر از جماعتی دزدید یا بارها سرقه کرد وبرای بعض قطع کردند از همه دزدیها قطع واقع شود و

برای هیچکس ضامن نشود وبقول ابیوسف ومحمد رح برای همه ضامن شود مگر برای سرقه که بدعوی

آن قطع کردند مسئله اگر دزدی در سرای درآمد وجامه دزدید ودوپاره کرد بعد از آن بیرون آمد

بیرون آورد وقیمت آن ده درم نقره است قطع کنند وبروایتی از ابی یوسف رح قطع نکنند

مسئله اگر گوسفندی دزدید وذبح کرد بعده بیرون آورد وقطع نکنند مسئله اگر زر ویا

نقره دزدید ودراهم ودنانیر ساخت قطع کنند ودراهم ودنانیر بمالک دهند وبقول ابیوسف

ومحمد رح قطع نکنند مسئله اگر جامه دزدید ورنگ سرخ کرد وقطع کردند رد نکنند وضامن

نشود وبقول محمد رح جامه بمالک رد کنند واز مالک قیمت آنچه در رنگ زیاده شده است

بستانند واگر رنگ سیاه کرد بمالک رد کنند ونزدیک ابی یوسف رح قول اول ودوم

برابر است نه تاوان ستانند ونه نقصان طلبد

باب الطریق

اگر جماعتی قصد قطع طریق کردند پیش از قطع طریق گرفتار شدند حبس کنند تا توبه کنند واگر مالی معصوم بستدند

دست راست وپای چپ ببرند واگر کسی را کشتند ومال نه بستدند بحکم حد بکشند

باگرچه اولیاء مقتول عفو کنند وبقول شافعی رح بحکم قصاص

بکشند و اگر کشتند و هم مال بستدند دست و پای ایشان ببرند و بعده بکشند یا بر دار کشند و یا بی قطع بکشند و بر دار
نکنند و یا زنده بر دار کشند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله بکشند و یا بر دار کنند و قطع نکنند مسئله اگر بر دار
کنند باید که زنده بر دار کشند و شکم وی بنیزه زنند تا بمیرد و سه روز بر دار گذارند مسئله چون قطاع طریق را بکشند
ضمان مال بر ایشان لازم نشود مسئله اگر بعضی از قطاع طریق مباشرت قتل کردند و بعضی نکردند حد بر همه واجب
شود و بقول شافعی رحمه الله کسی که قتل نکرده است بروی حد واجب نشود مسئله قطع طریق بعصا و سنگ و
تیغ برابر است مسئله اگر قطاع طریق مال بستدند و جراحت کردند دست و پای ایشان ببرند و جراحت ها باطل
شود و اگر جراحت کردند و مال نستدند در جراحتی که قصاص واجب است قصاص کنند و در آنچه ارش واجب
است ارش بستانند و اگر قطاع طریق بعد از فعل عمداً توبه گرفتار شدند اولیاء مقتول مخیر باشند یا عفو کنند
و اگر در میان قطاع طریق کودک و یا مجنون و یا ذی رحم محرم مقطوع علیه باشد حد ساقط شود و اولیاء مقتول در عفو و
قصاص مخیر باشند مسئله بعضی از قافله بر بعضی قطع طریق کردند حد واجب نشود و اولیاء مقتول در عفو و قصاص مخیر باشند مسئله اگر در
شهر قطع طریق کردند در شب و یا روز و یا میان دو شهر قطع طریق کردند حد واجب نشود و ولی مقتول مخیر بود
در عفو و قصاص و بقول شافعی رحمه الله حد واجب شود و بقول ابی یوسف رحمه الله اگر بیرون شهر قطع طریق کردند حد
واجب شود و اگر چه در دیه بود و بروایتی از ابی یوسف رحمه الله اگر قطع طریق بروز کردند در شهر بسلاح و یا شب بسنگ
و یا چوب حد واجب آید مسئله اگر مردی در شهرها خفه کرد بکشند کتاب السیر و الجهاد جهاد فرض
کفایه است در ابتدا اگر بعضی جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر همه ترک گرفتند همه گنهکار شوند مسئله جهاد بر کودک
و بنده و زن و نابینا و جای مانده و دست و پای بریده واجب نیست مسئله اگر کفار بر دار الاسلام هجوم کردند
جهاد بر همه فرض عین است پس زن بی اذن شوهر بیرون آید و بنده بی اذن مولی بیرون آید مسئله جعل دادن با وجود
غنیمت مکروه بود و اگر غنیمت موجود نبود جعل دادن مکروه نبود مسئله چون مسلمانان در دار حرب روند و کفار را
محاصره کنند اول دعوت اسلام کنند و اگر اسلام آوردند ترک قتال کنند و اگر امتناع آوردند جزیه طلب کنند و اگر جزیه قبول کردند
آنچه برای مسلمانان واجب آید برای ایشان نیز واجب شود و کسی که دعوت اسلام بروی نرسیده است پیش از دعوت
اسلام با وی مقاتله نکنند و اگر دعوت اسلام رسیده او دعوت اسلام مستحب بود پیش از مقاتله و اگر کفار از قبول جزیه نیز امتناع
آوردند مسلمانان از خدا تعالی اعانت طلبند و با کفار جنگ کنند بنصب کردن منجنیق و سوختن و غرق کردن
و بریدن درختان و فاسد کردن زراعتها و اگر کفار مسلمانان اسیر را سپر سپاه ساخته بودند که ایشان نیز فرستند

١٠٢

ولیکن در تیر فرستادن قصد کفار کنند مسئله جنگ اگر خوف هزیمت بود مصحف و زنان را همراه نبرند
مسئله مسلمانان در غنیمت خیانت نکنند و عهد نشکنند و مسئله آنست که بعضی اعضا نبرند و روی سیاه
نکنند مسئله از کفار زن و کودک و دیوانه و شیخ فانی و نابینا و جائی مانده را نکشند مگر کسیکه صاحب رای بود در
جنگ و یا در مدد بود یا ملکه باشد و بقول شافعی رح شیخ فانی و جای مانده و نابینا را کشتن جایز است مسئله اگر
مسلمانی با پدر مشرک در جنگ مقاتل شد از کشتن پدر امتناع آرد تا دیگری او را بکشد مسئله اگر امام را صلح
مصلحت بیند روا بود که با کفار صلح کند بمال و غیر آن و اگر در شکستن صلح منفعت بیند بشکستن صلح
خبر کند و صلح بشکند و اگر ملک کفار بعد از صلح باتفاق ایشان خیانت کرده مقابله کند با ایشان بی آنکه صلح اندازد مسئله
امام با مرتدان صلح کردن با مال روا بود اگر مال بستد و نکند مسئله نشاید مسلمانان را که سلاح بدست کافر فروشند مسئله اگر حری یا حره
از مسلمانان کافری را و جماعتی از کفار را و یا اهل حصار را امان داد درست بود و کشتن ایشان جایز نبود فاما اگر در این امان دادن فساد
بود امام بر اندازد و ایشان را خبر کند مسئله امان دادن ذمی و اسیری مسلمان که نزد کفار است و تاجری که در دار حرب است
و بنده که محجور بود از ایشان باطل بود و بقول محمد و شافعی رح و بروایتی از ابی یوسف رح امان بنده محجور درست است
١٠٣ **باب الغنایم وقسمتها** چون امام شهری را بقهر و غلبه فتح کرد مخیر بود یا قسمت کند میان مسلمانان و یا اهل شهر را مقرر دارد
و بر ایشان و بر زمینهای ایشان جزیه و خراج وضع کند فاما منقول بر ایشان رد نکند و بقول شافعی رح رد عقار نیز جایز نبود مسئله
در کفاری که اسیر شده اند نیز امام مخیر است که بکشد یا برده کند و یا بگذارد تا آزاد و ذمی برای مسلمانان باشند اما ستدن فدا و رد کردن
اسیران کفار بدار حرب جایز نبود و منت نهادن بر اسیران کفار و گذشتن ایشان بغیر گرفتن فدا جایز نبود و بقول ابی یوسف
و محمد و شافعی رح اگر اسیران مسلمان از فدای ستانند بدل اسیران کفار روا بود مسئله چون امام از دار حرب بار کسب
و باد و مواشی است و نقل آن بدار اسلام ممکن نی ذبح کند و بسوزد و دست و پای ایشان نبرد و نگذارد و بقول شافعی رح بگذارد و بقول
مالک رح دست و پای ایشان ببرد و بگذارد مسئله قسمت غنیمت در دار حرب جایز نبود مگر برای نگهداشتن و آوردن
بدار اسلام و بقول شافعی رح جایز بود که در دار حرب غنیمت قسمت کند مسئله بیع غنیمت پیش از قسمت جایز نبود و بقول
شافعی رح جایز بود مسئله یاری ده شریک است در غنیمت با جنگ کننده برابر است مسئله اگر پیش از بیرون
آوردن غنیمت از دار حرب مدد رسید در غنیمت شریک شوند و بقول شافعی رح اگر بعد از جنگ مدد رسید شریک
نشود مسئله بازاریان در غنیمت شریک نشوند مگر که مقاتله کنند و بیک قول شافعی رح شریک شوند مسئله اگر از غانمان
کسی در دار حرب بمرد از غنیمت نصیب نبرد و اگر بعد از بیرون آوردن از غنیمت از دار حرب مرد نصیب او بورثه او دهند

و بقول شافعی رح هر که بعد از استقرار هزیمت مرد نصیب او میراث شود مسئله جایز است که لشکر
انتفاع گیرد در دار حرب از غنیمت بعلف مرکب و بخوردن طعام و بسوختن هیزم و بکار بستن سلاح و چرب
کردن بروغن بی قسمت فاما فروختن هیچ چیز از غنیمت جایز نبود و پس از قسمت و بعد از بیرون آوردن
غنیمت از دار حرب انتفاع جایز نبود و آنچه از غنیمت بعد از انتفاع فاضل ماند رد کنند بغنیمت مسئله اگر
حربی در دار حرب مسلمان شد او و فرزندان خورد او را آنکه شد و برده نکنند و مالی که در قبض او است و با مد
او نزد یک مسلمان و یا ذمی بود غنیمت نکنند فاما فرزندان کبار و زن او و حمل زن و عقار او و بنده او
که جنگ کند غنیمت شوند و بقول محمد و شافعی رح عقار مسلمان در دار حرب نیز غنیمت نشود و بقول شافعی
رح حمل زن او غنیمت نشود **فصل فی الغنیمة** پیاده را یک سهم دهند و سوار را دو سهم دهند اگرچه
دو اسب دارد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح سوار را سه سهم است مسئله سوار را نصیب یک اسب
دهند اگرچه اسپان بسیار دارد و بقول ابی یوسف و محمد نصیب دو اسپ دهند مسئله اسپ عربی و عجمی در قسمت
برابر است و شتر و استر را سهم ندهند مسئله اگر سوار در دار حرب در آمد بعده اسپ او بمرد سهم سوار بود و اگر پیاده در
دار حرب در آمد بعده اسپ خرید سهم پیاده بود و بقول شافعی رح اگر بعد از مردن اسپ کارزار پیاده کرد سهم پیاده برد
مسئله اگر زن یا کودک یا بنده یا ذمی جنگ کردند سهم تمام ندهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند
ایشان را دهد مسئله چون امام خمس از غنیمت جدا کرد سه سهم کند یک سهم یتیمان را دهد و یک سهم مساکین را
و یک سهم ابن سبیل را دهد و درین هر سه سهام درویشان خویشاوندان پیغمبر صلعم یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب
و غیر آن داخل اند و درویشان خویشاوندان پیغمبر صلعم بر یتیمان و مساکین و ابن السبیل مقدم دارد و توانگر
خویشاوندان پیغمبر صلعم را در غنیمت حق نیست و بقول شافعی قرابتیان پیغمبر صلعم را خمسی از خمس غنیمت
دهند و توانگر و درویش ایشان برابر است و زن را یک حصه دهند و مرد را دو حصه و خبر بنی هاشم و بنی عبد المطلب
قرابتیان دیگر را ندهند مسئله ذکر خدا تعالی در قرآن برای تبرک است و سهم پیغمبر صلعم بقتل وی ساقط شد
چنانچه صفی بقتل او ساقط شده است و صفی چیزی بود که پیغمبر صلعم در غنیمت برای خود از غنیمت برگزیدی
چون زره یا تیغ و یا جاریه و بقول شافعی رح سهم پیغمبر صلعم بخلیفه دهند مسئله اگر جماعتی با منعت
و شوکت بی اذن امام در دار حرب در آمدند و چیزی آوردند خمس ستانند و اگر یکی و یا دو مرد در دار حرب بی اذن
امام در آمدند و چیزی آوردند خمس نستانند مسئله جایز است که امام در حالت قتال لشکر را تحریص و

تنفیل بر قتل کند و گوید هر که حربی را کشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و مال او که بر وی باشد و یا دابه او
باشد قاتل را بود و ترک را گوید که ربعی از غنیمه بعد از خمس شما را تعیین کردم مسئله بعد از احراز غنیمه
بدار اسلام تنفیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تنفیل جامه و سلاح مقتول نکرد مال او غنیمت بود و بقول شافعی
رح قاتل را بود **باب استیلاء الکفار** اگر ترک بر روم غالب شوند و روم را برده کردند و مال ایشان
ستدند مالک شوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد
مسلمانان نیز مالک شوند و اگر ترک بر مسلمانان غالب شدند و اموال مسلمانان در دار خود بردند مالک شوند
و بقول شافعی رح مالک نشوند و باز چون مسلمانی بر ترک غالب شوند هر مسلمانی که ملک خود یابد پیش از قسمت غنیمت
بی عوض ستاند و اگر بعد از قسمت یابد بقیمت ستاند و اگر بازرگانی در دار حرب رفت و کالا مسلمانی که کفار از دار اسلام
برده اند بخرید و در دار اسلام آورد مالک قدیم مخیر است به بهائیکه بازرگان خریده است بستاند و یا ترک گیرد و اگر بنده
از دار اسلام اسیر کفار شد و بازرگان مسلمان از دار حرب بخرید و بدار اسلام آورد شخصی چشم بنده کشید و عوض ارش
مالک قدیم مخیر است بتمام بها بستاند و یا ترک آرد و نتواند که از ثمن نقصان کند مسئله اگر بنده مسلمان اسیر کفار شد و تاجر
مسلمان از دار حرب بهزار درم خریده در دار اسلام آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد تاجر دیگر از دار حرب بهزار
درم خرید و در دار اسلام آورد مالک قدیم نتواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند و مشتری
اول تواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند بعده مالک قدیم اگر خواهد بدو هزار درم بستاند مسئله اگر
کفار از دار اسلام آزاد را یا مدبر و یا مکاتب و یا ام ولد را بدار حرب بردند مالک نشوند و اگر مسلمانان از دار حرب آزاد
حربی را و یا مدبر و یا مکاتب و یا ام ولد حربی را در دار اسلام آوردند مالک شوند مسئله اگر شتری از دار اسلام در دار حرب
رفت و اهل حرب گرفتند مالک شوند و اگر بنده مسلمانی از دار حرب گریخته در دار حرب رفت و حربیان گرفتند مالک
نشوند و بقول ابی یوسف و محمد رح مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی با اسپ و متاع گریخته در دار حرب رفت
و گرفتار حربیان شد و مردی بنده را با اسپ و متاع خرید و بدار اسلام آورد و مالک قدیم بنده را مجانا بی عوض بستاند
و اسپ و متاع را به بهائی که خریده بستاند و بقول ابی یوسف و محمد رح بنده را نیز به بها ستاند مسئله اگر حربی
در دار اسلام با امان در آمده بنده مسلمان خرید و در دار حرب برد آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح آزاد نشود
مسئله اگر بنده حربی در دار حرب مسلمان شد و بدار اسلام آمد و یا مسلمانان بر دار حرب غالب شدند در هر دو صورت آزاد شود
باب المستأمن اگر مسلمانی بتجارت در دار حرب با امان رفت روا نبود که با اموال و دماء اهل حرب

تعرض ساند واگر چیزی ازان حربی بیرون آورد و بدار اسلام آورد و مالک شود بملک پلید پس تصدق کند
مسئله اگر بازرگانی باامان در دار حرب در آمد و بدست حربی بوام چیزی فروخت و یا حربی بدست او بوام
چیزی فروخت و یا حربی غصب کرد و یا حربی ازو غصب کرد هر دو در دار اسلام در آمدند میان ایشان
برین معاملات حکم نکنند و همچنین اگر دو حربی میان خود این معاملات کرده باشند بعده باامان در دار اسلام در آمدند
و دعوی کردند میان ایشان نیز حکم نکنند و اگر دو حربی مسلمان شدند و بدار اسلام آمدند بوام حکم کنند و بغصب
حکم نکنند مسئله اگر دو مسلمان در دار حرب باامان در آمدند و یکی مرد را کشت بعمد و یا بخطا اگر کشت دیت واجب
آید در مال او و در خطا کفارت برو واجب شود و اگر دو مسلمان اسیر کفار شدند و یکی مرد دیگر را کشت بر قاتل هیچ
واجب نیاید مگر کفارت در خطا و بقول ابی یوسف و محمد رح در خطا و عمداً بر قاتل دیت واجب شود و اگر
مسلمانی در دار حرب مسلمانی را کشت که در دار حرب مسلمان شده است بر قاتل هیچ واجب نشود مگر کفارت
در خطا و بقول ابی یوسف هم در خطا و عمداً بر قاتل دیت واجب شود مسئله اگر حربی در دار اسلام
باامان در آمد گویند که یکسال ساکن شود و مگویند و تا یکسال در دار اقامت کرد جزیه برو وضع شود و اگر یکسال
ساکن شد ذمی شود و نگذارند که در دار حرب باز رود و همچنین اگر حربی در دار اسلام باامان در آمد و زمین خراجی
خرید و خراج بروی وضع شد ذمی شود و همچنین اگر زنی حربیه در دار اسلام باامان در آمد ذمی او را نکاح کرد این
حربیه نیز ذمیه شود و اگر حربی در دار اسلام باامان در آمد و ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود مسئله اگر حربی در دار اسلام
باامان در آمد و مسلمان و یا ذمی امانت نهاد و یا مسلمان و یا ذمی را وام داد و باز در دار حرب رفت خون وی
مباح شود و اگر حربی اسیر شد بدست مسلمان و یا مسلمانان بر دار حرب غالب شدند و او کشته شد دین ساقط شود
و امانت غنیمت شود و اگر او کشته شد و مسلمانان بر دار حرب غالب نشده اند و یا مرد امانت و دین او بورثه او رسد مسئله اگر حربی
در دار اسلام باامان در آمد و مسلمان شد و او را در دار حرب زنی است و فرزندان خورد و بزرگ و مالی که ودیعت
نهاده است بدست مسلمان و یا ذمی و یا حربی و مسلمانان بر دار حرب غالب شدند زن و فرزندان و مال او همه غنیمت
شوند و اگر در دار حرب مسلمان شد بعده بدار اسلام آمد و مسلمانان بر دار حرب غالب شده اند پس فرزندان
خورد او آزاد و مسلمان باشند و امانتی که بدست مسلمان و یا بدست ذمی نهاده است ملک او بود و مالی
که بدست حربی امانت نهاده است غنیمت شود و نیز فرزند کبار او غنیمت شود مسئله اگر مسلمانی
که وی را وارثی ندارد و یا حربی که در دار اسلام باامان در آمد و مسلمان شد هر دو کشته شدند بخطا دیت

ایشان بر عاقله کشنده بود برای امام و اگر بعد آکشته شد اند امام قاتل را بکشند و یا دیت ستانند و
نتوانند که عفو کنند **باب العشر و الخراج** **مسئله** زمین عرب تمام عشری ست و
زمینی که اهل او خود اسلام آورند و یا زمینے که بقهر و غلبه فتح شد و میان غانمان قسمت شده
ست این هر دو زمین عشری بود و اگر میان غانمان قسمت نکرد بلکه هم بر اهل آن مقرر کرد خراجی بود
مسئله سواد عراق و زمین که بقهر و غلبه فتح شود و اهل وی را بدان مقرر دارند و یا با اهل آن زمین صلح
کنند هر سه زمین خراجی بود **مسئله** اگر زمین موات را احیا کرد اگر نزدیک زمین عشری
ست عشری بود و اگر نزدیک زمین خراجے ست خراجی بود زمین بصره عشرے است و بقول
محمد رحمة الله علیه اگر زمین موات را آب چاهے که خود حفر کرده ست و یا آب چشمه که بیرون آورده
ست و یا آب دجله و فرات و جوی بزرگ که ملک کسے نیست تر کرد عشری بود و اگر آب
آسمان تر کرد و یا آب جوے که عجمان حفره کرده اند چون جوے ملک و جوے یزدجرد
تر کرد خراجی بود **مسئله** خراج موظف از هر جریبی که صالح زراعت بود یک صاع و
یک درم ست و از جریب تره پنج درم ست و در جریب انگور و درختان خرما متصل یکدیگر
ده درم و اگر آنچه موظف ست ادا نتوانند کرد از خراج جایز بود که امام نقصان کند و اگر زیاده از
موضوع ست زیاده نکند و بقول محمد رحمة الله علیه زیاده نیز جایز بود **مسئله** اگر بر زمین خراجی
آب غلبه کرد و یا منقطع شد و یا آفت سماوی زراعت هلاک شد خراج ساقط شود و اگر
صاحب زمین زمین را معطل کرد از زراعت و یا مسلمان شد یا مسلمان زمین خراجی خرید کرد
خراج واجب شود **مسئله** در خارج زمین خراجی عشر واجب نیاید و بقول شافعی رحمة الله
علیه واجب آید **فصل فی الجزیة** اگر جزیه بتراضی وضع شد عدول نکنند و زیاده
از آن جایز نبود **مسئله** اگر امام شهری را بقهر و غلبه فتح کرد و بر اهل او جزیه وضع کرد بر فقیر دوازده
درم در سالے معین کند و بر وسط الحال بیست و چهار درم و بر توانگر چهل و هشت درم
و بقول امام شافعی رحمة الله علیه از هر دو بالغے یک دینار و یا کالائے بقیمت یک
دینار بستانند و درین حکم توانگر با فقیر برابر ست **مسئله** جزیه بر اهل کتاب و مجوسے
و بت پرست عجمی وضع کنند و بقول شافعی رحمه الله از بت پرست عجمی جزیه نستانند بلکه

مسئله کودک و زن و پیر و بنده و مکاتب و جای مانده و دست و پای بریده و مرتد و نابینا و درویشی که کسب نکند
و راهبی که با مردمان اختلاط نکند جزیه وضع نکنند و بقول شافعی از فقیر که کسب نکند جزیه ستانند و بقول
شافعی رح در روایت محمد از ابی حنیفه رح اگر راهب قادر است بر کسب جزیه بر و وضع کنند مسئله اگر بر ذمی
دو ساله جزیه جمع شد تداخل کنند و یکساله ستانند و بقول ابی یوسف و محمد رح تداخل نکنند و دو ساله ستانند مسئله
اگر ذمی در آخر سال مسلمان شد و یا بمرد جزیه ساقط شود مسئله جایز نیست نو برآوردن کنیسه و بالکنشت در دار اسلام
و اگر کنیسه قدیم خراب شد بنا کنند جایز بود مسئله اهل ذمی را بفرمایند تا تمیز کنند از مسلمانان
در لباس و مرکب و زینت پس ذمی بر اسپ سوار نشود و سلاح بکار نبرند و زنار تسبیح را اظهار
کنند و چون سوار شود زین را مثل پالان نهد مسئله اگر ذمی از ادای جزیه امتناع آورد و یا با ذمی مسلمه زنا
کرد یا مسلمانی را بکشت و یا پیغمبر علیه السلام را دشنام زد عهد او نشکنند و بقول شافعی رح بدشنام
پیغمبر علیه السلام عهد بشکنند مسئله عهد ذمی نشکنند مگر برسیدن در دار حرب و یا آنکه در میان بر
موضعی که غالب شوند برای جنگ و بدین سبب بمنزله مرتد شوند مسئله از مرد تغلبی و از زن تغلبیه که بالغ
باشند دو چند زکوة بستانند جایز باشد و بقول شافعی رح و زفر رح از تغلبیه جزیه نستانند مسئله مولی
تغلبی همچو مولی قرشی است یعنی بر مولی تغلبی جزیه و خراج زمین وضع کنند و بقول زفر رح از ۱۰۸
مولی تغلبی دو چند زکوة بستانند مسئله آنچه امام جمع کند از خراج و جزیه و مال تغلبی و هدیه اهل
حرب و آنچه از اهل حرب بی جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانچه بستن پل و بر حد و بر
آوردن پل و کفایت قضاة و نفقه عمال و کفایت علما و غزاة و فرزندان ایشان هر که در نیمه سال از ایشان
فوت شد از این عطا محروم شود **باب المرتدین** بر مرتد عرض اسلام و کشف شبهه او کنند و سه روز حبس کنند
و اگر اسلام آورد بهتر و اگر نیاورد بکشند و اسلام مرتد آنست که از جمله دینها بر باطل بیزار شود و بدین اسلام ایمان
آورد و یا بدینی که رفته است از آن دین بیزار شود مسئله کشتن مرتد پیش از عرض اسلام مکروه بود و اگر کسی
پیش از عرض اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئله زن مرتد را نکشند بلکه حبس کنند تا اسلام
آرد مسئله ملک مرتد از اموال او زایل شود بزوالی موقوف تا اگر اسلام آرد ملک او بدو باز گردد
اگر در ردة بمرد و یا کشته شد مالیکه در حالت اسلام حاصل کرده است وارث مسلمان برد بعد
از ادای دیون اسلام و مالیکه در حالت ارتداد کسب کرده است غنیمت بود در بیت المال اندازند

قضاء دیون ارتداد و بقول ابی یوسف و محمد رح هر مالیکه در حالت اسلام و در ردت حاصل کرده است وارثه را شد
و بقول شافعی رح در هر دو مال غنیمت شود مسئله اگر مرتد در دار حرب رفت و قاضی بلحوق او حکم کرد مدبر و ام
ولد او آزاد شود و دین مؤجل که بروی است حال شود و آنچه خرید و فروخت و آزاد کرد و بخشید بود در حالت
ردت موقوف بود اگر اسلام آورد نافذ شود و اگر هلاک شد باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رح موقوف
نبود جایز بود مسئله اگر مرتد بعد از حکم قاضی بلحوق او مسلمان شد و بدار اسلام آمد هر مالی که در دست
وارث باشد بستاند و آنچه از ملک وارث زایل شده است نطلبد مسئله اگر مرتد جاریه نصرانیه را که در حالت
اسلام داشت وطی کرد و این جاریه شش ماه و یا بیشتر از شش ماه از گاه ارتداد فرزند آورد و مرتد دعوی
نسب کرد نسب او ثابت شود و جاریه ام ولد او شود و فرزند آزاد بود و میراث از مرتد نبرد و اگر جاریه مسلمان
بود و مرتد در ردت بمرد یا بدار حرب ملحق شد فرزند او میراث برد مسئله اگر مرتد با مال خود از دار اسلام
بدار حرب رفت و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند مال ردت غنیمت شود و اگر مرتد از دار حرب
بازگشت و مال خود از دار اسلام بدار حرب برد و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند ورثه او آن مال
را پیش از قسمت غنیمت یافتند بر ورثه او رد کنند مسئله اگر بعد از رسیدن مرتد بدار حرب قاضی حکم
کرد بلحوق و بنده او را به پسر او داد و پسر او این بنده را مکاتب گردانید و مرتد مسلمان شد بدار اسلام آمد بدل
کتابت و ولاء مکاتب پدر را بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت و ملحق شد بدار حرب و یا کشته شد
دیت این مقتول در مالی بود که مرتد در حالت اسلام حاصل کرده است و بقول ابی یوسف و محمد رح دیت
او از مال حالت اسلام و ارتداد نیز واجب آید مسئله اگر دست مسلمانی بعمدا بریده شد بعده نعوذ بالله
منها مرتد شد و بسبب قطع ید در حالت ارتداد او بمرد و یا بدار حرب رفت بعده مسلمان شده بدار اسلام
آمد و بسبب آن قطع بمرد بر قاطع نصف دیت در مال او واجب شود برای ورثه مقطوع و اگر بدار حرب
نرفت و بعد از مسلمان شدن بمرد بسبب آن قطع بر قاطع تمام دیت واجب شود و بقول محمد و زفر رح در جمیع
صورت نصف دیت واجب شود مسئله اگر مکاتب مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب
رفت و مالی کسب کرد و با مال گرفتار شد و بر وی عرض اسلام کردند و از اسلام امتناع آورد و کشته شد
مقدار مال بدل کتابت مولی او دهند و باقی ورثه مکاتب برند مسئله اگر زن و شوی مرتد شدند نعوذ
بالله منها و بدار حرب رفتند و زن حامله شده فرزند آورد و فرزند ایشان را نیز فرزند شد و اهل

اسلام غالب شدند هر دو فرزند غنیمت شوند و ولد اول را جبر کنند بر اسلام و بر ولد ولد ایشان جبر نکنند

مسئله ارتداد صبی عاقل و اسلام او صحیح ست و جبر کنند بر اسلام و نکشند و بقول ابی یوسف رح ارتداد

او معتبر نی و اسلام صحیح است و بقول زفر و شافعی رح هر دو معتبر نی باب البغات مسئله اگر جماعتی از

مسلمانان بر شهری غالب شدند و از اطاعت امام بیرون آمدند امام ایشان را دعوت کند بسنت و جماعت و شبهه

ایشان دور کند و جایز ست که امام ابتدا کند بقتال ایشان و بقول شافعی رح جایز نبود و اگر ایشان

لشکری قوت گیرند مجروح جارا بکشند و هر که روی گردانیده ست اتباع کنند و در پی او روند و اگر متفرق

شدند و جمعیت نکردند خستگان را نکشند و اتباع نکنند و بقول شافعی رح در هر دو حال کشتن خسته و اتباع

روی گردانیده جایز نبود مسئله فرزندان ایشان را برده نکنند و مال ایشان حبس کنند تا توبه کنند و اگر

مسلمانان را بسلاح ایشان و باسپ ایشان حاجت شود بستانند و جنگ کنند و بقول شافعی رح روا

نبود که بستانند مسئله اگر باغی باغی دیگر را کشت و امام بر ایشان غلبه کرد بر قاتل هیچ واجب نشود مسئله اگر

باغیان بر شهری غالب شدند و شهری مر شهری دیگر را کشت و مسلمانان بر آن شهر غالب شدند شهری را بکشند

مسئله اگر عادل باغی را و یا باغی عادل را کشت و گفت که بر حق بوده ام و اکنون نیز بر حقم و قاتل

وارث اوست میراث برد اگر گفت من باطل بوده ام بعده میراث نبرد و بقول امام ابی یوسف

و شافعی رح هر دو وجه میراث نبرد مسئله فروختن سلاح بدست اهل فتنه مکروه ست و اگر خرید از

اهل فتنه بیزاند مکروه نبود کتاب اللقیط برگرفتن لقیط مندوب ست و اگر خوف ضایع

شدن بود برگرفتن لقیط واجب مسئله اگر لقیط را برداشت لقیط آزاد ست نفقه او از بیت المال و

و اگر لقیط مرد و مالی گذاشت مال او در بیت المال بود و جنایت لقیط در بیت المال بود هر که لقیط را برداشت او دیگری نتواند گرفت

بستاند مسئله اگر یکی دعوی نسب لقیط کرد نسب از و ثابت شود و اگر دو کس دعوی

نسب لقیط کردند و یکی نشانی در تن لقیط گفت و آن نشانی موجود ست او اولی بود

و اگر هیچکس نشانی نگفت نسب لقیط از هر دو ثابت شود مسئله اگر در شهری یا در ده

مسلمانان لقیط موجود شد و ذمی دعوی نسب کرد نسب از ذمی ثابت شود و لقیط مسلمان

بود و اگر بنده دعوی نسب لقیط کرد نسب ثابت شود و لقیط آزاد بود مسئله اگر مردی

دعوی کرد که لقیط بنده من ست بنده نشود مگر که بینه اقامت کند مسئله اگر با لقیط

تا سے بستہ یافتند لقیط بود مسئلہ جایز نیست کہ ملتقط لقیط را تزویج کند و یا
در مال او تصرف کنند ملتقط لقیط را بآموختن حرفت بفرستد مسئلہ ملتقط را جایز نیست
کہ مال لقیط را بفروشد و یا اجارہ دہد مسئلہ اگر کسے لقیط را چیزے بخشید
ملتقط قبض کرد باب اللقطہ اگر کالاے افتادہ یافت برگرفتن گواہ گرفت کہ
این کالاے براے مالک برمیگیرم تا بدو رد کنم درین صورت لقطہ امانت
بود و لقطہ از زمین حرم و غیر آن برابر ست و در لقطہ اشتہار و تعریف انتشار کند
تا انگاہ بداند کہ مالک او طلب نخواہد کرد بعدہ تصدق کند اگر بعد از صدقہ
دادن مالک لقطہ آمد مالک مخیر بود یا تنفیذ صدقہ کند یا ملتقط را تضمین کند مسئلہ
التقاط در چہارپایہ جایز ست و بقول مالک و شافعی رحمۃ اللہ علیہما اگر چہارپایہ
را در صحرا یافت گذشتن از برداشتن فاضلتر ست مسئلہ اگر ملتقط بر چہارپایہ بے
اذن قاضے انفاق کرد متبرع بود و ہمچنین اگر بر لقیط بے اذن قاضے انفاق کرد متبرع بود
و اگر باذن قاضی انفاق کرد دین بود بر مالک لقطہ و اگر پیش قاضی براے لقطہ مرافعت کردند نظر کنند اگر در چہارپایہ
منفعت ہست اجارہ دہد و از اجرت وی بروی نفقہ کند و اگر منفعت نباشد بفرماید تا
بفروشند بہاء آن نگہدارد و اگر مالک حاضر شد و باذن قاضی بر لقطہ نفقہ کردہ ست
تواند کہ مالک را نہد کہ تا نفقہ نستاند مسئلہ اگر شخصے دعوے لقطہ کرد ملتقط لقطہ بدو
ندہد تا بینہ اقامت نکنند و اگر مدعے علامتے در لقطہ گفت و آن علامت موجود
ست روا بود کہ لقطہ بدو بدہد فاما جبر نکنند و بقول شافعی و مالک رحمۃ اللہ علیہما
جبر کنند مسئلہ اگر ملتقط درویش ست باکے نبود کہ بلقطہ انتفاع گیرد و اگر توانگر
ست روا نباشد بلکہ صدقہ کند بر درویشے بیگانہ و بر پدر و مادر و پسر و زن و فرزند
نیز اگر درویش باشند روا بود و بقول شافعی رح جایز بود کہ ملتقط منفعت گیرد اگرچہ توانگر بود

کتاب الآبق

مسئلہ گرفتن بردہ گریختہ بہتر ست اگر قادر ست بر گرفتن بندہ
مسئلہ اگر شخصے بردہ گریختہ را در سہ شبانروز راہ آورد چہل درم نقرہ
بر مالک بردہ واجب شود براے آورندہ اگرچہ قیمت وی کم از چہل درم باشد

۱۱۱

تا دہ درم و زیادہ — از دون دہ درم کم از دہ — ام بحسب رای خود — تعریف کند ۱۲ ابن ملک

وبقول امام محمد اگر قیمت برده کم از چهل درم باشد قیمت برده دهد مگر یکدرم وبقول شافعی رح

چهل درم واجب نباید مگر بشرط سابق مسئله اگر برده را کم از سه شبانروز راه آورد چهلدرم

بحساب آن کم کنند تا اگر در یک شبانروز راه آورد سیزده درم وسوم حصه درم دهد

مسئله اگر ام ولد را و یا مدبر گریخته را از سه شبانروز راه آورد در حیوة مالک چهلدرم

بدهد مسئله بعده اگر بنده بعد از گرفتن گریخت ودر وقت گرفتن گواه گرفته است که

این را میگیرم تا بمالک رد کنم گیرنده ضامن نشود مسئله جعل دادن بنده مرهون بر مرتهن

بود مسئله باید که در وقت گرفتن برده گواه گیرد که این بنده را میگیرم تا بمالک رد کنم مسئله

حکم در نفقه بنده گریخته چون حکم نفقه لقط است کتاب المفقود مسئله مفقود غائبی

است که حیوة وموت او معلوم نبود مسئله قاضی نصب کسی را کند تا مال مفقود

نگهدارد وحقوق او استیفا کند وبر مال او قیام نماید وبر زن مفقود وکسی که با مفقود

قرابت ولاد دارد از مال او نفقه کند مسئله میان زن مفقود ومیان مفقود تفریق نکنند

تا نود سال نگذرد وبقول مالک رح بعد از گذشتن چهلسال قاضی تفریق کند اگر طلب کند

آن زن پس عدت وفات نگهدارد وپس هر کرا خواهد شوهر کند مسئله بعد از گذشتن

نود سال قاضی حکم موت او کند وزن عدت وفات دارد ومال او میان ورثه او که در آن

وقت موجود ند قسمت کنند وهر که پیش از حکم موت او مرد میراث نبرد ومفقود نیز

از وی میراث نبرد مسئله اگر وارثی با وجود مفقود میراث نمی برد او را میراث ندهند

واگر با وجود مفقود نصیب او کم میشود آنچه با وجود مفقود برد همان مقدار دهند وباقی نگهدارند

اگر مردی بمرد ودو دختر گذاشت ویک پسر مفقود ولپسر پسر ودختر پسر وترکه او

بدست اجنبی است ودختران میراث مطلبند نصف مال بدختران دهند ونصف

دیگر موقوف دارند ونبیرگان پسر ندهند واگر میت زن حامله گذاشت هر وارثی که با حمل میراث

می برد ونصیب او نقصان نمیشود نصیب او بدهند واگر با حمل احتمال دارد که میراث

نبرد توقف دارند تا ولادت شود واگر احتمال نقصان بود آنچه کمتر است همان دهند

باب الشرکة شرکت در مال بر دو نوع است شرکت املاک وشرکت عقد

شرکت املاک آنست که دو کس کالای را بسبب ارث و یا بسبب شرا مالک شوند و هر یکی ازین شریکان در نصیب شریک دیگری بمنزله اجنبی است پس روا نباشد هر یکی را از ینها که در نصیب دیگر تصرف کند مگر باذن شریک خود مسئله شرکه عقود آنست که دو کس شریک شوند و یکی دیگر را گوید که من شریک شدم با تو بچندین درم و شریک دوم قبول کرد و شرکت عقود بر انواع است یکی مفاوضه است و درین شرکت هر دو شریک برابراند در مال و تصرف و دین تا اگر خود بنده و یا کودک و بالغ و یا مسلمان و کافر شرکه مفاوضه بستند درست نبود و آن متضمن وکالت و کفالتست و هر چه شریک بخرد بشریک دوم مشترک بود مگر طعام و جامه که برای اهل خود بخرد و هر وام که بر یک مفاوض لازم شود بسبب تجارت و غصب و کفالت بر شریک دوم نیز لازم شود و اگر از یک شریک از جنس مال شرکت بخشیده یافت و یا میراث رسید شرکت مفاوضه باطل شود و شرکه عنان گردد و اگر عروض بخشیده یافت و یا میراث رسید باطل نشود مسئله شرکه مفاوضه و عنان جایز نیست مگر بدراهم و دنانیر و فلوس نافذه و نزر و نقره ناساخته که مردمان بدان معاملت کنند مسئله اگر خواهند که بعروض شرکت مفاوضه و عنان بندند هر یک نصف عروض خود بنصف عروض شریک دوم بفروشد بعده عقد شرکت بندند تا شرکت مفاوضه صحیح شود مسئله نوع دوم شرکت عنانست و درین شریک هر یک وکیل دیگرے باشد فاما هر یکے میان کفیل یکدیگر نباشند و شرکت عنان جایز بود اگرچه مال متساوی بود و یا متفاضل و یا مال متساوی است و ربح متفاضل و یا مال متفاضل بود و ربح متساوی و یا بکل مال شرکت و یا ببعض مال و بقول زفر و شافعی رح اگر مال متساوی بود و ربح متفاضل شرکت جایز نبود مسئله اگر شرکت عنان بستند از جهة یکی دراهم است و از دیگری دنانیر جایز بود و بقول زفر و شافعی رح جایز نبود مسئله در شرکت عنان خلط مال شرط نیست و بقول زفر و شافعی رح خلط مال شرط است مسئله اگر یکی کالای برای شرکت خرید از شریک دوم بها طلب بکند و اگر مشتری بها از مال خود داد بر شریک بحصه او رجوع کند از ثمن مسئله اگر پیش ازانکه کالای بخرند مال هر دو شریک هلاک شد و یا مال یک شریک هلاک شد شرکت باطل شود مسئله اگر یک شریک بمال خود کالای برای شرکت خرید و مال شریک دوم هلاک شد کالای میان هر دو شریک مشترک بود و بشریک بحصه او از ثمن رجوع کند مسئله اگر برای یک شریک چند درم معین از ربح شرط کردند شرکت فاسد شود مسئله هر یکی از شریکان در مفاوضه و عنان تواند که مال شریک

بضاعت دهد ویا اجیر گیرد برای عمل ویا ودیعت نهد ویا دیگری را مضارب گیرد یا وکیل کند برای تصرف
در مال شرکت **مسئله** مال شرکت بدست شریک امانت است **مسئله** نوع سوم شرکت تقبل است
وشرکت تقبل آنست که دو درزیے ویا یک درزی ویا یک رنگریز شریک شوند بر آنکه از خلق عمل
قبول کنند وآنچه از کسب حاصل شود میان ایشان باشد جایز بود وبقول زفر رح اگر درزیے ورنگریز
شریک شوند جایز نبود پس هرکه عمل قبول کرد از ایشان بر هر دو لازم شود اگر یکی کسب کرد ودیگر نکرد
در میان هر دو باشد **مسئله** نوع چهارم شرکت وجوه است وشرکت وجوه آنست که دو مرد بیمال شریک شوند
بر آنکه بخرند وفروشند بوجاهت یکدیگر جایز بود وهر یکے وکیل دیگریے باشد در خریدن
وفروختن واگر شرط کردند آنچه بخرند میان ایشان مناصفه ویا ثلاثه باشد وربح نیز همچنان بود
واگر یکے را در ربح زیادت شرط کردند شرط باطل باشد وبقول شافعی رح شرکت مفاوضه
وشرکت وجوه وتقبل جایز نبود **فصل** شرکت در هیزم چیدن وصید کردن و
آب دادن جایز نبود وآنچه از کسب حاصل شود کاسب را بود برای دیگر اجر مثل لازم
شود **مسئله** در شرکت فاسد ربح بقدر مال قسمت کنند اگرچه ربح زیاده شرط کرده اند **مسئله**
اگر یک شریک بمیرد ویا مرتد شده بدار حرب رفت شرکت باطل شود **مسئله** شریک نتواند که زکوة مال شریک دیگر
دهد مگر باذن او **مسئله** اگر هر دو شریک یکدیگر را اذن کردند بدادن زکوة وهر یک زکوة
مال خود متعاقب دادند ثانی زکوة دیگری را ضامن شود اگرچه دانسته ونادانسته بود که شریک زکوة
خود داده است وبقول ابی یوسف ومحمد رح اگر ندانسته که شریک زکوة مال خود داده است ضامن نشود
واگر هر دو شریک برابر زکوة دادند هر یکے برای شریک دوم ضامن شود بحصه صاحب **مسئله** اگر
یک شریک مفاوضه باذن شریک دوم کنیزکے برای وطی خرید وبهای آن از مال شرکت داد مالک
مشتریے شود وبرای شریک ضامن نشود وبقول ابی یوسف ومحمد رح حصه شریک ضامن شود بنصف

کتاب الوقف وقف عبارت از حبس عین است بر ملک واقف وتصدق بمنفعت و
بقول ابی یوسف ومحمد رح وقف حبس عین است بر حکم ملک خداتعالی **مسئله** در وقف ملک زایل
شود بحکم قاضی ودر ملک کسی در نیاید وپیش از حکم حاکم در وقف ملک مالک زایل نشود مگر که تعلیق بمرگ
کند وگوید چون بمیرم پس این سرای خود وقف کردم وبقول ابی یوسف وشافعی رح بمجرد قول مالک زایل

شود وبقول محمد رح ملک واقف زایل نشود تا وقف را بمتولی تسلیم نکنند وبقول شافعی رح وقف در ملک
موقوف علیه درآید مسئله وقف تمام نشود مگر بقبض متولی وافراز از ملک وبیان جهتی غیر که منقطع شرط
نشود وبقول ابی یوسف رح بقبض وافراز وبیان کردن جهت غیر منقطع شرط نیست مسئله اگر زمین
وقف کرد با ستوران وبابندگان کشاورز درست بود مسئله درست است وقف مشاعی که بجوار او حکم شده است
ونیز درست است وقف منقولی که در وتعامل است وبقول محمد رح وقف در مشاعی که متحمل قسمت بود
جایز نیست وبقول ابی یوسف رح وقف منقولی جایز نیست مسئله چون وقف درست افتاد تملیک وقسمت
او جایز نبود اگرچه وقف بر اولاد بود مسئله انچه از وقف حاصل شود اول بر عمارت وقف خرچ کنند
اگرچه واقف شرط نکرده است مسئله اگر سرایرا وقف کرد بر سکنی فرزند خود عمارت آن سرای بر فرزند
بود واگر فرزند از عمارت امتناع آورد ویا عاجز شد قاضی آن سرایرا باجارت دهد واز اجرت آن عمارت
کند واگر سرای وقف خراب شد وعمارت کردند وچیزی از بناء وقف باقی ماند اگر در عمارت وقف
حاجت بود در عمارت صرف کند واگر حاجت نیست نگهدارد که تا وقت حاجت بکار آید ومیان مستحقان قسمت
نکند مسئله اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین کرد ویا ولایت وقف برای خود شرط کرد درست بود وبقول
محمد وشافعی رح تعیین اجرت برای خود جایز نبود مسئله واگر واقف ولایت برای خود شرط کرد واو خاین
است قاضی از دست او بستاند اگرچه در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی وقاضی وقف از دست
من نستاند مسئله اگر وصی خاین بود قاضی اورا از وصیت دور کند **فصل** اگر مسجدی
بنا کرد ملک مالک از وزایل نشود تا از ملک خود افراز نکند براهی علاحده تا مردمانرا اذن نکنند بنماز وچون
در آن مسجد یکی نماز گزارد ملک مالک از وزایل شود وبقول ابی یوسف رح اگر گفت این زمین را مسجد
گردانیدم از ملک او زایل شود پیش از انکه نماز گذارد وبروایتی از محمد رح برای زوال ملک نماز بجماعت
شرط است مسئله اگر مسجدیرا بنا کرد وزیر مسجد سردابه کرد ویا بالای مسجد خانه براورد ودر آن مسجد بطرف راه
جداگانه کرد ویا میان سرای خود مسجد کرد ومردمانرا بدر آمدن اذن کرد در هر دو صورت فروختن این
مسجد جایز بود وبعد او میراث شود مسئله اگر سقایه ویا کاروان سرای یا رباطی ویا مقبره
را بنا کرد ملک زایل نشود تا حکم حاکم نشود وبقول ابی یوسف رحمة الله علیه بمجرد قول
ملک زایل شود وبقول محمد رح چون مردمان از سقایه آب خورند ودر کاروان سرای ورباط ساکن شوند

و در مقبره دفن کنند انگاه ملک زایل شود مسئله اگر چیزی از راه داخل مسجد کنند و یا چیزی از مسجد
شارع در آرند جایز بود کتاب البیوع مسئله بیع عبارت از مبادله مال بمال بتراضی یکدیگر
بایع و مشتری است و بایجاب و قبول که بلفظ ماضی بوند و بتعاطی لازم شود و هر کدام که از مجلس
پیش از قبول برخاست ایجاب باطل شود مسئله بیع بدراهم غیر مشاره که قدر و وصف او بیان
کرده باشند لازم شوند مسئله اگر بدراهم معین مشار الیه بیع کرد جایز بود اگرچه قدر و وصف
او بیان نکند مسئله بیع بثمن حال و موجل باجل معلوم جایز بود مسئله اگر بدراهم مطلق فروخت
بدراهمی واقع شود که غالب در شهر نقد میکنند و اگر نقود در مالیت مختلف بود و در رواج مختلف بود
و هیچ کدام غالب نبود بیع فاسد بود مگر که یک جنس از دراهم بیان کند مسئله جایز است بیع طعام و
حبوب بشرط کیل و بمجازفه و بوزن سنگی معین که قدر آن معلوم نبود مسئله اگر انبار گندم
فروخت مثلا هر پیمانه بدراهمی در یک صاع بیع جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح در کل جایز بود
مسئله و اگر رمه گوسپندان فروخت هر گوسپندی بدراهمی و یا جامه فروخت هر گز بدرهمی بیع
در هیچ فاسد بود و اگر مقدار همه گوسپندان و مقدار تمام جامه در مجلس بیع ذکر کرد در تمام رمه و جامه
درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگرچه کل رمه و کل جامه بیان نکرد جایز بود مسئله اگر توده
گندم خرید بشرطیکه صد پیمانه است بصد درم و کم از آن یافت بحصه آن از ثمن بستاند و یا بیع فسخ کند و اگر
زیاده یافت زیادت بایع را بدهد و اگر جامه خرید و یا زمینی خرید بدانکه صد گز است بصد درم و کم
از آن یافت تمام بها بستاند و یا بگذارد مسئله اگر ذراع سرای ده گز بده درم فروخت بیع فاسد بود و اگر ده
سهم بده درم فروخت جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح بیع ده گز بده درهم نیز جایز بود مسئله اگر بارجامه خرید بدانکه
در وی ده جامه است و نه جامه و یا یازده جامه یافت بیع فاسد بود و اگر بهای هر جامه معین کرد در نقصان
یافت بقدر آن درست بود و مشتری مخیر بود هر جامه که به بها معین کرده است بستاند و یا بیع فسخ کند
و در برآمدن زیاده بیع فاسد شود مسئله اگر جامه خرید بدانکه ده گز است هر گزی بدرهمی و ده نیم گز
یافت بده درهم بستاند بی خیار و اگر نه نیم گز یافت بنه درهم بستاند و یا فسخ کند و بقول ابی یوسف
رح در فصل اول اگر خواهد بیازده درم بستاند و در فصل دوم اگر خواهد بده درم هم بستاند و بقول محمد رح
در فصل زیاده اگر خواهد بده و نیم درم بستاند و در فصل نقصان اگر خواهد بنه و نیم درم بستاند

[Marginal handwritten annotations (top, right and bottom margins), partly legible: ... شرح ... ابن ملک ... ۱۱۶ ...]

١١٧

فصل در بیع سرای اباو مفاتیح اغلاق درآید و در بیع زمین درخت بی ذکر درآید اما در بیع زمین بزراعت داخل نبود مگر که در بیع ذکر کنند **مسئله** اگر درخت میوه دار فروخت میوه بایع را بود مگر آنکه در بیع ذکر کند و بایع را گویند که میوه را ببرد درخت بمشتری تسلیم کن وبقول شافعی رح بگذارند تا میوه برسد بعده ببرد **مسئله** اگر میوه بر سر درخت فروخت جایز بود اگرچه صلاح وی ظاهر بود ویا نبود و مشتری در حال میوه ببرد اگر شرط کرد که میوه بر درخت بگذارد بیع فاسد شود **مسئله** اگر درخت میوه فروخت و چند رطل معلوم استثناء کرد جایز نبود **مسئله** اگر گندم در خوشه و یا باقلی در پوست فروخت جایز بود وبقول شافعی رح بیع باقلی سبز جایز نبود **مسئله** اجرت کیال بر بایع است و اجرت سره کردن و وزن کردن بها بر مشتری است **مسئله** اگر کالای بکالای فروخت هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالای بثمن فروخت اول تسلیم ثمن کنند بعده تسلیم مبیع کنند

باب خیار الشرط

مسئله شرط خیار جایز است بایع و مشتری را **مسئله** اگر یکی از بایع و مشتری و یا هر دو خیار شرط کردند سه روز یا کمتر از آن درست بود و بیشتر از سه روز درست نبود وبقول ابی یوسف و محمد رح زیادت از سه روز نیز جایز بود اگر مهلت معلوم بود **مسئله** اگر زیاده از سه روز خیار شرط کرد و در سه روز بیع اجازت کرد جایز بود وبقول شافعی رح و زفر رح جایز نبود **مسئله** اگر کالائی فروخت بشرطیکه اگر در مدت سه روز ثمن نقد نکند میان ایشان بیع نباشد جایز بود و زیاده از سه روز جایز نبود وبقول محمد جایز بود وبقول زفر رح شرط سه روز نیز جایز نبود و اگر در سه روز ثمن نقد کرد باتفاق بیع جایز بود **مسئله** اگر خیار بائع را بود مبیع از ملک وی بیرون نیاید اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی قیمت واجب آید **مسئله** اگر خیار مشتری را بود مبیع از ملک بایع بیرون آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و مبیع از دست وی هلاک شد در مدة خیار ثمن واجب آید وبقول شافعی رح قیمت نیز واجب آید وبقول ابی یوسف و محمد رح بخیار مشتری مبیع از ملک بایع بیرون آید و ملک مشتری شود **مسئله** اگر خیار مشتری راست و مبیع در قبض وی معیوب شد ثمن واجب آید **مسئله** اگر زن خود را بشرط خیار خرید نکاح باقی بود و بعد از وطی تواند که رد کند وبقول ابی یوسف و محمد رح نکاح فاسد شود و بعد از وطی نتواند که رد کند **مسئله** اگر صاحب خیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازة کرد جایز بود و فسخ جایز نبود مگر بحضور او وبقول ابی یوسف و شافعی رح فسخ نیز در غیبت جایز بود **مسئله**

بگذشتن مدت خیار و بموت صاحب خیار و به ازاد کردن و مدبر و مکاتب گردانیدن مشتری در مدت خیار بیع تمام شود و بقول شافعی رح در موت خیار بورثه منتقل شود و بقول مالک رح بگذشتن مدت بی اجازت و موت صاحب خیار بیع باطل شود **مسئله** اگر صاحب خیار مشتری بود و او بحکم شفعه جوار خانه بستد بیع تمام شود **مسئله** اگر مشتری خیار دیگری شرط کرد جایز بود هر کدام که اجازت و یا فسخ کند جایز بود و بقول زفر رح بیع فاسد شود **مسئله** اگر خیار مر بایع و مشتری راست و یکی اجازت کرد و دوم فسخ کرد سابق اولی بود و اگر هر دو برابر اند فسخ اولی بود **مسئله** اگر دو بنده فروخت بهزار درم بدانکه در یکی خیار بود و اگر بهای هر بنده جداگانه معین کرد جایز بود و اگر خیار و بهای هر بنده معین نکرد جایز نبود **مسئله** اگر دو و یا سه جامه خرید بر انکه مشتری را خیار باشد و بهای هر جامه معین کرد جایز بود **مسئله** اگر دو و یا سه جامه خرید بدانکه مشتری را خیار باشد هر کدام که خواهد بده درم اختیار کند بیع جایز بود و در چهار جایز نبود و بقول زفر رح و شافعی رح در هر دو مسئله بیع فاسد شود **مسئله** اگر دو کس کالاسے خریدند بشرط خیار و یکی اجازت کرد و دوم نتواند که فسخ کند و بقول ابی یوسف و محمد رح تواند **مسئله** اگر بنده خرید بشرط انکه نان پزد و یا نویسنده هست و بخلاف ان بود مشتری مخیر بود تمام بها بستاند و یا بیع فسخ کند

باب خیار الرؤیة

خریدن کالای که ندیده هست جایز بود و چون بیند تواند که رد کند اگرچه پیش از دیدن رضا داده باشد و بقول شافعی رح بیع پیش از دیدن جایز نباشد **مسئله** اگر کالاسے فروخت که ندیده هست بایع را خیار نیست **مسئله** خیار رؤیت باطل شود بدانچه خیار شرط باطل شود **مسئله** اگر ظاهر توده غله و یا روی بنده و کنیزک و یا روی ستور و سرین دابه و ظاهر جامه پیچیده و یا درون سرای [illegible] رد نکرد خیار رؤیت ساقط شود و [illegible] زفر رح در آمدن درون سرای و بازکردن [illegible] برای سقوط خیار رؤیت **مسئله** [illegible] قبض او همچو نظر موکل هست در سقوط خیار رؤیت و نظر رسول مشتری خیار او باطل نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح نظر وکیل مشتری بقبض خیار رؤیت ساقط نشود **مسئله** اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار او ساقط شود بمالیدن اگر بمالیدن معلوم شود و یا به بوی معلوم شود خیار نابینا ببوی ساقط شود و انچه چشد نیست خیار نابینا بچشیدن ساقط شود

۱۱۸

و در عقار چون پیش نابینا صفت کردند و او رد نکرد خیار او ساقط شود و بقول ابی یوسف رح
اگر نابینا در سرای استاد و اگر بینا بودی بدیدی و گفت رضا دادم خیار رویت ساقط شود
مسئله اگر یکی از دو جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید بعد از دوم جامه را دید تواند
که هر دو جامه رد کند مسئله بمردن مشتری خیار رویت ساقط شود و میراث نشود مسئله
اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دیده بود اگر هم بر آن صفت یافت نتواند که رد کند و اگر متغیر شده
یافت تواند که رد کند و اگر میان بایع و مشتری در تغیر اختلاف شد قول بایع معتبر بود با یمین و اگر میان
بایع و مشتری در رویت مبیع اختلاف شد قول مشتری معتبر بود با یمین مسئله اگر تنگ جامه
خرید و پیش از رویت یک جامه از آن فروخت و یا بخشید و تسلیم کرد نتواند که بخیار رویت و بخیار شرط
جامهای باقی رد کند و بخیار عیب تواند که رد کند

باب خیار العیب

اگر مشتری در مبیع عیبی
یافت تمام بها بستاند و یا رد کند مسئله هر چه بسبب او نقصان ثمن شود نزدیک تجاران عیب بود
چون گریختن بنده و بول در بستر کردن و دزدی و دیوانگی و گندگی دهن و بغل و زنا کردن مسئله
فرزند زنا در کنیزک عیب است و در غلام نیست و بقول شافعی رح مطلق زنا عیب است و کفر در
غلام و کنیزک عیب است و نادیدن حیض و استحاضه و سرقه قدیم دوام که فی الحال [illegible] بند و موی و آب
در چشم عیب است مسئله اگر نزدیک مشتری عیبی دیگر حادث شد مشتری بر بایع رجوع کند
به نقصان و یا برضا بایع رد کند مسئله اگر مشتری بعد از بریدن و دوختن و یا بعد از رنگ کردن
جامه بر عیبی مطلع شد و یا بعد از تر کردن سویق بروغن بر عیب مطلع شد رجوع بنقصان
کند مسئله اگر این جامه و سویق را که بعد دوختن و رنگ کردن و بروغن تر کردن عیب یافته است
بدست دیگری فروخت رجوع به نقصان [illegible] اگر مشتری کالای عیب دار را فروخت بعد آن بر عیب
مطلع شد رجوع به نقصان نکند مسئله اگر بنده [illegible] زاد کرد بر مالی و یا مولی او را کشت و یا طعام خرید و تمام
و یا بعضی از آن خورد بعد عیب یافت درین مسائل رجوع بنقصان نکند و بقول ابی یوسف و محمد رح رجوع بنقصان
کند در باقی طعام رد کند و اگر مشتری بنده را کشت بر بایع رجوع بنقصان کند و در مسئله طعام بقول ابی یوسف و محمد رح
در آنچه خورده است رجوع بنقصان کند و باقی طعام رد کند مسئله اگر بنده را خرید و آزاد کرد و یا بنده بمرد و بعد مطلع شد بر عیب رجوع بنقصان
کند و بقول شافعی رح در عتق رجوع نکند مسئله اگر بیضه و یا خیار و یا جوز و یا خربوزه خرید و شکست و فاسد یافت که باو انتفاع تواند گرفت

119

رد کند و رجوع بنقصان کند و اگر منفعت نتوان گرفت رد کند و بکل ثمن رجوع کند و بقول شافعی رح
اگر برای آن شکست تا عیب روشن کند در مسئله اول نیز تواند که رد کند مسئله اگر مشتری مبیع را
فروخت و بروی رد کرده شد بسبب عیب اگر بحکم قاضی رد شد مشتری تواند که بر بائع خود رد کند و اگر برضای
وی رد شد بی حکم قاضی نتواند که بر بائع اول رد کند مسئله اگر بنده را خرید و قبض کرد بعده دعوی
عیب کرد مشتری را جبر نتواند کرد برای دفع ثمن تا آنگاه که مشتری بینه اقامت کند و با بائع سوگند
خورد و اگر مشتری میگوید که گواهان من در شام اند بائع را گویند ثمن تسلیم کند مسئله اگر مشتری دعوی میکند
که این بنده گریز پای است بائع را سوگند ندهند مگر که مشتری بینه اقامت کند که بنده نزدیک وی
گریخته بود بعده بائع را سوگند دهند که هرگز نزدیک تو نگریخته است مسئله کنیزکی خرید و قبض کرد و ثمن
تسلیم کرد بعده مشتری در کنیزک عیب یافت و بائع میگوید که کنیزک با این کنیزک دیگر فروخته ام مشتری
میگوید که همین کنیزک تنها فروخته قول مشتری معتبر بود مسئله اگر دو بنده را یک صفقه خرید
و یکی را قبض کرد و در دوم عیب یافت مشتری مخیر بود یا هر دو قبول کند و یا هر دو را رد کند
مسئله اگر مشتری بعضی مکیل را و یا موزون را معیب یافت تمام رد کند و یا تمام قبول کند و اگر
بعضی مکیل را و یا موزون را مستحق باستحقاق بر مشتری نتواند که باقی را رد کند و اگر بعضی جامه را
مستحق باستحقاق بر مشتری مخیر بود که جامه باقی رد کند بر بائع و تمام بها را رجوع کند و یا باقی
جامه نگهدارد بحساب آن از ثمن رجوع کند مسئله اگر مشتری جاریه معیب را مداوات کرد و یا جامه
معیب را پوشید و یا بر دابه معیب سوار شد در حاجت خود رفت نتواند که رد کند و این فعل رضا بود
بعیب و اگر سوار شد تا دابه را آب دهد و یا برای او علف بخرد و یا بائع رد کند رضا نبود و تواند که رد کند
مسئله اگر بنده را در قبض مشتری دست بریدند بسبب دزدی که پیش از بیع کرده بود و مشتری را
معلوم نبود تواند که بنده را بر بائع رد کند و تمام بها بستاند و بقول ابی یوسف و محمد رح بنده را
بی عیب دزدی و با عیب دزدی قیمت کنند آنچه نقصان شود بحساب آن از ثمن رجوع کند
مسئله اگر بائع شرط برات جمله عیوب کرد جایز بود و مشتری نتواند که بسبب عیبی رد کند اگرچه جمله
عیوب نشمرد و بقول شافعی رح این شرط برات درست نباشد

باب البیع الفاسد

فروختن مردار و خون و خوک و می و آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب روا نباشد و بقول شافعی رح

۱۲۰

بیع مدبر مطلق روا نباشد و اگر این اشیا بر دست مشتری هلاک شدند ضامن نشود و بقول ابی یوسف
و محمد رح در مدبر و ام ولد بر مشتری ضمان واجب شود **مسئله** روا نباشد فروختن ماهی پیش از گرفتن
و پرنده در هوا و فروختن حمل کنیزک و گوسپند و غیر آن و فروختن انچه بخواهد زاد پیش از انکه
وضع حمل شود و فروختن شیر در پستان و مروارید در صدف و صوف بر پشت گوسپند و بروایتی از
ابی یوسف رح اگر گفت این که بر پشت این گوسپند ست فروختم روا باشد **مسئله** روا نباشد
فروختن تیر که بر سقف ست و فروختن یک گز از جامه مگر پاره کرده **مسئله** اگر صیاد گفت انچه
این بار از دام صید حاصل شود فروختم و مشتری خرید روا نبود **مسئله** اگر خرما انکه بر درخت
ست بقابله خرمائیکه بریده اند فروخت بگمان انکه هر دو خرما برابراند روا نباشد و این بیع را مزابنه
گویند و بقول شافعی رح روا باشد **مسئله** اگر دو کس در کالای راضی شدند بدانکه چون بایع دست
بدان کالای نهد و یا سنگریزه بران نهد میان ایشان بیع بود در هر دو صورت بیع درست نباشد
اول را بیع ملامسه گویند و دوم را بیع بالقاء حجر گویند **مسئله** فروختن یکجامه از دو جامه و فروختن
کاه چراگاه و یا اجازت دادن جایز نبود **مسئله** فروختن زنبوران انگبین جایز نبود و بقول محمد
و شافعی رح اگر جمع کرده باشند جایز بود **مسئله** فروختن کرم قزین و بیضه او جایز بود و فتوی برین ست
و بقول ابی حنیفه رح جایز نبود و بقول ابی یوسف رح اگر قزین در وی ظاهر شده ست جایز بود **مسئله**
فروختن بنده گریخته روا نبود مگر که بنده بدست مشتری بود **مسئله** فروختن شیر زنی در پستان یا در قدح جایز
نبود و بقول شافعی رح جایز بود و بقول ابی یوسف رح اگر شیر کنیزک بود روا باشد **مسئله** فروختن موی
خوک جایز نبود فاما انتفاع گرفتن بموی خوک در دوختن موزه و غیر آن جایز بود **مسئله** فروختن موی
آدمی و منفعت گرفتن بدو و فروختن پوست مردار پیش از دباغت جایز نبود **مسئله** پاک نیست فروختن
استخوان مردار و پشم و سرون آن و انتفاع گرفتن باین اشیا **مسئله** اگر خانه زید بالا ست و
عمرو را فرود بالا خراب شد زید بعد از افتادن و خراب کردن بالا را بفروخت جایز نبود **مسئله** اگر
کنیزک را فروخت و او غلام بود یا برعکس بیع منعقد نباشد و بقول زفر رح بیع منعقد شود **مسئله**
اگر جاریه بهزار درم خرید و قبض کرد و پیش از تسلیم ثمن آن جاریه را بدست بایع کنیزک را
بپانصد درم فروخت جایز نبود و بقول شافعی رح جایز بود **مسئله** اگر جاریه را بپانصد درم

١٢١

خرید و قبض کرد و پیش ازادا ثمن ان جاریہ را باجاریہ دیگر بدست بایع بہ پانصد درم فروخت و
در ان جاریہ کہ از بایع نخریدہ است بیع جایز بود در ان جاریہ کہ از بایع خریدہ است بیع جایز نبود **مسئلہ**
اگر روغن خرید بشرط آنکہ این روغن باوند بہم وزن کنند و بدل اوند چہار رطل
کم کنند این بیع فاسد شود و اگر شرط کرد انچہ وزن اوند بود کم کند جایز بود **مسئلہ** اگر روغن
در مشک خرید و مشتری مشک بر بایع خالی رد کرد کہ وزن وے دہ رطل ست و بایع میگوید کہ
ان مشک دیگر ست وزن ان مشک کہ در روغن بود پنج رطل است و مشتری گفت کہ این مشک
ہمان ست قول مشتری معتبر بود باحلف **مسئلہ** اگر مسلمانے ذمی را فرمود بخریدن
یا بہ فروختن خمر جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز نبود **مسئلہ** اگر کنیزکے
فروخت بشرط آنکہ مشتریے آزاد کند یا مدبر و یا مکاتبہ و یا ام ولد گرداند بیع فاسد بود
و بقول شافعی رح شرط اعتاق جایز بود **مسئلہ** اگر کنیزکے حاملہ را خرید مگر حمل وے
یک ماہ این بیع فاسد بود **مسئلہ** اگر بندہ را فروخت بشرط انکہ بائع را خدمت کند یکماہ و یا
سرائے فروخت بشرط انکہ یکماہ بائع ساکن شود و یا بشرطیکہ مشتری درمی بہ بائع وام دہد و یا
بشرطیکہ مشتری ہدیہ بہ بائع دہد و یا بشرطی کہ بائع بیع را بعد سہ ماہ تسلیم کند در جمیع صورت
بیع فاسد بود **مسئلہ** اگر جامہ خرید بشرط انکہ بایع ببرد و پیراہن یا قبا دوزد فاسد بود
و اگر نعل خرید بشرط انکہ بایع برابر کند بند ہا و نعل بندد جایز بود و بقول زفر رح جایز نبود **مسئلہ**
اگر کالای فروخت بہ بہاے موجل تا نوروز و مہرجان و صوم نصاری و فطر جہودان اگر بایع
و مشتری را معلوم نبود بیع فاسد بود **مسئلہ** اگر کالاے فروخت تا آمدن حاجیان
یا درودن و پاک کردن و گرفتن غلہ کشت و یا تا وقت انگور بریدن جایز نبود و اگر تا این
اوقات میان پنج شود جایز بود و اگر پیش از رسیدن این اوقات مہلت
براند اختند بیع جایز بود و بقول زفر رح جایز نبود **مسئلہ** اگر ازاد و بندہ را
و یا گوسپند مذبوحہ و مردار را بریک بیع فروخت بیع ہر دو جایز نبود و
قول ابی یوسف و محمد رح اگر بہا ہر یکے معین کردہ است در بندہ
و مذبوحہ بیع جایز بود و در آزاد و مردار باطل بود **مسئلہ** اگر بندہ و مدبر را و

ویا بنده خودرا با بنده دیگر فروخت ویا ملک وقف را بیک بیع فروخته بیع در بنده
خود و ملک جایز بود بحصه ثمن و در مدبر و بنده دیگرے و در وقف بیع جایز نبود وبقول زفر رح
در همه بیع فاسد بود **فصل فی احکام البیع الفاسد** **مسئله** اگر مشتری در بیع فاسد مبیع را قبض کرد
باذن بایع و هر دو عوض مال بود مشتری مالک شود واگر هلاک شود قیمت واجب آید و هر یکی را ولایت
فسخ بیع بود تاکه مبیع از ملک مشترے برون آید بهبه یا بیع ویا ازاد کند ویا بنا کند و
بقول شافعی رح اگرچه قبض کند ملک نشود وبقول ابے یوسف و محمد رح بنا را خراب کند
وسرای بر بایع رد کند و در فسخ بیع بایع نتواند که پیش از تسلیم ثمن مبیع از مشتری بستاند
مسئله اگر جاریه را بشراء فاسد خرید و زر هر دو بدل تقابض شد و مشترے
این جاریه را بدست دیگرے بربح فروخت ربح را صدقه کند واگر بایع در ثمن ربح کرد
بایع را حلال بود **مسئله** اگر بر شخصی مالے دعوے کرد و آن شخص مالے داد
مدعے از ین مال ربح حاصل کرد بعده هر دو اتفاق کردند که هیچ مالے ثابت نبود و مدعی علیه
را دادنے نبود مدعے را سود حلال بود **مسئله** بیع نجش مکروه است ونجش آن بود که
در ثمن مقصود زیادت کند و خریدن ندارد و نیز مکروه است خریدارے کردن بر خریدن دیگری
بزیادت کردن ثمن و نیز مکروه است تلقی جلب یعنی شخصے از شهر برون رود بر کاروانے
که طعام و گوسپند و جز آن سوی شهر آورده اند از ایشان بخرد واگر اهل شهر را زیان ندارد مکروه
نبود مگر که نرخ بر اهل شهر پوشیده بود و نیز مکروه است فروختن شهرے بدست بیابانے
اگر اهل شهر محتاج باشند و نیز مکروه است فروختن بوقت بانگ نماز جمعه **مسئله** باکی نیست
در بیع من یزید یعنی هر که زیادت کند بخرد واگر پیش از بیع دیگر میکند واگر بعد خریدن دیگری
خواهد کرد مکروه است **مسئله** در میان دو مملوک خورد ذی رحم محرم تفریق نکنند و همچنین اگر
یکے خورد باشد نیز تفریق نکنند واگر تفریق کرد مکروه بود واگر هر دو بزرگ اند تفریق مکروه نبود و
بقول ابے یوسف رح بیع جائز نبود در قرابت ولاد یعنی میان والد وولد و تفریق
میان زن و شوے مکروه نبود **باب الاقاله** **مسئله** اقاله فسخ است در حق بایع و مشتری
و بیع جدید است در حق ثالث و اقاله درست باشد بمثل ثمن اول واگر زیادت از ثمن اول و یا کم از ان

شرط کردند ثمن اول واجب آید و شرط باطل شود و بقول ابی یوسف رح اقاله بیع است مگر که بیع داشتن
ممکن نبود آنگاه فسخ بود و بقول محمد رح اقالت فسخ است مگر که فسخ نتوان داشت آنگاه بیع بود و اگر
بیع نیز نتواند اشت اقاله باطل شود **مسئله** اگر در مبیع بعد حدوث عیب بکمتر از ثمن اول میکند جایز بود
مسئله اگر اقالت بغیر جنس ثمن اول کردند فسخ بود و ثمن اول لازم شود و بقول ابی یوسف و محمد رح بیع بود
مسئله هلاک ثمن اول مانع اقالت نبود و هلاک مبیع مانع اقالت است و اگر بعضی از مبیع هلاک شد
در باقی اقالت جایز بود **باب التولیت والمرابحه** **تولیه** عبارت از بیع
است بثمن اول بغیر زیادة و مرابحه عبارت از بیع است بمقدار ثمن اول باز یادت ربح و شرط مرابحه و
تولیت آنست که ثمن اول مثلی بود **مسئله** جایز بود که بائع مزد گازر و رنگرز و علم کش و مزد تافتن
ریسمان و بر داشتن طعام و مزد راندن گوسپندان بر راس مال ضم کند و بگوید که این کالای مرا
بدین مقدار شده است و نگوید که بدین مقدار خریده ام فاما مزد شبان و تعلیم و اجرت خانه که مبیع
در آن نگهداشته است بر راس مال ضم نکند **مسئله** اگر بائع در مرابحه خیانت کرد مشتری مخیر است
تمام بها بستاند و یا رد کند **مسئله** اگر بائع در تولیت خیانت کرد و مشتری مقدار خیانت کم کند
بقول ابیوسف رح در مرابحه و تولیت کم کند و بقول محمد رح هر دو صورت مخیر است **مسئله** اگر مشتری جامه
بده درم خریده است بعد از قبض بپانزده فروخت و تقابض شد باز آنرا بده درم خرید اگر مرابحه فروشد و
بگوید که این کالا است مرا به پنجدرم افتاده است و نگوید که به پنجدرم خریده ام اگر جامه را بده درم
خرید باز به بست درم فروخت بعد از قبض باز بده درم خرید بمرابحه فروختن جایز نبود و بقول ابیوسف
و محمد رح هر دو صورت مرابحه بده درم جایز بود **مسئله** اگر بنده ماذون مدیون جامه را بده درم
خرید و بعد از قبض بدست مولی بپانزده درم فروخت مولے بده درم مرابحه فروشد و همچنین اگر
مولے جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست بنده ماذون و مدیون خود بپانزده درم فروخت
بنده ماذون بده درم مرابحه فروشد **مسئله** اگر بدست مضارب ده درم است بنصف
ربح و بدین ده درم جامه را خرید و بدست رب مال بپانزده درم فروخت رب مال اگر
مرابحه فروشد بدوازده نیم درم فروشد و بقول زفر رح بیع مضارب بدست رب مال و بیع رب مال
بدست مضارب جایز نبود **مسئله** اگر جاریه کامله را خرید و کور شد و یا مولے وطی کرد جایز بود

بی بیان مرابحه فروشد واگر موتے جاریه کامله را کور کرد و یا بے گانه چشم جاریه را کشد و مولی تاوان بستد

و یا جاریه بکر را مشتری وطی کرد درینصورت بی بیان مرابحه نفروشد و بقول ابی یوسف و شافعی رح

در مسئله اول جایز نبود که بے بیان مرابحه بفروشد **مسئله** اگر غلامی را بهزار درم موجل خرید و بریح صد

درم فروخت و بیان نکرد بعده مشتری را معلوم شد مشتری مخیر بود بتمام ثمن قبول کند و یا رد کند

واگر مشترے غلام را هلاک کرد بعده دانست بهزار و صد درم لازم شود واگر بتولیت فروخت

و بیان نکرد که بمهلت خریده است بعده مشتری را معلوم شد مشترے مخیر بود بتمام ثمن قبول کند و یا رد کند و

اگر تلف کرد بعده معلوم شد بر مشتری هزار درم حال واجب شود و بقول ابی یوسف رح مشترے

قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع بستاند **مسئله** اگر کالاے بدست مردی بتولیت فروخت

بدانچه او را حاصل شده است و مشتری را معلوم نیست که بایع را بچند حاصل شده است بیع فاسد

شود واگر مشتری را در مجلس معلوم شد مخیر بود **فصل** بیع العقار بیع غیر منقول پیش از قبض جایز است

و بقول محمد جایز نے **مسئله** بیع منقول پیش از قبض جایز نیست **مسئله** اگر مکیل را بشرط کیل و یا

موزون را بشرط وزن و یا معدود را بشرط عدد خرید پیش از پیمودن و سنجیدن و شمردن فروختن و

خوردن جایز نبود واگر جامه خرید بشرط ذراع جایز بود که پیش از گز کردن بفروشد و بقول ابی یوسف

و محمد رح فروختن معدود پیش از شمردن جایز بود **مسئله** تصرف در ثمن از قبض جایز بود

مسئله جایز است که مشتری در ثمن زیادت کند و یا بایع در مبیع زیادت کند و یا در ثمن نقصان

کند و استحقاق در جمیع متعلق است و بقول شافعی رح زیادت در مبیع و ثمن جایز نے **مسئله** هر

دین حال که موجل کنند موجل شود مگر قرض **باب الربو** ربو عبارت است از افزونی مال که

بے عوض بود در میان مبادله مال بمال و علت ربا قدر و جنس است یعنی مراد از قدر کیل در مکیلات

و وزن در موزونات است و بقول شافعی رح علت ربا طعم در مطعومات و ثمنیت در اثمان شرط است

و بقول مالک علت ربوا اقتیات و ادخار است **مسئله** بیع مکیل بجنس خود و بیع موزون بجنس خود برابر

دست بدست جایز بود و با فزونی و مهلت جایز نبود **مسئله** و بیع مکیل بمکیل غیر جنس و بیع موزون بموزون غیر

جنس با فزونے دست بدست جایز بود و بمهلت جایز نبود **مسئله** بیع مکیل چون گندم و جو د

خرما و نمک و موزون چون زر و نقره و آنچه منسوب است بر طل بیع او بجنس خود برابر جایز بود

و با فزونی جایز نبود مسئله بیع جید بار دی در جمیع صور برابر جایز بود و بافزونی جایز نبود حرام باشد
مسئله در غیر صرف تعیین شرط است نه تقابض و بقول شافعی رح در بیع طعام بمثل او تقابض شرط
است مسئله جایز است بیع یک حفنه بدو حفنه و یک سیب بدو سیب و یک بیضه بدو بیضه و یک جوز
بدو جوز و یک خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرطیکه هر دو معین باشند و بقول شافعی رح بیع
یک حفنه گندم بدو حفنه مثل آن جایز نبود و بقول محمد بیع یک فلس بدو فلس معین جایز نبود
مسئله اگر گوشت گوسپند بگوسپند و یا گوشت گاو بگاو و یا گوشت گوسپند بگاو و یا گوشت
ستور بگوسپند بیع کرد در جمیع صور جایز بود و بقول محمد رح گوشت گوسپند بگوسپند و گوشت ستور
بستور جایز نبود مگر که گوشت مفرز زیادت بود از گوشتیکه در گوسپند و یا در ستور است تا گوشت
برابر گوشت بود و زیادت گوشت برابر سر و پاچه و پوست و غیر آن بود مسئله بیع کرپاس بپنبه جایز
بود باجماع مسئله بیع خرما تر بخرما تر جایز است و بقول شافعی رح جایز نیست مسئله فروختن
خرما خشک بخرما تر برابر پیمانه و بیع انگور بمویز برابر جایز است و بقول ابی یوسف و محمد رح
بیع خرما تر بخرما خشک جایز نبود مسئله فروختن گوشت گوسپند بگوشت ستور و یا بگوشت
شتر بزیادت جایز بود و بیع گوشت ستور بگوشت گاومیش بزیادت جایز بود و همچنین
بیع گوشت بز بگوشت میش نیز بزیادت جایز بود مسئله بیع شیر گوسپند بشیر ماده گاو بزیادت
جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه جایز نبود مگر برابر مسئله فروختن سرکه خرما بسرکه انگور
بزیادت جایز بود مسئله فروختن نان گندم بگندم و یا آرد گندم بزیادت جایز بود و فتوی برین
است و بروایتی از ابی حنیفه رح جایز نبود مسئله فروختن پیه شکم بپیه سرین و یا بگوشت بزیادت
جایز بود مسئله فروختن گندم بآرد گندم و یا پست گندم جایز نبود باجماع مسئله فروختن
ثمره چوب زیتون بروغن زیت و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نباشد مگر که روغن زیادت
بود از آن روغن که در کنجد و زیتون است مسئله وام بستدن نان بوزن جایز بود و بشمار
جایز نبود و این قول ابی یوسف رح است و فتوی برینست و بقول ابی حنیفه رح بهر دو طریق جایز نبود و
بقول محمد رح جایز بود مسئله میان بنده و مولی و میان مسلمان و حربی در دار حرب ربوا حرام نبود و بقول
ابی یوسف و شافعی رح میان مسلمان و حربی در دار حرب ربوا حرام بود باب

الحقوق مسئله بخریدن منزل منزلی بالا در ربع در نیاید مگر که ذکر کند در بیع بکل حق هوله او مرافقه او

بکل حق قلیل وکثیر هو فیه او منه مسئله اگر بیت خرید در بیع بکل حق ذکر کرد بالاء آن در نیاید

تا ذکر بالا در بیع بصریح ذکر نکند مسئله اگر سرای علی خرید تمام ماان در بیع درآید و بالاء آن سرای

نیز درآید مسئله ساباط در خریدن سرای در نیاید مگر که ذکر کند بکل حق هوله او بمرافقه او

بکل قلیل وکثیر هو فیه او منه وبقول ابی یوسف ومحمد رح اگر در ساباط درون سرای است

بی آنکه ذکر کل حق هوله کند ساباط درآید در بیع مسئله اگر از سرای بیت ویا منزل ویا مسکن خرید

طریق ومسیل وشرب در بیع در نیاید مگر که بکل حق هوله او بمرافقه ذکر کند مسئله اگر از سرای خانه

ویا منزل ویا مسکن اجارت داد طریق ومسیل درآید بی آنکه حقوق ومرافق ذکر کند

باب الاستحقاق مسئله اگر مردی کنیزکی خرید وقبض او فرزند آورد ومردی

استحقاق جاریه ببینه ثابت کرد جاریه را با فرزند برد واگر مشتری اقرار جاریه برای او کرد

فرزند در اقرار در نیاید زیرا که بینه حجتی متعدیه است نه اقرار مسئله تناقض در دعوی

ملک مانع است تا اگر از شخصی طلب هبه کرد یا طلب شرا کرد وبعده دعوی ملک کرد پیش از هبه یا پیش از

شرا دعوی نشنوند ودر دعوی حریت وطلاق ونسب تناقض مانع نیست تا اگر بنده مشتری را

گفت مرا بخر که من بنده ام وبخرید واین بنده آزاد پیدا شد اگر بائع حاضر بود ویا غایب بود ضیعت

معلوم مشتری بر بائع رجوع کند واگر بائع غایب بود ومعلوم نبود که کجاست مشتری بر بنده ثمن رجوع

کند وبنده بر بائع کند وبقول ابی یوسف رح در هر دو صورت مشتری بر بنده رجوع نکند

مسئله اگر بنده گفت مرا گرو ستان که من بنده ام وزید گرو ستد این بنده آزاد بود زید بر بنده بحال

بوام رجوع نکند وبقول ابی یوسف رح در رهن نیز بر بنده رجوع نبود مسئله اگر مردی در سرای شخصی

مجهول دعوی کرد وصاحب سرای بصد درم صلح کرد وبعضی از این سرای مردی دیگر باستحقاق

برد مدعا علیه بر مدعی هیچ رجوع نکند واگر دعوی تمام سرای کرده بود وبعده صلح کرد مدعا علیه بحصه آن از

مال صلح بر مدعی اول رجوع کند مسئله اگر مردی ملک غیر بی اذن او فروخت مالک مخیر بود در اجازت

وفسخ ودر اجازت لقاء مبیع ولقاء متعاقدین شرط است ولقاء ثمن نیز در اجازت شرط است

اگر از جنس عروض باشد وبقول شافعی رح بیع فضولی منعقد نشود مسئله اگر مردی

۱۲۷

بنده زید را غصب کرد و فروخت و مشتری ازاد کرد بعده غاصب را زید در بیع اجازت کرد عتق
درست باشد و بقول محمد رح درست نباشد و اگر مشتری از غاصب قبض کرد و بدست دیگری
فروخت و مالک بیع اول را اجازة کرد بیع دوم جایز نبود و اگر دست بنده مغصوب نزدیک مشتری
بریدند و مشتری ارش بستد و مولی بیع غاصب را اجازة کرد ارش مشتری را بود و انچه از ارش زیادة
بر نصف ثمن بود صدقه بدهد **مسئله** اگر بنده غیر را فروخت بی اذن او و مشتری بینه اقامت کرد بر اقرار
بایع که مولی بنده او را بر بیع بنده اذن نکرده است و یا بر اقرار مولی بنده که مولی بر بیع او نفرموده است و میخواهد که
بیع را رد کند بینه مشتری نشنوند و اگر بایع پیش قاضی اقرار کرد که بی اذن مولی فروخته و مشتری طلب فسخ کرد بیع
باطل شود **مسئله** اگر مردی سرای غیر را فروخت و مشتری سرای را در بنای خود داخل کرد بایع ضامن
نشود و بقول محمد رح و قول اول از ابی یوسف رح ضامن شود **باب السلم** هر چیزی
که ضبط صفت او ممکن شود و مقدار او معلوم بود سلم در و جایز بود و انچه ضبط صفت او و معرفت مقدار او
ممکن نبود سلم در و جایز نبود پس سلم در مکیل و موزون جز دراهم و دنانیر و در عددی متقارب چون جوز
و بیضه و فلس و خشت خام و پخته بقالب معلوم و در مذروع چون جامه بشرط بیان مقدار گز و صفت
صنعت جایز بود و سلم در دراهم و دنانیر و حیوان و در اطراف او و در پوستینها معدود و پشتارها
هیزم و در دستها تره و در جواهر و خرمهره جایز نبود **مسئله** سلم جایز است در چیزیکه از وقت عقد سلم
تا وقت حلول اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت سلم موجود بود و بوقت تمام شدن مهلت موجود نبود و
یا در وقت عقد سلم منقطع شود و در آخر مهلت موجود بود سلم جایز نبود و بقول شافعی رح اگر در وقت
حلول اجل موجود شود جایز بود **مسئله** سلم در ماهی تازه در غیر وقت جایز نبود و در ماهی تازه در وقت
وی بوزن معلوم جایز بود **مسئله** در ماهی شور بوزن معلوم جایز بود **مسئله** سلم در گوشت
جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر جنس گوشت و نوع او و سن حیوان و صفت او و
موضع بریدن گوشت و مقدار او بیان کند جایز بود **مسئله** اگر سلم بست به پیمانه معین که مقدار
او معلوم نبود و یا بگزی معین که قدر او معلوم نبود و یا سلم بست در گندم دهی معین و یا در
خرما درختی معین جایز نبود **مسئله** در سلم شرط است بیان جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت
واقل او یکماه است و مقدار سرمایه اگر سرمایه از جنس مکیل و موزون و یا معدود بود

۱۲۹

و جای تسلیم مسلم فیه اگر در مسلم فیه حمل و مونت بود و اگر در مسلم فیه حمل و مونت نیست در مکان بیع عقد
تسلیم کند و قبض سرمایه پیش از انکه هر دو عاقد جدا شوند شرط است و بقول ابی یوسف و محمد رح
چون سرمایه معین بود بیان او و بیان مکان تسلیم شرط نیست در سلم و مسلم فیه را در موضع عقد سلم تسلیم کند
مسئله اگر بدویست درم یک خروار گندم سلم بست صد درم وام بوده است بر مسلم الیه و صد درم نقد
داد سلم در حصه صد درم دین باطل شود و در صد درم نقد درست بود مسئله تصرف در سرمایه و در مسلم فیه پیش از
قبض جایز نبود تا اگر دیگری را در مسلم فیه شریک میکند و یا مسلم فیه را بتولیت میفروشد جایز نبود مسئله اگر در سلم
اقالت کردند رب سلم نتواند که بدل سرمایه از مسلم الیه چیزی بستاند مسئله اگر مسلم الیه یک خروار گندم خرید و
رب سلم را فرمود تا از بدل مسلم فیه قبض کند جایز نبود و اگر مسلم الیه رب سلم را فرمود که اول بار برای او قبض کند
بعده برای خود قبض کند و او همچنان کند یعنی یکبار برای او پیمانه کرد و بار دوم برای خود پیمانه کرد جایز بود و اگر یک
خروار گندم خرید و زید را فرمود که بدل قرض خود قبض کند جایز بود مسئله اگر در خروار گندم سلم بست و رب سلم
مسلم الیه را فرمود تا بظرف رب سلم کیل کند و مسلم الیه بغیبت رب سلم بظرف او کیل کرد قبض نبود و اگر طعام
معین بخرید و بایع فرمود تا بظرف مشتری کیل کند و بایع در غیبت مشتری باو نداو کیل کرد قبض بود مسئله
اگر بجاریه در خروار حنطه سلم بست و مسلم الیه جاریه را قبض کرد بعده اقالت کردند پس جاریه مسلم الیه مرد و یا پیش
از اقالت جاریه مرد اقالت باقی بود در مسئله اول درست باشد و در مسئله دوم قیمت جاریه واجب آید بر مسلم الیه
و اگر مردی جاریه خرید بصد درم پیشتر اقاله کردند و آن جاریه بدست مشتری بمرد اقالت باطل شود و اگر بعد از موت
جاریه اقالت کردند نیز اقالت باطل بود مسئله اگر مسلم الیه میگوید که ردی شرط کرده ام و رب سلم میگوید
که هیچ شرط نکرده ام قول مسلم الیه معتبر نبود و اگر رب سلم دعوی شرط ردی میکند و مسلم الیه
منکر است قول رب سلم بود و بقول ابی یوسف و محمد رح قول مسلم الیه معتبر بود مسئله اگر
رب سلم دعوی اجل میکند و مسلم الیه منکر است قول رب سلم معتبر بود باتفاق و اگر مسلم الیه دعوی
اجل میکند و رب سلم منکر است قول مسلم الیه معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رح قول رب سلم
معتبر بود و همچنین قول مدعی در صفت معتبر است نه قول منکر مسئله جایز است سلم و استصناع
در موزه و طشت و آفتابه و چون فرماینده ببیند مخیر بود و پیش از آنکه خرنده ببیند
صانع تواند که بدست دیگری فروشد و صورت استصناع آنست که مردی موزه دوزی را گوید که موزه از جلید

ادیم خود بر اندازه پاپوش بدوز بچندین مهلت بچندین درم و پای بنماید و باز اگر گوید که انگشتری از نقره خود برای من بساز
بچندین مهلت و بچندین درم و در استصناع موجل را حکم سلم بود و بقول ابی یوسف و محمد حکم حکم سلم ندارد

باب المتفرقات مسئله بیع سگ و یوز و درندگان و پرندگان جایز است و بقول شافعی رحمة الله علیه
بیع سگ جایز نیست و بروایتی از ابی یوسف رح فروختن سگ گزنده جایز نیست مسئله حکم ذمی در بیع خمر و خوک چون
حکم مسلمان است در بیع شیر و گوسپند مسئله اگر دیگری را گفت بنده خود بدست زید بهزار درم بفروش بدانکه من میانجی
ام برای تو پانصد درم جز هزار درم و او فروخت بیع جایز بود و بر میانجی هیچ واجب نیاید و اگر گفت بنده خود بدست
زید بهزار درم بفروش بدانکه من میانجی ام برای تو پانصد درم از بهای آن بنده جز هزار درم و او بفروخت
بهزار درم بر مشتری واجب آید و صد درم بر میانجی لازم مسئله اگر کنیزکی را خرید و پیش از قبض کردن
تزویج کرد و شوهر او را وطی کرد و وطی شوهر بمنزله قبض مشتری بود و نکاح حکم قبض ندارد مسئله اگر بنده را
بخرید و مشتری پیش از قبض و تسلیم ثمن غایب شد و بایع بینه اقامت کرد بشرا و غیبت مشتری پیش از تسلیم
ثمن و از قاضی طلب بیع بنده کرد برای ثمن اگر غیبت مشتری معروف است بیع بنده جایز نبود و اگر مکان مشتری
معلوم نبود بیع بنده برای دفع ثمن جایز بود مسئله اگر دو کس خرید و یکی پیش از قبض مبیع و تسلیم ثمن
غایب شد مشتری حاضر تواند که تمام ثمن بایع دهد و تمام مبیع قبض کند و چون شریک غایب حاضر
آید نتواند که نصیب خود را از مبیع قبض کند پیش از دفع نصیب خود از ثمن و بقول ابی یوسف
رح اگر حاضر تمام ثمن ادا کرد نتواند که نصیب غایب قبض کند و در نصیب غایب از ثمن متبرع
بود بر شریک رجوع نکند مسئله اگر کنیزکی را فروخته بهزار مثقال نقره و زر بر مشتری
پانصد مثقال زر و پانصد مثقال نقره واجب آید مسئله اگر درم جیاد وام داشت
و زیوف داد این را معلوم نبود تا تلف کرد دین استیفا شده باشد و بر مدیون هیچ واجب
نیاید و بقول ابی یوسف رح این تواند که مثل زیوف بمدیون رد کند و دراهم جیاد
بستاند مسئله اگر مرغی در زمین غیری بچه زه یا بیضه نهاد و یا آهو در زمین
یکی پنهان شد هر که بگیرد ملک او شود و این حکم جاییست که صاحب زمین
زمین خود را برای صید مهیا نکرده باشد و اگر زمین از برای صید مهیا
کرده باشد این همه صاحب زمین را بود مسئله آنچه بشرط باطل شود و تعلیق آن بشرط

جایز نباشد اینست بیع وقسمت واجازت ومراجعت وصلح از مال ما بذا و ابراء از دین وعزل
وکیل واعتکاف ومزارعت ومعامله در اشجار واقرار ووقف وتحکیم **مسئله** انچه بشرط فاسد
باطل نشود اینست قرض وهبه وصدقه ونکاح وطلاق وخلع وعتق ورهن وایصا
وصیت وشرکت ومضاربه وقضا وامارت وکفالت وحواله ووکالت واقالت وکتابت
واذن بنده بتجارت ودعوی نسبت فرزند وصلح از دم عمداً وصلح از جراحت وعقد ذمه وتعلیق
رد بعیب ویا بخیار شرط وعزل قاضی **کتاب الصرف** صرف عبارت از بیع زر بزر ونقره بنقره
ویا نقره بزر یا زر بنقره است **مسئله** اگر زر بزر ویا نقره بنقره بیفروشد قبض هر دو عوض
در مجلس صرف شرط است اگرچه یکی جید ودوم ردی بود ویا یکی ساخته ودوم ناساخته بود
مسئله اگر زر بنقره بیفروشد قبض هر دو عوض در مجلس شرط است وتفاضل جایز بود واگر زر
بنقره بگزاف بیفروشد بی آنکه وزن کند جایز است بشرطیکه هر دو عوض در مجلس قبض کند **مسئله**
تصرف در ثمن صرف پیش از قبض جایز نبود پس اگر فروخت دینار را بدراهم وقبض نکرد دراهم و
خرید بدان دراهم جامه را بیع فاسد باشد آن وبقول زفر رح جایز است **مسئله** اگر کنیزکی را با طوق نقره
فروخت بدو هزار وقیمت جاریه هزار درم نقره است وقیمت طوق نیز هزار درم
نقره است ومشتری در مجلس هزار درم ببایع داد واز مجلس متفرق شدند هزار درم
مقبوض بهای طوق بود وهمچنین اگر جاریه را با طوق نقره بدو هزار درم خرید هزار حال
وهزار بمهلت بیع جایز بود وهزار درم حال بهای طوق بود **مسئله** اگر تیغی با حلیه فروخت
بصد درم وحلیه پنجاه درم نقره است واز بهای پنجاه درم ببایع داد بیع درست باشد وپنجاه
درم مقبوض حصه حلیه بود اگر بیان نکند که این پنجاه درم حصه حلیه است وهمچنین اگر گفت
این پنجاه درم از بهای هر دو چیز است پنجاه درم حصه حلیه بود وبیع جایز بود واگر
هر دو عاقد متفرق شدند وهیچ قبض نشد بیع در سیف درست بود ودر نقره فاسد شود
اگر نقره از تیغ جدا شود بی ضرر اگر بی ضرر جدا نمیشود در هر دو باطل شود **مسئله** اگر اوند نقره فروخت
وچیزی از ثمن قبض کرد واز مجلس متفرق شدند بمقدار یکه ثمن قبض نشده است بیع باطل شود
ودر مقدار یکه ثمن قبض شده است بیع جایز بود واوند میان هر دو مشترک بود واگر بعضی از اوند مستحق

۱۳۱

باستحقاق بر دشتری مخیر بود باقی حصه ثمن بستاند و یا رد کند مسئله اگر قطعه نقره فروخت و بعضی
ازان قطعه مستحق باستحقاق بر دشترے باقی بحصه ثمن بستاند بی خیار مسئله اگر دو درم نقره
و یکدینار زر بیکدرم نقره و دو دینار زر فروخت جایز بود و درم مقابل دینار بود و دو درم مقابله
دو دینار بود و بقول زفر و شافعی رح جایز نبود و همچنین اگر یک خروار گندم و یک خروار جو به
خروار گندم و بدو خروار جو فروخت جایز بود و هر جنس مقابل خلاف جنس بود و بقول شافعی
رح و زفر جایز نبود مسئله اگر یازده درم را بده درم و یکدینار زر فروخت بیع جایز بود مسئله
اگر زید بر عمرو ده درم یافت دارد و عمرو بدست زید دینارے فروخته بمقابله ده درمی که بر عمرو
بود و یا بده درم مطلق فروخت و عمرو دینار زر بر زید داد در هر دو نوع بیع جایز بود و ده درم
از ذمه عمرو بطریق مقاصاة ساقط شود مسئله اگر یکدرم صحیح و دو درم مغشوش بدو درم صحیح و یکدرم
مغشوش فروخت جایز بود مسئله درم و دینار که در وزر و نقره
غالب بود حکم زر و نقره خالص دارد تا اگر دراهم صحیح بدراهم مغشوش
که نقره غالب دارد میفروشد و یا دنانیر خالص بدنانیر مغشوش که زر غالب دارد
می فروشد و یا درم مغشوش بدرم مغشوش و یا دینار مغشوش بدینار مغشوش میفروشد اگر برابر
وزن فروشد جایز بود و بزیادت و نقصان جایز نبود و اگر این دراهم و دنانیر که غالب است دران
زر و نقره بوام میستاند جایز نبود مگر بوزن مسئله و اگر در درم و دینار غش غالب است حکم درم و دینار
ندارد و اگر بجنس خود بتفاضل فروشد جایز بود و اگر بوزن رواج دارند بیع و استقراض بوزن جایز بود و
اگر بعدد رواج دارند بیع و استقراض بعدد جایز بود و اگر بهر دو رواجست بیع و استقراض بهر دو طریق جایز
بود و مادامیکه رواج دارند بتعیین در بیع و شرا معین نشوند و اگر رواج ندارند معین شوند و اگر در دراهم و دنانیر
غش برابرست در بیع و شرا و استقراض حکم دراهم و دنانیر دارند که در ایشان غش غالب است و در حق صرف
حکم غالب غش دارند اگر بدراهم مغشوش و یا بفلوس نافقه چیزے خرید و کاسد شد بیع باطل شود و بقول ابی یوسف رح بر مشتری قیمت دراهم و فلوس روز
بیع واجب شود و بقول محمد رح قیمت آخرین روزے که تعامل کرده اند واجب آید مسئله بیع بفلوس نافقه جایز بود اگرچه تعیین نکند و بیع بفلوس
کاسد جایز نبود مگر که تعیین کند مسئله اگر بفلوس نافقه بیع کرد بعده کاسد شد بیع باطل شود و اگر بفلوس نافقه وام بستد
بعده کاسد شد مثل آن فلوس را رد کند و بقول ابی یوسف رح قیمت فلوس روز قبض واجب آید و بقول محمد رح

قیمت روز کاسد واجب آید مسئله اگر نصف درم فلوس چیزی خرید درست بود بر مشتری واجب شود
انچه از فلوس بسیم درم بیاید مسئله اگر مردی درم بصراف داد و گفت که بدین درم را فلوس ده و نیم درم
کم از حبه ده جایز بود کتاب الکفالة کفالت عبارت از ضم ذمه بذمه دیگر است
در مطالبه و کفالة بنفس جایز است بلفظ کفلت بنفس فلان یعنی میانجی شدم بنفس فلان
اگرچه متعدد شود تا اگر دو مرد و یا سه مرد میانجی شوند جایز بود بنفس او نیز کفالت بنفس جایز
بود بلفظی که معبر است از بدن چون رقبه و روح وجسد و رأس و وجه و نیز کفالة منعقد شود
بکفالت بنصف فلان و ثلث فلان و بلفظ ضمنت فلانا و بلفظ علیّ و الیّ و یا بلفظ انا زعیم به و
قبیل به یعنی من میانجی ام بنفس فلان مسئله اگر گفت من ضامنم بمعرفت او میانجی نشود
مسئله اگر در کفالت شرط کرد که مکفول عنه را در وقت معین تسلیم کند لازم شود احضار وی
بدان وقت اگر مطالبه کند و اگر از احضار عاجز آید قاضی میانجی را حبس کند و اگر مکفول بنفسه غایب شد
قاضی کفیل را مدت آمدن و رفتن مهلت دهد اگر این مهلت گذشت و حاضر نیاورد کفیل را حبس کند
اگر مکفول بنفسه غایب شد مکان معلوم نیست کفیل را مطالبه نبود و اگر کفیل مکفول عنه را حاضر آورد
در مکانیکه مکفول له تواند که مخاصمت کند چنانچه در شهر تسلیم کند کفیل نفس از کفالت بری شود و اگر
شرط کرد که در مجلس قاضی تسلیم کند لازم شود که در مجلس قاضی تسلیم کند مسئله کفالت بنفس باطل
شود بموت مطلوب و بموت کفیل فاما بموت طالب باطل نشود مسئله اگر میانجی بنفس مطلوب را
بطالب تسلیم کرد از ضمانت بری شود اگرچه در حالت کفالت برائت بتسلیم مطلوب شرط نبوده است
مسئله اگر مکفول عنه نفس خود را تسلیم کرد از جهت کفیل کفیل بری میشود اگر وکیل کفیل و یا رسول کفیل مطلوب را
بطالب تسلیم کرد کفیل بری شود مسئله اگر کفیل بنفس شد بشرطیکه اگر مکفول به را فردا تسلیم نکنم ضامن باشم بدانچه
بر وی است جایز بود و اگر فردا مکفول به را تسلیم نکرد و یا مطلوب بمرد مال را ضامن شود و بقول شافعی رح این کفالت
جایز نبود مسئله اگر بر یکی دعوی صد دینار کرد و مردی میانجی شد و گفت اگر فردا مدعا علیه را بتو تسلیم نکنم صد دینار بر من بود و مدعی
طلب دو دینار نکرد مدعا علیه را تسلیم نکرد صد دینار لازم شود مسئله در حدود و قصاص بر میانجی دادن بنفس جبر نکند قاضی
مدعا علیه را و بقول ابی یوسف و محمد رح در حد قذف و قصاص میانجی دادن بنفس جبر کند مسئله در حدود
و قصاص حبس نکند مگر بگواهی دو مستوران و یا گواهی یک عدل که قاضی بعدالت او عالم بود مسئله

این مبیع کند جائز نبود و اگر در خط بیع گواهی نبشت و مهر کرد و میانجی نشد تسلیم نبود و تواند که دعوی ملکیت

کند **مسئله** اگر از مردی میانجی خراج شد و یا بدان رهن داد و یا میانجی نوایب و قسمت شد جائز

شود **مسئله** اگر از مردی را گفت که برای تو میانجی شده ام از فلان بصد درم بمهلت یکماه و طالب و مقر له

گفت که بصد درم حال است قول ضامن معتبر بود **مسئله** اگر کنیزکی را خرید و مردی ضمان درک شد و این کنیزک را

مردی باستحقاق برد تواند که مشتری کفیل را بگیرد تا حکم بر بایع بثمن برای مشتری نشود **باب کفالت**

الرجلین **مسئله** اگر دو مرد دین دادنی دارند و هر دو میانجی یکدیگر اند و یکی مقداری از دین

ادا نتواند کرد که بر بدیون دوم رجوع کند تا زیادت از نصف ادا نکند اگر زیادت از نصف ادا کرد بزیادت

بر شریک رجوع کند **مسئله** اگر دو مرد از شخصی میانجی شدند و هر دو میانجی یکدیگر شدند هر چه یکی از ایشان

ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر خواهد بتمام بر اصیل رجوع کند **مسئله** اگر طالب یک میانجی را

بری گرداند تواند که دوم را بتمام دین مطالبه کند **مسئله** اگر دو شریک مفاوض از شرکت جدا شدند و وام

دادنی دارند غریم تواند که از هر که خواهد تمام دین بستاند و هر یکی از ایشان بر شریک رجوع نکند مگر زیادت

از نصف ادا کند **مسئله** اگر دو بنده را بیک عقد کتابت مکاتب گرداند و هر دو مکاتب یکدیگر میانجی شدند هر که از ایشان

از مال کتابت چیزی ادا کند نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر مولی پیش از ادا یکی از ایشان آزاد کرد

مولی تواند که حصه مکاتب دوم از هر که خواهد بستاند و اگر مولی حصه مکاتب دوم از آزاد بستد آزاد رجوع

کند بر مکاتب و اگر از مکاتب بستد مکاتب نتواند که بر آزاد رجوع کند **مسئله** اگر مولی از بنده خود میانجی شد

بمالیکه بروی لازم نیست مگر بعد از عتق حال و غیر حال نگفت حال لازم شود **مسئله** اگر زید بر بکر دعوی رقبه بنده کرد

که در قبض بکر است و مردی نفس بنده میانجی شد و بنده مرد و مدعی بر ملکیت بنده بینه اقامت کرد میانجی قیمت بنده

ضامن شود **مسئله** اگر بر بنده دعوی مال کرد و مردی بنفس بنده میانجی شد و بنده بمرد میانجی بری شود **مسئله**

اگر بنده از مولی باذن او میانجی شد یا مولی از بنده میانجی شد و بعد از عتق او مال ادا

کرد هیچکس بر دیگری رجوع نکند **کتاب الحوالت** حوالت عبارت از نقل

دین است از ذمه بر ذمه دیگر **مسئله** حواله در دین جائز است برضای

محتال یعنی داین و برضای محتال علیه یعنی کسیکه قبول کرده

چون حواله قبول کرد حواله تمام شد محیل یعنی حواله کننده از دین بری شود

ومحتال له بر محیل رجوع نکند مگر تنوی ست یعنی بهلاک حق داین وان وقتی بود که محتال علیه حواله را منکر شود
و سوگند خورد و محتال له را بینه نبود و یا محتال علیه مفلس بمیرد در هر دو صورت محتال له بر محیل رجوع
کند و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر قاضی بافلاس محتال علیه حکم کرد نیز محتال له بر محیل رجوع کند
مسئله اگر محتال علیه از محیل انچه بسبب حواله داده ست طلب کرد و محیل میگوید که بر تو حواله کرده ام دینی که مرا
بر تو یافت بوده ست و محتال علیه منکر ست بر محیل واجب اید مثل انچه محتال علیه ادا کرده ست مسئله
اگر محیل از محتال له طلب کرد بدانچه او را حواله کرده ست و گفت ترا حواله کرده ام تا برای من قبض کنی و
محتال له میگوید مرا بر تو دینی یافت بوده ست و بدان حواله کرده و محیل از دین منکر ست قول محیل معتبر بود
مسئله اگر هزار درم بر یکی امانت نهاد و بران حواله کرد جایز بود و اگر آن هزار درم هلاک شد محتال علیه
بری شود مسئله سفاتج یعنی هندوی مکروه ست و ازین وامی ست که بکسی دهد تا مقرض از خوف راه
ایمن شود کتاب القضاء مسئله هر که اهل شهادت ست اهل قضاست و فاسق اهلیت
قضا دارد چنانچه اهلیت شهادت دارد و لیکن نشاید که فاسق را قضا دهند مسئله اگر قاضی
عادل بستدن رشوت فاسق شد از قضا معزول نشود اما مستحق عزل شود اگر قضا بر شوت بستد
قاضی نشود و بقول شافعی رح گواهی فاسق و قضا فاسق جایز نبود مسئله فاسق صلاحیت فتوی
دارد و بقولی صلاحیت ندارد مسئله نشاید که قاضی درشت خوی و جبار و تیره کار بود و باید که قاضی
معتمد به باشد در پارسائی و صلاحیت و در عقل و فهم و علم باحادیث و اثار و وجوه فقه واثق بود
و اجتهاد قاضی شرط اولیتر ست یعنی اولی انست که قاضی مجتهد بود و باید که مفتی نیز بدین
اوصاف موصوف بود اگر قاضی خایف ست بر نفس خود از ظلم مکروه بود که قضا قبول کند و اگر امین بود
قبول قضا مکروه نبود و نشاید که درخواست قضا کند مسئله جایز ست قبول قضا از سلطان عادل و ظالم
و اهل بغی مسئله بعد از قبول قضا تفحص حال دیوان قاضی ماضی کند و دیوان عبارت از خریطها ست که دران
نسخهای سجلات و صکوک و محاضر و غیر انست و در حال محبوسان نظر کند پس هر که اقرار کند بحقی و یا بینه
بر وی اقامت کنند الزام کنند و اگر اقرار نکرد و بینه حاضر نشد بفرماید تا ندا کنند هر روز تا خصم
حاضر شود و در ودیعتها و اجرة و وقف عمل کند به بینه و یا باقرار و بقول قاضی معزول عمل نکند
مگر که ذو الید اقرار کند که قاضی این امانت و یا وقف و یا اجرت آن بدو تسلیم کرده ست

۱۳۷ تقلید کردند سلف از حجاج ... در ودیعتها یعنی اگر قاضی معزول بگوید مالی که در دست زید ست از بکر بوده ست و من بطریق امانت بسوی زید دفع کرده ام لا یقبل قوله کذا فی شرح وقایه ۱۲

انکاه و بقول قاضی معزول قبول کند و حکم در مسجد و در سرای خود کند و بقول شافعی رحمة الله علیه در
مسجد نشستن برای حکم مکروه است مسئله هدیه رد کند مگر از قرابت خود و یا از کسی که پیش از قضا
هدیه او قبول می کرد و در دعوت خاصه حاضر نشود و در نماز جنازه حاضر شود و بیمار را بپرسد و هر دو
خصم را برابر دارد در نشستن و پیش آمدن و در روی یکی از دو خصم بخوشی نظر
نکند و با یکی از دو خصم تبسم و مزاح نکند و یکی از دو خصم اشارت و تلقین حجت نکند
و نیز یکی را از ایشان ضیافت نکند و گواه را تلقین نکند و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه تلقین شاهد جایز بود اگر متهم نباشد **فصل** مسئله چون حق
مدعی پیش قاضی ثابت شد مدعا علیه را بفرماید تا حق مدعی دفع کند و اگر
امتناع آورد حبس کند و در بهای متاعی که خریده باشد و در بدل قرض و در مهر حال
و در آنچه بسبب کفالت لازم شود فاما در غیر آن اگر مدعا علیه گوید که من فقیرم حبس نکند
مگر که مدعی اثبات کند بدستی که قاضی مصلحت بیند و تفحص کند اگر مالی ظاهر
نشد رها کند و غرماء او را از وی جدا نکنند یعنی غرماء با او ملازمت کنند
مسئله اگر مدعا علیه پیش از حبس بینه افلاس اقامت کرد قبول نکنند و اگر
بعد از حبس مدعا علیه بینه افلاس اقامت کرد و مدعی بینه غنا آورد بینه مدعی اولی
بود مسئله اگر قاضی از حال محبوس تفحص کرد و غناء او ظاهر شد حبس او موبد کند مسئله شوهر را
با امتناع از نفقه زن حبس کنند مسئله پدر را لیکن در دین فرزند پدر را حبس نکنند و اگر از نفقه پدر فرزند
امتناع آورد حبس کنند **کتاب القاضی الی القاضی** مسئله اگر قاضی بجانب قاضی در
حقوق نامه نویسد جایز بود و در حد و قصاص اگر نامه نویسد جایز نبود مسئله اگر پیش قاضی
گواهان بحضور خصم گواهی دادند حکم کند و حکم نامه نویسد و آن را سجل میخوانند و اگر در پیش قاضی
در غیبت خصم گواهی دادند حکم نکنند و نامه جانب قاضی دیگر نویسد و در آن نامه ذکر
شهادت کند تا قاضی مکتوب الیه حکم کند بدان نامه و این نامه را کتاب حکمی گویند و
در حقیقت آن نامه نقل شهادت است و چون نامه بر قاضی فرستد باید که پیش
گواهان که بر آن قاضی خواهند رفت نامه بخواند و مهر کند و بگواهان تسلیم کند و

۱۳۸

بقول ابی یوسف رحمة الله علیه خواندن نامه و مهر کردن پیش گواهان شرط نیست ولیکن
این مقدار شرطست که پیش گواهان گوید این نامهٔ و مهر منست و چون نامهٔ قاضی
بقاضی دیگر رسد باید که قاضی در مهر نامه نظر کند و نامه در غیبت خصم و شهود قبول
نکند **مسئله** اگر گواهان گواهی دادند که این فلان قاضیست در مجلس حکم باتسلیم کرده است و پیش
ما خوانده است و مهر کرده قاضی نامه را بکشاید و پیش خصم بخواند و آنچه در نامه مسطورست بر خصم لازم
کند و نامهٔ قاضی بموت قاضی کاتب و بعزل او و بموت و عزل قاضی مکتوب الیه باطل شود مگر که قاضی
در مکتوب نبشته باشد که این نامه بجانب فلان قاضی است و بجانب هر قاضی از قضاة مسلمانان که این نامه بدو رسد
اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بمرد نامه باطل نشود و بموت خصم نامهٔ قاضی باطل نشود **مسئله** حکم زن در همه چیزها جایزست
مگر در حد و قصاص **مسئله** قاضی خلیفه نگیرد مگر که والی بدو تفویض کرده باشد فاما مامور باقامت جمعه را جایز که خلیفه گیرد بی اذن
امام **مسئله** اگر پیش قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر مخالف قران و حدیث مشهور و اجماع نبود امضا کند **مسئله** حکم قاضی
بگواهان دروغ در عقود و فسوخ نافذ بود ظاهرا و باطنا فاما املاک مرسله یعنی در ملک مطلق قاضی بگواهان دروغ
۱۳۹ ظاهر نافذ شود و باطن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح حکم قاضی بگواهی دروغ در عقود و فسوخ در ظاهر نافذ بود و
در باطن نافذ نبود **مسئله** حکم قاضی بر غایب جایز نبود مگر بحضور وکیل و یا وصی غایب یا دعوی بر غایب که سبب دعوی او بر حاضر
بود پس حاضر بجای غایب خصم شود چنانکه زید دعوی متاع کرد که در قبض عمرو است بسبب شرا از بکر غایب و عمرو منکر شد و بینه
شرا و ملکیت اقامت کرد و بکر بعد از حکم حاضر شد و از شرا منکر شد انکار او معتبر نبود **مسئله** جایزست که قاضی مال صغیر را
وام دهد و صک قرض نویسد اما پدر و وصی نتواند که مال صغیر را وام دهد والله اعلم **باب**
التحکیم **مسئله** اگر دو کس مردی را حکم گرفتند تا میان هر دو حکم کند پس حکم به بینه و یا باقرار و یا
بنکول از سوگند حکم کرد جایز بود **مسئله** حکم گرفتن در حدود و قصاص جایز نبود **مسئله** اگر در قتل
خطا حکم گرفتند و او بدیت بر عاقله حکم کرد جایز نبود **مسئله** در حکم اهلیت قضا شرطست تا اگر کافر و یا بنده
و یا صبی و یا ذمی و یا محدود در قذف را حکم گرفتند جایز نبود **مسئله** هر یک از خصمان توانند که پیش از
حکم حاکم رجوع کنند و چون حکم کرد لازم شود بر هر دو خصم **مسئله** اگر حکم حاکم پیش قاضی رفع کردند امضا
کند اگر موافق مذهب بود و اگر مخالف بود ابطال کند **مسئله** باطل است حکم حاکم برای پدر و مادر
و فرزند و زن چنانکه حکم قاضی برایشان باطل است و حکم حاکم بر پدر و مادر و فرزند و زن

جایز بود **مسائل شتی** **مسئله** اگر از خانه یکے علو دارد و دیگرے سفل صاحب سفل نتواند که

در دیوار میخ زند و یا روزنے سوراخ کند بی رضا صاحب علو و بقول ابی یوسف و محمد رح

اگر علو را زیان ندارد تواند که بکند **مسئله** اگر کوچه الیست دراز و ازان کوچه کوچه سربست بیرون

آمده است اهل کوچه دراز نتواند که درین کوچه سربست درے کشایند فاما اگر کوچه مدور است که هر دو

طرف او بکوچه دراز متصل است هر یک تواند که درین کوچه که درین کوچه مدور درے کشاید

مسئله اگر زید بر عمرو دعوے هبه سرائی کرد که در دست عمرو است و گفت که عمرو این سرا را

در فلان وقت بمن بخشیده بود قاضی بینه طلب کرد بعد ازان گفت که عمرو از هبه منکر شده بود ازو

بخریده ام و بینه بر شرا اقامت کرد بتاریخ سابق از هبه مقبول نبود و اگر تاریخ شرا موخر بود از هبه

مقبول بود **مسئله** اگر مردے دعوے کرد که این جاریه از من خریده داد اگر بایع ترک خصومت

گرفت بائع تواند که این جاریه را وطی کند **مسئله** اگر اقرار کرد که از فلان ده درم قبض کرده ام بعده

میگوید که ده درم زیوف بود تصدیق کنند **مسئله** اگر گفت ترا بر من هزار درم است و او رد کرد

بعده تصدیق کرد هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر بر زید دعوی مالی کرد و زید گفت ترا بر من هیچ وقت چیزے

نبود و مدعی بینه بهزار درم آورد و زید بینه بر ادا و یا با برا آورد مقبول بود و بقول شرح مقبول

نبود و اگر زید انکار کرد در جواب دعوے و گفت ترا بر من هرگز چیزے نبوده است و ترا نمی شناسم و مدعی

بینه بهزار درم آورد و زید بینه بر ادا و یا با برا آورد نشوند **مسئله** اگر مردی بر زید دعوی کرد که کنیزک بدست

من فروخته و زید گفت که کنیزک بدست تو نفروخته ام و مدعی بینه بشرا آورد بعده مدعی در کنیزک عیبی یافت

و دعوی رد کرد و زید بینه می آرد که مدعی از جمله عیوب ابرا کرده است بینه زید نشنوند **مسئله** اگر مردی صک اقرار

بدیون نبشت و در آخر ذکر کرد که هر که این صک بیرون ارد و طلب کند انچه در وی است از

حق او را رسد و وکیل بود و متصل نبشت انشاء الله تعالے و یا در آخر صک شرا نبشت که اگر بر فلان مدعی

دعوی استحقاق کند خلاص و تسلیم آن بر من بود انشاء الله تعالی تمام صک باطل شود و بقول ابی

یوسف و محمد رح اقرار آخر که متصل است با انشاء الله تعالی باطل شود و در اقرار مقدم باطل نشود

مسئله اگر زن ذمی بعد از موت شوهر میگوید که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثه ذمی میگویند

که پیش از موت او اسلام آورده است قول ورثه معتبر بود و بقول زفر رح قول زن معتبر بود **مسئله** اگر

او را ازان انکار کرده باشد ... قوله مقبول بود زیرا که جمع درمیان دو قول زید ممکن است باین طریق که مراد از قول او ترا در هیچ وقت بر من چیزی نبود این باشد که بعد ادای یا بعد ابرا ترا بر من چیزے نبود ۱۲ شرح وقایه ۱۲ قوله نشنوند زیرا که درمیان دو شخص معامله

۱۴۰

مودے بمرد بشخصی ودیعت گذاشت ومودع میگوید کہ زید پسر این میت است بجز او وارث ندارد
مال را بدو دفع کند واگر مودع دیگر را میگوید کہ این نیز پسر میت است واول پسر او را تکذیب کرد مال
برای اول حکم شود مسئلہ اگر میراث میان ورثہ ویا میان غرما قسمت کردند از غریم ووارث
میانجی نستانند وبقول ابی یوسف ومحمد رح قاضی میانجی ستاند مسئلہ اگر بر ذو الید
دعوی کرد بسبب ارث از پدر برای خود وبرای برادر غایب وبینہ اقامت کرد نصف سرای
بستانند ونصف دیگر بر ذو الید گذارند وبقول ابی یوسف ومحمد رح اگر ذو الید منکر است نصف
دیگر از وی ہم بستانند ونزد امین نہند واگر منکر نبوده بدست او گذارند تا غایب بیاید وچون غایب
حاضر شود محتاج نشود بسوی اعادت بینہ وتسلیم کرده شود نصف بسوی او بدان قضا مسئلہ اگر
گفت مال من در مساکین صدقہ است ویا گفت آنچہ من مالکم در درویشان صدقہ بود مالی
صدقہ کند کہ در آن زکوة واجب بود مسئلہ اگر وصیت ثلث مال کرد بر مالیکہ دارد ثلث
آن وصیت بود مسئلہ اگر مرد برا وصی گردانید واورا معلوم نبود تا چیزی از ترکہ فروخت وصی بود
وبیع جایز بود اما اگر وکیل گرفت ووکیل پیش از علم کالا موکل فروخت جایز نبود وبقول ابی یوسف رح
در وصیت نیز پیش از علم جایز نبود مسئلہ تصرف وکیل با علام یکعدل ویا مستور جایز است وعزل وکیل ثابت
نشود مگر با علام یکعدل ویا دو مستور وبقول ابی یوسف ومحمد رح عزل وکیل بخبر یکی ثابت شود عدل وغیر عدل
برابر است مسئلہ وہمبرین صورت خلافست اگر مولی را بجنایت بنده یکی غیر عدل خبر کرد ومولی بنده را فروخت
یا آزاد کرد مختار فدا نبود مگر بخبر یکعدل ویا دو مستور وہمبرین خلافست اگر شفیع را یک غیر عدل خبر کرد وشفیع
ساکت ماند شفعہ باطل نشود مگر بسکوت بعد از اخبار یکعدل ویا دو مستور وہمبرین خلافست اگر خبر تزویج ولی بکر رسید
از غیر عدل سکوت او رضا نبود مگر بخبر یکعدل ویا دو مستور وہمبرین خلافست اگر مسلمانی را کہ
در دار حرب اسلام آورده است یکی غیر عدل بشرایع خبر کرد لازم نشود مگر بخبر یکعدل ویا دو مستور
مسئلہ اگر قاضی ویا امین او بنده را برای غرما فروخت ومال بستد وبدست او ہلاک شد وبنده را
باستحقاق بردند قاضی وامین او ضامن نشوند ومشتری ثمن رجوع بر غرما کند واگر قاضی وصی را
فرمود بفروختن بنده برای غرما پیش از قبض بنده را مستحق برد ویا بمرد ومال بدست وصی
ہلاک شد مشتری بر وصی رجوع بکند ووصی بر غرما رجوع کند مسئلہ اگر قاضی عدل وعالم میگوید

۱۴۱

که برین شخص سنگسار کردن حکم کرده ام و یا بقطع حکم کرده ام و یا گفت بضرب حکم کرده ام کردن انکار جایز بود
و دیگر را میگوید که در ذات جانی باقامت رسان کردن انکار جایز بود و بقول محمد رح کردن انکار جایز نبود تا گواه
معاینه نکند و فتوے بر اینست مسئله اگر قاضی معزول گفت زید را بهزار درم بر تو حکم کرده ام
و از تو ستده بعمر داده ام و زید می گوید بظلم ستده قول ماضی معتبر بود اگر زید مقر است که در حالهٔ
قضا ستده و همچنین اگر قاضی معزول گفت زید را که ببریدن دست تو در حقی حکم کرده ام و زید
گفت که بظلم کرده و زید مقر است که در حالهٔ قضا بوده است قول قاضی معزول معتبر بود کتاب
الشهادت مسئله شهادت اخبار است از چیزی که معاینه و مشاهده کرده است نه انکه بگمان
گوید مسئله ادای شهادت بر گواه فرض است بطلب مدعی و در حدود ستر
افضل است و در سرقه گواهی دهد که مال ستده است و نگوید که دزدی کرده است مسئله
در زنا گواهی چهار مرد شرط است و در حدود دیگر و در قصاص گواهی دو مرد شرط است و در ولادت و
بکارت و عیب ها زنان که مرد را درین اطلاع نبود گواهی یک زن مقبول است و بقول شافعی رحمة الله
علیه گواهی چهار زن شرط است مسئله در حقوق دیگر گواهی دو مرد و یا یک مرد و دو زن
مقبول است و بقول شافعی رحمة الله علیه گواهی زنان با مردان مقبول نیست مگر در اموال و توابع
آن چون اجل و شرط خیار مسئله در جمیع مسایل لفظ شهادت و عدالت گواهان شرط است تا اگر گواه
گفت میدانم و یا گفت یقین دارم که این کار چنین است گواهی او نشنوند تا نگوید که گواهی میدهم
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه گواهی معروف با مروت اگرچه فاسق است بشنوند مسئله
از حال شهود در سایر حقوق پنهان و آشکار تفحص کند و بقول ابی یوسف حاکم بر ظاهر
عدالت مسلمانی اختصار کند مسئله تعدیل خصم جایز نبود تا اگر مدعا علیه میگوید که گواهان
مدعی عدل اند نشنوند بلکه قاضی از حال گواهان تفحص کند مسئله در تزکیه شهود و ترجمه
شهادت و در رساله از جهت حاکم بر مزکی یک مرد بسنده است مسئله در بیع و اقرار و حکم
حاکم و غصب و قتل اگر خود شنیده و یا دیده باشد جایز است که گواهی دهد اگرچه اشهاد نکرده اند
مسئله گواهی فرع بی اشهاد جایز نبود مسئله اگر گواه و قاضی و راوی حادثه یاد
ندارند بشناختن خط خود عمل نکند و بی معاینه کردن بتسامع شهادت جایز نبود مگر در

قوله بر غو نا زیرا که و ... ای این فتوی ... یعنی
مسئله قوله قاضی معزول زیرا که ظاهر آن است که قاضی در حالهٔ قضا بحکم ظلم نمیکند ۱۲ شرح وقایه فارسی
مسئله قوله صورت او اینچنین است که مردی منکر است که این پسر از وی ولادت کرده است و یک شهادت میدهد
۱۴۲

نسبت و مهت و نکاح و دخول و ولایت قاضی و اصل وقف پس درین مسایل اگر گواه از کسے
شنید که براو اعتماد دارد جایز بود که گواهی دهد **مسئله** اگر چیزی بدست یکی دید جایز بود که گواهی
دهد که آن چیز از آن اوست مگر در بنده و کنیزک و بقولے از ابی یوسف رحمة الله علیه شرط
ست که غالب بود بر ظن گواه که این کالا از ان دو الید ست اگر درین مسایل گواهان پیش
قاضے بیان کردند که بتسامع و یا بسبب معاینه قبض گواهے میدهیم قبول نکند
مسئله اگر گواه میگوید که من در دفن فلان حاضر بوده ام و یا میگوید نماز جنازهٔ
فلان گذارده ام این گواه معاینه بود تا اگر پیش قاضے بیان کرد مقبول بود **باب**
من یقبل شهادته و من لا یقبل شهادته گواهی نابینا و مملوک و صبے نشنوند
و اگر کودک در حالهٔ صغر تحمل شهادت و بنده در حالهٔ رقیت تحمل شهادت کرد و بعد از بلوغ و حریت گواهی می دهند
بشنوند و بقول زفر رح گواهی نابینا در انچه بتسامع قبول ست بشنوند و بقول ابی یوسف و شافعی رح اگر نابینا در وقت
تحمل شهادت بینا بوده ست بشنوند **مسئله** گواهی محدود در قذف نشنوند اگر چه توبه کرده باشد و بقول شافعی رح بعد از
توبه بشنوند **مسئله** اگر کافر محدود در قذف اسلام آورد گواهی بشنوند **مسئله** گواهی فرزند برای مادر و پدر و گواهی نبیره و
گواهی اجداد برای نبیره و گواهی زن برای شوهر و گواهی شوهر برای زن و گواهی مالک برای بنده و برای مکاتب و
گواهی شریک برای شریک در متاع مشترک و گواهی مخنث و نوحه گر و سرود گو نشنوند و بقول شافعی رح
گواهے شوهر برای زن و گواهے زن برای شوهر بشنوند **مسئله** گواهے دشمن اگر
عداوت دنیاوی دارد و گواهے مدمن شراب بر لهو و گواهے کبوتر باز و کسیکه برای مردمان
سرود گوید و کسی که گناه موجب حد کند و کسیکه در حمام بے ازار رود و گواهے رباخوار
و مقامر بنرد و شطرنج باز نشنوند **مسئله** گواهے کسیکه در راه بول کند و یا در راه نان خورد
و کسیکه دشنام سلف اظهار کند گواهے او نشنوند **مسئله** گواهے کسیکه باشتغال
شطرنج نماز فوت کند نشنوند **مسئله** گواهی برادر و عمه و پدر و مادر رضاعے و خشوے
و دختندر و داماد و زن پسر و پدر زن بشنوند روا اهل هوای بشنوند و بقول شافعی رح گواهی اهل هوی نشنوند
مسئله گواهی خطابیه نشنوند و ایشان قومی اند که بسو گند مدعی اعتماد کنند و برای او گواهے دهند
مسئله گواهی ذمی بر ذمی و گواهی حربی بر حربی بشنوند و گواهے حربی بر ذمے نشنوند

۱۴۳

انکار او کند و اگر انکار او سپاهیانه قبول کرده شود ۱۲ شرح وقایه
برای مردمان لیکن برای دفع وحشت نفس خود سرود کند از عدالت نمی برآید ۱۲ شرح وقایه
قوله اهل هوی و اصول اهل هوی شش اند جبریه و قدریه و رافضیه و خارجیه و مشبهه و معطله و هر یکی ازیشان دوازده فرقه شده ۱۲

و بقول مالک و شافعی رح گواهی ذمی بر ذمی نشنوند مسئله اگر شخصی گناه صغیره میکند و از کبایر
محترز است و حسنات او بیشتر از سیات است گواهی او شنوند مسئله گواهی ختنه ناکرده و حرام زاده و خصی
شنوند و بقول مالک رح گواهی حرامزاده نشنوند مسئله گواهی خنثی و عاملان سلطان و گواهی ازاد کرده
برای ازاد کننده شنوند مسئله اگر ده مرد گواهی میدهند که پدر ایشان زید را وصی کرده است و زید دعوی
میکند شنوند اگر زید از وصایت منکر است نشنوند مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند که پدر غایب ایشان زید را
بقبض کردن وام وکیل کرده است وکیل دعوی وکالت میکند و یا منکر است نشنوند مسئله قاضی
گواهی برجرح نشنوند مسئله اگر گواه بعد از ادای شهادت در حال گفت در بعضی گواهی غلط
کرده ام شنوند اگر عدل بود

باب الاختلاف فی الشهادة

مسئله اگر گواهی موافق دعوی بود
شنوند و اگر مخالف بود نشنوند مسئله اگر دعوی سرای کرد بسبب میراث و یا خریدگی و گواهان مطلق ملک گواهی
دادند نشنوند و اگر دعوی ملک مطلق کرد و گواهان ملک بسبب ارث و یا خریدگی گواهی دادند شنوند مسئله اتفاق
گواهان در لفظ و معنی شرط است تا اگر یکی بهزار درم گواهی داد و دوم بدو هزار نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رح
اگر مدعی دو هزار دعوی میکند گواهی بهزار شنوند مسئله اگر یکی بهزار گواهی داد و دوم بهزار و پانصد و مدعی هزار و پانصد
دعوی کرد گواهی بهزار شنوند مسئله اگر بهزار گواهی دادند و یک گواه گفت که مدیون پانصد
ادا کرده است گواهی بهزار شنوند و گواهی یک گواه باداء نشنوند مگر که دیگر نیز باداء گواهی دهد و بروایتی
از ابی یوسف رح بپانصد حکم کند و درین مسئله گواه را باید که گواهی ندهد تا مدعی بقبوض اقرار نکند
مسئله اگر بهزار درم قرض گواهی دادند و یکی از ایشان گفت که گذارده است گواهی بهزار شنوند
و بقول زفر رح نشنوند مسئله اگر گواهی دادند که عمرو زید را روز نحر در مکه کشته است و دو گواه دیگر گواهی
دادند که زید را همان روز در مصر کشته است گواهی بینه نشنوند اگر بیک بینه حکم شد بعده بینه دیگر
حاضر شد بینه دوم باطل شود مسئله اگر بر مردی گواهی دادند که گاوی دزدیده است و در
لون او اختلاف کردند قطع کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح قطع نکنند و اگر یک گواه گفت که آن
نر بوده است و گواه دیگر گفت که ماده بوده است قطع نکنند و اگر بغصب گاو گواهی دادند و در لون او
اختلاف کردند باتفاق گواهی نشنوند مسئله اگر یکی گواهی داد که زید بنده عمرو را است بهزار درم خریده
گواه دوم بهزار و پانصد گواهی داد نشنوند اگر بنده را تسلیم نکرده است و اگر تسلیم کرده است نشنوند بهزار

تمام شنوده است و نعداد از ان فادون بیان ان
گواهی یکی بقضا درست نیست ۱۲ عینی
نشنوند زیرا که یکی از دو طایفه یقینا کاذب است و نیست یکی از هر دو طایفه اولی برای قبول از دیگر ۱۲ عینی
گواه دوم باطل میشود زیرا که طایفه اولی بسبب متصل شدن بقضا ترجیح یافته ۱۲ ه

مسئله اگر گواهان در بدل کتابت و در بدل خلع اختلاف کردند نشنوند و اگر در مقدار مهر اختلاف
کردند چنانچه یک گواه گفت بهزار نکاح کرده است و گواهی دیگر بهزار و پانصد گفت گواهی در هزار شنوند
و نکاح بهزار درم ثابت شود و بقول ابی یوسف و محمد رح نشنوند مسئله سرای است در قبض زید و
عمرو دعوی کرد که این سرای ملک بکر پدر عمرو بوده است دیگر عاریت و یا باجاره بزید داده بود دیگر
وفات یافت عمرو سرای از زید بگیرد و تکلیف نکنند تا بینه آرد بدانکه بکر مرد و سرای را میراث گذاشت
فاما اگر دعوی کرد که سرای ملک پدر او بوده و بینه آورد و دعوی عاریت و اجارت نکرد و گواهان
میگویند که سرای ملک پدر مدعی بوده است و پدر او مرد و این سرای را برای مدعی میراث
گذاشت برای مدعی حکم کنند و بقول ابی یوسف رح شرط نیست که گواهان گویند که پدر او مرد و این
سرای میراث گذاشت مسئله اگر گواهان گواهی دهند درین مسئله که سرای ملک پدر عمرو بوده است تا روز
وفات و یا گواهی دهند این سرای در دست مستعیر او بوده است تا روز وفات درین صورت سرای برای
وارث حکم کنند مسئله اگر گواهان گواهی دادند که این سرای بدست زید یک ماه بوده است و زید زنده است
گواهی نشنوند و بروایتی از ابی یوسف رح شنوند مسئله اگر مدعا علیه اقرار کرد که این سرای بدست مدعی
بوده است و یا گواهان گواهی دادند که مدعی علیه اقرار کرده است که سرای بدست مدعی بوده است در هردو
صورت سرای بمدعی دهند

باب الشهادت علی الشهادت

مسئله گواهی گواهان فرع در آنچه
بشبهه ساقط نشود مقبول بود و در چیزیکه بشبهه ساقط میشود چنانچه حدود و قصاص گواهی گواهان فرع نشنوند مسئله اگر دو گواه فرع
بر گواهی دو گواه اصل گواهی دهند مقبول بود و بقول شافعی رح اگر چهار گواه فرع از دو گواه اصل گواهی دهند از هر اصلی دو فرع مقبول بود
مسئله اگر یک گواه فرع از یک گواه اصلی گواهی دهد نشنوند و بقول مالک رح شنوند مسئله صفت اشتهاد
انست که گواه اصل گواه فرع را گوید که گواهی ده بر گواهی من که من گواهی میدهم که فلان نزدیک من بچندین
درم برای فلان اقرار کرده است مسئله صفت ادای گواهی فرع انست که گواه فرع گوید گواهی میدهم که فلان
مرا گواه کرده است بر گواهی خود که زید نزدیک او بچندین درم برای عمرو اقرار کرده است و فلان گفته است
مرا که گواهی ده بر گواهی من باقرار زید مسئله گواهی گواهان فرع نشنوند مگر که گواهان اصل مرده و
یا بیمار باشند به بیماریکه در مجلس قاضی نتواند آمد و یا در سفر باشد مسافت سه روزه یا بیشتر و بقول ابی یوسف
رح اگر شهود اصل غایب اند از شهر بمسافتی که اگر بامداد برای ادای شهادت در مجلس قاضی آیند شب در خانه

145 گواه اصل گوید و احسن و اخصر قول امام اعظم است که اصل گوید فرع را گواهی بده بر گواهی من باقرار فلان بن فلان بی ذکر زیادتی و علیه فتوی الامام السرخسی ... شرح وقایه

نرسند گواهی گواهان فرع نشنوند **مسئله** اگر شهود فرع شهود اصل را تعدیل کردند جایز بود و اگر از تعدیل
شهود اصل شهود فرع ساکت آید قاضی از شهود فرع حال اصل تفحص کند و بقول محمد رح اگر شهود فرع شهود
اصل را تعدیل نکنند گواهی فرع نشنوند **مسئله** اگر شهود اصل از گواهی منکر شدند گواهی فرع نشنوند
مسئله اگر شهود فرع بر شهادت دو گواه اصل باقرار فلانه بنت فلان برای فلان بن فلان بهزار درم گواهی
دادند و گفتند که شهود اصل ما را اخبار کردند که فلانه مذکوره را می شناسیم و مدعی زنی را پیش آورد و گواهان
فرع گفتند ما نمیدانیم که این زن فلانه مذکوره هست یا نی قاضی از مدعی دو گواه دیگر برای تعریف مذکوره
طلب کند و همچنین اگر نامه قاضی بقاضی دیگر رسید و دران مذکورست که پیش من فلان بن فلان
گواهی داد که فلان بن فلان را بر زید بن فلان چندین مالست و زید منکر شد که من زید بن
فلان نیستم پس نامه بروی حجت نشود تا دو گواه دیگر گواهی ندهند که این زید فلان بن فلان است
مسئله اگر گواهی فرع گویند و یا در نامه قاضی بسوی قاضی دیگر نویسید که فلانه بنت فلان تمیمیه است
روا باشد تا نسبت بقبیله خاصه نکند **مسئله** اگر گواه اقرار کرد که گواهی دروغ داده است تشهیر کنند و
تعزیر نکنند و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح ضرب و حبس کنند **کتاب الرجوع عن شهادة**
مسئله بازگشتن از گواهی جایز نبود مگر بحضور قاضی **مسئله** اگر گواهان پیش از حکم رجوع کردند قاضی
قضا نکند و اگر بعد از حکم رجوع کردند قضا فسخ نشود و انچه بدان گواهی داده اند برای مشهود علیه تاوان بر
شهود واجب آید اگر مدعی مال قبض کرده باشد عین و یا دین بود **مسئله** اگر یک گواه رجوع کرد بعد از
حکم و قبض مدعی نصف مال ضامن شود **مسئله** در رجوع بقیه شهود معتبرست نه رجوع راجع تا اگر سه گواه گواهی دادند
و یکی رجوع کرد هیچ ضامن نشود و اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو نصف تاوان واجب شود و اگر یک مرد و دو زن
گواهی دادند یک زن رجوع کرد ربع مال تاوان دهد و اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب شود و اگر
یک مرد و ده زن گواهی دادند و هشت زن رجوع کردند هیچ واجب نشود و اگر نهم زن نیز رجوع کرد بر هر نه زن ربع مال تاوان
واجب شود و اگر ده زن و مرد همه رجوع کردند تاوان مال شش سهم شود یک سدس بر مرد واجب شود و پنج سدس
بر ده زن واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رح نصف مال بر مرد واجب شود و نصف بر
ده زن واجب شود **مسئله** اگر دو مرد بر زنی و یا بر مردی بنکاح گواهی دادند بمقدار مهر مثل و
هر دو گواه رجوع کردند تاوان واجب نشود و اگر بزیادت از مهر مثل گواهی دادند زیادت را ضامن

شوند مسئله اگر بر بیع چیزی بمثل قیمت و بزیادت از قیمت گواهی دادند و رجوع کردند ضامن نشوند و اگر بنقصان قیمت گواهی دادند نقصان را ضامن شوند مسئله اگر بطلاق پیش از وطی گواهی دادند بر رجوع نصف مال مهر ضامن شوند و اگر بطلاق بعد از وطی گواهی دادند ضامن نشوند و اگر بعتق بنده گواهی دادند بر رجوع قیمت ضمان واجب شود و اگر بقصاص گواهی دادند بر رجوع دیت ضمان واجب شود و گواهان را نکشند و بقول شافعی رح گواهان را بکشند

مسئله اگر گواهان فرع رجوع کردند تاوان دهند و اگر شهود اصل گفتند که شهود فرع را گواه نگرفته ایم تاوان ندهند و اگر گفتند که اشهاد کرده ایم ولیکن غلط کرده ایم نیز تاوان ندهند و بقول محمد رح تاوان دهند مسئله اگر گواهان اصل و فرع رجوع کردند بر گواهان فرع تاوان واجب شود نه بر گواهان اصل و بقول محمد رح مشهود علیه مخیر بود در تضمین گواهان فرع و اصل مسئله اگر گواهان فرع گفتند که گواهان اصل دروغ گفته اند و یا غلط کرده بقول ایشان التفات نکنند مسئله اگر مزکی از تزکیه رجوع کرد ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح ضامن نشود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که زید بدخول سرای سوگند خورده است و دو گواه بدخول گواهی دادند و گواهان سوگند و وجود شرط رجوع کردند گواهان سوگند تاوان دهند نه گواهان شرط تا اگر دو گواه گواهی دادند که زید عتق بنده و یا طلاق زن پس از دخول ایشان در سرای معلق کرده است و دو گواه بدر آمدن ایشان در سرای گواهی دادند و هر دو طایفه رجوع کردند گواهان سوگند تاوان دهند نه گواهان وجود شرط مسئله اگر گواهان زنا و احصان رجوع کردند بعد از رجم گواهان زنا تاوان دهند نه گواهان احصان

کتاب الوکالت

مسئله توکیل عبارت از ایستاده کردن دیگری است بجای خود در تصرف مسئله هر عقدیکه موکل تواند کرد جایز بود که وکیل گیرد و شرط است که وکیل عاقل بود بعقد تا اگر بنده محجور را و یا کودک عاقل را در بیع و شرا وکیل گرفت جایز بود و حقوق عقد برایشان متعلق نشود مسئله توکیل جایز بود از کسی که مالک تصرف بود مسئله وکیل گرفتن جایز نیست بخصومت در حقوق بی رضای خصم مگر آنکه موکل بیمار و یا غایب بود بمسافت سفر یا در عزیمت روان کردن بود و یا موکل مخدره بود درین مسایل توکیل بخصومت بی رضای خصم جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح و شافعی توکیل بخصومت بی رضای خصم در جمیع مسایل جایز است مسئله وکیل گرفتن برای دادن و ستدن حقوق جایز است مگر در استیفای حدود و قصاص در غیبت موکل از مجلس قاضی توکیل جایز نیست مسئله عقود یکه وکیل بخود اضافت کند چون بیع و اجارت و صلح از اقرار حقوق آن بوکیل متعلق شود اگر وکیل محجور نبود پس در بیع و شرا تسلیم و قبض مبیع و قبض ثمن و رجوع ثمن در وقت استحقاق و خصومت در عیب بر وکیل بود و بقول شافعی

شافعی رح بر موکل متعلق نشود مسئله ملک در مبیع با بتدا موکل را ثابت شود تا اگر وکیل قریب خود را خرید برای موکل آزاد نشود مسئله عقود دیگر که بسوی موکل اضافت کند چون نکاح و صلح از دم عمد و خلع و صلح از انکار حقوق این عقود بموکل متعلق شود پس مطالبه مهر و تسلیم زوجه بر وکیل نبود مسئله اگر موکل از مشتری بها طلب کرد تواند که ندهد و اگر داد جایز بود و وکیل بار دوم مطالبه ثمن نکند

باب الوکالة بالبیع والشراء

مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن بنده و یا سرای اگر تعیین ثمن کرد جایز بود و اگر تعیین ثمن نکرد جایز نبود مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن طعام بر گندم و آرد گندم واقع شود مسئله اگر مبیع بدست وکیل بود تواند که رد کند بسبب عیب و اگر بموکل تسلیم کرد نتواند که رد کند مگر بفرمان موکل مسئله اگر وکیل بها از مال خود داد تواند که از مشتری مبیع حبس کند برای ثمن اگر درین مسئله مبیع پیش از حبس بدست وکیل هلاک شد از مال موکل هلاک شود و ثمن از ذمه موکل ساقط نشود و اگر مبیع بعد از حبس وکیل هلاک شد حکم او حکم مبیع که بدست بایع بود پس ثمن از ذمه موکل ساقط شود و بقول ابی یوسف رح حکم او حکم هلاک مرهون بدست مرتهن بود تا اگر ثمن بیشتر از قیمت مبیع بود ضمان قیمت بر وکیل لازم آید و وکیل بزیادت بر موکل رجوع کند و بقول زفر رح وکیل نتواند که برای استیفاء ثمن مبیع را حبس کند و اگر حبس کرد غاصب شود بعد از هلاک ضمان غصب بر وکیل لازم شود یعنی تمام قیمت بر وکیل لازم شود مسئله اگر برای عقد صرف و یا برای عقد سلم وکیل گرفت و وکیل عقد صرف کرد و موکل پیش از قبض عوضین از مجلس رفت و وکیل در مجلس صرف قبض و تسلیم کرد صرف باطل نشود و اگر وکیل پیش از قبض عوضین از مجلس رفت و موکل حاضرست صرف باطل شود و همچنین در عقد سلم مفارقت وکیل مفسد عقدست نه مفارقه موکل مسئله اگر وکیل کرد برای خریدن ده رطل گوشت بیک درم و وکیل بیک درم بیست رطل خرید از گوشتیکه ده رطل ازان بیکدرم فروخته میشود ده رطل ازان به نیم درم موکل را لازم آید و بقول ابی یوسف و محمد رح هر بیست رطل بر موکل بیک درم لازم شود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن کالای معین وکیل نتواند که کالای معین را بخود بخرد و اگر بها معین بود و وکیل بخلاف جنس آن بخرید و یا بها معین نبود و وکیل بمقابله متاعی خرید این شرا برای وکیل واقع شود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده غیر معین و وکیل بنده خرید شرا برای وکیل

واقع شود مگر که وکیل گوید در وقت خریدن نیت برای موکل کرده ام و یا بمال موکل خریده باشد
یعنی اضافت عقد بدرا هم موکل کرده باشد آنگاه شرا برای موکل واقع شود مسئله اگر وکیل گرفت
بخریدن بنده بهای معین و وکیل گفت این بنده برای تو خریده ام موکل میگوید که برای
خود خریده قول موکل معتبر بود اگر بها نداده است و اگر بها داده است قول وکیل معتبر بود و بقول
ابی یوسف و محمد رح اگر بها بوکیل داده است یا نداده است قول وکیل معتبر بود مسئله اگر زید
عمرو را گفت که این بنده برای بکر بفروش و عمرو فروخت و زید باز وکالت منکر شد بکر تواند که بنده
از زید بستاند مگر که بکر از توکیل منکر شود و اگر بعد از انکار بکر زید بنده به بکر تسلیم کرد و بکر قبض کرد این تسلیم مر
بیع دوم بود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده معین بی تعیین ثمن و وکیل یکی ازین دو بنده خرید
برای موکل درست باشد مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده بهزار درم و قیمت هر دو بنده برابرست
و یکی از دو بنده خرید بپانصد درم و یا کمتر از آن جایز بود و اگر زیادت از پانصد درم خرید جایز نبود
مگر که بنده دوم را پیش از خصومت بباقی از هزار درم بخرد بیع هر دو بنده برای موکل واقع شود و بقول
ابی یوسف و محمد رح اگر بزیادت از پانصد غبن یسیر بود و ببقیه ثمن بنده دوم حاصل شود جایز بود
مسئله اگر زید بر یکی هزار درم یافت داشت و وکیل گرفت مدیون را تا بدان هزار درم بنده معین
برای موکل بخرد و وکیل خرید جایز بود و اگر بنده معین نکرد و وکیل بنده خرید برای وکیل نافذ شود تا اگر پیش
از قبض موکل بنده مرد از مال مشتری هلاک شود و دین در ذمه او باقی بود و بقول ابی یوسف
و محمد رح در هر دو وجه شرا برای موکل واقع شود مسئله اگر هزار درم بوکیل داد و گفت بدل هزار درم
جاریه برای من بخر و وکیل بخرید موکل میگوید که بپانصد خریده وکیل میگوید که بهزار خریده ام و بایع تصدیق
کرد قول وکیل معتبر بود و اگر هزار درم نداده است قول موکل معتبر بود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده معین
با تعیین ثمن و وکیل خرید و گفت بهزار درم خریده ام و بایع تصدیق کرد و موکل میگوید که بپانصد خریده
هر دو سوگند خورند و بقول ابی یوسف و محمد رح سوگند ننهند و قول قول وکیل باشد با سوگند مسئله
اگر بنده مر زید را گفت که نفس من از مولی برای من بخر بهزار درم و بنده هزار درم داد و زید گفت
بنده را برای او خریده ام و بایع همبرین شرط فروخت بنده آزاد شود و ولا او مولی را بود
و اگر زید گفت این بنده را خریده ام و برین زیادت نکرد بنده ملک مشتری بود و هزار درم

۱۴۹

که بنده داده است بایع را بود و بر مشتری هزار درم دیگر لازم شود مسئله اگر بنده را گفت نفس خود برای
من بخر و بنده مولی را گفت که نفس مرا برای فلان بهزار درم بفروش و مولی فروخت بیع برای آمر واقع
شود و آن بنده مر او را باشد و اگر بنده مولی را گفت که مرا بفروش و نه گفت برای فلان درینصورت
بنده آزاد شود **فصل** وکیل به بیع و شرا نتواند که با کسی بیع و شرا کند که گواهی او برای وکیل
رد شود چنانچه پدر و جد و غیر آن و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز است مگر بدست ایشان
بفروشد مگر بدست بنده خود و مکاتب خود **مسئله** وکیل بیع تواند که باندک و بسیار و بغیر نقود و بمهلت بفروشد
و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما بغیر نقود و بغبن فاحش جایز نبود **مسئله** وکیل بشرا اگر
بمثل قیمت و یا بغبن یسیر بخرد جایز بود و اگر بغبن فاحش خرید جایز نبود و غبن یسیر آنست که
در قیمت مقومان در آید و غبن فاحش آنکه در قیمت مقومان در نیاید **مسئله** اگر وکیل کرد بفروختن
بنده و وکیل نیمه بنده فروخت جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما جایز نبود **مسئله**
اگر وکیل گرفته بخریدن بنده وکیل نصف بنده خرید موقوف بود تا خریدن نصف دیگر **مسئله**
اگر مشتری مبیع را بر وکیل بایع بسبب عیب بینه و یا بنکول سوگند رد کند وکیل نیز بر موکل ۱۵۰
رد کند و همچنین اگر وکیل اقرار کرد بعیب قدیم چون انگشت و دندان زاید وکیل بر موکل
رد کند **مسئله** اگر وکیل نسیه فروخت و موکل میگوید که بنقد فرموده ام و وکیل گوید
که مطلق ثمن فروختن فرموده قول موکل معتبر بود و اگر رب مال میگوید که
بنقد فرموده ام و مضارب میگوید که مال بمضاربت دادی و
هیچ نگفتی قول مضارب معتبر بود **مسئله** اگر وکیل ثمن رهن بستد و بدست او هلاک شد ضامن
نشود و همچنین اگر میانجی ستد و مال بر کفیل هلاک شد یعنی اگر پیش قاضی دعوی کرد و قاضی به برات
اصیل حکم کرد بمجرد کفالت چنانچه مذهب مالک است و کفیل مفلس بمرد وکیل ضامن نشود **مسئله** اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در غیبت
دوم تصرف نکند مگر در خصومت و طلاق بعوض و عتاق بغیر بدل و رد ودیعت و رد قرض و بقول زفر رح
یکی در غیبت وکیل دوم خصومت نکند **مسئله** وکیل نتواند که دیگری را وکیل گیرد مگر باذن موکل و یا گفت وکیل را
موکل اعمل برایک و اگر وکیل اول دیگری را بی اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف
کرد جایز بود و بقول زفر رحمه الله علیه جایز نبود **مسئله** اگر اجنبی و یا وکیل دوم در

در غیب اول تصرف کرد و وکیل اجازت کرد جایز بود مسئله اگر بنده یا مکاتب یا ذمی دختر خود صغیره
حره مسلمه را تزویج کرد و یا برای این دختر از مال او خریدند و یا فروختند جایز نبود باب الوکالة بالخصومة
والقبض مسئله اگر وکیل گرفت بخصومت یا بتقاضا کردن وکیل نتواند که قبض کند و این قول
زفر رح است و هم برین است فتوی و بقول علماء ثلثه تواند که قبض کند مسئله وکیل بقبض دین وکیل است بخصومت
تا اگر مدعا علیه بحضور وکیل بینه اقامت کرد باستیفاء موکل و یا ابرای وی بشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رح
وکیل بقبض دین وکیل نیست بخصومت و اقامت و بینه مدعا علیه بر وکیل نشنوند مسئله وکیل بقبض
عین وکیل نیست بخصومت تا اگر ذوالید بینه اقامت کرد بر روی وکیل که موکل تو بدست من چیزی
فروخته است بینه شراء مسموع نبود و برای دفع خصومت مسموع بود پس توقف کند تا موکل حاضر شود و همچنین
اگر زن و یا بنده بر وکیلی که ایشان را از شهری بشهری دیگر برد بینه بطلان و یا باعتاق اقامت کردند بینه اثبات
طلاق و عتق مقبول نبود فاما برای آنکه تا دست وکیل از ایشان کوتاه شود مسموع بود مسئله اگر وکیل مدعی و
یا وکیل مدعا علیه پیش قاضی اقرار کرد بر موکل جایز بود و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرد جایز نبود و بقول
151 شافعی رح و قول زفر رح و قول اول ابی یوسف رح در هر دو وجه جایز نبود و بقول آخر ابی یوسف رح
در هر دو وجه جایز بود مسئله اگر میلیجی رب مال را وکیل کرد برای قبض دین از مدیون جایز بود مسئله
اگر مردی دعوی کرد بر زید که من وکیلم از فلان غایب برای قبض دین که در ذمه تست و زید تصدیق کرد امر کرده شد
تا زید دین بوکیل تسلیم کند پس اگر غایب حاضر شد و بوکالت تصدیق کرد زید از دین بری شود و اگر غایب از
وکالت منکر شد زید بار دوم دین را بطالب دهد و بر وکیل رجوع کند بدانچه اول بار داده است اگر دین بدست
وکیل موجود و اگر دین هلاک شده است زید نتواند که بر وکیل رجوع کند مگر که وکیل ضمانی شده باشد وقتیکه
زید دین بدو ادا کرده است و اگر مدیون وکالت تصدیق نکرده بسبب دعوی دین بدو داد و موکل
از وکالت منکر شد و دین از مدیون بستد درین صورت مدیون بر وکیل رجوع کند
مسئله اگر شخصی دعوی وکالت بقبض ودیعت کرد و مودع تصدیق
وکالت و ودیعت کرد ودیعت بوکیل ندهد و همچنان اگر وکیل مودع دعوی خریدن ودیعت کرد
از مالک و مودع تصدیق کرد نیز ودیعت بمدعی دهد و اگر دعوی کرد که مودع مرد و ودیعت برای
مدعی میراث گذاشت مودع تصدیق کرد ودیعت بمدعی دهد مسئله اگر وکیل بقبض از غریم مطالبه مال کرد

کرد غریم گفت که رب مال استیفا کرده است غریم مال بوکیل دهد و غریم تبعیه کند و رب مال را سوگند دهد

مسئله اگر وکیل مشتری بر بایع دعوی عیب جاریه کرد و بایع گفت مشتری بعیب رضا داده است جاریه بر بایع رد نکنند تا مشتری سوگند نخورد مسئله اگر ده درم بمردی داد تا بر اهل من او را انفاق کند و مامور ده درم از مال خود بر اهل موکل انفاق کرد این ده درم بمقابله آن ده درم شود

باب فی عزل الوکیل

مسئله اگر وکیل را عزل موکل معلوم شد وکالت باطل شود و بقول شافعی رح وکیل بعزل معزول شود اگرچه خبر عزل بدو نرسد

مسئله اگر وکیل یا موکل بمرد و یا دیوانه شد بدیوانگی مطبق یعنی تا بسال ماند و یا مرتد شد و بدار حرب لحوق شد وکالت باطل شود و بقول محمد رح اگر وکیل و یا موکل بعد از ارتداد و لحوق بدار حرب مسلمان شده باز آمد وکالت باز آید مسئله بجدا شدن شریکان از شرکت وکالت باطل شود مسئله اگر مکاتب بعد از توکیل عاجز شد و یا بنده ماذون بعد از توکیل محجور شد وکالت باطل شود

کتاب الدعوی

مسئله دعوی عبارت از اضافت چیزیست بنفس خود در حال خصومت و مدعی کسی است که اگر ترک خصومت گیرد بر وی جبر نکنند و مدعا علیه کسی است که اگر ترک خصومت گیرد برای جواب دعوی جبر کنند مسئله دعوی جایز نبود تا چیزی ذکر نکند که جنس و مقدار معلوم بود مسئله اگر دعوی کالای کرد که در دست مدعا علیه است مدعا علیه را جبر کنند تا کالا را حاضر آرد تا در حالت دعوی و گواهی دادن گواهان و سوگند دادن مدعا علیه بکالا اشارت کنند و اگر دعوی در چیزیست که احضار آن متعذر است قیمت آن ذکر کند و در دعوی عقار حدود ذکر کند و اگر سه حد گفت بسنده بود و بقول زفر رح دعوی جایز نبود تا ذکر هر چهار حد نکند و در دیگر حد نام صاحب حد و نام پدر و جد او گوید اگر صاحب حد مشهور است نام او بسنده کند و در دعوی ذکر کند که عقار و عیران بدست مدعا علیه است و اگر مدعا علیه اقرار کرد که عقار در قبض او ست مدعی تصدیق کرد ثابت نشود تا مدعی بینه اقامت نکند که عقار بدست مدعا علیه است و یا قاضی را قبض مدعا علیه معلوم بود و قبض منقول بتصادق ثابت میشود و نیز در دعوی ذکر کند که مدعی از مدعا علیه کالا طلب میکند و اگر دعوی دین بود باید که صفت دین بگوید و نیز ذکر کند که مدعی دین طلب میکند و چون دعوی درست شد قاضی از مدعا علیه بپرسد از حال دعوی اگر مدعا علیه اقرار کرد و یا منکر شد و مدعی بینه اقامت کرد حکم کند بر مدعا علیه و اگر مدعی از اقامت بینه عاجز آمد و سوگند مدعا علیه طلب کرد مدعا علیه را سوگند دهد و اگر بر مدعا علیه

سوگند عرضه کرد مدعا علیه یکبار نکول آورد و گفت سوگند نمیخورم و یا خاموش شد قاضی بر مدعا علیه حکم
کند و عرض کردن سوگند سه بار مندوبست **مسئله** سوگند بر مدعی رد نکند و بقول شافعی رح اگر مدعی
بینه ندارد و یا یک گواه آورد قاضی مدعا علیه را سوگند دهد اگر نکول آورد مدعی را سوگند دهد اگر مدعی
سوگند خورد حکم کند بر مدعا علیه بدانچه مدعی دعوی کرده است **مسئله** در دعوی ملک مطلق بینه قابض
قبول نکند و اگر قابض و خارج هر دو بینه اقامت کردند بینه خارج اولی بود و بقول شافعی رح بینه ذو الید
اولی بود **مسئله** اگر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و یا زنی بر مردی دعوی
کرد که مرا نکاح کرده است و مرد منکر شد در هر دو صورت منکر را سوگند ندهند و همچنین اگر شوهر بر زن و یا زن
بر شوهر بعد از عدة دعوی مراجعة کرد و مدعا علیه منکر شد سوگند ندهند و همچنین اگر شوهر بر زن و یا زن
بر شوهر دعوی کرد که در مدت چهار ماه شوهر رجوع از ایلا کرده است و مدعا علیه منکر شد سوگند ندهند و همچنین
اگر کنیزک بر مولی دعوی میکند که از مولی فرزند آورده ام و مولی منکر است سوگند ندهند و همچنین اگر بر
مجهول النسبی شخصی دعوی کرد که بنده اوست و او منکر شد و یا مجهول نسبی بر شخصی دعوی کرد که من بنده توام
منکر را سوگند ندهند و همچنین اگر بر مجهول نسبی دعوی کرد که پسر منست و یا مجهول نسب بر شخصی دعوی کرد
که من پسر توام منکر را سوگند ندهند و همچنین اگر معروفی بر مجهولی دعوی اعتاق و ولا میکند و یا مجهولی
بر معروفی دعوی کرد که مرا آزاد کرده و یا من بر عقد ولا بسته منکر را سوگند ندهند و بقول ابی یوسف
و محمد رح در هر شش مسئله منکر را سوگند دهند **مسئله** در دعوی حدود و لعان منکر را باتفاق سوگند
ندهند و دعوی لعان چنان ست که زن بر شوهر دعوی میکند که مرا بزنا قذف
کرده است بر وی لعان واجب است و شوهر منکر شود سوگند ندهند و قاضی امام فخر الدین
در جامع صغیر گفته است که درین شش چیز فتوی بقول ابی یوسف و محمد است
مسئله در دعوی دزدی منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد مال را ضامن شود و دست نبرند **مسئله**
اگر زن بر شوهر پیش از دخول دعوی طلاق کرد شوهر منکر شد سوگند دهند اگر نکول آورد نصف
مهر ضامن شود **مسئله** در دعوی قصاص منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد پس اگر دعوی قصاص
در نفس است حبس کند تا اقرار کند و یا سوگند خورد و اگر دعوی در اطراف است بنکول قصاص کند و
بقول ابی یوسف و محمد رح نکول در دعوی نفس و اطراف مال لازم شود **مسئله** اگر مدعی گفت که بینه من حاضر است و سوگند از خصم طلب

میکند سوگند ندهند خصم او را گویند که مباشی نفس تا سه روز بدهد و اگر مباشی ندهد مدعی ملازمت کند

یعنی هر کجا که مدعی رود مدعا علیه با او رود و اگر مدعا علیه غریب باشد بمقدار مجلس قاضی ملازمت

کند **مسئله** سوگند بکلمهٔ بالله دهد و بطلاق و عتاق سوگند ندهد مگر که مدعی الحاح کند و سوگند

را تغلیظ کنند بذکر اوصاف خدای تعالی و سوگند را بزمان و مکان مخصوص نکنند و اتفاق است

اگر دعوی مقدار بیست مثقال بود اگر در مکه است سوگند دهد میان رکن و مقام و اگر در مدینه است

نزدیک قبر پیغامبر علیه السلام سوگند دهد و در شهرهای دیگر در مسجد جامع سوگند دهند

و اگر در مسجد جامع نبود در مسجد محله سوگند دهند بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند جهود را

سوگند دهند بخدای که توریت بر موسی علیه السلام فرستاد و ترسا را سوگند دهند بخدای که انجیل بر عیسی

علیه السلام فرستاد و مغ را سوگند دهند بخدای که آتش بیافرید و بت پرست را سوگند دهند بخدای که آن

بت را بیافرید و ایشان را در خانها عبادت ایشان سوگند ندهند **مسئله** سوگند بر حاصل دهند یعنی

در دعوی بیع سوگند دهند بخدای که در میان شما بیع قایم نیست این زمان و در دعوی نکاح سوگند

دهند بخدای که میان شما نکاح قایم نیست این زمان و در دعوی غصب سوگند دهند بخدای که بر تو رد آن ۱۵۴

کالا واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند بخدای که این زن از تو مباینه نیست این زمان

مسئله اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق باین دعوی نفقه عدت کند و مدعا علیه

شافعی رحمة الله علیه مذهب است که شفعه جوار و نفقه مبتوته بر خود لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر سبب دهند یعنی

بخدای که نخریدی سرای در همسایگی مدعی و بان خدای که طلاق ندادی زن را **مسئله** در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر

شخصی را بنده میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده میکند و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند وارث

را سوگند دهند بخدای که نمیداند که این بنده اوست **مسئله** اگر مردی بنده را بخرید و یا بخشیده

یافت و قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و بینه ندارد

سوگند طلب کرد سوگند بر قطع و ثبات دهند یعنی بگوید بخدای

که بنده او نیست **مسئله** اگر دعوی مالی کرد و بینه ندارد و سوگند

طلب کرد مدعا علیه سوگند را بمالی باز میخرد و یا از سوگند صلح میکند بر چیزی

جایز بود و مدعی نتواند که بعد از صلح و فدا سوگند دهد **باب التحالف** **مسئله** اگر بایع و مشتری را

155

اختلاف شد در مقدار ثمن ویا در مقدار مبیع هر که بینه اقامت کند برا و حکم کنند واگر هر دو
بینه اقامت کردند بینه هر که زیادت اثبات کند مقبول بود واگر هر دو از احضار بینه عاجز آمدند مشتری را
گویند بهائیکه بایع دعوے میکند رضائے دهی بسما بهتر والا بیع فسخ کنم و بایع را گویند اگر
انچه مشترے از مبیع دعوے میکند تسلیم میکنی بس بهتر والا بیع فسخ کنم اگر رضا ندادند مدعا علیه
هر دو فریقین را سوگند دهد وابتدا از سوگند مشترے کند وچون هر دو سوگند خورند
هر یکے طلب فسخ کرد فسخ کنند و هر که از ایشان از سوگند نکول آورد لازم شود اورا دعوے دیگر مسئله
اگر در مهلت ویا شرط خیار ویا در قبض بعضے از ثمن ویا بعد از هلاک بعضے از مبیع اختلاف کردند
ویا در بدل کتابت ویا بعد از اقاله عقد سلم در راس مال اختلاف کردند تحالف نکنند وقول منکر
با سوگند معتبر بود وبقول زفر رح اگر اختلاف کردند در نفی اجل واثبات او ویا در سلم در قدر [illegible] تحالف
کنند وبقول محمد وشافعی رح با اختلاف در مقدار ثمن بعد از هلاک مبیع تحالف کنند وبیع فسخ شود بر قیمت هلاک
ودر هلاک بعضی از مبیع یعنی در هلاک یک بنده از دو بنده مبیع بقول ابی یوسف رح تحالف
کنند در بیع [illegible] فسخ شود در قیمت بنده هلاک قول مشتری معتبر بود وبقول محمد رح در هر دو بنده تحالف
[illegible] یا قیمت بنده هلاک وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی رح در بدل کتابت
[illegible] فسخ شود مسئله اگر اختلاف شد در مقدار ثمن بعد از قبض مبیع بعد از اقالت
[illegible] مسئله اگر میان زن وشوی در مقدار مهر اختلاف شد هر که بینه اقامت کند
[illegible] هر دو اگر هر دو اقامت بینه عاجز شدند هر دو را سوگند دهند ونکاح فسخ نشود
[illegible] اگر مهر مثل مثل انست که شوهر اعتراف کرد ویا کمتر از انست بقول شوهر حکم کنند واگر مهر مثل مثل انست
[illegible] زن دعوی کرده هست ویا بیشتر از ان بقول زن حکم کنند واگر مهر مثل مثل انست که زن دعوی
کرده هست ویا بیشتر از ان بقول زن حکم کنند واگر مهر مثل بیشتر از انست که شوهر اعتراف
کرده وکمتر از ان هست که زن دعوے کرده بمهر مثل حکم کنند مسئله اگر در اجارت پیش از
استیفاء منفعت اختلاف کردند هر دو سوگند خورند واگر بعد از استیفاء منفعت اختلاف شد
تحالف نکنند وقول مستاجر بود واگر بعد از استیفاء بعض منفعت اختلاف شد هر دو سوگند خورند ودر
باقی اجارت فسخ شود ودر گذشته قول مستاجر معتبر بود مسئله اگر زن وشوے اختلاف کردند

در متاع خانه انچه صالح مرد است چون دستار و قبا و کلاه و طیلسان و سلاح و کمر بند و کتب قول مرد معتبر بود

و انچه صالح زنان ست چون چادر و آئینه و پیراهن و دامنی قول زن معتبر بود و انچه هر دو را صالح است چون

اوانی و اسپ و برده و زمین و فراش و نقود شوهر را بود و اگر یکی از زن و شوهر بمرد و ورثه او با زنده

اختلاف کردند در متاع خانه انچه صالح مرد است مرد را بود و انچه صالح زنان ست زن را بود و انچه هر دو را

صالح است مر کسی راست که زنده بود و بقول محمد رح انچه صالح مرد است مرد را بود و انچه صالح زنان است

زن را بود و انچه صالح هر دو راست مرد را بود اگر زنده ست و اگر نه برای ورثه مرد بود و بقول ابی

یوسف رح انچه مثل جهاز زن بود وارث زن را دهند و باقی شوهر را بود با سوگند مسئله اگر یکی از زن

و شوی مملوک بود و در متاع خانه اختلاف کردند تمام متاع آزاد را بود اگر هر دو زنده اند و اگر یکی از ایشان

بمرد و ورثه او را با زنده در متاع اختلاف شد متاع زنده را بود و بقول ابی یوسف و محمد رح بنده

ماذون و مکاتب بمنزله آزاد است مسئله اگر مدعا علیه میگوید که این کالا را فلان غایب بمن ودیعت

داده ست و یا گفت اجارت و یا عاریت داده ست و یا فلان غایب بدست من رهن کرده ست و یا از

فلان غایب غصب کرده ام بدین سخنان بینه اقامت کرد دفع کرده شود خصومت مدعی از وی مسئله اگر

مدعا علیه گفت از فلان غایب خریده ام درین صورت خصومت دفع نشود و یا مدعی گفت که از من این

کالای دزدیده برده ست و یا گفت دزدیده شده ست یا گفت غصب کرده ست و ذو الید میگوید که

فلان غایب بمن ودیعت نهاده ان غایب ست و برین سخن ذو الید بینه اقامت کرد دعوی دفع نشود

و بقول محمد رح دفع شود مسئله اگر مدعی میگوید که من از فلان غایب خریده ام و ذو الید میگوید همون بدست

من ودیعت نهاده ست دعوی ساقط شود باب ما یدعیه الرجلان مسئله اگر کالای بدست

زید ست و دو کس دعوی کردند و هر یک بینه آوردند که تمام ملک منست برای هر دو مناصفه حکم شود مسئله اگر دو مرد

بر زنی دعوی نکاح کردند و هر یک بینه اقامت کردند هر دو بینه ساقط شود و هر کرا زن تصدیق کند و یا تاریخ او

سابق بود نکاح او ثابت شود مسئله اگر دو کس دعوی کردند و هر دو بینه آوردند که این کالا از ذو الید خریده ام

هر یکی مخیر بود نصف کالا بنصف ثمن بستاند و یا ترک گیرد و اگر یکی از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد

مدعی دوم نتواند که تمام کالا بگیرد و اگر هر دو تاریخ بیان کردند سابق اولی بود و اگر تاریخ بیان نکردند و یکی قابض است

قابض اولی بود مسئله اگر یکی دعوی شرا کرد از زید و دوم دعوی هبه و قبض کرد از زید و هر دو بینه

قوله هر دو را از آنکه زن و آنچه در دست زن باشد در دست نوع ست و قول در دعوی آنرا صاحب ید ست ۱۲ عینی

قوله هر دو بینه ساقط شود زیرا که قضا برای هر دو متعذر ست بجهة عدم اشتراک در نکاح ۱۲ عینی

قوله تنوید زیرا که برای او

۱۵۶

157

اقامت کردند بی تاریخ بنیه شرا او مطلقا بود مسئله اگر مردی دعوی شرا از ذو الید کرد و زنی دعوی
کرد که ذو الید مرا بدین کالا بزنی خواسته است میان هر دو بنا صفه حکم شود و بقول محمد رح صاحب شرا
اولی بود و بر شوهر قیمت کالا واجب شود برای زن مسئله اگر یکی دعوی رهن و قبض کرد و دوم
دعوی هبه و قبض کرد و بنیه اقامت کردند بنیه رهن اولی بود مسئله اگر دو خارج بر ملک دعوی کردند
و بر تاریخ بنیه اقامت کردند سابق اولی بود مسئله اگر دو کس دعوی شرا از زید کردند و هر دو بر ذو الید
و بر تاریخ بنیه اقامت کردند سابق اولی بود و اگر یکی دعوی شرا از زید کرد و دوم از عمرو و هر دو تاریخ بیان
کردند هر دو را برابر باشند و اگر خارج بنیه بر ملک با تاریخ اقامت کرد ذو الید بنیه اقامت کرد بر ملک و تاریخ
ذو الید سابق است ذو الید اولی بود و بروایتی از محمد رح بنیه ذو الید مقبول نبود مسئله اگر خارج و
ذو الید هر یک بنیه اقامت کردند که خانه زاد منست ذو الید اولی بود همچنین اگر خارج و ذو الید
هر یک دعوی سببی کردند و آن سبب در ملک مکرر نشود چنانکه بافتن جامه و رسیدن بنیه و دوشیدن شیر
و هر یک بنیه اقامت کردند ذو الید اولی بود مسئله اگر خارج بنیه ملکیت اقامت کرد و ذو الید بنیه
شرا ازین خارج اقامت کرد ذو الید اولی بود مسئله اگر خارج دعوی شرا سرای از ذو الید کرد و بنیه
آورد بی تاریخ اقامت کرد و ذو الید دعوی شرا کرد ازین خارج و بنیه اقامت کرد بی تاریخ هر دو بنیه ساقط
شود و سرای بدست ذو الید بگذارند بی حکم و بقول محمد رح اگر هر دو اثبات قبض کردند ذو الید ملک
بود و اگر هر دو از قبض ساکت اند خارج مالک بود مسئله اگر یک مدعی دو گواه آورد و مدعی دوم چهار گواه
آورد هر دو برابر باشند مدعی دوم چهار گواه راجح نشود مسئله اگر سرائی بدست شخصی است یکی دعوی
تمام سرای کرد و دیگری نصف سرای دعوی کرد و هر یکی بر وفق دعوی خود بنیه اقامت کردند سرا برا
بر چهار سهم قسمت کنند ربع آن بمدعی نصف دهند و سه ربع بمدعی کل دهند و بقول ابی یوسف
و محمد رح سه سهم قسمت کنند دو حصه بمدعی کل دهند و یک حصه بمدعی نصف مسئله
اگر سرای هم بدست ایشان است نصف بدست یکی و نصف بدست دیگری تمام سرای بمدعی کل دهند
نصفی بحکم قاضی و نصفی بغیر حکم قاضی مسئله اگر دو کس در دابه دعوی کردند و هر یک بنیه
اقامت کرد که در خانه او زاده است و هر یک تاریخ بیان کردند پس که سن دابه موافق تاریخ او است
برای او حکم کنند و اگر سن دابه مشکل شد برای هر دو بنا صفه حکم شود مسئله اگر

بنده بدست مردیست یکی دعوے غصب کرد وبینه آورد و دوم دعوے ودیعت کرد وبینه
آورد دبرابر هر دو برابر حکم شود مسئله اگر دو کس در اسپی دعوے کردند یکے سوارست و دیگری
لگام گرفته است سوار اولے بود واگر دو کس در پیراهن دعوی کردند یکی پوشیده و دوم آستین گرفته
پوشنده اولی بود واگر دو کس در دابه خصومت کردند یکے بار سے بر دابه نهاده است و دوم کوزه
آویخته است صاحب بار اولے بود مسئله اگر دو کس در دیواری خصومت کردند و تیر یکے بر آن
دیوارست ویا دیوار متصل بناء او است و دیگر را دسته نے بر آن دیوارست صاحب اتصال
و صاحب تیر اولی بود مسئله اگر دو کس در جامه خصومت کردند و جامه بدست یکیست و دیگر بے
گوشه جامه گرفته است میان هر دو مناصفه بود مسئله اگر کودک بدست مردے است و کودک
عاقل است چنان که تعبیر نفس خود میکند گفت من آزادم قول او معتبر بود مگر آنکه ذو الید بینه
اقامت کند که این کودک بنده من است برا ے ذو الید حکم کنند واگر گفت من بنده فلانم بنده ذو الید
بود واگر کودک خرد است نفس خود تعبیر نمی تواند کرد بنده ذو الید بود مسئله اگر سرائیست که ده خانه
ازان سرا بدست زید است ویک خانه بدست عمرو است در صحن سرا
می کنند صحن میان ایشان مناصفه بود مسئله اگر دو کس زمین
زمین خشت بسته است ویا ... ویا جای کافته زمین در قبض او بود
که زمین در قبض اوست قبض ثابت شود باب دعوی النسب
وجاریه بدست مشترے فرزند آورد و بایع دعوے نسب کرد
فرزند آورده است از بایع ثابت شود وکنیزک ام ولد بایع بود و بیع فسخ شود وثمن
رد کند و نقول زفر و شافعی رح دعوے باطل بود واگر مشترے نیز بعد از دعوے
بایع و یا با دعوے نسب کرد دعوے بایع اولی بود واگر بعد از مردن کنیزک بایع دعوے
نسب کرد و کم از شش ماه ولادت نبود نسب ثابت نشود و جاریه ام ولد نشود مسئله اگر جاریه
حامله را فروخت و در خانه مشتری جاریه فرزند آورد کم از ششماه از گاه شراء و مشترے جاریه را
آزاد کرد بعده بایع دعوے نسب کرد نسب از بایع ثابت شود حصه فرزند از ثمن بمشتری رد کند
واگر مشتری فرزند آزاد کرد بعده بایع دعوی نسب کرد و ولادت کم از ششماه بود نسب از بایع ثابت

۱۵۸

نشود و جاریه ام ولد نشود مسئله اگر جاریه پیشتر از شش ماه از گاه بیع فرزند آورد و دعوی نسب از
بایع جایز نبود مگر که مشتری تصدیق کند مسئله اگر دو بچه یکبار زاد و یکی را دعوی نسب کرد
نسب از هر دو ثابت شود و اگر مشتری یکی را ازین دو بچه بخرید و آزاد کرد بعده بایع دعوی نسب آن
بچه کرد که بدست بایع است نسب از هر دو ثابت شود و عتق مشتری باطل شود مسئله اگر کودکی بدست
مردی بود شخصی گفت این کودک پسر بنده غایب من است بعده میگوید که پسر منست نسب ازو ثابت
نشود اگرچه بنده غایب از نسب او منکر شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر بنده منکر شود کودک پسر
مولی باشد و همچنین خلاف است اگر گفت این کودک پسر فلان است و در فراش او زاده است
بعده گفت که پسر منست مسئله اگر کودک بدست مسلمان و ترسا است ترسا گفت پسر منست و مسلمان گفت
بنده منست این کودک آزاد بود و پسر ترسا بود مسئله اگر کودک بدست زن و شوی است شوی
میگوید که این کودک من است از زن دیگر و زن گفت کودک پسر منست از شوهر دیگر کودک پسر هر دو
بود مسئله اگر جاریه از مشتری فرزند آورد دیگری جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود برای
مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند و فرزند آزاد بود و اگر بعد مردن فرزند استحقاق آورد پدر قیمت
فرزند ضامن نشود اگرچه فرزند مالی گذاشته است و مال پدر را بود و اگر فرزند کشته شد و پدر دیت
بستد و یا پدر فرزند کشت در هر دو صورت قیمت فرزند بر پدر واجب شود برای مستحق و مشتری
بهای جاریه و قیمت فرزند بر بایع رجوع کند و بعقر جاریه رجوع نکند و بقول شافعی رحمه الله
بعقر جاریه نیز رجوع کند کتاب الاقرار مسئله اقرار عبارت از اخبار است بثبوت حق غیر بر نفس خود
مسئله اگر آزادی عاقل و بالغ اقرار کرد بحقی لازم شود برو اگرچه مجهول بود چنانچه اقرار کند که فلان را بر من
چیزیست و یا بر من حقی است اقرار جایز بود و جبر کنند تا بیان کند و اگر مقر له زیادت ازان دعوی کرد که مقر بیان
کرد قول مقر معتبر بود با سوگند مسئله اگر گفت فلان را بر من مالیست اگر کم از یکدرم بیان کند تصدیق نکنند
پس گرفته شود ازو یک درم و اگر گفت فلان را بر من مالی عظیم است اگر کم از نصاب بیان کند تصدیق نکنند و دو بیست
درم لازم شود مسئله اگر گفت بر من اموال عظام است سه نصاب شود مسئله اگر گفت فلان را بر من دراهم است
سه درم واجب شود و اگر گفت فلان را بر من دراهم کثیره است ده درم واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله دو بیست
درم واجب آید مسئله اگر گفت فلان را بر من چندین درم است یکدرم واجب آید مسئله اگر گفت

159
را انکار کند و منکر را بود باسوگند وقت عدم گواهان
تصدیق زیرا که بر کم از یکدرم اسم مال اطلاق نکنند
قول او دو بیست درم یعنی دو صد درم لازم شود زیرا که این قدر در شرع مال عظیم است تا که صاحب اینقدر را [illegible] گویند

لفلان علیّ کذا کذا درهما یعنی فلانرا بر من چندین چندین درم است یازده درم واجب آید واگر گفت
لفلان علی کذا کذا درهما بست و یکدرم واجب آید واگر سه بار لفظ کذا درهما با واو مکرر میکند صد و
بست و یکدرم واجب آید واگر چهار بار لفظ کذا با واو مکرر کرد یکهزار و صد و بست و یک درم واجب آید
مسئله اگر گفت لفلان علیّ یا گفت لفلان قِبَلی اقرار بدین بود واگر گفت لفلان عندی
و یا گفت لفلان معی یا گفت فی بیتی یا گفت لفلان فی صندوقی یا گفت لفلان فی کیسی
درین الفاظ اقرار بامانت بود مسئله اگر گفت مرا بر تو هزار درم است و او جواب گفت اتّزنه اِنتقده
او اجلنی بها او قضیتک به او احلتک به یعنی وزن کنی آنرا و یا گفت سره کن انرا و یا گفت مهلت ده
بدان یا گفت گذارده ام بر تو انرا یا گفت حواله کرده ام بر تو بدان اقرار بود اگر کنایت نگفت و گفت
اِتّزن واِنتقد یعنی وزن کن یا سره کن اقرار نبود مسئله اگر اقرار بدین موجل کرد و مقر له
دعوی بدین حال کرد در حاله لازم شود و مقر له را سوگند دهند بر مهلت مسئله اگر گفت علی مائة ودرهم
یعنی بر من صد است و یکدرم یکصد و یکدرم واجب آید مسئله اگر گفت علی مائة و ثوب یک جامه واجب آید
و در قول مائة بیان واجب شود و بقول شافعی رح در مائة و دراهم نیز بیان واجب آید بمقر مسئله اگر
گفت علی مائة و ثوبان دو جامه واجب آید و در مائة بیان واجب شود مسئله اگر گفت علی مائة و ثلثة
اثواب صد و سه جامه واجب آید مسئله اگر گفت من خرما فلان در قوصره غصب کرده ام خرما و قوصره
واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بدابه در اصطبل دابه واجب آید بی اصطبل و بقیاس قول محمد رح دابه با اصطبل
واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بانگشتری حلقه و نگینه واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بتیغ تیغ و دسته
و دوالی او واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بغصب جامه در مندیل یا بغصب جامه در جامه هر دو
چیز واجب شود مسئله اگر گفت فلان را بر من جامه است در ده جامه یک جامه واجب شود و بقول محمد رح یازده
جامه واجب شود مسئله اگر گفت فلان را بر من پنج درم در پنج است و مراد ضرب و حساب دارد
بیست و پنج واجب شود و اگر مراد پنج با پنج دارد ده درم واجب شود مسئله اگر گفت فلانرا بر من از
درمی تا ده است یا گفت له علیّ ما بین درهم الی عشرة یعنی آنچه میان درمی تا ده درم است نه درم
واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رح ده درم واجب شود و بقول زفر رح هشت واجب
شود مسئله اگر گفت فلانرا است از سرای من آنچه میان این دیوار است تا آن دیوار زمینی

که میان هردو دیوار بود واجب شود بر آن اقرار فاما از هردو دیوار هیچ واجب نشود **مسئله** اگر بحمل جاریه یا
بحمل گوسپند برای شخصی اقرار کرد درست بود واگر برای حمل عورتی بچیزی اقرار کرد اگر بسبب صالح
بیان کرد چنانچه گوید فلان برای حمل وصیت کرده است ویا گوید پدر او مرده است واین مال حمل را میراث
رسیده است اقرار درست باشد واگر سببی صالح بیان نکرده اقرار جایز نباشد وبقول محمد رح جایز
بود **مسئله** اگر بمالی اقرار کرده با شرط خیار مال لازم شود وشرط باطل بود **باب الاستثنا وما فی معناه**
مسئله اگر اقرار کرد وبعضی از آن متصل استثنا کرد درست بود وباقی لازم شود واگر تمام استثنا کرد
درست نبود وتمام واجب شود **مسئله** استثنا کردن کیل وموزون از دراهم درست بود چنانچه گوید فلان را
بر من صد درم است مگر یک دینار ویا گفت مگر یک دینار ویا گفت مگر یک پیمانه حنطه صد درم کم از قیمت
یک دینار ویا کم از قیمت یک پیمانه حنطه واجب شود وبقول محمد رح استثنا دینار وپیمانه از دراهم جایز نشود
مسئله اگر گفت فلان را بر من صد درم است مگر یک جامه ویا یک گوسپند ویا غیر آن صد درم لازم شود
واستثنا جایز نبود **مسئله** اگر بچیزی اقرار کرد ومتصل ان انشاء الله گفت اقرار باطل شود **مسئله**
۱۶۱ اگر بعمارت سرای اقرار کرد وبنای سرای را استثنا کرد سرای وبنا آن هردو واجب آید **مسئله** اگر گفت
بنای این سرای مراو عرصه فلان را بنای سرای مقر را بود وعرصه سرای مقر له را **مسئله** اگر گفت فلان را
بر من هزار درم است از بهای بنده که از وی خریده ام وقبض نکرده ام اگر بنده معین گفت مقر له را
میگویند که بنده تسلیم کن وهزار درم بستان واگر نه ترا هیچ نرسد واگر از بهای بنده غیر معین گفت هزار
درم واجب شود وبدین سخن که در قبض نکرده ام تصدیق نکنند اگرچه متصل گفته است وبقول ابی
یوسف ومحمد رح اگر متصل گفته است تصدیق کنند وهیچ واجب نشود واگر متصل نگفته است تصدیق
نکنند وهزار درم واجب شود وهمبرین خلاف است اگر گفت فلان را بر من هزار درم است از بهای خمر ویا
از بهای خوک هزار درم لازم شود وتفسیر او قبول نکنند اگرچه متصل گفت وبقول
ابی یوسف ومحمد رح اگر متصل گفت هیچ واجب نشود وهمبرین
خلاف است اگر گفت فلان را بر من هزار درم است از بهای
متاعی یا از وجه قرض وآن دراهم زیوف ویا نبهرج است ومقر له میگوید
که هزار درم جیاد است هزار درم جیاد لازم شود وبقول ابی یوسف ومحمد رح

اگر متصل گفت تصدیق کنند مسئله اگر گفت از فلان هزار درم غصب کرده‌ام وان زیوفست
یا گفت فلان برمن هزار درم امانت نهاده است وآن زیوفست تصدیق کنند اگرچه متصل یا
منفصل گوید مسئله اگر بغصب فلان از برمن هزار درم است از بهای کالاے و یا گفت از وجه وام
و یا ودیعت و یا گفت غصب کرده‌ام و در هر چهار مسئله متصل میگوید مگر که چندین کم است تصدیق کنند
اگر متصل گوید و اگر منفصل گفت تصدیق نکنند مسئله اگر بغصب جامه اقرار کرد و جامه معیب آورد تصدیق
کنند مسئله اگر گفت هزار درم ودیعت از تو گرفته‌ام و نزد من هلاک شده است و مقر له گفت
از من غصب کرده ضامن شود مسئله اگر گفت هزار درم ودیعت بمن داده بودی و مقر له میگوید که غصب
کرده بودی از من ضامن نشود مسئله اگر گفت این هزار درم امانت من بر فلان بوده است وا ازو گرفته
ام و مقر له میگوید که هزار از ان منست مقر له هزار درم از مقر بستاند مسئله اگر گفت این دابه و یا گفت
این جامه خود بفلان باجارت و بعاریت داده بودم و او سوار شده است و یا جامه پوشیده است
و بمن رد کرده است و مقر له میگوید که جامه و دابه از ان منست قول مقر معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رح
قول مقر له معتبر شود مسئله اگر گفت این هزار درم ودیعت زیدست نه بلکه ودیعت عمروست این هزار درم مر زید را
بود و براے عمرو هزار درم دیگر بر مقر واجب شود باب اقرار المریض اگر مریض در مرض موت بو اما اقرار کرد
بر دوامی است که در حالهٔ صحت لازم شده است و وامیکه در مرض او باسباب معلوم لازم شده است
بعد از موت دین صحت و دینے که باسباب معلوم لازم شده است این هر دو
دین را مقدم دارند بر دینے که در مرض اقرار کرده است و انچه از دو دین فاضل ماند دینے
که در مرض موت اقرار کرده است ادا کنند بعده انچه باقے ماند ورثه را بود و بقول شافعی رح دین
مرض و دین صحت برابر است مسئله اگر مریض براے وارث اقرار کرد باطل است مگر که بقیه ورثه
تصدیق کنند و بقول شافعی رح درست بود مسئله اگر مریض براے بیگانه اقرار کرد درست بود
اگرچه بتمام مال اقرار کرد مسئله اگر براے اجنبے بالے اقرار کرد بعده گفت این پسر منست
نسب ثابت شود و اقرار باطل بود و اگر براے زنے بیگانه اقرار کرد بعده نکاح کرد جایز بود و اقرار
باطل نشود و بقول زفر رح باطل شود مسئله اگر زنے بیگانه را چیزے بخشید و یا براے او وصیت
کرد بعده ان زن را نکاح کرد وصیت و هبه باطل شود و اگر در مرض موت سه طلاق گفت

۱۶۲

بعبده برای او اقرار بوام کرد انچه کمتر است از میراث واز وام برو بدهند مسئله اگر برای
کودکی مجهول النسب اقرار کرد که این پسر منست وممکن است که مثل این کودک پسر او بود وکودک
تصدیق کرد نسب ثابت شود واگرچه در مرض موت بود وکودک با ورثه دیگر در میراث
شریک شود مسئله جایز است اقرار دو لفرزند ومادر وپدر جایز نیست اقرار بزن وبنده بوستی
واقرار زن بمادر وپدر وشوهر وموالی واقرار زن لفرزند جایز نبود مگر که شوهر تصدیق کند ویا دایه
گواهی دهد بزدان و اقرار فرزند ومادر وپدر وموالی تصدیق ایشان شرط است وتصدیق ایشان
بعد از موت مقر جایز بود مسئله اگر مردی اقرار کرد بنکاح زنی وزن بعد از موت او تصدیق کرد
جایز بود واگر زنی بنکاح مردی اقرار کرد وشوهر بعد از موت او تصدیق کند جایز نبود وبقول ابی
یوسف ومحمد رح جایز بود ومهر برو لازم شود وشوهر میراث برد مسئله اقرار ببرادر وعم وجد ونبیره
جایز نبود واگر مقر را وارث دیگر دور ویا نزدیک نباشد مقر له میراث برد فاما با وجود وارث دیگر
قریب یا بعید مقر له بنسب میراث نبرد مسئله اگر مردی بعد از موت پدر اقرار کرد که فلان برادر
من است فلان در میراث با او شریک شود ونسب از پدر او ثابت نشود مسئله مردی بمرد ودو پسر گذاشت
واو را بر مردی صد درم است ویکی ازین دو پسر اقرار کرد که پدر او پنجاه درم قبض کرده است و پسر دیگر
تکذیب کرد مقر را هیچ نرسد وپسر دوم که منکر است پنجاه درم برد کتاب الصلح مسئله صلح عقد نیست که خصومت
را بردارد مسئله صلح باقرار وسکوت جایز بود ومعنی سکوت انست که مدعا علیه نه اقرار کند ونه منکر
شود ونیز صلح بانکار جایز بود وبقول شافعی رح صلح با انکار وسکوت جایز نبود مسئله اگر از مالی
بمالی صلح کرد باقرار این صلح در معنی بیع بود تا شفیع را شفعه رسد وبخیار عیب وشرط ورویت رد شود
وجهالت بدل صلح مفسد بود فاما جهالت مصالح عنه مفسد نبود مسئله از صلح از اقرار است وبعضی از مصالح
عنه ویا تمام مستحق شد مدعا علیه بحصه آن از عوض ویا بکل عوض رجوع کند مسئله واگر مصالح علیه یعنی بدل صلح
تمام ویا بعض مستحق شد مدعی بتمام مصالح عنه رجوع کند ویا بعض مسئله اگر صلح از مالی بمنفعت صلح شد این صلح
در معنی اجارت بود پس بیان وقت در وی شرط بود ومردن یکی ازیشان این صلح باطل شود مسئله صلح از سکوت ویا از انکار
در حق منکر فدای سوگند بود یعنی بمقابله چیزی سوگند باز میخرد ودر حق مدعی در معنی معاوضه بود پس اگر در انکار وسکوت
از سرای صلح شد شفعه واجب نشود واگر صلح بر سرای شد در انکار وسکوت شفعه واجب شود واگر

١٦٣

در انکار و سکوت صلح بر سر آن شد و متنازع فیه مستحق شد بحصه آن رد کند و بدان مقدار
بخصومت رجوع کند و اگر بعضی از بدل صلح و یا کل بدل صلح مستحق شد بر مدعا علیه بدعوی
بعضی در استحقاق یا بدعوی در استحقاق کل رجوع کند و اگر بدل صلح هلاک شد پیش از تسلیم
حکم مسئله استحقاق بود در هر دو فصل اقرار و انکار **فصل** صلح جایز است از دعوی مال و منفعت یعنی
اگر دعوی کرد در سکنی سرای یکسال که صاحب سرای وصیت کرده است وارث منکر شد و یا اقرار
کرد و بر چیزی صلح شد جایز بود **مسئله** صلح از دعوی جنایت نیز جایز بود و اگرچه جنایت عمداً بود و یا
خطاء و یا جنایت در نفس بود یا در اطراف **مسئله** صلح از دعوی حد جایز نیست تا اگر زانی یا سارق
یا شارب خمر یا قاذف را گرفت و صلح کرد بمالی تا بسلطان نرساند و یا دعوی قذف نکند صلح باطل
بود و آنچه بستده است رد کند **مسئله** صلح از دعوی نکاح جایز بود تا اگر مردی بر زنی دعوی نکاح
کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مالی تا ترک دعوی کرد و یا زنی بر مردی دعوی نکاح کرد و مرد
با زن صلح کرد بر مالی این هر دو صلح جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال است برای دفع خصومت
و خلع است در حق مدعی **مسئله** صلح از دعوی رقیت نیز جایز است تا اگر بر مجهول النسبی دعوی کرد
که او بنده منست و مدعا علیه با مدعی بمالی صلح کرد جایز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال است
برای دفع خصومت و در حق مدعی اعتاق بر مال بود **مسئله** اگر بنده ماذون مردی را عمداً بکشت و صلح
کرد از نفس خود جایز نبود فاما اگر مولا از جهت بنده خود بمالی صلح کرد جایز بود **مسئله** اگر جامه و یا بنده
غصب کرد و قیمت بنده و یا جامه ده درم است و آنرا استهلاک کرد بعده صلح کرد بر شانزده درم جایز بود
و بقول ابی یوسف و محمد رح آنچه زیادت از قیمت است باطل شود مگر که غبن یسیر بود **مسئله** اگر صلح کرد
از مغصوب بر کالایی که قیمت او زیاده است از قیمت مغصوب باتفاق جایز بود **مسئله** بنده مشترک
است میان دو شریک یکی آزاد کرد و او توانگر است و با شریک دوم بزیادت از قیمت نصیب
او صلح کرد باطل بود باتفاق **مسئله** اگر مردی را وکیل کرد تا از و صلح کند و وکیل صلح کرد جایز بود و بدل
صلح بر موکل لازم شود و بر وکیل لازم نشود مگر که میانجی شود **مسئله** اگر مردی بی اذن او صلح کرد با شخصی اگر مال را
ضامن شود و یا اضافت صلح بمال خود کند یعنی گفت که بدین هزار درم صلح کرده ام و یا بر هزار درم
صلح کرد و هزار درم را تسلیم کرد و در هر سه صورت صلح جایز بود و اگر بر هزار درم

صلح کرد وتسلیم نکرد موقوف بود اگر مدعا علیه اجازت کرد بود والا باطل شود **باب الصلح**
فی الدین مسئله اگر صلح بر چیزی واقع شود که آن بعقد مداینه واجب بود حمله بر معاوضه
نکنند بلکه بران حمله کنند که بعضی حق خود استیفا کرد وبعضی را اسقاط کرد تا اگر صلح کرد از هزار درم
بپانصد درم ویا از هزار درم حال بر هزار درم موجل صلح کرد جایز بود ولیکن اگر صلح کرد از هزار درم حال بر صد دینار
موجل جایز نبود وهمچنین اگر صلح کرد از هزار درم موجل بر پانصد درم حال ویا صلح کرد از هزار درم موجل سیاه
بر پانصد درم سپید جایز نبود مسئله اگر شخصی بر یکی هزار درم حال دارد گفت فردا پانصد درم بمن ادا کن
بدان شرط که از من بیزار باشی زر باقی داد پانصد درم مذکور ادا کند از پانصد درم دیگر نیز بیزار شود واگر
پانصد درم مذکور ادا نکرد بری نشود وهمچنان هزار درم در ذمه او بود وبقول ابی یوسف
ومحمد رح همان پانصد درم در ذمه او بود اگرچه پانصد ادا کرد مسئله اگر مردی میگوید اقرار نکنم
بمال تو تا از من تاخیر نکنی واو تاخیر ویا کم کرد جایز بود واین جای بود که نهان گفته باشد فاما اگر آشکارا
گوید بری این اقرار بگیرند **فصل** اگر دینی است مشترک میان دو کس یکی از ایشان از نصیب خود
صلح کرد بر جامه شریک وی مخیر بود یا نصف دین از مدیون بستاند ویا نصف جامه از شریک بستاند
اگر شریک ربع دین بدو ندهد مسئله اگر یک شریک نصیب خود از مدیون بستد شریک دوم تواند
که در مقبوض شریک شود وباقی هر دو بر مدیون رجوع کنند واگر یک شریک بنصیب خود چیزی
از مدیون خرید شریک دوم تواند که بربع دین شریک را تضمین کند مسئله اگر دو مرد عقد سلم
بستند ویکی از نصیب خود برأس مال صلح کرد جایز نبود وبقول ابی یوسف رح جایز بود مسئله
اگر یک وارث با ورثه دیگر صلح میکند بمالی وترکه عروض وعقار است جایز بود باندک وبسیار واگر
ترکه زر است وبنقره صلح کردند ویا ترکه نقره است بزر صلح شد نیز جایز بود واگر در ترکه زر و
نقره وعروض وعقار است وبنقره ویا بزر صلح شد باید که بدل صلح بیشتر از نصیب بود از زر ونقره تا آنچه
نصیب اوست از زر ونقره عین نصیب خود قبض کرده باشد وزیادت بمقابله نصیب وی بود از عروض وعقار واگر در ترکه وام هاست که
از مردمان بافت دارند ویکی وارث با ورثه دیگر از دیون صلح میکند از حصه خود تا حصه او ورثه را بود جایز نبود
واگر شرط کردند که غرما از نصیب این وارث بری باشند جایز بود مسئله اگر ترکه صد درم است ومیت برای زید صد درم دادنی است صلح وقسمت
در ترکه جایز نبود **کتاب المضاربة** مسئله مضاربت عبارت از عقد شرکت است بمال از یک

جانب و بعمل از جانب دیگر مسئله مضارب امین است و بتصرف وکیل است و در ربح شریکست و در
مضاربت فاسد مضارب اجیر بود و در مخالفت غاصب بود و اگر کل ربح برای مضارب شرط
کردند مضارب مستقرض بود و اگر کل ربح برای رب مال شرط کردند مضارب مستبضع بود مسئله مضاربت
جایز بود چنانچه شرکت جایز است یعنی شرط مضاربه انست که راس مال دراهم یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط
دیگر انکه ربح میان ایشان مشاع بود تا اگر رب مال و یا مضارب زیاده از نصیب ربح ده درم شرط کردند جایز نبود
و مضارب را اجر مثل بود زیاده از مشروط نکنند و ربح رب مال را بود مسئله هر شرطیکه موجب جهالت ربح است
مفسد مضاربت است و اگر شرط موجب جهالت ربح نبود مضاربت درست بود و شرط باطل بود تا اگر
شرط کردند که زیان بر مضارب بود شرط باطل بود و مضاربت درست باشد مسئله و تسلیم مال بمضارب از
شرائط مضاربت است و چون مضاربت درست افتاد جایز بود مضارب بنقد و نسیه بفروشد و بخرد و
وکیل گیرد و در سفر رود و بروایتی از ابی یوسف رح نتواند که مال بسفر برد مسئله جایز است که مضارب
بضاعت و یا ودیعت دهد و جایز نبود که مضارب بنده و یا کنیزک را تزویج کند و بروایتی از ابی یوسف رح
تزویج کنیزک جایز بود مسئله مضارب نتواند که دیگری را مضارب گیرد مگر با ذن رب مال گفته بود که برای خود
کارکن مسئله اگر رب مال تصرف در شهری معین مخصوص کرد جایز نبود که مضارب از ان شهر بگذرد و همچنین اگر
رب مال تصرف در کالای معین مخصوص کرد مضارب نتواند که از ان تجاوز کند و همچنین اگر رب مال برای مضاربت
مدتی تعیین کرد همبرین مدت مقید شود بگذشتن آن مدت مضاربت باطل شود و همچنین اگر گفت با فلان
بیع و شرا کند هم بدو مقید شود نتواند که با دیگری بیع و شرا کند چنانچه در شرکت نیز تجاوز ازین شرط جایز نیست
مسئله مضارب نخرد کسی را که بر رب مال و یا بر مضارب آزاد شود اگر در مال ربح
بود و اگر خرید برای خود خریده باشد و ضمان بروی لازم شود اگر ثمن از مال مضاربت
دهد و اگر ربح نبود جایز بود که قریب خود را بخرد و اگر بعد از شرا ربح در قریب شد بزیادت قیمت
وی نصیبه مضارب آزاد شود برای رب مال هیچ ضامن نشود و این معتق در قیمت نصیب رب مال سعایت
کند مسئله اگر بر مضارب هزار درم است بشرط مناصفه ربح و مضارب بدین هزار درم کنیزک کسی خرید که قیمت
کنیزک هزار درم است و مضاربت کنیزکی را وطی کرد و کنیزک فرزند آورد که قیمت او هزار درم است و مضارب دعوی
نسب کرد و مضارب توانگر است بعده قیمت فرزند هزار و پانصد درم شد دعوی نسب درست باشد و این فرزند

بود واگر رب مال خواهد که کودک را سعایت فرمایند در هزار دولیست پنجاه درم و یا ازاد کند وچون رب مال هزار درهم بسعایت کودک قبض کرد رب مال مضارب را در نصف قیمت کنیزک تضمین کند **باب المضارب الذی یضارب** **مسئله** اگر مضارب دیگر را مضارب گرفت بی اذن رب مال ومال بر وتسلیم کرد مضارب اول ضامن نشود تا مضارب دوم عمل نکند و بقول زفر رح و ابی یوسف رح مضارب اول بمجرد دفع مال بمضارب دوم ضامن شود بی انکه مضارب دوم عمل کند **مسئله** اگر باذن رب مضاربی دیگر گرفت ومال بدو تسلیم کرد یا مضارب اول رب مال نصف ربح شرط کرده بود ومضارب اول با مضارب دوم ثلث ربح شرط کرد ومضارب دوم تصرف کرد وربح حاصل شد اگر رب مال مضارب گفته است انچه خدا تعالی ربح روزی کند میان ما مناصفه باشد نصفی از ربح رب مال را بود ومضارب اول را سدس ربح بود ومضارب دوم را ثلث ربح بود واگر رب مال مضارب اول را گفته باشد انچه خدا تعالی ترا روزی کند میان ما مناصفه باشد درینصورت مضارب دوم را سوم حصه از سود دهد و باقی میان رب مال ومضارب اول مناصفه شود واگر رب مال با مضارب شرط کرد که انچه تو سود کنی میان ما مناصفه باشد ومضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد ربح حاصل شد نصف ربح مضارب دوم برد ونصفی دیگر میان رب مال ومیان مضارب اول مناصفه بود واگر رب مال مضارب اول را گفت انچه ربح خدا تعالی روزی کند نصفی را بود یا گفت انچه زیادت بود میان ما مناصفه باشد ومضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد وربح حاصل شد نصف ربح مالک را بود ونصف مضارب دوم برد ومضارب اول را هیچ نبود واگر درین مسئله مضارب اول با مضارب دوم دو ثلث ربح شرط کرد نصف ربح مالک را بود وباقی مضارب دوم را بود ومضارب اول سدس ربح برای مضارب دوم ضامن شود واگر مضارب رب مال را ثلث ربح شرط کرد برای بنده رب مال نیز ثلث ربح شرط کرد بهر انکه این بنده با مضارب عمل کند وثلث ربح برای خود شرط کرد درست باشد **مسئله** بموت رب مال یا مضارب وبارتداد مالک ورسیدن او در دار حرب مضاربت باطل شود **مسئله** اگر مالک مضارب را معزول کرد ومضارب را خبر نکرد تا بخرید و یا بفروخت جایز بود واگر مضارب را عزل معلوم شد ومال عروض است تواند که عروض را برای ادا کردن وام بفروشد بعده در ثمن تصرف نکند **مسئله** اگر مضارب ورب مال جدا شدند واز مال مضارب وام یافت است وربح نیز حاصل شده است جبر کند مضارب را برای تقاضا کردن وام واگر ربح نبود جبر نکنند برای تقاضای وام ومضارب را گویند که رب مال را وکیل کن در تقاضا وقبض کردن **مسئله** انچه از مضاربت هلاک شود از ربح هلاک شود نه از راس

مال واگر زیادت از ربح هلاک شد مضارب ضامن نشود مسئله اگر ربح را قسمت کردند مضاربت همچنان باقیست
وتمام مال هلاک شد ویا بعضی از مال انچه از ربح قسمت کرده اند باز آرند تا مالک راس مال خود بستاند بعد
انچه فاضل ماند میان رب مال ومضارب بود واگر نقصان بود مضارب ضامن نبود واگر ربح قسمت کردند
ومضاربت را فسخ کردند بعده عقد مضاربت دیگر بستند ومال هلاک شد ربحی که مضاربت اول قسمت
کرده اند رد نکنند فصل مسئله اگر مضارب مال مضاربت را بمالک داد بضاعت ومالک خرید
وفروخت کرد مضاربت فاسد نشود وبقول زفر رح مضاربت فاسد شود مسئله اگر مضارب
مسافر شد طعام وشراب وجامه ومرکب او در مال مضاربت بود مسئله اگر مضارب در شهر خود عمل کرد
نفقه او در مال مضاربت نباشد واگر مضارب دارو خورد در مال مضاربت نباشد بلکه نفقه او در حال
خصوص دارو در خاصه مال مضارب بود مسئله چون ربح حاصل شد واز راس مال مقداری نفقه کرده بود
از انچه راس مال نفقه کرده است مالک بستاند مسئله اگر مضارب کالا را مرا فروخت انچه بر متاع
خرج کرده است چون کرایه بار کردن ومثل آن جایز بود که بر راس مال ضم کند وتمام مرا فروشد و
انچه بر نفس خود خرج کرده بر راس مال ضم نکنند مسئله اگر هزار درم مال مضاربت بود وبدان جامه خرید و
برای قصارت کردن وبار کردن صد درم از مال خود خرج کند ورب مال گفته است اعمل برایک یعنی برای
خود کار کن مضارب متطوع بود واگر بدان صد درم رنگ سرخ کرد مضارب شریک شود در جامه بدانچه در
رنگ کردن زیاده شده است مضارب بسبب رنگ کردن جامه ضامن نشود مسئله اگر بر مضارب هزار
درم است مناصفه بدان هزار درم جامه خرید و بدو هزار فروخت بدان دو هزار بنده خرید وثمن پیش
از تسلیم هلاک شد رب مال هزار درم و پانصد ضامن شود ومضارب پانصد درم ضامن شود ومضارب
پانصد درم ضامن شود ربع بنده مضارب را بود وسه ربع دیگر بر مضاربت بود وراس مال دو هزار و پانصد درم بود وچون مرابحه فروشد
بدو هزار مرا فروشد مسئله اگر بر مضارب هزار درم است بشرط نصف ربح ومالک بنده را بپانصد درم خرید وبدست
مضارب بهزار درم فروخت مضارب انرا بپانصد مرابحه فروشد مسئله اگر بر مضارب هزار درم بود بشرط نصف ربح ومضارب
بدان هزار درم بنده خرید که قیمت آن دو هزار درم است وآن بنده مردی را بخطا کشت پس سه ربع
از فدا بر رب مال واجب آید ویک ربع بر مضارب واجب آید و بنده سه روز رب مال را خدمت کند ویک روز مضارب را خدمت کند مسئله اگر بر مضارب هزار
درم است وبدین هزار درم بنده خرید وپیش از تسلیم این هزار درم بدست مضارب هلاک شد رب مال هزار درم دیگر بدهد واگر این هزار درم هم پیش از تسلیم هلاک شد هزار

۱۶۸

١٦٩

درم دیگر دهد و همچنین هر بار که هلاک میشود پیش از تسلیم هر بار بر رب مال واجب آید و جمیع آنچه رب مال داده است
راس مال بود مسئله اگر بر مضارب دو هزار درم است میگوید که رب مال هزار درم داده بود و هزار درم دیگر ربح حاصل شده است
و رب مال میگوید که این هر دو هزار من تو داده ام قول مضارب معتبر بود و بقول زفر رح قول رب مال بود
مسئله اگر بر مضارب هزار درم است و میگوید که این هزار درم مضاربت است از فلان شخص بالنصف ربح و ازین
هزار درم دیگر ربح حاصل شده است و رب مال میگوید که بضاعت نیست بر تو پس قول رب مال را با سوگند معتبر بود

کتاب الودیعة مسئله ایداع عبارت از گماشتن غیرے بر حفظ مال خود مسئله ودیعت امانت است که نزدیک
امین گذارند مسئله ودیعت امانت است اگر هلاک شود امین ضامن نشود خواه مالی دیگر از آن مودع با آن ودیعت
هلاک شود خواه نشود و نزدیک امام مالک رح اگر دزدیده ودیعت و دزدیده نشود مالی دیگر از آن مودع درین صورت
تاوان بکند مسئله امین تواند که امانت را خود نگهدارد و یا بکسی که در عیال اوست بنگاه داشتن بدهد و اگر بیگانه
را داد ضامن شود مگر که از خوف سوختن خانه و یا غرق شدن کشتی در آب اگر درین صورت امانت همسایه
دهد و یا در کشتی دیگر دهد ضامن نشود مسئله اگر مالک امانت از امین طلب کرد و او نداد و قدرت بر تسلیم
داشت بعده هلاک شد امین ضامن شود مسئله اگر امین امانت را در مال خود آمیخته و تمیز ممکن نشد ضامن شود و بقول
ابی یوسف و محمد و مالک رح تواند که در آن آمیخته شریک شود مسئله اگر مالک امانت در مال امین آمیخته
بے فعل او هر دو شریک شوند باتفاق مسئله اگر امین بعضی از امانت خرج کرد و مثل آن آورده در
باقی امانت آمیخت اگر هلاک شود تمام امانت را ضامن شود و اگر باقی ودیعت پیش از خلط هلاک شد
ضامن نشود باقی را مسئله اگر امین در امانت تعدی کرد یعنی بر دابه امانت سوار شد یا جامه امانت
پوشیده یا بنده امانت را خدمت فرمود بعده تعدی را زایل کرد ضمان نیز زایل گردد و بقول شافعی رح
زایل نشود اما اگر مستعیر و یا مستاجر در کالاے که بعاریت و یا باجارت ستده اند تعدی کردند بعده تعدی زایل کردند
ضمان زایل نشود و بقول زفر زایل شود و همچنین اگر بعد از انکار او دل اقرار کرد نیز ضمان زایل نشود مسئله
امین تواند که امانت را در سفر برد و اگر مالک امانت منع کرده باشد و نیز خوف راه نبود و بقول شافعی
رح تواند مسئله اگر دو کس کالاے بر شخصے امانت نهادند و یکے از ایشان نصیب خود
طلب میکند هیچکس را نه دهد تا دوم نیز حاضر نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح نصیب
بدهد مسئله اگر یکے بر دو کس کالاے که قابل قسمت است امانت نهاد جایز

نشود که یک امین تمام کالا با امین دوم بدهد بلک قسمت کنند و هر یک نصیب خود نگهدارد و اگر یکی تمام بدیگری
داد ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هر یکی از ایشان تواند که باذن دوم تمام امانت
را نگهدارد و اگر امانت قابل قسمت نیست هر یک از ایشان تواند که با امین تواند که با امین دوم بدهد
بالاجماع **مسئله** اگر مالک امین را گفت که این امانت بعیال خود مده یا گفت این امانت
در خانه نگاهدارد و امین امانت را بعیال خود که از و چاره ندارد داد و یا در خانه دیگر از ان سرای
نگهداشت ضامن نشود و اگر از عیال خود بکسی داد که از و چاره داشت و یا در سرای دیگر محافظت کرد
ضامن شود **مسئله** اگر مردی کالای شخصی غصب کرد و بدست کسی امانت نهاد و هلاک شد امین
غاصب ضامن شود و اگر امین امانت بدست دیگری امانت نهاد و هلاک شد امین دوم ضامن نشود
و امین اول ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح مالک مخیر بود از هر که خواهد تاوان بستاند **مسئله**
اگر بدست شخصی هزار درم است دو کس دعوی میکند هر یک میگوید که از ان منست او را امانت
داده ام و او منکر است و از سوگند هر دو نکول آورد پس این هزار درم میان هر دو بود و بر وی هزار درم دیگر لازم
شود برای هر دو مدعی **کتاب العاریت** **مسئله** عاریت عبارت از تملیک منفعة است
بی عوض **مسئله** الفاظیکه بدان عاریت جایز بود اینست اعرتک یعنی عاریت دادم ترا اطعمتک
ارضی منحتک ثوبی حملتک علی دابتی اخدمتک عبدی داری لک سکنی داری لک عمری **مسئله**
مالک عاریت هر وقت که خواهد بعاریت خود رجوع کند **مسئله** اگر بی تعدی عاریت هلاک شد ضامن نشود و
بقول شافعی رح ضامن شود **مسئله** اجازت دادن عاریت و رهن کردن ان جایز نبود چنانچه ودیعت را اجارت
دادن و رهن کردن جایز نیست **مسئله** اگر مستعیر عاریت را اجارت داد و هلاک شد ضامن شود **مسئله**
اگر کالای مستعار را از انهاست که باختلاف مستعمل مختلف نشود مستعیر تواند که بدیگر عاریت دهد و بقول شافعی رح نتواند
مسئله اگر مالک عاریت بوقت و یا منفعت یا بهر دو چیزی مقید گرداند مستعیر نتواند که از انچه مسمی کرده است تجاوز کند
و اگر مقید نکرد مستعیر تواند که بهر نوع و هر وقت که خواهد منفعت گیرد **مسئله** عاریت دادن دراهم و دنانیر و کیل موزون و
معدود حکم قرض دارد **مسئله** اگر زمینی را برای بنا کردن و یا برای نهال کردن عاریت داد جایز بود و مالک
تواند که بعاریت رجوع کند و مستعیر را تکلیف کند تا بنا و نهال خود را قلع کند اگر مالک عاریت را بوقت مقید
نکرد تاوان بنا و نهال بر وی واجب نیاید و اگر وقت مقید کرده باشد نتواند که پیش از وقت

رجوع کند اگر پیش از وقت رجوع کرد و آنچه بسبب قلع در بنا و نهال نقصان شود مالک زمین ضامن شود

مسئله اگر زمین را عاریت داد تا زراعت کند مستعیر زراعت کرد مالک نتواند که در عاریت

از زمان که درو کرده شود و اگرچه مقید نکرده باشد بوقت مسئله مونت رد کردن مستعار بر مستعیر واجب است و مونت

رد کردن ودیعت بر مالک بود و مؤنت رد کردن کالای که باجارت ستده است بر مالک است و مونت رد

کردن مغصوب بر غاصب است و مونت رد کردن مرهون بر مرتهن است مسئله اگر دابه مستعار را در پایگاه

مالک رسانید و هلاک شد و یا بنده مستعار را در سرای مالک رد کرد و هلاک شد در هر دو صورت ضامن نشود مسئله

اگر مغصوب و یا ودیعت را در سرای مالک رد کرد و بمالک تسلیم نکرد و هلاک شد ضامن شود مسئله مستعیر

دابه را با بنده خود و یا با مزدور یک ماه و یا با بنده مالک یا مزدور مالک رد کرد و هلاک شد درینصورت

ضامن نشود و اگر با بیگانه رد کرد و هلاک شد ضامن شود مسئله اگر زمین را برای زراعت عاریت ستد

در صک عاریت نویسد اطعمتنی ارضک و بقول ابی یوسف و محمد رح بلفظ اعرتنی نویسد کتاب الهبة

مسئله هبه عبارت از تملیک عین است بی عوض مسئله الفاظیکه بدان بخشیده شود اینست وهبت

نحلت و اطعمتک هذا الطعام جعلت هذا الشئ لک و اعمرتک هذا الشئ و حملتک علی هذا الدابة و درین لفظ

نیت هبه شرط است و اگر گفت کسوتک هذا الثوب و داری لک هبت تسکنها هبه منعقد شود و اگر گفت داری

هبة لک سکنی و یا گفت داری لک سکنی هبة بدین الفاظ هبه منعقد نشود مسئله هبه منعقد شود بایجاب و قبول و قبض

در مجلس اگرچه بی اذن واهب بود و بعد از افتراق مجلس قبض جایز نبود مگر باذن واهب مسئله بخشیدن

چیزی که قابل قسمت است جایز نبود مگر که محوز و مقسوم بود و مراد از محوز آنست که از ملک واهب فارغ بود

و هبه مشاع در قابل قسمت جایز نبود و اگر قسمت کرده و تسلیم کرد جایز بود مسئله چیزیکه قابل قسمت نیست چنانکه

یک بنده و یک دابه هبه مشاع درو جایز بود مسئله اگر آرد یکه در گندم است بخشید جایز نبود اگرچه آس کرد و

تسلیم نمود و همچنین اگر روغنی که در کنجد است بخشید جایز نبود اگرچه روغن از کنجد کشید و تسلیم کرد و همچنین اگر

روغن که در شیر است بخشید جایز نبود اگرچه روغن کشیده تسلیم کرد مسئله اگر کالای موهوب بدست موهوب له است

بامانت یا بعاریت بمجرد بخشیدن و قبول کردن مالک شود بی قبض جدید مسئله اگر پدر فرزند خرد را چیزی بخشید بمجرد عقد هبه تمام شود

مسئله اگر بیگانه صغیره را چیزی بخشید بقبض ولی او هبه تمام شود و قبض مادر و اجنبی نیز هبه تمام شود و اگر صغیره

در کنار ایشان بود مسئله اگر صبی هبه را بنفسه خود قبض کرد اگر عاقل است جایز بود مسئله اگر دو کس

وطلمتک بجای اطعمتک اعطیت یعنی بر سبیل لفظ تو بخشیدم و اطعمتک بعنی الطعام زیرا که اطعام بطعام نسبت کرده شود مراد هبه باشد و اگر بزمین نسبت کرده شود مراد ازان عاریت باشد و جعلت هذا لک یعنی این عطیه خاص برای تو کردم و کسوتک هذا الثوب یعنی این جامه بخشیدم

سرا تیرا یکی بخشند درست باشد واگر یکی ازین دو سرای بدو کس بخشید درست نباشد مسئله اگر
ده درم بدو فقیر صدقه کرد و یا بخشید جایز بود واگر ده درم بدو توانگر صدقه کرد و یا بخشید جایز نبود و بقول ابی یوسف
و محمد رح در توانگر نیز جایز بود

باب الرجوع فی الهبة

مسئله رجوع در هبه جایز است و بقول شافعی
رح جایز نیست مسئله اگر موهوب له در زمین موهوب نهال و یا بنا کرد واهب نتواند که رجوع کند مسئله اگر واهب بمرد
ورثه او نتواند که در هبه رجوع کند واگر موهوب له بمرد واهب نیز نتواند که در هبه بورثه موهوب له رجوع کند مسئله اگر
موهوب له عوض هبه واهب را چیزی داد و گفت این را عوض هبه خود بستان و یا گفت بدل آن هبه خود بستان و یا گفت
بمقابله هبه خود بستان و واهب آنرا قبول کرد و قبض کرد نتواند که در هبه رجوع کند واگر اجنبی عوض هبه داد درست
باشد و حق رجوع ساقط شود مسئله اگر در نصف هبه مستحق استحقاق آورد در نصف عوض رجوع کند واگر در نصف عوض
مستحق استحقاق آورد در هبه رجوع نکند مگر که باقی را رد کند و بقول زفر رح در نصف هبه رجوع کند واگر بمقابله
نصف هبه عوض داد و عوض مستحق شد در نصفی که عوض نداده است واهب تواند که رجوع کند مسئله اگر موهوب
از ملک موهوب له بیرون آمد رجوع ساقط شود مسئله اگر موهوب له نیمه موهوب بیع کرد واهب تواند که در نصف
باقی رجوع کند و پیش از فروختن نیز تواند که در نصف رجوع کند چنانکه میتواند که در کل رجوع کند مسئله
اگر شوهر زن را چیزی بخشد و یا زن چیزی شوهر را بخشید هر یکی از ایشان نتواند که بر دیگری رجوع کند مسئله اگر زنی
شخصی را چیزی بخشید بعده آن شخص این زن را نکاح کرد تواند که این زن در هبه رجوع کند واگر شوهر زن را چیزی بخشید و
یا زن شوهر را چیزی بخشید بعده نکاح بر افتاد هر یکی نتواند که از هبه رجوع کند مسئله اگر قرابت محرم را چیزی بخشید نتواند
که از هبه رجوع کند مسئله بعد از هلاک موهوب رجوع جایز نبود تا اگر موهوب له دعوی هلاک هبه کرد تصدیق کنند
مسئله رجوع در هبه جایز نبود مگر بتراضی یکدیگر و یا بحکم قاضی مسئله بعد از هلاک موهوب مستحق استحقاق موهوب له
قیمت کرد موهوب را ضمان داده موهوب له بدانچه ضمان داد نتواند که بر واهب رجوع کند مسئله اگر کالاے را
بشرط عوض بخشید در ابتدا حکم هبه دارد تا قبض هر دو عوض شرط بود و هبه متاع بشرط عوض باطل بود
و در انتها حکم بیع دارد تا اگر در موهوب عیبی ظاهر شد تواند که بحکم عیب رد کند و بحکم خیار رویت نیز تواند که
رد کند و شفیع را شفعه رسد و بقول زفر رح و شافعی رح هبه بشرط عوض در ابتدا و انتها بمنزله بیع است

فصل

فصل اگر کنیزک را بخشید مگر حمل او هبه جایز بود و استثناء حمل باطل بود پس کنیزک با حمل موهوب له
شود مسئله اگر کنیزکے را بخشد بشرطے که موهوب له آن کنیزک را بواهب رد کند ۱۷۲

و یا بشرطیکه موهوب له این کنیزک را آزاد کند و یا بشرطیکه کنیزک را ام ولد کند یا سرای بخشید بشرطیکه موهوب له چیزی ازان
سرای بواهب رد کند و یا موهوب له چیزی ازان سرای بواهب عوض آن سرای دهد در جمیع صورت هبه جایز بود و
شرط باطل شود مسئله اگر مدیون خود را گفت چون فردا شود این وام ترا بود و یا گفت تو ازان وام بیزار باشی
و یا گفت اگر نیمی ازان وام بمن ادا کنی نصف دیگر ترا بود و یا گفت ازان نیمی باقی بیزار باشی این هبه و ابرا
باطل بود مسئله اگر گفت داری ملک عمری درست است و معنی وی آنست که زید را گوید این سرای ملک تو گردانیده ام
تا تو زنده باشی یا گوید تا مدت عمر تو و چون بمیری این سرای مرا باشد پس این تملیک درست باشد و شرط باطل بود پس بعد
موت زید ورثه او بود مسئله اگر گفت داری ملک رقبی باطل شود و معنی وی آنست که اگر زید را گفت اگر من بمیرم
پیش از تو این سرای ترا بود و اگر تو پیش از من بمیری این سرای مرا بود این تملیک باطل بود و بقول ابو یوسف ح
رقبی نیز جایز بود مسئله صدقه حکم هبه دارد چنانچه هبه بی قبض درست نیست صدقه نیز بی قبض درست نبود و صدقه
مشاعی که محتمل قسمت است جایز نبود مسئله در صدقه رجوع جایز نیست

کتاب الاجارت

مسئله اجارت عبارت
ست از بیع منفعت معلوم باجری معلوم مسئله آنچه جایز است که ثمن سازند جایز است که اجرت سازند مسئله منفعت
معلوم شود به بیان مدت چنانکه سرای را استیجار کردی برای ساکن شدن بمدت شش ماه یا زمین را استیجار کرد برای زراعت در مدت
معلوم پس هر مدتی که تعیین کند جایز بود مسئله اجارت دادن وقف زیاده از سه سال درست نبود مسئله منفعت بنام گرفتن
عمل نیز معلوم شود چنانچه استیجار کرد برای رنگ کردن جامه یا برای دوختن جامه مسئله منفعت باشارت نیز معلوم شود چنانچه اجیر گرفت برای
نقل کردن طعام تا فلان موضع مسئله اجرت بمجرد عقد اجارت اجیر را ملک نشود مگر که مستاجر تعجیل کند و اجرت دهد و یا بشرط تعجیل اجرت عقد
اجارت بسته باشند و یا اجیر منفعه استیفا کند و بقول شافعی بمجرد عقد اجیر را ملک اجرت شود مسئله اگر سرای را اجارت
گرفت برای ساکن شدن و قبض کرد و مدت گذشت و ساکن نشد اجرت واجب آید مسئله اگر غاصبی سرا را از مستاجر غصب کرد اجرت
ساقط شود مسئله اگر سرا را استیجار کرد صاحب سرای تواند که اجرت هر روز طلب کند مسئله اگر شتر را گرفت تا مکه شتروان تواند
که اجرت هر منزل طلب کند فاما کازر و خیاط نتوانند که اجرت طلب کنند تا از عمل فارغ نشوند مسئله نان پز نتواند که اجرت طلب
کند تا نان را از تنور بیرون نیاورد مسئله اگر مرد نان پز را اجیر گرفت برای پختن نان یک پیمانه بدرم مستحق درم وقتی گردد
که نان را از تنور بیرون آرد اگر نان را از تنور بیرون آورد بعده نان بسوخت بی فعل او نان پز را اجرت شد و تاوان
واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله مثل آن آرد ضامن شود و اجرت نرسد و اگر پیش از بیرون آوردن بسوخت و یا پیش از بیرون
آوردن از دست افتاد اجرت واجب نباشد مسئله اگر طباخ را مزدور گرفت تا برای مهمان گوشت پزد بعد از پختن آوردن شوربا در کاسه ها ... و دس

نشود واین مسئله در محیط وایضاح مسطور است مسئله اگر خشت بند را مزدور گرفت برای خشت بستن بعد
از ایستانیدن خشت اجرت واجب آید وبقول ابی یوسف ومحمد رح چون خشت را خرگه کند انگاه اجرت
واجب شود مسئله هر که اثر عمل او در کالای موجود بود وچون رنگریز وگازر تواند که برای استیفا اجرت
کالا را حبس کند وبقول زفر رح نتواند پس اگر کالا را برای اجرت حبس کرد وان کالا هلاک شد ضمان واجب نباید
واجرت نیز واجب نشود وبقول ابی یوسف ومحمد رح صاحب کالا مخیر بود یا قیمت کالا با ان صنعت تضمین
کند واجرت بدهد ویا قیمت کالا بی صنعت تضمین کند واجرت بدهد مسئله هر چیز که اثر عمل او در کالا
موجود نیست چو حمال وملاح نتواند که کالا را برای اجرت حبس کنند مسئله اگر برای اجیر شرط کرد که بنفس خود
عمل کند نتواند که دیگری را عمل فرماید واگر امر مطلق فرموده است تواند که از دیگری کناند مسئله اگر اجیر گرفت
تا عیال او را بیارد وبرفت وبعضی را مرده یافت وزندگان را آورد ولیس مراو را بحساب آن مزد واجب
آید واجرت کسانیکه مرده اند ساقط شود مسئله اگر اجیر گرفت تا نامه بر فلان موضع برد وجواب نامه بیارد
او برفت وفلان مرده بود وان نامه باز آورد مزد واجب نباید وبقول محمد رح مزد رفتن واجب شود
اما اگر مکتوب همانجا رها کرد بازگشت اجرت بالاجماع واجب شود مسئله واگر اجیر گرفت تا طعام او را بفلان
موضع بر زید رساند برفت وزید مرده بود وطعام باز آورد باتفاق مزد واجب نباید باب

مایجوز من الاجارة ومایکون خلافا فیها

مسئله اجرت گرفتن برای دوکان
برای سکنی جایز بود واگرچه بیان نکرد که چه عمل خواهد ومستاجر تواند که هر عملی که خواهد بکند مگر آنکه
نتواند که آهنگر را ویا کوفتگر را ویا خر آسیا را ساکن کند مسئله جایز است اجارت گرفتن زمینها
برای زراعت اگر بیان کند آنچه زراعت خواهد کرد ویا گوید که هرچه خواهد زراعت کند مسئله
جایز است اجارت گرفتن زمین برای نهال کردن ویا بنا کردن سرای وخانه بمدت معلوم وچون مدت گذشت بر مستاجر لازم شود
که بنا ونهال قلع کند وزمین را فارغ بمالک تسلیم کند مگر که صاحب زمین قیمت آن نهال وبنا که واجب القلع بود
ضامن شود ونهال وبنا را مالک شود واین برضا صاحب نهال وبنا بود واگر زمین بسبب قلع بنا ونهال
نقصان میشود درین صورت مالک زمین تواند که بی رضا صاحب نهال وبنا را مالک شود ویا مالک زمین رضا دهد تا که
نهال وبنا در زمین پس بنا ونهال صاحب بنا ونهال را بود وزمین صاحب زمین را بود مسئله اگر مدت
اجارت گذشت ودر زمین تره کاشته است تره را قلع کند وزمین فارغ بمالک تسلیم کند مسئله اگر

مدت اجارت گزشت و در زمین زراعت ہست زراعت را ترک گیرند باجر مثل تا وقت ادراک

فصل اگر دابہ را استیجار کرد برای سوار شدن و یا برای بار کردن و یا جامہ را استیجار کرد برای پوشیدن اگر سوار شدن و بار کردن و پوشیدن مطلق گفتہ ہست روا بود کہ دیگری را سوار کند و یا دیگری را پوشاند و اگر بدان شرط استیجار گرفت کہ فلان سوار شود و یا فلان بپوشد اگر دیگری را سوار کرد و یا پوشانید و دابہ و جامہ ہلاک شد ضامن شود **مسئلہ** ہرچہ باختلاف مستعمل مختلف شود ہمین حکم دارد تا اگر مطلق نگفتہ ہست تواند کہ دیگری استعمال کند و اگر مقید گفتہ باشد دیگری نتواند کہ استعمال کند و اگر باستعمال مستعمل مختلف نشود شرط تقیید باطل بود چنانکہ اگر شرط کرد کہ فلان ساکن شود تواند کہ دیگری را ساکن کند **مسئلہ** اگر دابہ را استیجار کرد تا مقداری معین از گندم بار کند تواند کہ چیزی دیگر مثل گندم در ضرر و یا سبکتر ازان بار کند چون جو و کنجد فاما آنچہ از گندم در ضرر بیشتر است چون نمک و آہن نتواند کہ بار کند **مسئلہ** اگر ستوری را اجارہ گرفت برای آنکہ تا سوار شود و خود سوار شد و دیگری را نیز پس خود نشاند و ستور ہلاک شد نصف قیمت ستور ضامن شود اگرچہ آن دیگری گران تر بود و یا سبکتر **مسئلہ** اگر ستوری را کرای کرد تا مقدار معین از گندم بار کند و زیادت ازان بار کرد و ستور ہلاک شد مقدار زیادت ضامن شود **مسئلہ** اگر لگام ستور کشید و یا ستور را بزد و دابہ ہلاک شد ضامن شود بقول ابی یوسف و محمد رح اگر چنانچہ متعارفست لگام کشید و یا بزد ضامن نشود **مسئلہ** اگر خر درازگوش را کرای گرفت با زین ہم و آن زین دور کرد و زین دیگر نہاد و اگر این زین مثل آن زین ہست ضامن نشود و اگر این زین چنانست کہ این درازگوش را بدین چنین زین نکنند ضامن شود و پالان ہمین حکم دارد تا اگر ستوری را با پالان کرای کرد و آن پالان فرود آورد و پالان دیگر نہاد اگر این پالان مثل آن پالان ہست ضامن نشود و اگر برین ستور مثل این پالان ننہند ضامن شود **مسئلہ** اگر حمالی را اجیر گرفت تا طعام او برگیرد و در فلان راہ رود و حمال در راہ دیگر رفت کہ مردمان دران راہ میروند و طعام می برند ہلاک ضمان واجب نیاید و اگر میان این دو راہ تفاوت ہست ضامن شود و اگر طعام را در کشتی در یا بار کرد ضامن شود و اگر طعام رسانید اجر واجب آید **مسئلہ** اگر زمینی اجارت گرفت تا گندم زراعت کند و ترہ کاشت آنچہ در زمین نقصان شود ضامن بود و اجر واجب نیاید **مسئلہ** اگر درزی را جامہ داد تا پیراہن دوزد و او قبا دوخت مالک جامہ مخیر بود یا قیمت جامہ تضمین کند و یا قبا قبول کند و اجر مثل آید

باب الاجارة الفاسدة

مسئلہ شرط مفسد اجارت است و چون اجارہ فاسد شود اجر مثل واجب آید برای اجیر بر مسمی زیادت نکند و بقول زفر و شافعی رح اگر اجر مثل زیادت از مسمی ہست زیادت کند تا اجر مثل تمام شود **مسئلہ** اگر سرای را اجرت داد ہر ماہی بدرمی

175

در یکماه درست باشد و در سایه شهر جایز نبود مگر که جمله ماهها را ذکر کنند و اگر ساعتی از ماه دوم ساکن شد در ماه دوم نیز

عقد درست باشد مسئله اگر سرای در مدت یکسال استیجار کرد جایز بود اگرچه مزد هر ماهی تعیین نکرده باشند مسئله

ابتدای مدت از وقت عقد اجارت بود پس اگر در وقت ماه نو دیدن عقد بستند اجارت شمار سال بماهها بود و اگر در میان

ماه عقد بستند شمار سال بروزها بود و بقول ابی یوسف و محمد رح اول ماه بروزها شمار کنند و یازده ماه دیگر بماهها باشد مسئله

جایز است که حجام و صاحب گرمابه اجرت ستانند مسئله اگر گشن را اجارت گرفت تا بر مادیان بر نشاند روا نباشد

مسئله اگر برای بانگ نماز گفتن و یا برای حج و یا برای امامت و یا برای تعلیم قران و یا فقه اجارت گرفت

جایز نبود و امروز فتوی بر آنست که برای تعلیم قران اجیر گرفتن جایز بود مسئله اجیر گرفتن برای سرود و نوحه و بازی

جایز نبود مسئله اجرت مشاع فاسد است مگر با شریک و صورت او آنست که نصیب خود را از سرای مشترک

بدست کسی که شریک نیست اجارت دهد و یا از سرای خود سهمی اجرت دهد و یا اجارت دهد نصیب بنده یا نصیب

دابه درست نیست و بقول ابی یوسف و محمد رح اجارت مشاع جایز است مسئله اجارت گرفتن دایه باجرت

بطعام و یا نان و جامه جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح اجارت گرفتن دایه بنان و جامه جایز نبود مسئله

مستاجر نتواند که شوهر دایه را از وطی منع کند و اگر حمل گرفت و یا بیمار شد تواند که اجارت فسخ کند مسئله بر دایه واجب ۱۷۶

است که طعام برای کودک اصلاح کند مسئله اگر دایه کودک را شیر گوسفند داد در مدت اجارت مزد واجب نباید

مسئله اگر ریسمان بجولاهه داد برای بافتن جامه بمقابله نصف جامه جایز نبود و تمام مالک را بود برای جولاهه اجرت مثل

واجب آید و همچنین اگر اجیر گرفت برای بر گرفتن طعام باجرت یک پیمانه از آن طعام اجرت فاسد بود و حمال را اجرت مثل

واجب آید مسئله اگر اجیر گرفت تا امروز برای او چندین من نان پزد بیک درم اجارت فاسد بود و بقول ابو یوسف و محمد رح جایز بود

مسئله اگر زمینی را استیجار کرد تا در آن زمین جفت راند بعده کشت کند و یا آب دهد بعد کشت کند جایز بود و اگر شرط کرد

تا دو بار جفت راند و یا جوی های او بکاود و یا در آن زمین سرگین اندازد اجارت فاسد شود مسئله اگر زمینی را اجارت داد برای

زراعت و باجرت آن زمین زمین دیگر از مستاجر بستد تا موجر زراعت کند جایز نبود و همچنین اگر سرای اجارت داد برای

ساکن شدن بر آن شرط که مستاجر نیز سرای خود بموجر دهد تا موجر ساکن شود و اجرت آن سرای سکنی این سرای بود جایز نبود

بقول مسکین رح جایز بود مسئله اگر طعامی میان دو شریک است یکی شریک دوم را اجیر گرفت برای بر گرفتن مشترک در طعام

بر گرفتن هیچ واجب نباید و بقول شافعی رح اجر مسمی واجب آید مسئله اگر راهن مرهون را از مرتهن استیجار کرد

اجارت جایز نبود و اجر واجب نباید مسئله اگر زمینی استیجار کرد و ذکر زراعت نکرد و یا

زراعت مسمی نکرد اجارت فاسد بود و بقول زفر رح اجارت فاسد نبود پس اگر درخصومت زراعت کرد و مهلت گذشت اجر مسمی واجب آید **مسئله** اگر درازگوشی را اجارت گرفت تا آنکه بیک من و بار معین نکرد اجارت جایز نبود پس اگر بار کرد آنچه مردم بار کنند و درازگوش هلاک شد ضامن نشود و اگر در مکه رسید پس مر او راست اجر مسمی و اگر خصومت کردند پیش از آنکه زراعت کند در مسئله اول و یا پیش از آنکه بار کنند در مسئله دوم عقد اجارت بشکند

باب ضمان الاجیر

اجیر بر دو نوعست اجیر مشترک است و اجیر خاص اجیر مشترک آنست که برای شخصی معین عمل نکند بلکه برای بسیار عمل کند و اجرت را مستحق نشود مگر بعمل چون رنگریز و بردکوب و گازر و کالا بدست اجیر مشترک امانت بود و اگر هلاک شود ضمان واجب نیاید بقول ابی یوسف و محمد رح ضمان واجب آید مگر آتشی غالب بسوزد و یا دشمنی مکابره که دفع آن ممکن نبود غارت کند **مسئله** اگر جامه بسبب کوفتن پاره شود و یا حمال بلغزید و کالا هلاک شد و یا رسنی که در آن مکاری بار بسته بود بریده شد و یا کشتی را کشید کشتی غرق گشت و کالا هلاک شد در هر چهار مسئله ضمان بر اجیر واجب شود و بقول زفر و شافعی رح واجب نشود **مسئله** اگر در کشتی آدمیان بودند غرق شدند بر اجیر ضمان آدمیان واجب نیاید **مسئله** اگر شخصی را اجیر گرفت تا حب آب از فرات بخانه برد پس برگرفت و در اثنای راه بیفتاد حب شکست مالک حب مخیر بود یا قیمت حب در جایی که برداشته است تضمین کند و مزد نه دهد یا قیمت حب در جایی که شکسته است تضمین کند و مزد بحساب آن بدهد **مسئله** اگر فصاد فصد کرد و یا حجام و یا بزاغ حیوان را نشتر زد و از مواضع معتاد نگذرانید اگر هلاک شود ضامن نشود **مسئله** اجیر خاص آنست که چون نفس خود را تسلیم کرد در مدت اجارت اجرت واجب آید اگرچه عمل نکرد چنانکه اگر شخصی را اجیر گرفت برای خدمت و یا برای چرانیدن گوسپندان **مسئله** اجیر خاص ضامن نشود آنچه در دست او یا بسبب عمل او هلاک شود **مسئله** اگر درزی را اجیر گرفت و گفت اگر این جامه را پارسی دوختی یکدرم دهم و اگر رومی دوختی دو درم دهم جایز بود و اگر پارسی دوخت یکدرم واجب آید و اگر رومی دوخت دو درم واجب آید **مسئله** اگر گفت اگر امروز دوختی یکدرم و اگر فردا دوختی نیم درم اگر امروز دوخت یکدرم دهد و اگر فردا دوخت اجر مثل آید و بقول ابی یوسف و محمد رح هر دو شرط جایز بود اگر امروز دوخته یکدرم دهد و اگر فردا دوخت نیم درم دهد و بقول زفر رح هر دو شرط فاسد بود **مسئله** اگر دوکان و یا خانه را باجارت داد و گفت اگر عطار را ساکن کنی در ماهی یکدرم دهی و اگر آهنگر را ساکن کنی دو درم دهی جایز بود و اگر آهنگر را ساکن کرد دو درم

ف ۱ بضمان نشود زیرا که برای حمایت منفعت اجاره فاسد شده است پس درازگوش امانت باشد شرح وقایه فاکر

ف ۲ قوله زیرا که زراعت کردن هنوز نشده

ف ۳ قوله بیست[illegible]

واگر عطار را ساکن گرد یکدرم دهد و بقول ابیوسف و محمد رح اجارت فاسد بود مسئله اگر دابه را استیجار کرد تا
بصره یکدرم و اگر از انجا تجاوز کرد تا قادسیه برد دو درم دهد اجارت جایز بود و اگر دابه را استیجار کرد
بران شرط که اگر یک خروار گندم بار کند یکدرم دهد و اگر یکخروار جو بار کند نیم درم دهد جایز بود و بقول ابیوسف و محمد
هیچ جایز نبود مسئله اگر بنده را استیجار کرد بر خدمت نتواند که در سفر برد مگر که با مولی او شرط کرده باشد مسئله اگر بنده
محجور را اجیر گرفت در مدت یکماه و مزد بدو داد نتواند که مستاجر ازین بنده مزد باز ستاند مسئله اگر بنده مغصوب
مزدوری کرد غاصب مزد از بنده بستد و بخورد ضامن نشود و بقول ابیوسف و محمد رح ضامن شود و اگر مولی
عین اجرت بیابد بستاند اجماعا مسئله اگر بنده باجرت خود قبض کرد باتفاق جایز بود مسئله اگر بنده را اجارت
داد و ماه معین یکماه بچهار درم و یکماه به پنجدرم جایز بود و در ماه اول چهار درم واجب آید و در ماه دوم پنجدرم
لازم آید مسئله اگر بنده را استیجار کرد یکماه بیکدرم اول ماه و مستاجر بنده را قبض کرد و در آخر ماه بنده گریخت
یا بیمار شد مستاجر میگوید که این بنده در زمان قبض گریخته یا بیمار بود و مولی میگوید که بیشتر ازین زمان گریخته است
و یا بیمار شده بحکم حال کنند اگر در وقت اختلاف بنده صحیح و یا حاضر نیست قول مستاجر معتبر بود و اگر در وقت اختلاف
بنده صحیح و یا حاضر است قول مالک معتبر بود مسئله اگر میان خیاط و مالک جامه اختلاف شد صاحب جامه میگوید
که فرموده ام تا قبا دوزی درزی میگوید که پیراهن فرموده بودی یا مالک جامه رنگریز را می گوید که رنگ سرخ
فرموده ام و تو رنگ زرد کردی رنگریز میگوید که رنگ زرد فرموده در هر دو مسئله قول صاحب جامه معتبر بود مسئله
اگر مالک جامه میگوید که بی مزد عمل کرده صانع میگوید که بشرط مزد عمل کردم قول صاحب جامه معتبر بود و بقول ابیوسف رح
اگر میان صاحب جامه و صانع داد و ستد با اجرت قول صانع معتبر بود و بقول محمد رح اگر این صانع بدین حرفت نشستن معروفست
قول او معتبر بود **باب فسخ الاجارة** مسئله اگر سرای را استیجار کرد برای سکنی و در وی عیبی یافت که سکنی را از زیان میدارد
تواند که فسخ کند مسئله اگر سرای اجارت گرفت و آن سرای خراب شد و یا زمینی را استیجار کرد برای زراعت و از آن زمین یا
آب منقطع شد و یا آسیا را استیجار کرد و آب آسیا منقطع شد مستاجر تواند که اجارت را فسخ کند مسئله اگر یکی از دو عاقدین بمرد و مستاجر
برای خود عقد اجارت بسته است اجارت فسخ شود و اگر برای دیگر عقد اجارت بسته است یعنی وکیل و یا وصی بود و یا متولی
در وقف بود بموت او اجارت فسخ نشود و اجارت بخیار شرط و یا بخیار رویت و بعذر تواند که فسخ کند و عذر آن بود مسئله عقد
که عاقد عاجز بود که بحکم اجارت بگذرد مگر بتحمل ضرری زاید که بسبب اجارت مستحق نشده است
چنانکه مردی اجیر گرفت تا دندان او بر کند بسبب درد و پیش از بر کندن درد

بیار امید و یا اجیر گرفت تا برای مهمانی عروسی طعام پزد و زن خلع کرد و یا دوکانی را استیجار کرد برای تجارت
مال او هلاک شد و یا مالک دوکانی مفلس شد و بر وی وامها برآمد بمعاینه و یا ببیان و یا باقرار و بجز این دوکان مال
دیگر ندارد در جمیع مسایل قاضی اجارت فسخ کند و همچنین اگر دابه را استیجار کرد برای سفر و از سفر باز ماند چنانچه برای طلب
غریمی رفت و غریم حاضر شد و یا برای او اجیر رفت و وقت حج گذشت این عذر بود و تواند که اجارت فسخ کند مسئله
مکاری نتواند که بسبب عذر اجارت فسخ کند و بقول شافعی رح اجارت را فسخ نکند مگر بعیب **باب المتفرقات**
مسئله اگر زمینی را استیجار کرد و یا عاریت خواست و در وی هار زمین آتش زد و چیز از زمین دیگر نیز بسوخت
ضامن نشود مسئله اگر درزی و یا رنگریزی در دوکان خود نشاند تا کار کند و با نصف اجرت شرط کرد
جایز بود مسئله اگر اشتری را استیجار کرد تا بار و محمل نهند و دو کس سوار شوند تا که جایز بود و تواند که محمل معتاد
نهند و اگر صاحب شتر محمل را ببیند بهتر بود مسئله اگر شتری را استیجار کرد تا مقداری از توشه بار کند و آن مقدار
در راه بخورد اگر عوض آن که خورده است در توشه زیادت کند جایز بود مسئله عقدها که مضاف بوقت در مستقبل
سپرده است اجارت و فسخ اجارت و مزارعه و معامله و مضاربت و وکالت و کفالت و وصی گردانیدن و وصیت
کردن و قضا دادن و امیر گردانیدن و طلاق گفتن و آزاد کردن و بقول شافعی رح اضافت اجارت بوقت
جایز نبود مسئله عقدهای که مضاف بوقت جایز نبوده است بیع و اجازت بیع و فسخ بیع و قسمت و شرکت و هبه
و نکاح و رجعت و صلح از مال و ابرا از وام **کتاب المکاتب** مسئله کتابت عبارت آزاد کردن
مملوک است یدا در حال و رقبه در مستقبل مسئله اگر بنده و یا کنیزک مکاتب گردانید بر مالی و او قبول کرد مکاتب
شود مسئله اگر بنده صغیر عاقل را مکاتب گردانید بمالی و او قبول کرد جایز بود مسئله کتابت بمال حال و موجل
و منجم جایز بود تا اگر مکاتب گردانید بشرط آنکه مال کتابت در حال ادا کند و یا بچندین مهلت و یا در سر چندین ماه
درم ادا کند جایز بود و بقول شافعی رح کتابت بمال حاله جایز نبود مسئله اگر مولی بنده را گفت بر تو هزار درم کردم
که منجم ادا کنی نجم اول چندین درم چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی بنده باشی و بنده قبول
کرد مکاتب شود و از دست مولی بیرون آید فاما از ملک مولی بیرون نیاید تا آن زمان که مال ادا کند مسئله
اگر مولی کنیزک مکاتب را وطی کرد و یا بر او و یا بر فرزند او جنایت کرد و یا مال تلف کرد مولی ضامن شود مسئله
اگر مسلمانی بنده خود را بر قیمت او و یا بر خمر و یا بر خوک مکاتب گردانید کتابت فاسد شود و اگر بنده
خمر ادا کرد آزاد شود و لازم شود بر وی که در قیمت خود برای مولی سعایت کند و اگر

١٧٩

قیمت از مسمی زیاده است واجب شود واگر کم از مسمی است نقصان نکند و بقول زفر رح باداء خمر آزاد نشود
بعد از اداء قیمت آزاد شود مسئله اگر مکاتب گردانید بهزار درم بدانکه مولی بنده غیری معین مکاتب را دهد
جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح جایز بود و هزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بنده میانه قسمت کنند
و حصه وسط ساقط شود و باقی مکاتب شود مسئله اگر مکاتب گردانید بر کالای معین و آن کالا می دیگری
باشد کتابت فاسد شود مسئله اگر مکاتب گردانید بر حیوانی غیر موصوفی جایز بود و مراد آنست که جنس
بیان کرد و صفت و نوع بیان نکرد و از آن جنس میانه واجب شود و اگر قیمت میانه بیاورد اجبر کند بر قبول و بقول شافعی
رحمة الله علیه کتابت بر حیوان جایز نبود مسئله اگر کافری بنده کافر را مکاتب گردانید بر خمر جایز بود و هر کدام که
از ایشان مسلمان شود قیمت خمر برای مولی واجب شود و چون مولی قیمت خمر قبض کرد مکاتب آزاد شود

باب ما یجوز للمکاتب ان یفعل

مسئله جایز است که مکاتب بخرد و یا بفروشد و یا در سفر رود و اگرچه
مولی شرط کرده است که مکاتب از شهر بیرون نرود مسئله اگر مکاتب بنده خود را مکاتبه کرد و یا کنیزک را
بکسی تزویج کرد جایز نبود و بقول زفر و شافعی رح اگر مکاتب بنده خود را مکاتب کرد جایز نبود مسئله اگر
مکاتب دوم مال کتابت مکاتب اول ادا کرد پیش از آنکه مکاتب اول ادا کند آزاد شود و ولاء مکاتب دوم
مولی را بود و اگر بعد از آزاد شدن مکاتب اول مکاتب دوم مال کتابت ادا کرد ولاء مکاتب
دوم مکاتب اول را بود مسئله اگر مکاتب بی اذن مولی زنی خواهد جایز نبود مسئله بخشیدن مکاتب
و صدقه دادن او جایز نبود مگر اندکی مسئله اگر مکاتب میانجی شود بنفس و یا بمال و یا وام دهد و یا بنده را
آزاد کند و یا نفس بنده را بدست بنده بفروشد و یا بنده را تزویج کند جایز نبود و همچنین پدر و وصی در
بندگان صغیر بمنزله مکاتب اند یعنی آنچه مکاتب تصرف میتواند ایشان نیز توانند و مضارب و شریک
هیچ یکی از این عقود نتوانند کرد مسئله اگر مکاتب پدر و یا پسر خود را خرید در کتابت او در آید و اگر برادر
و یا دو رحم محرم دیگر را که قرابتی ولاد ندارد بخرید در کتابت در نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله
علیه در آید مسئله اگر مکاتب ام ولد خود را با فرزند خرید بیع این ام ولد جایز نبود و اگر مکاتب از کنیزک
خود فرزندی زاد در کتابت در آید و کسب فرزند مکاتب را بود مسئله اگر مکاتب کنیزک خود را
به بنده تزویج کرد بعده هر دو را مکاتب گردانید و از ایشان فرزندی زاد این فرزند در کتابت مادر در آید
و کسب این فرزند مادر را بود مسئله اگر مکاتب و یا بنده ماذون باذن مولی زنی خواستند بنکاح

انکه این کسی حره ست بعد منهیه آن زن را باستحقاق برد فرزندان این زن بنده باشند و بقول محمد رح
آزاد بقیمت است مسئله اگر مکاتب کنیزکی را بشراء فاسد خرید و بعد از وطی رد کرد بر بایع و یا کنیزکی را
خرید بعد از وطی مردی باستحقاق برد در هر دو صورت عقد این کنیزک بر مکاتب در حال واجب شود
مسئله اگر مکاتب بے اذن مولی کنیزکرا نکاح کرد و وطی کرد عقد واجب شود بعد از عتق فصل اگر مکاتبه
از مولی خود فرزند آورد این مکاتبه را اختیار بود و یا بر کتابت ثابت باشد و یا نفس خود را عاجز کند از
بدل کتابت و ام ولد شود مسئله اگر مولی ام ولد و یا مدبر خود را مکاتب کرد جایز است و بموت مولی ام
ولد بی عوض بی سعایت آزاد شود فاما درین صورت حکم مدبران بود اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نیست مدبر
مخیر بود یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در جمیع مال کتابت سعایت کند و بقول ابو یوسف رح در اقل سعایت
کند و بقول محمد رح در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند مسئله اگر مولی مکاتب خود را
مدبر گردانید جایز بود و این مکاتب را اختیار بود و یا بر کتابت ثابت باشد و یا نفس خود را از بدل کتابت عاجز کند مدبر شود
و اگر بر کتابت ثابت باشد و مولی بمرد و بجز او مال دیگر ندارد این مدبر مخیر بود یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در ثلثان
مال کتابت و بقول ابو یوسف و محمد رح آنچه کمتر است دران سعایت کند مسئله اگر مولی مکاتب خود را بر هزار درم
آزاد کرد مال کتابت از وی ساقط شود مسئله اگر مکاتب گردانید بر هزار درم تا یکسال و بر پانصد درم حال صلح کرد
جایز بود مسئله اگر بیمار بنده خود را مکاتب گردانید بر دو هزار درم تا یکسال و قیمت این بنده هزار درم است و مولی
بمرد و بجز این مکاتب مال دیگر نگذاشت و ورثه اجازت نکرد این مکاتب ثلثان دو هزار در حال ادا کند و باقی را مهلت
دهد و یا نفس خود را عاجز کند و باز بنده شود و بقول محمد رح ثلثان یکهزار در حال ادا کند و باقی مهلت دهد و یا نفس خود
را عاجز کند و باز بنده شود مسئله اگر بیمار بنده را مکاتب گردانید بهزار درم مهلت یکساله و قیمت او دو هزار درم
و ورثه اجازت نکردند و بجز او مال دیگر نیست ثلثان قیمت در حال ادا کند و یا بنده شود باتفاق مسئله
اگر آزادی مولی را گفت که بنده خود را مکاتب کن بر هزار درم بدانکه اگر من هزار درم ترا ادا کنم او آزاد باشد و مولی برین
شرط مکاتب کرد و او هزار درم ادا کرد بنده آزاد شود و اگر پیش از آزاد کردن این خبر به بنده رسید و بنده قبول
کرد مکاتب شود مسئله اگر مولی بنده حاضر و غایب را مکاتب گردانید و حاضر قبول کرد جایز بود و هر کدام که ادا کند
هر دو آزاد شوند و هر که از ایشان ادا کرد بر دوم رجوع نکند و مولی نتواند که غایب را برای بدل کتابت بگیرد و اگر
بنده غایب کتابت را قبول کرد لغو بود مسئله کنیزکی را مکاتب گردانید بهزار درم از نفس او و از دو پسر خورد او جایز بود

کتاب کتابت العبد المشترک

مسئله بنده الیست مشترک میان دوکس یک شریک مر شریک دوم را اذن کرد تا نصیب خود را بهزار درم مکاتب کند و بدل کتابت قبض کند بعده بنده از اداء بدل کتابت عاجز شد مال مقبوض قابض را بود و بقول ابیوسف و محمد رح هردو شریک را بود مسئله کنیزکی ست مشترک میان دوکس و هردو شریک این کنیزک را مکاتبه کردند یکی از این شریکان وطی کرد و این کنیزک فرزند آورد و واطی دعوی نسب کرد بعده شریک دوم نیز این کنیزک را وطی کرد کنیزک فرزند آورد و واطی دوم دعوی نسب کرد بعده کنیز از اداء بدل کتابت عاجز شد کنیز ام ولد واطی اول بود و مدعی اول برای شریک دوم نیمه قیمت کنیزک و نیمه مهر کنیزک ضامن شود و شریک دوم برای شریک اول تمام مهر کنیزک و قیمت فرزند ضامن شود و نسب فرزند از شریک دوم ثابت شود هر کدام که مهر کنیزک دهد جائز بود و بقول ابیوسف رح شریک اول برای شریک دوم نصف قیمت مکاتبه ضامن شود و بقول محمد رح آنچه کمتر بود از نصف قیمت کنیزک و از نصف باقی از بدل کتابت شریک اول برای شریک دوم ضامن شود و اگر شریک دوم کنیزک را وطی نکرد و لیکن مدبره گردانید بعده کنیزک از اداء مال کتابت عاجز شد تدبیر باطل شود و کنیزک ام ولد شریک اول بود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود و فرزند شریک اول بود مسئله اگر دو شریک کنیزک مشترک را مکاتبه کردند بعده یک آزاد کرد و او توانگر است بعده کنیزک از اداء مال کتابت عاجز شد آزاد کننده برای شریک دوم نیمه قیمت کنیزک ضامن شود و بدان رجوع کند بر کنیزک و بقول ابیوسف و محمد رح رجوع نکند مسئله بنده الیست مشترک میان دوکس یک شریک این بنده را مدبر کرد بعده شریک دوم آزاد کرد و او توانگر است شریک اول مخیر بود یا شریک دوم نیمه قیمت مدبر تضمین کند و یا بنده را در نصیب خود سعایت فرماید و یا آزاد کند و اگر شریک اول آزاد کرد بعده شریک دوم مدبر کرد شریک دوم نتواند که شریک اول را تضمین کند و بقول ابیوسف و محمد رح در مسئله اول اعتاق شریک دوم باطل بود و شریک برای شریک دوم نصف قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود و در مسئله دوم تدبیر شریک دوم باطل بود و شریک اول برای شریک دوم نصف قیمت بنده ضامن شود اگر توانگر بود و اگر درویش است بنده در نصف قیمت خود برای شریک دوم سعایت کند

باب موت المکاتب و عجزه و موت المولی

مسئله اگر مکاتب عاجز شد از اداء یک نجم و او را مالیست در شهر که نجوم را میدهد و امید یافت دارد حاکم تعجیل نکند در تعجیز او تا سه روز منتظر باشد اگر سه روز گذشت و مال حاصل نشد و مولی طلب تعجیز بنده میکند حاکم تعجیز کند و کتابت فسخ شود و

ولقول ابیوسف رح تا از دو نجم عاجز نشود فسخ کتابت جایز بود مسئله اگر مکاتب از نجم عاجز شد و مولی
برضاء مکاتب کتابت فسخ کند جایز بود مسئله چون کتابت فسخ کردند احکام رقیت باز آید و هر چه از کسب
حاصل کرده است مولی را بود مسئله اگر مکاتب بمرد و مولی گذاشت کتابت را فسخ نکنند و بدل کتابت
او دهند و در آخر جزء از اجزاء حیوت او حکم بعتق او کنند و آنچه ازاد او بدل کتابت باقی ماند بورثه
مکاتب دهند و بقول شافعی رح کتابت باطل شود و او بنده مرده باشد و آنچه گذاشته است مولی را بود
مسئله اگر مکاتب بمرده مالی گذاشت و فرزندی گذاشته که در حالت کتابت زاده است فرزند در بدل
کتابت سعایت کند بر نجوم پدر و چون ادا کرد حکم کنند که او و پدر او پیش از موت ازاد شده است مسئله
اگر مکاتب بمرد و فرزندی گذاشت که در حالت کتابت بخریده است اگر فرزند بدل کتابت پدر در حال
ادا کند آزاد شود و اگر در حال ادا نکرد بنده شود و بقول ابیوسف و محمد رح بدل کتابت پدر بنجوم پدر او
کند مسئله اگر مکاتب پسر خود را خرید و بمرد و بدل کتابت گذاشت پسر از و میراث برد و همچنین اگر مکاتب
و پسر او هر دو بیک عقد کتابت مکاتب شده اند درین صورت نیز پسر میراث برد مسئله اگر مکاتب بمرد و
فرزندی از زنی حره گذاشت و وامی یافت دار در دیگری که بدل کتابت بدان ادا شود و فرزند جنایتی
کرد و بارش جنایت بر عاقله مادر حکم شد این حکم بجنایت بر عاقله مادر حکم بعجز مکاتب نبود و اگر فرزند بمرد و مولی
مادر فرزند و مولی پدر او در ولاء او خصومت کردند و برای موالی مادر حکم شد این حکم بود بعجز مکاتب مسئله
اگر مکاتب از زکوة یافت و بمولی ادا کرد و بعده عاجز شد آنچه ادا از مال کتابت بمولی را حلال بود مسئله اگر بنده
جنایت کرد و پیش از آنکه مولی را جنایت او معلوم شود این بنده را مکاتب گردانید بعده بنده عاجز شد از ادای
کتابت بر مولی لازم شود که بنده بمولی جنایت دفع کند و یا ارش جنایت دهد و بنده را باز خرد و همچنین اگر مکاتب
جنایت کرد و هنوز بجنایت حکم نشده بود که بنده عاجز شد از اداء مال کتابت نیز بر مولی واجب شود که بنده را
دفع کند و یا فدا دهد و بقول زفر رح ارش جنایت وام بود بر مکاتب و تواند که بنده را برای ارش جنایت
بفروشند و اگر بجنایت حکم شد بر مکاتب بعده عاجز شد از ادای بدل کتابت ارش جنایت دین بود بر مکاتب که
این وام بفروشند مسئله اگر مولی مکاتب بمرد کتابت فسخ نشود و مکاتب مال کتابت را بورثه او همبران نجوم ادا کند
مسئله اگر همه ورثه مکاتب را ازاد کردند آزاد شود و مال کتابت او ساقط شود و اگر بعضی از ورثه ازاد کردند عتق
نافذ نبود و نزدیک امام شافعی رح عتق صحیح بود **کتاب الولاء** مسئله اگر مولی مملوک خود را آزاد کرد ولاء او

بود مسئله اگر شرط کرد که ولاء نباشد شرط باطل شود و ولاء مولی را بود مسئله اگر بنده زید کنیزک عمرو را نکاح کرد و مولی
کنیزک را آزاد کرد و او حامله بود کنیزک و حمل او آزاد شوند و ولاء حمل مولی مادر را بود و از مولی مادر انتقال نشود و اگر کنیزک
بعد از عتق فرزند آورد به بیشتر از شش ماه ولاء فرزند مولی مادر را بود و چون بنده آزاد شود ولاء پسر را بجانب
مولی خود بکشد و ولاء پسر از مولی مادر منتقل شود و مولی پدر را شود مسئله اگر عجمی غیر معتق بمعتقه غیری را نکاح کرد و این معتقه
فرزند آورد ولاء فرزند مولی مادر را بود و همچنین اگر پدر با دیگری عقد ولاء بسته است نیز ولاء فرزند مادر را بود و بقول
ابیوسف رح در هر دو فصل ولاء فرزند مولی مادر را نبود و مولی فرزند موالی پدر را باشد مسئله آزاد کننده مقدم است
در میراث آزاد کرده شده از قرابتان ذوی الارحام و آزاد کننده مؤخر است از عصبه نسبتی مسئله اگر عتیق بعد از
مولی بمیرد میراث او پسران مولی را بود نه دختران او را مسئله زنان را ولاء نیست مگر که مملوک خود را آزاد کرده باشند و یا آزاد
کرده باشد و یا این زنان مکاتب کرده باشند و یا مکاتب ایشان دیگری را مکاتب کرده باشد یا این زنان مدبر کرده باشند
یا مدبر کرده ایشان دیگری را مکاتب کند یا جر ولاء کنند زنان از معتق خود یا معتق معتق خود فصل مسئله اگر مردی
بدست زید اسلام آورد و یا او عقد موالاة بست بدآنکه زید از من مسلمان شده میراث برد و خون بها را او دهد و یا بدست
زید اسلام آورد و با عمرو عقد ولاء بست در هر دو صورت ولاء جایز بود و میراث او مولی موالاة را بود و دیت او
نیز مولی موالاة دهد و اگر او را وارثی دیگر باشد اگرچه ذوی الارحام بود چون عمه و خاله و غیر آن وارث از مولی موالاة اولی
و بقول شافعی رح عقد موالات هیچ نیست مسئله تواند که ولاء موالات را بحضور مولی موالات انتقال کند
تا دامیکه از و دیت نداده است و یا دیگری عقد موالات نبندد اما عتیق نتواند که با دیگری عقد موالاة بندد مسئله
اگر زنی با مردی عقد ولاء بست بعده فرزند آورد که پدر او معلوم نیست فرزند نیز در ولاء مادر در آید

کتاب الاکراه

مسئله اکراه عبارت از فعلیست که مردم بر دیگری کند پس رضا بدان زایل شود و شرط
اکراه آنست که اکراه کننده را قدرت بود بر تحقیق آنچه بدان تهدید میکند و می ترساند سلطان بود
و یا دزد و نیز ترسیدن مکره شرط است از آنچه تهدید میکند و میترساند مسئله اگر اکراه کرد بر بیع و شرا و
اقرار و اجارت بخوف کشتن و یا زدن سخت و یا بحبس در مدت دراز مکره مخیر بود که بعد از زوال
اکراه در اجازت و فسخ بیع مسئله در بیع با اکراه بعد از قبض مبیع ملک ثابت شود و بقول زفر رح ثابت
نشود مسئله اگر بایع ثمن بطوع قبض کرد اجازت بود و همچنین اگر بطوع تسلیم مبیع کرد نیز اجازت
بود مسئله اگر مبیع بدست مشتری هلاک شد و مشتری مکره نیست و اکراه بر بایع است مشتری

قیمت بیع بر آنکه بالغ ضامن شود و مکره تواند که اکراه کننده را تضمین کند مسئله اگر اکراه کردند بر خوردن گوشت خوک
و یا مردار یا خون و یا بر آشامیدن خمر بحبس کردن و یا بزدن و یا بقید کردن حلال نبود که بخورد و اگر بکشتن و یا بتر[illegible]
و یا به بریدن عضو ترساند در این صورت حلال بود که بخورد و روا نباشد که صبر کند و بکشانند و اگر صبر کرد و نخورد و
کشته شده بزه کار بود مسئله اگر اکراه کردند تا مال مسلمانی را تلف کند و یا کافر شود بخدای عز و جل و یا پیغمبر علیه السلام را
دشنام گوید و اکراه بکشتن و یا ببریدن عضو بود رخصت بود که اظهار کلمه کفر کند و یا مال مسلمان هلاک کند و اگر اظهار کرد
و دل او با ایمان آرمیده بود بزه کار نبود و اگر کلمه کفر نگفت یا مال مسلمان هلاک نکرد و صبر کرد تا کشته شد مثاب و ماجور بود
و اگر اکراه بکفر و یا بهلاک مال مسلمان بحبس و ضرب و قید بود روا نباشد که کلمه کفر گوید یا مال مسلمان هلاک کند و صاحب مال
بعد از زوال اکراه تواند که از اکراه کننده تاوان بستاند مسئله اگر اکراه کردند بر کشتن دیگری بخوف کشتن روا نبود
که بکشد و صبر کند تا کشته شود و اگر کشت بزه کار بود و قصاص بر اکراه کننده واجب شود اگر عمدا بود و بر کشنده واجب نشود و بقول
ابی یوسف رح بر هیچکس واجب نشود و بقول شافعی رح بر هر دو واجب بر اکراه کننده و بر کشنده مسئله اگر اکراه کردند تا زن را طلاق
گوید و یا بنده را آزاد کند و زن را طلاق گفت و بنده را آزاد کرد طلاق واقع شود و بنده آزاد شود و در طلاق پیش
از دخول طلاق گوینده و آزاد کننده بقیمت بنده و نیمی مهر بر اکراه کننده رجوع کند مسئله اگر اکراه کرد بر مرتد شدن
و او ردت اظهار کرد و دل او آرمیده بود با ایمان زن او تباین نشود کتاب الحجر حجر عبارت از منع کردنست
از تصرف فعل یعنی حجر در اقوال بود نه در افعال اسباب حجر صغر و بندگی و دیوانگیست مسئله تصرف کودک و بنده
باذن ولی جایز بود مسئله تصرف دیوانه مغلوب حالی روا نبود و هر که از ایشان خرید و یا فروخت کند و او فروختن و خریدن
می داند ولی مخیر بود در اجازت و فسخ مسئله اگر صبی و مجنون و بنده مال کسی هلاک کردند ضامن شوند مسئله اگر کودک
و یا مجنون برای کسی اقرار کردند نافذ نبود و اقرار بنده در حق بنده نافذست و در حق مولی نافذ نیست تا اگر برای کسی بمالی
اقرار کرد بعد آزاد شدن لازم شود و اگر بنده بحد و یا بقصاص اقرار کرد در حال بر وی لازم شود مسئله اگر آزادی عاقل
و بالغ سفیه است بر وی حجر جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح و شافعی رح بسبب سفه حجر جایز بود مسئله اگر کودکی بالغ شد و رشید
نیست مال او بدو تسلیم نکنند تا بیست و پنج ساله نشود و اگر پیش از مدت تصرف کرد در مال خود تصرف او
جایز بود و چون بیست و پنج ساله شد و در وی رشد ظاهر نشد و مفسد است مال او بدو تسلیم کنند و بقول ابی یوسف
و محمد رح تا رشد ظاهر نشود مال او بدو ندهند مسئله بر حر و عاقل بسبب فسق و غفلت و دوام حجر جایز نبود
و بقول ابی یوسف و محمد رح بجهت فسق و غفلت جایز بود که حجر کند و بقول شافعی رح

۸۵

جایز بود که بهمه اسباب حجر نکنند مسئله اگر وام داران طلب حبس مدیون کردند حبس کنند تا مال خود را بفروشد
و وام ادا کند مسئله اگر مال مدیون از جنس دراهم است و وام نیز دراهم است قاضی تواند که بی امر مدیون وام
او ادا کند و اگر وام دراهم است و مال دینار یا برعکس قاضی تواند که دراهم و دینار بفروشد و وام او ادا کند و اگر
مال عروض و یا عقار است قاضی نتواند که بفروشد مسئله حجر بسبب افلاس جایز نبود و بقول ابویوسف و محمد رح
اگر غرما طلب حجر مفلس کنند قاضی حجر کند مسئله اگر مردی مفلس شد و بدست او کالاست که از مردی معین خریده
است بایع کالا را با وام داران دیگر برابر بود و بقول شافعی رح قاضی بطلب بایع بر مشتری حجر کند و بایع را اختیار
فسخ بود **فصل** بلوغ الغلام مسئله بلوغ کودک باحتلام و حامله کردن و با انزال منی بود و اگر این علامات موجود
نشد و هژده سال تمام بالغ بود و بلوغ جاریه بحیض و احتلام و حامله شدن بود و اگر این علامات موجود نشد بالغه نشود
تا هفده سال تمام شود فاما فتوی برین است که چون کودک و جاریه پانزده ساله شوند حکم کنند ببلوغ و این قول ابویوسف
و محمد رح و شافعی رح است مسئله ادنی مدت بلوغ در حق کودک دوازده سالست و در حق جاریه نه سال مسئله
اگر کودک و جاریه مراهق شدند و گفتند که بالغ شدیم تصدیق کنند و احکام ایشان احکام بالغ باشد **کتاب
المأذون** مسئله اذن عبارت از کشادن حجر و اسقاط حق است پس اذن موقت بوقت و مخصوص بنوعی
نشود تا اگر بنده را اذن کرد یک روز و یا یکماه پیوسته ماذون شود و همچنین اگر اذن کرد بنوعی از انواع تجارت در جمیع
ماذون شود مسئله اذن ثابت شود بسکوت تا اگر مولی بنده دید که خرید و فروخت میکرد و مولی ساکت بود
بنده ماذون شود و بقول زفر رح و شافعی ماذون نشود مسئله اگر مولی بنده را اذن عام کرد و بخریدن کالای معین
مقید نکرد جایز بود که بنده بخرد و بفروشد و وکیل گرداند در بیع و شرا و گرو کند و گرو ستاند و استیجار کند و مضاربت دهد
و نفس خود را اجارت دهد و بقول ابویوسف رح جایز نبود که نفس خود را اجارت دهد مسئله اقرار ماذون بوام و غصب
و ودیعه جایز بود مسئله اگر بنده ماذون زنی را نکاح کند و یا مملوک خود را بزنی دهد و یا مکاتب کند و یا آزاد کند یا وام دهد
و یا بخشد جایز نبود و اگر طعام اندک هدیه و یا مهمان دار کند و یا بعیب از بها کم کند جایز بود مسئله وام ماذون متعلق
برقبه او شود و برای وام ماذون را بفروشند مگر که مولی باز خرد و بقول زفر و شافعی رح بنده ماذون را برای
وام نفروشند مسئله اگر بنده را برای وام داران بفروختند بهای او میان وام داران بر اندازه سهم هر یک قسمت
کنند و آنچه وام باقی ماند بعد آزاد شدن ماذون طلب کنند مسئله اگر مولی بنده ماذون را حجر کرد محجور نشود تا بیشتر اهل بازار
را معلوم نشود مسئله اگر مولی بمرد و یا مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب رفت و یا دیوانه شد و یا بنده ماذون

گریخت درین مسایل ماذون محجور شود و بقول شافعی رح در گریختن محجور نشود مسئله اگر کنیزک ماذون از مولی فرزند
آورد اذن باطل شود و بقول زفر رح باطل نشود مسئله اگر مولی از کنیزک ماذونه مدیونه فرزند آورد باید که
مولی قیمت او را برای وام داران ضامن شود و در صورت تدبیر اذن باقی بود مسئله اگر بنده ماذون بعد از حجر
اقرار بامانت و یا بغصب و یا بوام کرد برای شخص در آنچه در دست اوست از اموال جایز بود و بقول ابو یوسف و
محمد رح جایز نبود مسئله اگر ماذون مدیون است بوامی که محیط رفته و مال اوست مولی مالک نبود در آنچه
در دست ماذون است تا اگر مولی بنده ماذون را که از کسب اوست آزاد کرد آزاد نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح
آنچه در دست ماذون است مولی مالک بود و بنده آزاد شود و قیمت بنده بر مولی واجب شود مسئله اگر دین ماذون اندک
است از قیمت ماذون و از مال او و اگر مولی بنده را که از کسب ماذون است آزاد کند باتفاق جایز بود مسئله
اگر ماذون مدیون بدست مولی کالای بفروشد بمثل قیمت جایز بود و کم از قیمت جایز نبود و اگر مولی بدست ماذون
کالای فروخت بمثل قیمت و یا بنقصان قیمت جایز بود پس اگر مولی ثمنش را پیش از استیفا رسیدن مبیع را بماذون تسلیم
کردن ثمنش باطل شود و اگر مولی مبیع را حبس کند برای استیفاء ثمن جایز بود مسئله اگر مولی ماذون مدیون را آزاد کرد در
باشد و قیمت ماذون برای غرما ضامن شود و آنچه وام زیاده از قیمت بود از ماذون بعد از عتق طلب کنند مسئله
اگر مولی بنده ماذون مدیون خود را فروخت و مشتری او را غایب گردانید وام داران مخیر اند اگر خواهند بائع را
مقدار قیمت تضمین کنند و یا قیمت از مشتری ستانند و یا بیع را اجازت کنند و ثمن ستانند پس اگر بائع را تضمین کردند
بقیمت او و بعده ماذون بسبب عیب بر بائع رد شد مولی بقیمت بر وام داران رجوع کند و حق وام داران در بنده
باشد مسئله اگر مولی بنده مشتری را اعلام کرد که این بنده مدیون است با وجود این اعلام مشتری این بنده را خرید پس
وام داران توانند که بیع را باز گردانند و اگر بائع غائب شد مشتری خصم وام داران نبود و بقول ابو یوسف رح مشتری
خصم بود مسئله اگر مردی در شهر در آمد و گفت من بنده ماذون زیدم خرید و فروخت کرد هر چه از تجارت است بر او لازم
شود مگر که او را برای وام نفروشند تا مولی او حاضر نشود و اگر مولی او حاضر شد و گفت این بنده ماذون من است
جایز بود که برای وام بفروشند و اگر گفت او محجور است نتوانند که بفروشند مسئله اگر ولی کودک را
و یا معتوهی را که عاقل است در خرید و فروخت اذن کرد در بیع و شرا این کودک و معتوه بمنزله بنده
ماذون بود **کتاب الغصب** مسئله غصب عبارت از ازالت ید محقه است باثبات ید
مبطله مسئله اگر بنده غیری را خدمت فرمود و یا بر دابه غیری سوار شد و یا بار کرد غاصب بود و گر بر بساط

۱۸۸

غیری گشت غاصب نبود مسئله واجب است بر غاصب که عین مغصوب را همی در جائی که غصب کرده است با مالک
رد کند و اگر هلاک شده است اگر مثلی است چنانکه کیلی و موزون و عددی متقارب چون جوز و بیضه و فلس مثل
آن رد کند و اگر مثل منقطع شد و موجود نیست قیمت مغصوب روز خصومت واجب آید و بقول ابو یوسف
رح قیمت روز غصب واجب آید و بقول محمد رح قیمت روز انقطاع واجب آید و اگر مغصوب مثلی نیست چنانکه
جامه و ستور و غیر آن قیمت روز غصب واجب آید مسئله اگر غاصب دعوی هلاک مغصوب میکند قاضی حبس کند غاصب را
تا معلوم شود که اگر این مغصوب باقی بودی اظهار کردی بعده حکم کنند ببدل آن مسئله
غصب در منقول متحقق شود مسئله اگر عقاری را غصب کرد و بدست غاصب هلاک شد ضامن نشود و بقول محمد رح
غصب در عقار نیز ثابت شود و بهلاک آن ضامن شود مسئله اگر در عقاری بفعل غاصب نقصان شد چنانکه ساکن
شد و بسبب سکنی او چیزی خراب شد و یا بسبب زراعت در زمین نقصان شد تاوان نقصان واجب آید باتفاق
چنانکه در منقول است مسئله اگر بنده مغصوب را باجارت داد و بدین سبب در بنده نقصان شد نقصان بر غاصب
واجب شود و آنچه اجرت قبض کرده باشد صدقه کند و بقول ابو یوسف رح نکند و همچنین اگر غاصب در مغصوب
ودیعت تصرف کرد و ربح حاصل شد ربح غاصب را حلال نبود و صدقه بکند و بقول ابی یوسف رح
صدقه نکند مسئله اگر کالائی مغصوب بفعل غاصب متغیر شد و اسم او زائل شد ملک مالک از وی زائل شود و غاصب مالک
شود و تاوان بروی واجب شود و منفعت گرفتن بدان کالا حلال نبود مگر بعد از ادای تاوان و بقول زفر رح و شافعی رح
تاوان انتفاع حلال بود و بقول شافعی رح حق مالک منقطع نشود چنانکه گوسپندی را بعد از غصب ذبح کرد
و بریان کرد و یا در دیگ بپخت یا گندم مغصوب را آس کرد و یا زراعت کرد و یا آهن غصب کرد و تیغ ساخت
و یا مس و روئین را غصب کرد و آوندی ساخت و یا چوبی را غصب کرد و دراهم و دنانیر ساخت و یا آوندی
ساخت مالک را ملک زائل نشود و لیس مالک آن دراهم و دنانیر را بستاند و هیچ تاوان نکند و بقول ابو یوسف
و محمد رح غاصب مالک شود و مثل آن تاوان واجب آید مسئله اگر گوسپندی یکی را غصب کرد و ذبح کرد مالک
مخیر بود اگر گوسپندی مذبوح بغاصب دهد و قیمت آن تاوان ستاند و یا گوسپند مذبوح را نگاهدارد و نقصان
تاوان ستاند و همچنین اگر جامه کسی بسیار پاره کرد که بیشتر منافع او باطل شد مالک مخیر بود تمام قیمت از غاصب ستاند
و جامه غاصب را بود و یا جامه نگاهدارد و نقصان تاوان ستاند و اگر اندک پاره کرد نقصان از غاصب ستاند و
جامه مالک را بود مسئله اگر زمینی را غصب کرد و درو نهال کرد و بنا کرد غاصب را نهال و بنا را بر کند و زمین را بمالک رد کند

واگر در زمین بسبب بر کندن بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود برای غاصب قیمت بنا و نهال کنده
آن واجب شود و آن بنا و نهال مالک زمین را بود مسئله اگر جامه را بعد از غصب رنگ سرخ کرد و یا در سویق
روغن آمیخت غاصب قیمت جامه سفید و مثل آن سویق ضامن شود و جامه و سویق غاصب را بود و اگر مالک
خواهد ... که جامه و سویق بستاند قیمت رنگ و مثل روغن بغاصب تاوان دهد و بقول شافعی رح مالک
تواند که جامه نگهدارد و غاصب را گوید تا رنگ خود بقدر امکان از جامه برگیرد **فصل** اگر مغصوب را
غایب گردانید و ضمان داد غاصب مالک شود و بقول شافعی رح مالک نشود مسئله در قیمت مغصوب
قول غاصب معتبر بود با سوگند و اگر مالک گواه آورد که قیمت مغصوب بیشتر از آنست که غاصب میگوید
بینه مالک مسموع بود و اگر مغصوب پیدا شد و قیمت او بیشتر از آنست که غاصب ضامن شده است و تاوان
بقول مالک داده است و یا بگواه و یا بنکول غاصب از سوگند مالک را خیار نبود و کالا غاصب را بود و اگر تاوان
بقول غاصب شده است مالک مخیر بود یا امضا ضمان کند و یا مغصوب را بازستاند و عوض رد کند مسئله
بنده مغصوب را فروخت بعده مالک از وی قیمت بنده بستد بیع غاصب نافذ است و اگر غاصب بنده را آزاد
۱۸۹ کرد بعده تاوان داد جایز نبود مسئله زواید مغصوب امانت است بدست غاصب چنانچه جاریه در دست غاصب
در زواید تعدی کرد تاوان واجب آید بر غاصب واجب شود و همچنین اگر مالک زواید را طلب کرد و غاصب از دادن
صورت نیز تاوان بر غاصب واجب شود و بقول شافعی رح زواید مغصوب مضمون است و بهلاک او بر غاصب
تاوان واجب شود مسئله آنچه در جاریه مغصوب بسبب ولادت نقصان شود غاصب ضامن شود و اگر در قیمت ولد
چندان است که وفا بتاوان کرد تاوان از غاصب ساقط شود مسئله اگر جاریه مغصوب از غاصب حامل شد بعده
بر مالک رد کرد بسبب ولادت بدست مالک مرد غاصب قیمت آن جاریه روز علوق ضامن شود و اگر حره
مغصوب از غاصب حمل گرفت و بسبب ولادت بمرد ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در کنیزک
نیز ضامن نشود مسئله غاصب منافع مغصوب را ضامن نشود مگر که در مغصوب نقصان شود باستعمال
پس نقصان را ضامن شود و بقول شافعی رح منافع مغصوب را ضامن است و اجر مثل دهد مسئله اگر مسلمانی
خمر و یا خنزیر ذمی را هلاک کرد ضامن شود و اگر کسی خمر و خنزیر مسلمانرا هلاک کرد ضامن نشود هیچ ندهد و بقول شافعی
رح برای ذمی نیز ضامن نشود مسئله اگر خمر مسلمانی را غصب کرد و سرکه ساخت و یا پوست مردار را غصب کرد
و دباغت کرد مالک خمر تواند که سرکه بستاند و هیچ ندهد و مالک پوست نیز پوست را بستاند فاما آنچه بدباغت زیادت شده الغاصب

یا غاصب بیری که در پوست مدبوغ را هلاک کرد بیری که را ضامن شود پوست را ضامن نشود و بقول ابیوسف و محمد رح
پوست مدبوغ را ضامن شود و آنچه بدباغت زیادت شده است مالک بغاصب بازدهد مسئله اگر مسلمانی
بربط و یا طبل و یا مزمار و یا دف از ان مسلمانی بشکست و یا شراب سکر و یا منصف مسلمانی بریخت ضامن
شود و بیع این اشیا جایز بود و بقول ابیوسف و محمد رح جایز نبود مسئله اگر مدبر و یا ام ولد کسی را غصب کرد
و بدست او بمرد در قیمت مدبر باتفاق ضامن شود و قیمت ام ولد را ضامن نشود و بقول ابیوسف قیمت
ام ولد را نیز ضامن شود **کتاب الشفعة** مسئله شفعه عبارت از مالک شدن بقعه است بهائیکه مشتری
خریده است بطریق جبر بر مشتری مسئله شفعه واجب است برای شریک در نفس مبیع بعده برای شریک در حق
مبیع چون شرب و طریق خاص باشد بعده برای همسایه متصل و بقول شافعی رح شفعه نرسد مگر کسی را که در بقعه
شریک بود مسئله اگر یکی را بر دیوار تیرها است و یا در چوبی که بر دیوار است شرکت دارد شریک نباشد در
سرای ملکیه همسایه باشد در بن شفعه مسئله شفعه مر شفیعان را برعدد روس بود نه بر اندازه نصیب تا اگر یک شریک ثلث
دارد و دوم نصف دارد شفعه هر دو برابر اند و همچنین اگر یک همسایه مدبر و جانب اتصال دارد مبیع و همسایه
دوم بیک جانب ادر شفعه هر دو برابر اند و مناصفه برند مسئله شفعه بعقد بیع واجب شود و بگواه گرفتن استقرار گیرد
گرفتن سرای بتسلیم مشتری و یا بحکم قاضی مالک شود **باب طلب الشفعة** مسئله اگر شفیع را علم شد
ببیع همدران مجلس گواه گیرد بر طلب شفعه بعده اگر مبیع بدست بایع است بر بایع گواه گیرد و اگر مبیع بدست
نزدیک مشتری گواه گیرد و یا نزدیک عقار گواه گیرد بطلب شفعه و بعد از اشهاد اگر تاخیر کرد و برای طلب
خصومت نکرد شفعه او باطل نشود و بقول ابیوسف رح اگر بعد از اشهاد مجلس حکم گذشت و مخاصمه نکرد
باختیار شفعه باطل شود و بقول محمد و زفر رح اگر بعد از اشهاد یک ماه بی عذر تاخیر کرد شفعه باطل شود و فتوی
نیز برین قول است مسئله چون شفیع نزدیک قاضی طلب شفعه کرد از مدعا علیه پرسد از ملکیت خانه که بدان سبب شفعه
می طلبد که آن خانه ملک شفیع است یا نه اگر اقرار کرد بملک شفیع و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفیع بینه
اقامت کرد شفعه ثابت شود باز قاضی از مدعا علیه پرسد که آنخانه که در آن شفعه می طلبد مدعا علیه خریده است
اگر مدعا علیه اقرار کرد بشرای آن خانه و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفیع بینه اقامت کرد حکم کند
بشفعه مسئله لازم نیست بر شفیع حاضر آوردن ثمن در وقت دعوی بلکه بعد از حکم
لازم شود مسئله اگر مبیع بدست بایع است شفیع بر بایع خصومت کند مسئله قاضی

بینه نشنود تا مشتری حاضر نشود و چون مشتری حاضر شد بینه بحضور او شنود و بحضور او حکم بر او اندازد
و بشفعه بر بایع حکم کند و عهده بر بایع نهد مسئله وکیل شرا خصم بود در شفیع را اما اگر مبیع را بمو کل تسلیم نکرده است مسئله شفیع تواند که بحکم خیار رویت و یا بحکم خیار عیب رد کند
اگرچه بر مشتری شرط برات کرده باشد از عیب مسئله اگر میان شفیع و مشتری اختلاف در ثمن است و مشتری سرا را قبض کرده است و ثمن تسلیم کرده است قول مشتری مقبول شود اگر شفیع و مشتری هر دو بینه اقامت کردند
بینه شفیع مسموع بود و بقول ابو یوسف و شافعی رح بینه مشتری مسموع بود مسئله اگر مشتری به بها زیادت میگوید و
بایع کم از آن میگوید و بایع ثمن قبض نکرده است شفیع سرا را بگیرد بدانچه بایع میگوید و اگر بایع ثمن قبض کرده شفیع سرا را بدانچه
مشتری گوید بستاند مسئله اگر بایع از مشتری بعضی از ثمن کم کرده از شفیع نیز کم شود و بقول شافعی رح از شفیع کم
نشود و اگر بایع از مشتری تمام کرده از شفیع ساقط نشود و اگر مشتری زیادت کرد در ثمن بر شفیع زیادت لازم نشود
مسئله اگر سرا را خرید بمقابله کالای و یا بمقابله عقاری دیگر شفیع بقیمت آن کالای و بقیمت عقار بستاند و اگر سرا
را بمقابله مکیل و یا موزون خرید شفیع مثل آن بستاند مسئله اگر سرا را خرید بثمن موجل شفیع مخیر بود به بها حال
بستاند و یا صبر کند تا مهلت بگذرد مسئله اگر ذمی را خرید بخمر و یا بخنزیر و شفیع نیز ذمی است شفیع نیز بمثل آن خمر و
بقیمت آن خوک سرای را بستاند و اگر شفیع مسلمانست قیمت خمر و قیمت خوک دهد مسئله اگر مشتری
در سرای بنا کرد و یا نهال کرد بعد ازان شفیع حکم شد بشفعه شفیع مخیر بود و یا سرا را بستاند
و قیمت نهال و بنا دهد یا ثمن سرای بمشتری دهد و او را جبر کند تا بنا را یا نهال خود بر کند و
ببرد و بقول شافعی رح و مالک رح و روایتی از ابی یوسف رح شفیع مخیر بود با قیمت
بنا و نهال و بها و سرای بمشتری دهد و سرا را بستاند و یا بگذارد و بر کند بر کندن
مسئله اگر شفیع سرای را بحکم شفعه بستد و در آن بنا و نهال کرد بعد از آن سرا را کسی
باستحقاق برد شفیع رجوع کند بثمن و بقیمت بنا و نهال رجوع نکند نه بر بایع اگر از و ستده
باشد و نه بر مشتری اگر از و ستده باشد و بقول ابو یوسف رح بقیمت بنا و نهال نیز رجوع کند مسئله اگر سرای
خراب شد و یا درختان باغ خشک شدند بی فعل مشتری شفیع تمام بها بستاند
یا بگذارد و بقول شافعی رح بحصه بستاند مسئله اگر مشتری بنا سرای را
نقض یا خراب کرده شفیع تواند که بحصه بستاند یعنی حصه بنا کم کند و نقوض مشتری را بود و یا بگذارد مسئله اگر

زمینی را با درخت خرما یا خرما خرید شفیع تواند که زمین را با درخت و یا خرما بتمام بها بستاند و این جای بود که در بیع
ذکر خرما نیز کرده باشد و همچنین اگر زمینی را با درخت خرید و در و میوه نبود و بدست مشتری میوه حاصل شد
درین صورت نیز شفیع تواند که بگیرد و اگر مشتری میوه را ببرید و آن میوه پیش از خریدن موجود بود تا حصه میوه
از شفیع ساقط شود و اگر این میوه در دست مشتری حادث شده است شفیع بتمام بها بستاند و حصه میوه کم نکند

باب ما یجب فیه الشفعة وما لا یجب شفعة

مسئله در عقاری واجب شود که بمقابله مال تملیک کنند مسئله
در بیع عروض و منقول و بنا و درخت که بی زمین فروخته شوند شفعه نرسد مسئله اگر سرای را مهر زن گردانید یا زمین را مقابله
اجرت داد و یا خلع بخانه معین کرد و یا بعقاری صلح کرد از قصاص و یا بنده را بعوض عقاری آزاد کرده یا سرای
را بی شرط عوض بخشید درین مسئله شفعه نرسد و بقول شافعی رح بجز مسئله هبه درین مسائل شفعه رسد مسئله اگر سرای را
بشرط خیار فروخت شفعه نرسد پیش از اسقاط حق خیار چون ساقط شد شفعه لازم گردد مسئله اگر سرای را به بیع فاسد
فروخت شفعه نرسد مگر که حق فسخ به بنا منقطع گردد بعده شفعه رسد و بقول ابیوسف و محمد رح به بنا حق فسخ منقطع
نگردد و شفیع را شفعه نرسد مسئله در قسمت عقار مشترک همسایه را شفعه نرسد مسئله اگر سرای خرید و شفیع شفعه تسلیم
کرد بعده مشتری بخیار رویت و یا بخیار شرط و یا بخیار عیب بحکم قاضی رد کرد شفیع را شفعه نرسد و اگر بی حکم قاضی
رد کرد شفعه رسد مسئله در اقالت بیع شفعه رسد

باب ما یبطل الشفعة

مسئله شفعه باطل شود بترک طلب مواثبه
و یا ترک طلب تقریر و طلب مواثبه آنست که بمجرد شنیدن در حال طلب شفعه کند تا اگر خبر بیع بدو رسید و طلب نکرد و قادر
بود بر طلب ساعتی تاخیر کرد شفعه باطل شود و طلب تقریر آنست که در مجلس که شفیع را به بیع علم شد
از انجا برخیزد و نزدیک بائع گواه گیرد که مبیع در دست او بود و یا نزدیک مشتری گواه گیرد برای طلب شفعه و یا
نزدیک عقار گواه گیرد مسئله اگر شفیع از شفعه صلح کرد بعوضی شفعه باطل شود و واجب است بر شفیع که عوض را رد کند
مسئله شفعه باطل شود بمردن شفیع اگر بعد از بیع پیش از قضا شفیع مرده باشد مسئله بمردن مشتری شفعه باطل نشود
مسئله اگر شفیع خانه مملوک خود را که بسبب آن شفعه می طلبد فروخت پیش از انکه حکم شود بشفعه شفعه او باطل شود
مسئله بائع را در آن خانه که فروخت شفعه نرسد وکیل بود و یا اصیل و همچنین اگر وکیل بائع فروخت نیز بائع را شفعه نرسد
و همچنین اگر شفیع ضامن درک شد از بائع شفعه او باطل شود مسئله اگر خانه خرید و یا وکیل او و یا دیگری برای او خانه
او را شفعه نرسد مسئله اگر شفیع را خبر شد که این سرا بهزار درم فروخته شد شفعه را تسلیم کرد بعده معلوم شد که کم
از هزار فروخته شده بود و یا بحنطه و یا بجو فروخته شده است که قیمت حنطه و جو هزار درم است یا بیشتر شفعه رسد و اگر بعلم

شفعه تسلیم کرده بود و معلوم شد که عمرو خریده است شفعه رسد مسئله اگر خانه را فروخت مگر مقدار یک گز از درازی بجانب
حدی که متصل خانهٔ شفیع است شفعه نیز رسد اگر خانه یک سهم خرید به بهای معین بعده باقی خانه نیز خرید همسایه را در سهم اول شفعه رسد
مسئله اگر سرای خرید به بهای معین بعد مشتری عوض بها جامه داد شفیع بدان بها بستاند نه جامه مسئله حیله
کردن برای اسقاط شفعه و برای اسقاط زکوة مکروه نبود و به قول محمد مکروه بود مسئله اگر پنج کس سرای از
یکی خریدند شفیع تواند که نصیب یکی بگیرد و اگر یکی از پنج نفر خرید شفیع تمام بستاند و یا بگذارد و نتواند که بعضی بگیرد و بعضی بگذارد
و به قول شافعی رح تواند که در مسئله دوم حصه یکی بستاند چنانکه در اول مسئله مسئله اگر نیمه سرای غیر مقسوم خرید بعده با بایع قسمت کرد
شفیع تواند که این نصف بعد از قسمت بجانب مشتری آمده است بحکم شفعه بستاند مسئله اگر سرای را فروخت بنده ماذون
مدیون بایع در آن سرای شفیع است این بنده ماذون مدیون تواند که بحکم شفعه از مولی بستاند و همچنین اگر بنده ماذون
مدیون خانه را فروخت مولی او را نیز شفعه رسد مسئله اگر پدر یا وصی شفعه صغیر را تسلیم کردند جائز بود و به قول محمد
و زفر رح جائز نبود و صغیر بعد از بلوغ تواند که شفعه طلب کند مسئله اگر وکیل برای طلب شفعه تسلیم کرد جائز بود و بقول محمد
و زفر رح جائز نبود کتاب القسمة مسئله قسمت جمع کردن نصیبی شایع است در نصیب معین و قسمت مشتمل است بر افراز
و مبادله یعنی در قسمت مثلی چنانچه مکیل و موزون و عددی متقارب یعنی افراز ظاهر است و در قسمت غیر مثلی چنانچه حیوان و
عروض معنی مبادله ظاهر است پس شریک در مثلی نصیب خود تواند که به غیبت شریک دیگر هم بگیرد و در غیر مثلی شریک نتواند که به غیبت
شریک دوم بگیرد مسئله اگر یک شریک طلب قسمت کرد از شریک حاضر در غیبت شرکاء دیگر اگر مال مشترک یک جنس است
شریک حاضر را جبر کند برای قسمت و اگر مال مشترک اجناس مختلف است جبر نکند مسئله مندوب است که قاضی قاسم
را نصب کند برای قسمت بی مزد و نفقه او از بیت المال دهند و اگر رزق او از بیت المال نه دهند مزد قاسم بر متقاسمان
بود و بعدد رؤس بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح بر اندازه نصیب هر یک بود مسئله واجب است که قاسم پارسا
و امین و دانا به قسمت بود و قاضی مردمان را بر یک قاسم معین جبر نکند و نگذارد که قاسمان شریک شوند مسئله
اگر شریکان نزدیک قاضی حاضر شدند و بدست ایشان سرائی است یا عقاری و ایشان دعوی کردند که ایشان را
میراث رسیده است از فلان قاضی قسمت نکند میان ایشان تا بینه اقامت نکنند بر موت مورث و بر احصای ورثه و بقول
ابی یوسف رح قاضی عقار را باقرار ورثه قسمت کند و در صک قسمت ذکر کند که باقرار ایشان قسمت کرده شده است
و در منقول باقرار ایشان باتفاق قسمت کنند مسئله در عقاری که بسبب خریدگی باقرار ایشان قسمت کنند مسئله
اگر در سرای مشترک دعوی ملک کنند و نمی گویند که چگونه به ایشان منتقل شده است باقرار ایشان قسمت کند مسئله اگر د

زمینی دعوی کنند و بینه اقامت کردند بر موت مورث و شمار ورثه و سرای در دست ایشان هست و قسمت طلب
کردند قاضی قسمت نکند تا بینه اقامت نکنند که این سرای از ایشانست مسئله اگر دو وارث حاضر شدند و بینه اقامت
کردند بر موت مورث و شمار ورثه سرای بدست ایشان است و با ایشان وارثی غائب است یا صغیر است قاضی طلب
حاضران قسمت کند و وکیل یا وصی نصب کند برای قبض نصیب غائب و صبی مسئله اگر بعضی از شرکان در سرای
خریدگی در نصیب یک شریک قسمت طلب کردند قسمت نکنند تا غائب حاضر نشود و همچنین اگر یک وارث حاضر شد
و قسمت طلب کرد قسمت نکند مگر برضای ایشان اگر بعضی ورثه بنصیب خود بعد از قسمت انتفاع تواند گرفت و بعضی
را نصیب اندک است بعد از قسمت بنصیب خود انتفاع نتواند گرفت و به قسمت ایشان را ضرری میرسد اگر صاحب کثیر قسمت طلب
کند قسمت کنند و بطلب صاحب قلیل قسمت نکنند و اگر هر یکی به نصیب خود انتفاع تواند گرفت بطلب یکی قسمت کند و اگر هر یکی بعد از
قسمت بنصیب خود انتفاع نتواند گرفت و به قسمت هر یکی را ضرر رسد قسمت نکند مگر برضا ایشان مسئله اگر عروض یکجنس است
قسمت کند و اگر عروض دو جنس است و یا اجناس یا جواهر است و یا بندگانند و یا گرمابه و یا چاه و یا آسیا قسمت نکند مگر
برضا ایشان و بقول ابی یوسف و محمد رح بندگان و جواهر بطلب بعضی قسمت کند چنانچه شتر و عروض دیگر قسمت کرده شود
مسئله اگر سراها مشترک است در یک شهر هر سرای را علیحده قسمت کنند و نصیب هر یک در یک سرای جمع نکنند ۱۹۴
مگر برضا ایشان و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر سراها بهمدیگر نزدیکاند یعنی در یک شهر اگر قاضی مصلحت بیند
بعضی در بعضی قسمت کند یعنی هر یک را سرای دهد و اگر دور تراند یعنی در دو شهر پس همچنان است که امام ابو حنیفه
رح گفته است یعنی بی رضا ایشان قسمت کند مسئله اگر سرای و زمین کشت است و یا سرای و دوکان است هر یکی را
به اتفاق علیحده قسمت کند مسئله باید که سهام آنچه قسمت خواهد کرد صورت کند و برابر کند بر سهام قسمت و جداگانه
کند بقیمت کردن از یک دیگر ذکر کند و بنا را قسمت کند و هر نصیب طریق و شرب افراز کند و هر نصیبی را نام نهد به اول و دوم
و سیوم و نام ایشان نویسد و قرعه انداز د و هر که نام او اول بیرون آید سهم اول او را بود و هر که نام او دوم بیرون
بیرون آید سهم دوم او را بود و دراهم را در قسمت در نیارد مگر برضا ایشان به قول ابی یوسف و محمد رح اگر
در قسمت زمین و بنا است قسمت به قیمت کند مسئله اگر در قسمت یک شریک را راه آب یا راه گذر در ملک
دیگری افتاده و در قسمت شرط نکرده اند که آن سهم آن شریک در ملک شریک دیگر بود اگر ممکن بود شریک راه خود دیگر جای
و بجانب دیگر راه کند و اگر ممکن نبود قسمت را فسخ کند مسئله اگر در منزلی بالا و فرود است و در منزل
دیگر فرود است و بالا ندارد و منزل دیگر بالا دارد و فرود ندارد و هر یک جدا جدا قسمت کنند و بقیمت قسمت کنند و این

قول امام محمد رح هست و فتوی برین است و به قول امام ابی حنیفه و ابی یوسف رح مگر قسمت کنند فاما به قول امام ابی حنیفه یک
گز از فزود برابر دو گز بالا بود و به قول ابی یوسف رح یک گز بالا راست مسئله اگر سرای و یا زمین را میان
شرکا قسمت کردند و بعضی از ایشان منکر از استیفاء نصیب خود است و دو قاسم گواهی دادند که او نصیب خود استیفا
کرده است گواهی ایشان مقبول بود و بقول محمد و شافعی رح مقبول نبود مسئله اگر یکی از شرکا دعوی
کرد که از نصیب او چیزی در دست شریک دیگر است و پیش از آن اقرار باستیفاء نصیب خود کرده است تصدیق
نکنند مگر به دو گواه و اگر مدعی می گوید که من نصیب خود استیفا کرده بودم و تو بعضی از آن گرفته قول خصم و
شنوند با سوگند مسئله و اگر یک شریک گوید که نصیب من با فلان موضع است و من تسلیم نکرده اند و با
او گواهی نمی دهند و شریک دوم تکذیب میکند هر دو را سوگند دهند و قسمت را بر اندازند مسئله اگر در قسمت غبن فاحش
ظاهر شد قسمت بر اندازند مسئله اگر بعضی شایع از نصیب یک شریک مستحق شد بعد آن در نصیب یک رجوع کند
و قسمت بر نه اندازند و بقول ابی یوسف و محمد رح قسمت بر اندازند و اصح است که امام محمد با امام اعظم است رح مسئله
اگر دو شریک نوبت کردند در سکنی یک سرای یا در سکنی دو سرای یا در خدمت یک بنده یا در خدمت دو بنده
و یا در اجرت یک سرای و یا در اجرت دو سرای جایز بود و اگر نوبت کردند در اجرت یک بنده یا دو بنده یا در
اجرت یک شتر یا دو شتر و یا در سوار شدن یک شتر یا دو شتر و یا در میوهٔ درخت و یا در شیر گوسپند جایز نبود
و بقول ابی یوسف و محمد رح نوبت در اجرت دو بنده و یا در سوار شدن یک شتر و یا دو شتر جایز است

کتاب المزارعت

مسئله مزارعه عقد است بر کشت کردن به بعضی از خارج مسئله مزارعه جایز است بقول کسیکه
مزارعه درست دارد شرایط یک شرط آنست که زمین صالح زراعت بود و شرط دوم آنکه مالک زمین و مزارع را
اهلیت عقد بود و شرط سوم آنکه مدت زراعت بیان کنند شرط چهارم آنکه بیان کنند که تخم از جهت که باشد شرط
پنجم آنکه نصیب کسیکه تخم از جهت او نیست بیان کنند شرط ششم آنکه صاحب زمین تخلیه کند میان زمین و میان عامل تا اگر
شرط کردند که صاحب زمین با مزارع کار کند عقد مزارعه فاسد شود و هفتم آنکه شرکت در خارج کرده باشند هشتم آنکه
جنس تخم بیان کند و به قول ابی یوسف و محمد رح مزارعه وقتی درست بود که زمین و تخم از یکی بود و عمل و ستور
از دیگری بود و یا زمین از یکی بود و تخم و عمل و ستور از دیگری بود و یا عمل از یکی بود و زمین و تخم و ستور از دیگری بود
مسئله اگر زمین و ستور از یکی بود و تخم و عمل از دیگری بود و یا تخم از یکی بود و باقی ماند دیگری یا تخم و ستور از یکی بود
و باقی از دیگری فاسد بود بظاهر روایت است از ابی یوسف رح بدرستیکه روا بود برای تعامل هر سه صورت را و یا یکی را خبر

پیمانه معین شرط کند و یا آنچه از زراعت بر کناره جوی بود برای یکی شرط کنند درین صورت عقد مزارعه جایز نبود مسئله
اگر شرط کردند که صاحب تخم تخم خود را برگیرد و باقی میان ایشان مشترک باشد یا شرط کردند که اول خراج برگیرند و باقی میان
ایشان قسمت شود و در هر دو صورت مزارعه فاسد بود مسئله اگر عقد مزارعت فاسد شد خارج صاحب تخم را
بود برای شریک دیگر اجر مثل عمل وی یا اجر مثل زمین واجب آید و زیاده بر آن شرط کنند مسئله اگر عقد مزارعه درست شد
خارج بحکم شرط قسمت شود و اگر درین صورت از زمین هیچ بیرون نیامد برای عامل هیچ واجب نباید مسئله اگر بعد
از عقد مزارعه صاحب تخم از عمل امتناع آرد جبر نکنند و اگر دیگری امتناع آورد و از عمل جبر کنند مسئله بمردن
یکی از متعاقدین مزارعه باطل شود مسئله اگر مدت مزارعه گذشت و زراعت هنوز نرسیده است بر مزارع
اجر مثل زمین واجب آید تا ادراک زراعت مسئله نفقه زراعت بر اندازه حصه هر یک قسمت کنند و همچنین مزد
درودن و کوفتن و پاک کردن و برداشتن زراعت بعد از درودن باندازه حصه هر یک قسمت کنند و اگر در عقد مزارعه
اجر بر عامل شرط کرده باشند مزارعه فاسد شود در روایتی از ابی یوسف رح اگر این عمل بر عامل شرط کرده اند جایز
بود **باب المساقات** مسئله مساقات عبارت از عقدیست که واقع شود بر دفع کردن درختان بکسیکه در آن
عمل کند بران شرط که میوه میان ایشان بود و این نیز بقول امام ابوحنیفه کوفی رح باطل است چنانکه مزارعه و
بقول ابی یوسف و محمد رح جایز است اگر مدتی معلوم ذکر کنند و جزوی شایع از میوه معین کنند مسئله مساقاة جایز
بود در درخت و در انگور و در تره و بادنجان و بقول شافعی رح جایز نبود مسئله اگر درخت میوه دار را به عقد
مساقات دفع کرد و اگر به عمل آورد میوه زیادتی شود جایز بود و اگر میوه رسیده باشد جایز نبود چنانکه عقد
مزارعه بعد از رسیدن زراعت جایز نبود مسئله چون عقد مساقات فاسد شد برای عامل اجر مثل عمل او
واجب شود مسئله عقد مساقاة بمردن یکی از متعاقدین باطل شود مسئله عقد مساقات را بعذر فسخ
کنند چنانچه عقد مزارعه تا اگر عامل دزد و یا بیمار بود که عمل نتواند کرد فسخ کند **کتاب الذبایح** مسئله
ذبایح جمع ذبیحه است و ذبیحه اسم مذبوحه است و ذبح بریدن رگها از حلق است مسئله مذبوحه مسلمان و یهود و ترسا و کودک
و زن و گنگ و ختنه ناکرده حلال است مسئله مذبوحه مغ و بت پرست و محرم و مرتد حلال نیست مسئله اگر در حالت
ذبح عمداً تسمیه نگفت حرام بود و بقول شافعی رح حلال بود مسئله اگر بفراموشی در حالت ذبح تسمیه نگفت باتفاق حلال است
مسئله مکروه است که در حالت ذبح با نام خدای عز و جل دیگری را یاد کند و یا نزدیک ذبح گوید ای بارخدای قبول
کن از و و اگر پیش از تسمیه و پیش از خوابانیدن ذبیحه گوید جایز بود مسئله ذبح میان حلق و سینه است

و جای ذبح رگهای حلق است و این چهار است یکی مری است و آن مجری طعام و شراب است رگ دوم نای گلو است این
مجری نفس است و دو دیگر دو رگ اند و این هر دو مجری خون اند **مسئله** بریدن سه رگ در ذبح بسنده بود هر کدام که باشد
و بقول ابی یوسف رح شرط است که از هر رگی بیشتر بریده شود **مسئله** اگر بناخن و یا بسرون و یا باستخوان و یا بدندان
جدا شده و یا بپوست نی و یا بسنگ تیز و یا کلند و بدانچه رگ ببرد و خون بریزد ذبح کند جائز بود اما اگر بدندان
و ناخنی که جدا نکرده باشد ذبح کند جائز نبود و بقول شافعی رح بدندان و ناخن جدا شده اگر ذبح کردند مذبوح حرام
باشد **مسئله** مستحب است که کارد تیز کند **مسئله** مکروه است که در ذبح کردن کارد را برگ استخوان گردن رساند و یا تمام
سر ببرد و یا از پس گردن ذبح کند **مسئله** اگر شکاری مو انست گرفته ذبح کنند و اگر از چهارپایه اهلی گریخت
و یا در چاه افتاد ذبح او بجرح بود و به قول مالک رح بجراحت کردن حلال نشود **مسئله** سنت است که شتر را نحر کنند
یعنی رگهای گلوی شتر نزدیک سینه ببرند و در گاو و در گوسپند نحر نکنند بلکه سنت است که ذبح کنند و گاو و گوسپند را
نحر کنند مکروه بود و ذبیحه حلال بود و بقول امام مالک رح حرام بود **مسئله** اگر ماده شتری را نحر کرد و یا ماده گاوی را ذبح کرد
و از شکم او بچه مرده بیرون آمد نخورند و اگرچه موی بر تن او بر آمده باشد و یا بر نیامده باشد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی
رح چون خلقت او تمام شده است خوردن او جائز بود و ذبح مادر او بمنزله ذبح او بود **فصل** انچه از چارپایه نیشک
دارد و از پرندگان که چنگل دارد نخورند و مراد از نیشک و چنگل آنست که سلاح بود ایشان را و بدان شکار و جرحت کنند
و زاغ کشت خوار و سوسمار و زنبور و باخه و حشرات یعنی انچه بر زمین باشند حرام است و بقول شافعی کفتار حلال است
و زاغ مردار خوار حرام است **مسئله** خوردن کفتار و سوسمار حلال است **مسئله** خوردن خر اهلی و استر و اسب حرام است و بقول
ابی یوسف و محمد و شافعی رح خوردن گوشت اسب با کی نیست **مسئله** خوردن خرگوش حلال است **مسئله** انچه گوشت او حرام است
چون ذبح کنند گوشت و پوست او پاک شود مگر آدمی و خوک و به قول شافعی هرچه حرام است بذبح کردن گوشت او پاک نشود
مسئله از حیوان آبی نخورند مگر ماهی زنده فاما ماهی که در آب بی آفت مرده باشد حرام بود **مسئله** ماهی و ملخ بی ذبح
حلال اند **مسئله** اگر گوسپندی بعد از ذبح جنبید یا خون بیرون آمد حلال بود و اگر نه جنبید و یا خون او بیرون نیامد
حلال نبود و این مسئله جایی است که در وقت ذبح کردن حیوة او معلوم نباشد و اگر در وقت ذبح حیوة او معلوم بوده
است حلال بود اگرچه نجنبید و خون بیرون نیاید **کتاب الاضحیة** اضحیه واجب است بر مسلمان آزاد مقیم توانگر
از نفس خود در روز عید اضحی و به قول شافعی رح و روایتی از ابی یوسف رح سنت موکده است **مسئله** از فرزند صغیر اضحیه
واجب نیست در روایتی اصح است و در روایتی دیگر از فرزند صغیر نیز اضحیه دهد **مسئله** اضحیه از یک نفس یک گوسپند و

١٩٧

هر یک شتر ویا یک گاو ومیند مسئله وقت اضحیه از صبح صادق روز عید اضحی ست ودو روز دیگر بعد از عید وبقول
شافعی رح بعد از عید تا سه روز اضحیه جائز ست مسئله شهر را پیش از نماز عید ذبح قربانی جائز نبود وبقول مالک
وشافعی رح پیش از قربانی امام اضحیه روا نباشد اگرچه بعد از نماز بود مسئله در دیه پیش از نماز عید اضحیه جائز بود
مسئله ضحیه گاو ویا گوسپندی بی سر وخصی ودیوانه جائز بود ونابینا وکور ولاغر ولنگ وانکه بیشتری از گوش
ویا از چشم ویا از دنب او بریده باشد جائز نبود وهمچنین اگر بیشتری از سرین او رفته باشد جائز نبود مسئله اضحیه از شتر وگاو
وگوسپند دهد وگوسپند کم از یکساله وبیشتر ازان جائز بود واز گاو کم از دوساله وبیشتر ازان جائز بود واز شتر کم از پنج
ساله ندهد وپنج ساله وبیشتر ازان جائز بود واز میش شش ماهه بدهد وبقول بعضی هفت ماهه مسئله اگر هفت کس گاوی یکی
قربانی خریدند ویکی پیش از ذبح یکی بمرد وورثه گفتند این گاو را ذبح کنید واز موت جائز بود مسئله اگر هفت کس گاوی بدهند
یکی ازیشان ترسا است یا مرتد است یا مسلمان است فاما مقصود او گوشت است نه قربانی از هیچ کس اضحیه جائز نبود مسئله
از گوشت اضحیه خود بخورد وتوانگران ودرویشان را دهد وذخیره نیز کند ومستحب است که صدقه از ثلث کم نکند وپوست اضحیه نیز
صدقه کند ویا از پوست چیزی سازد که در خانه استعمال کنند چون انبان وغربال ومندوب است که بدست خود ذبح کند اگر ذبح
کردن داند مسئله مکروه است که اضحیه مسلمان جهود یا ترسا ذبح کند مسئله اگر دو مرد غلط کردند وهر یک اضحیه دیگری
ذبح کردند از هر دو اضحیه جائز بود وبر هیچکس تاوان واجب نیاید وبقول زفر رح از هر دو اضحیه جائز نبود وبر هر یک تاوان واجب آید
کتاب الکراهیة مکروه بحرام نزدیکتر ست واز محمد منصوص است که هر مکروهی حرام است فصل فی الاکل والشرب مسئله
شیره خر مکروه است مسئله خوردن در اناء زر ونقره وروغن در سر کردن وخوشبوی کردن از آوند زر ونقره زنان ومردان را مکروه است
وا زآوند ارزیر وآبگینه وبلور وعقیق مکروه نیست وبقول شافعی رح مکروه است مسئله اناء زر آوند ونقره کوفته و
سواری شدن بر زین نقره کوفته ونشستن بر کرسی نقره کوفته جائز بود ولیکن از جای نقره پرهیز کند مسئله قول
کافر در حلال وحرام مقبول است مسئله قول بنده وجاریه وکودک در هدیه ودر اذن به تجارت مقبول است مسئله قول فاسق
در معاملات مقبول است فاما در دیانات مقبول نیست مسئله اگر تحفه ابهامی خوانند وآنجا بازی ومسخره است
نشیند بخورد فصل فی اللبس مسئله حریر پوشیدن مردان را حرام است مگر بمقدار چهار انگشت چون علم وزنان را
پوشیدن حریر حلال است مسئله بالشت وبستر وحریر پوشیدن جامه که تار او حریر بود وپود او پنبه یا قز نیست حلال بود
وجامه که تار او پنبه بود وپود او حریر است پوشیدن آن حرام است مگر در حرب پوشیدن پیرایه زر ونقره مردان را حرام است مگر انگشتری
وکمربند وپیرایه تیغ از نقره وتبر ست ترک آوردن انگشتری مگر سلطان وقاضی را مسئله حرام ست انگشتری از آهن

۱۹۹

وسنگ روین و رصاص و مثل آن مسئله حلال است استعمال کردن میخ زر در سوراخ نگینه و سخت کردن دندان به نقره ما لم
سخت کردن دندان بزر حلال نبود و به قول محمد رح باک نیست و این روایت از امام اعظم رح است مسئله مکروه است بستن
زر و حریر کودک را مسئله باک نیست دستکردن پاره جامه برای وضو و پاک کردن منی و باک نیست ریسمان در انگشت
بستن برای یاد آمدن **فصل فی النظر واللمس** مسئله جائز نیست که مرد بزنی بیگانه آزاد نظر کند مگر بروی و دو
کف دست و این جای است که ایمن بود از شهوت و از شهوت ایمن نبود نظر در روی او نیز جائز نبود مگر گواه را
در حال ادای شهادت و قاضی را در حال حکم جائز بود که بروی بیگانه نظر کند اگرچه از شهوت بترسد مسئله
جائز است که طبیب نظر کند بموضع مرض زن اگر زن طبیبه دستیاب نیست مسئله نظر مرد در تن مرد جائز بود مگر از
ناف تا زانو مسئله نظر زن در تن زن دیگر جائز است مقدار نظر مرد در تن مرد بر روایتی از امام ابو حنیفه رح نظر زن
بر زن چون نظر مرد است بزنی که از محارم بود مسئله جائز است نظر مرد در فرج منکوحه و کنیزک خود مسئله جائز است
نظر و مس در روی و سر و سینه و دو ساق و دو بازوی زنی که نکاح او حرام است مسئله جاریه بیگانه در نظر حکم زنان
محارم دارد و روا بود که مشتری در حالت خریدن سر و روی و سینه و ساق و بازوی جاریه مس کند اگر ایمن از شهوت
نبود و جائز نبود که جاریه بالغه را در یک ازار عرض کند مسئله خصی و مجبوب و مخنث در نظر حکم مردان دارند یعنی نظر ایشان
در زن بیگانه جائز نبود مسئله نظر بنده در مالک خود جائز نبود مگر در روی و دو کف دست و بقول مالک و یک قول شافعی
رح مالکه چون محارم است مسئله جائز بود که در جماع کنیزک بی رضاء او بیرون فرج انزال کند اما از زن جائز نبود
مگر برضاء وی **فصل فی الاستبراء وغیره** مسئله اگر مردی کنیزک را مالک شد وطی و لمس و نظر به فرج او پیش
از استبراء حرام بود مسئله اگر مردی دو کنیزک را مالک است و این هر دو میان خود خواهرانند و مولی هر دو را قبله زد
بشهوت هیچ یکی از ایشان را وطی و لمس و قبله روا نباشد تا یکی را بر خود حرام نکنند بتزویج و یا به تملیک یا به عتق مسئله
مکروه است که مرد دهن مرد یا دست یا اندام او را تقبیل کند و یا کنار گیرد در یک ازار و بقول ابی یوسف رح باکی نبود
و اگر با پیراهن بود باجماع درست باشد چنانچه مصافحه درست است **فصل فی البیع والاحتکار والاجارة وغیرها**
مسئله بیع عذره مکروه است و فروختن سرگین مکروه نیست مسئله و به قول شافعی رح فروختن سرگین نیز جائز نبود
مسئله اگر مردی میداند که این کنیزک زید است و بکر را دید که این کنیزک را می فروشد و بکر گفت که زید مرا به فروختن
این کنیزک فرموده است جائز است که این کنیزک را بخرد و وطی کند مسئله مکروه بود که وام دار از مدیون بهای
خمر که مدیون مسلمان فروخته است وام خود بگیرد و اگر فروشنده کافر است جائز بود که وام خود بگیرد مسئله

احتکار کردن قوت آدمیان و چهارپایان در شهری که احتکار کردن اهل آن شهر را زیان دارد مکروه است و به قول
ابی یوسف رح هر چیزی که احتکار او عامه خلق را زیان دارد مکروه است اگرچه زر و نقره و یا جامه بود و فتوی بر قول اول است
مسئله نگهداشتن غله زراعت و چیزی که از شهر دیگر آرد مکروه نیست و به قول محمد رح هر موضعی که بیشتر غله آن موضعی
درین شهر می‌رسد اگر از آن جا بیارد و نگهدارد مکروه بود مسئله نشاید که سلطان نرخ معین کند مگر که اصحاب
طعام از قیمة تعدی فاحش کنند مسئله جایز است فروختن شیره بدست خمار مسئله اگر سوادی خانه را اجارت
داد برای آنکه تا خانه آتش سازد و یا جای عبادت یهودان و یا ترسایان سازد و یا برای آنکه تا در آنخانه خمر فروشند
جایز بود و به قول ابی یوسف و محمد رح مکروه بود مسئله باکی نیست به فروختن خانها در مکه و مدینه و زمین او و نشاندن کبریت
در آیت در مصحف و نقط کردن و زیر و زبر کردن در مصحف و درآمدن ذمی در مسجد و به قول مالک رح در آمدن
ذمی در مسجد مکروه است مسئله جایز است پرسیدن بیمار از یهود و ترسا و خصی کردن چهارپا و ذکر نشاندن بر انا
گوش بر مادیان و قبول کردن هدیه از بنده که تاجر است و اجابت دعوة او و عاریت ستدن دابه او اما مکروه است
خدمت فرمودن خصی را مسئله مکروه است که در دعا گوید اسألك بمعقد العز من عرشك و یا گوید بحق فلان و یا به حق
پیغمبران تو و به قول ابی یوسف رح اگر در دعا گوید بمعقد العز من عرشك جایز بود زیرا که مأثوره است مسئله ۲۰۰
مکروه است بازی کردن بشطرنج و یا نرد و جمله بازیها و نیز مکروه است که در گردن بنده طوق اندازد از آهن فاما
قید کردن بنده و سفیه و غیران مکروه نیست مسئله حلال است حقنه کردن برای تداوی و رزق قاضی از بیت المال
و سفر رفتن کنیزک و ام ولد بی محرم و خریدن و فروختن عم و مادر و ملتقط آنچه چاره نیست از آن برای صغیر
اگر صغیر در کنار ایشان بود مسئله مادر را جایز بود که پسر خود را در اجارت دهد اگر در کنار او بود اما ملتقط را
جایز نیست

کتاب احیاء الموات

مسئله موات زمینی است که زراعت نتواند کرد بسبب آنکه آب از و منقطع شده
است و یا بسبب غلبه آب و مملوک کسی نباشد و از آبادانی دور بود چنانچه اگر کسی از اقصی آبادانی بایستد و آواز کند
آواز او شنیده نشود و اگر این چنین زمین را باذن امام احیا کند مالک شود و به قول ابی یوسف و محمد رح مالک شود
بغیر اذن امام مسئله اگر زمین را تحجیر کرد یعنی در موضع از زمین موات نشانی کرد و یا گرد بر گرد زمین سنگها نهاد
و یا گرد زمینی خار یا شاخ نهاد و یا زمین را پاک کرد و آنچه در و خار بود بسوخت و یا کاه از زمین درود مالک نشود
و اگر زراعت نکرد بعد از گذشتن سه سال امام از وی بستاند و بدیگری دهد مسئله روا نباشد احیا کردن زمینی
که نزدیک آبادانی بود مسئله اگر در زمینی موات جای حفر کرد حریم چاه را مقدار چهل گز از هر جانب

مالک شود و به قول ابی یوسف و محمد رح منفعت گز مسئله حریم چشمه پانصد گز است مسئله اگر کسی در حریم چاه جای
دیگر حفر کند منع کنند مسئله حریم کاریز مقداریست که سلطان صلاح او بود مسئله اگر آب فرات و دجله و غیر آن
از زمین عدول کرد و ترک آن زمین گرفت اگر ممکن نیست که بازگردد احیاء آن زمین جائز بود و اگر ممکن است که بازگردد
احیاء آن زمین جائز نبود مسئله اگر در زمین ملک غیر جوی حفر کرد باذن امام مستحق حریم نشود مگر بحجت و بقول
ابو یوسف و محمد رح مستحق حریم شود و آن کنار جوی است از هر دو طرف که بدان بروند و گل اندازند کتاب
الشرب مسئله شرب عبارت از نصیب آب است مسئله جویهای بزرگ چنانچه دجله و فرات غیر مملوک اند
هر یک تواند که زمین خود را از آن جویهای آب دهد و ازین آب وضو سازد و بخورد و برین آب آسیا نهند و جوی حفر کنند
و از این آب برد و زمین سیراب کند اگر کاویدن بیشتر خلق را زیان کند بهر جای حفر کند مسئله از جوی مملوک
و از چاه و از حوض هر یک را خوردن آب و دواب را خورانیدن جائز بود فاما نتواند که زمین را آب دهد اگر خوف
آن بود که بسبب آب دادن ستوران جوی خراب شود صاحب جوی تواند که منع کند فاما آبیکه در کوزه و جب کرده اند
مملوک آن کس است که در کوزه و جب کرده است روا نبود که انتفاع گیرند مگر باذن مالک کوزه و جب مسئله جوی که
غیر مملوک است اجرت کافتن آن بر سلطان واجب است از بیت المال و اگر در بیت المال هیچ نبود خلق را جبر کنند برای حفر
کردن مسئله جویی که مملوک است کافتن آن بر مالک بود و اگر از حفر امتناع آرد جبر کنند و اگر جوی
مشترک است مونت کافتن از بالا بر همه بود فاما اگر از زمین یکی گذشت او بری شود از مونت کافتن جو

۲۰۱

پس مونت جوی بر باقی ماندگان بود و به قول ابی یوسف و محمد رح مونت حفر کردن بر همه بود
از اول جوی تا آخر و اهل شفعه حفر جوی واجب نیست مسئله اگر دعوی شرب بی
زمین می کند جائز بود مسئله اگر جوییست مشترک میان قومی و در شرب آن اهل وی به منازعه میکنند
هر یک را باندازه زمین شرب بود و هم چنین هیچکس نتواند که از آن جوی بشکافد یا آسیا بر آن نصب کند یا دالو
بند و یا پلی کند یا دهن آن جوی فراخ گیرد و نیز هیچ یکی نتواند که قسمت شرب بروزها کند بعد از آنکه قسمت
بناله کرده اند و هر یک از آن جوی ناله کرده است که بدان ناله زمین خود را آب میدهد و اگر یک شریک زمینی دیگر
دارد که آن زمین را ازین جوی شرب نیست و میخواهد که شرب خود را ازین جوی مشترک بدان زمین برد نتواند
مگر برضاء همه شرکاء مسئله شرب میراث شود و اگر وصیت کرد که بعین شرب منفعت گیرد جائز بود مسئله
فروختن و بخشیدن شرب جائز نبود مسئله اگر زمینی خود را با آب تر کرد و در زمین همسایه از و نم

شد و یا زمین همسایه غرق شد ضامن نشود کتاب الاشربه مسئله شراب عبارت از مست کننده
است مسئله شراب از حرام چهار است یکی خمر است و آن شیره انگور است که خام نهند تا بجوشد و سخت شود و کف
انداز و بقول ابی یوسف و محمد رح کف شرط نیست و ازین شراب اندک و بسیار حرام است دوم شراب طلا
است و آن شیره انگور است که طبخ کنند تا دو حصه کمتر بود و سیوم شراب سکر است و آن آب خرما نیز غیر مطبوخ
است چهارم نقیع است و آن شرابیست غیر مطبوخ که از مویز گرفته باشند و این سه شراب نیز حرام است اگر بجوشند
و سخت شود و بقول امام اعظم رح کف زدن درین سه نیز شرط است چنانچه در خمر خلاف العلما و حرمت این سه
شراب کمتر است از حرمت خمر تا اگر خمر را حلال گوید کافر شود و اگر این سه شراب را حلال گوید کافر نشود
مسئله شراب او حلال چهار است یکی نبیذ خرما و نبیذ مویز اگر اندکی طبخ کنند اگرچه سخت شود و بشرطی که
مست نکند و بی لهو و طرب بود دوم شرابی که از خرما و مویز مخلوط سازند سیوم شرابی که از انگبین و یا
از انجیر و یا از گندم و یا از جو و یا از جواری بود مطبوخ یا غیر مطبوخ چهارم شیره انگور که طبخ کنند تا دو حصه
برود و سیوم حصه ماند و بقول محمد و شافعی و مالک رح حرام است مسئله حلال است نبیذ ساختن در دبا و حنتم
و مزفت و نقیر و این آوندها شراب است مسئله سرکه خمر حلال است اگرچه بنفس خود سرکه شده است و یا چیزی
در و انداخته باشند و بسبب آن سرکه ... شده است چون نمک مسئله خوردن دردی خمر و منفعت گرفتن و
امتشاط بدو کردن مکروه است مسئله بخوردن درد خمر بی مستی حد نزنند و بقول شافعی رح حد زنند کتاب
الصید مسئله شکار کردن سگ و باز و بجوارح دیگر اگر معلم باشند درست بود و شکار کردن شاهین و باشه و
چرغ و یوز اگر معلم درست بود و تعلیم سگ آنست که سه بار از صید نخورد و تعلیم بازی آنست که چون بخوانی
باز آید مسئله نام خدا تعالی گفتن در وقت فرستادن سگ و بازی و شاهین و در وقت تیر بجانب شکار
انداختن شرط است و نیز جراحت کردن سگ و غیر آن در هر موضع که باشد از صید شرط است و بقول ابی یوسف
رح جراحت شرط نیست مسئله اگر بازی از صید خورد حلال بود باجماع و اگر سگ و یوز از صید خورد مردار
بود مسئله صید را زنده یافت ذبح کند و اگر ذبح نکرد و بمرد حرام بود مسئله اگر سگ و یوز و یا غیر او شکار را
خفه کرد و جراحت نکرد و یا سگی غیر معلم شریک شد و یا سگ مجوس و یا سگ مسلمان شریک شد و یا سگی که بر و نام
خدا تعالی بعمدا نگفته اند با سگی که بر و نام خدا تعالی گفته اند شریک شد درین مسائل صید ایشان حرام بود
مسئله اگر مسلمانی سگ را ارسال کرد و مجوسی بانگ بر زد و تحریص کرد و سگ تیز تر شد یعنی تیز

۲۰۳

اظهار زیاده طلب کرده و صید گرفت حلال بود و اگر مجوسی ارسال سگ کرد و مسلمانی بانگ کرد و تحریص
کرد و سگ بتحریص مسلمان طلب صید زیادت کرد حرام بود و اگر بعکس سگ را ارسال نکرد و مسلمانی
زجر کرده و سگ منزجر شد و صید گرفت حلال بود مسئله اگر بجانب صید تیر انداخته و تسمیه گفت و برسیدن
تیر صید مجروح شد حلال بود و اگر زنده یافت ذبح کند و اگر ذبح نکرد و قدرت بر ذبح داشت و بمرد حرام بود
مسئله اگر تیر بصید رسید و صید غایب شد و صید تحمل کرد او در طلب صید بود تا مرده یافت حلال
بود و اگر از طلب او نشست یعنی طلب نکرد و بعده مرده یافت حرام بود مسئله اگر تیر بر صید فرستاد
بعد از رسیدن تیر صید در آب افتاد و یا بر سقف و یا بر کوه افتاد از انجا بر زمین افتاد حرام بود و اگر
اول بر زمین افتاد حلال بود مسئله اگر گز بر شکاری رسید و یا غلوله کمان بشکاری رسید و بمرد حرام بود
مسئله اگر تیر بر شکاری فرستاد و عضوی از شکاری برید حلال بود و عضو حرام و بقول شافعی رح
عضو نیز حلال بود و اگر تیر شکاری را رسید سه حصه کرد و بیشتر با سرین است تمام بخورند مسئله صید
مغ و بت پرست و مرتد حرام است مسئله اگر تیر بر شکاری فرستاد و شکار خبر از دویدن و یا پریدن نشد
و دیگری نیز تیر فرستاد و بکشت صید ملک دوم بود و صید حلال باشد و اگر صیاد اول صید را سست
کرد اول را بود و صید حرام شود و ضامن شود برای اول قیمت جریح بسبب جهت نقصان شده است
مسئله شکار کردن چیزی که گوشت او حلال است و چیزیکه گوشت او حلال نیست جایز بود کتاب
الرهن مسئله رهن عبارت از حبس کردن چیزیست برای حقیکه استیفار آن حق از وی ممکن بود
چنانکه دام مسئله رهن لازم شود بایجاب و قبول و قبض و بقول مالک رح رهن لازم شود بایجاب و قبول بی
قبض مسئله چون مرتهن رهن را محوز و مفرغ و متمیز قبض کرد یعنی قسمت شده و فارغ از ملک راهن قبض کرد
رهن لازم شود و در ضمان او در آید و بقول شافعی رح رهن امانت است مسئله تخلیه در رهن و در مبیع
حکم قبض دارد مسئله پیش از قبض راهن مخیر است تواند که از رهن رجوع کند مسئله رهن مضمون است بانچه
کمتر است از قیمه رهن و از دین تا اگر رهن هلاک شد و قیمة رهن مثل دین است و این بحکم شرح دین خود را استیفا
کرده باشد و اگر قیمت رهن اکثر از دین است مرتهن مقدار دین استیفا کرده باشد و زوایدا امانت بود و اگر
قیمت رهن کمتر از دین است مرتهن مقدار رهن دین خود استیفا کرده باشد و بزیادت بر راهن رجوع کند مسئله
مرتهن تواند که راهن را مطالبه کند بدین و تواند که راهن را حبس کند مسئله چون مرتهن از راهن طلب دین کرد مرتهن را

نفروشند تا رهن احضار کرده بعد از احضار رهن را بفروشند تا اول تسلیم نکنند بعد رهن را قبض کند مسئله اگر رهن در دست مرتهن است
تمکین نکنند راهن را برای فروختن تا دین را ادا نکند و چون ادا دین کرد رهن را باز به راهن تسلیم کند مسئله روا نباشد که مرتهن
از رهن انتفاع گیرد بخدمت فرمودن و لباس کردن و یا پوشیدن و یا باجارت دادن و بعاریت دادن مسئله
مرتهن رهن را نگهدارد به نفس خود و زن و فرزند و خدمتگار را که در عیال او باشد نیز رهن را نگهدارند و اگر بجز ایشان
دیگری را محافظت رهن فرمود و یا بدیگری امانت داد ضامن شود مسئله اگر مرتهن در رهن تعدی کرد قیمت رهن
ضامن شود مسئله اجرت خانه که رهن را در نگاه دارند و اجرت نگاه دارنده بر مرتهن واجب شود و اجرت چراننده مرهون و تنقیه
مرهون و خراج زمین مرهون بر راهن واجب شود و از امام ابی یوسف رح جای دیگر است که کرایه جای نگاه داشتن رهن بر راهن
واجب است که بمنزله نفقه است باب ما یجوز ارتهانه و ما لا یجوز مسئله رهن مشاع جائز نیست و بقول شافعی رح جائز است
مسئله رهن کردن میوه که بر درخت است بجز درخت و رهن کردن کشت بجز زمین و رهن کردن درختی که در زمین است بی زمین
و رهن کردن آزاد و مدبر و مکاتب و ام ولد جائز نبود و هم چنین اگر کالای امانت می نهد و بدان رهن می نهد جائز نبود
مسئله رهن کردن به مبیع باطلست مسئله رهن جائز نیست مگر بدین اگرچه دین موعود بود تا اگر گفت این کالا بدست تو رهن
کردم تا هزار درم وام دهی و در رهن بدست مرتهن هلاک شد بمقابله هزار درم هلاک شد مسئله جائز است رهن کردن راس
مال سلم و یا بثمن صرف و یا به مسلم فیه و بهلاک آن استیفا بود و بقول زفر رح جائز نبود مسئله اگر بنده پسر صغیر خود را بوام
خود رهن کرد جائز بود و بر ایشی از ابی یوسف و زفر رح جائز نبود مسئله رهن کردن زر و نقره و مکیل و موزون جائز بود و اگر
بجنس رهن کرد و هلاک شدند بقدر آن دین ساقط شود و جوده را اعتبار نیست و بقول ابی یوسف و محمد رح
مرتهن قیمت مرهون از خلاف جنس ضامن شود و بدست او رهن باشد بجای آن مرهون مسئله اگر بنده را فروخت بشرط
آنکه مشتری کالای معین را برای ثمن رهن دهد و مشتری رهن نمی کند جبر نکند و لیکن بایع تواند که بیع را فسخ کند مگر آنکه مشتری
ثمن را در حال ادا کند و یا قیمت آن کالا که رهن طلب کرده است بدست بایع رهن کند و بقول زفر رح مشتری را جبر کنند
تا آن کالا رهن کند مسئله اگر مشتری بایع را گفت این جامه را نگهدار تا بها دهم این جامه رهن شود و بقول
زفر رح نشود مسئله اگر دو بنده را بهزار درم رهن کرد و قیمت هر بنده هزار درم است و حصه یک بنده پانصد
درم گذارد نتواند که یک بنده را بگیرد تا پانصد دیگر ادا نکند چنانکه در مبیع یعنی اگر دو بنده را خرید
بهزار درم و قیمت ایشان برابر است و پانصد درم گذارد نتواند که یک بنده را قبض کند تا باقی
ثمن ادا نکند مسئله اگر کالای را بدست دو کس رهن کرد جائز بود و تمام کالا

۲۰۵

بدست هر یکی رهن بود و بر هر یکی بقدر حصه او ضمان واجب شود و اگر دام یکی گذارد و تمام کالا را بدست نتواند
دوم رهن بود **مسئله** اگر بنده بدست مردیست و دو مرد دعوی میکنند هر یک میگوید ذو الیدان را که این بنده
بدست من مرتهن به هزار درم رهن کرده و من قبض کرده بودم و هر دو بینه اقامت کردند بینه هر دو باطل بود
مسئله اگر زید مرد و بنده بدست دو کس است و هر یک بینه اقامت کردند بر رهن و قبض بدست هر یکی نصف
بنده رهن بود بمقابله حق هر یک **باب الرهن الذی یوضع علی ید عدل** **مسئله** اگر راهن و مرتهن
هر دو اتفاق کردند بدانکه رهن بدست مردی که عدل باشد جایز بود و هیچ یکی نتواند که از وی بستاند
و اگر هلاک شود در ضمان مرتهن هلاک شود **مسئله** اگر راهن مرتهن را یا عدل و یا غیر ایشان را وکیل کرد
تا بوقت حلول اجل رهن را بفروشد درست بود و اگر وکالت در عقد رهن شرط کرده اند بعزل راهن وکیل
معزول نشود و بموت راهن و مرتهن نیز وکیل را معزول نشود و وکیل تواند که مرهون را بغیبت ورثه راهن
بفروشد و بمردن وکیل وکالت باطل شود **مسئله** راهن نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضاء مرتهن و مرتهن
نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضاء راهن **مسئله** اگر مهلت تمام شد و راهن غایب است و وکیل تن
در دهد از بیع رهن وکیل را جبر کنند بر بیع مرهون و همچنین است اگر مدعا علیه برای جواب دعوی وکیل گرفت و موکل
غایب شد وکیل را جبر کنند تا جواب دعوی گوید **مسئله** اگر امین رهن را فروخت و بها را به مرتهن داد و رهن را
مستحق برد و مشتری امین را تضمین کرد امین مخیر بود یا راهن را بقیمت رهن تضمین کند و یا مرتهن را به بهای
رهن تضمین کند **مسئله** اگر بنده مرهون بدست مرتهن بمرد و بعد مستحق استحقاق ثابت داشت و راهن را تضمین کند
بقیمت این بنده مقابله وام بنده مرده باشد و اگر مرتهن را تضمین کرد بقیمت این بنده مرتهن رجوع کند بر راهن بقیمت آن بنده و به دین
باب التصرف فی الرهن و الجنایة علیه و جنایته علی غیره **مسئله** اگر راهن رهن را فروخت بی اذن مرتهن بیع موقوف
بود بر اجازت مرتهن اگر مرتهن اجازه کرد جایز بود و اگر راهن دام مرتهن را ادا کرد نیز معه جایز بود و بقول ابو یوسف بیع راهن در رهن نافذ
مسئله اگر راهن بنده مرهون را آزاد کرد آزاد شود و بقول شافعی اگر آزاد کننده درویش است آزاد نشود اگر چه درین حال بوده است در حال مطالبه کنند
و اگر موجل است قیمه بنده از وی بگیرند بجای آن بنده رهن و اگر معتق درویش بود بنده سعایت کند کمتر است از قیمه و از دین و بدیت سعایت کرد بنده
رجوع کند بر مولی **مسئله** اگر راهن رهن را تلف کرد حکم او حکم آزاد کردن راهن است بنده مرهون را و اگر بیگانه رهن را هلاک کرد مرتهن خصم
تاوان کردن پس مرتهن تاوان بستاند از وی قیمت رهن روز آن رهن بود بدست مرتهن **مسئله** اگر مرتهن رهن را براه عاریت داد و راهن قبض کرد
از ضمان مرتهن بیرون آید تا اگر بدست راهن هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و چون راهن رهن را به مرتهن رد کرد باز در ضمان مرتهن

اگر شخصی جامه عاریت خواست تا رهن کند دست باشد و هر چند که خواهد رهن کند و اگر مالک جامه بمقداری از وام یا جنسی
یا شهری تعیین کرد مستعیر بر خلاف آن کرد مالک مخیر بود مستعیر را تضمین کند و عقد رهن میان مستعیر و میان مرتهن تمام
شود و یا مرتهن را تضمین کند و مرتهن رجوع کند بر راهن بدانچه ضمان داد و بوام خود و اگر مستعیر موافقت کرد و جامه در
دست مرتهن هلاک شد مرتهن وام خود مستوفا کرده باشد و مالک مستعیر را تضمین کند بدان مقدار که از دین ساقط شده است
مالک جامه مرهون را از رهن میکشاید و دین بگذارد و مرتهن نتواند که جامه را از مالک باز دارد مسئله اگر راهن یا مرتهن
جنایتی کند ضمان واجب شود و اگر رهن جنایتی کرد بر راهن یا مرتهن یا بر مال ایشان هدر باشد و بقول ابی یوسف و محمد
جنایت مرهون بر مرتهن معتبر است تا اگر باتفاق یکدیگر بعد فسخ رهن را جنایت دفع کند بر مرتهن جایز بود مسئله اگر
بنده را رهن کرد بهزار درم موجل و قیمت بنده هزار درم است بعده قیمت بنده نقصان شد بصد درم باز آمد و مردی
این بنده را بکشت و صد درم تاوان داد و مهلت تمام شد مرتهن آن صد درم را قبض کند از جهت حق خود و بر راهن هیچ
چیز رجوع نکند و اگر مرتهن بامر راهن بنده بصد درم فروخت و صد درم از وجه وام خود قبض کرد و نهصد درم بر راهن رجوع کند
مسئله اگر این بنده مرهون را بنده دیگر که قیمة او صد درم است بکشت و آن بنده را دفع کردند راهن این بنده را بتمام
دین بازخرد و بقول محمد رح راهن مخیر است یا بنده را بتمام دین بازخرد یا بنده مدفوع را بدل وام بمرتهن تسلیم کند بقول
زفر رح این بنده رهن باشد بصد درم مسئله اگر راهن بمرد وصی او رهن را بفروشند و وام بگذارد و اگر راهن را وصی نباشد
قاضی وصی را نصب کند تا رهن را بفروشد و وام بگذارد **فصل** اگر شیره را که قیمت او ده درم است بده درم رهن کرد و آن
شیره خمر شد بعده سرکه شد بدست مرتهن و ده درم می ارزد این سرکه بدان ده درم رهن کرد مسئله اگر
گوسپند را که قیمت او ده درم است بده درم و این گوسپند بمرد و پوست او را دباغت کرد و پوست بعد از دباغت
یکدرم می ارزد و پوست بیکدرم رهن بود مسئله آنچه در رهن زیادت شود چون فرزند و میوه و شیر و صوف همه ملک راهن بود
و این زیاده با اصل رهن بود مسئله اگر زیاده هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و اگر اصل هلاک شد و زیاده ماند مگر
راهن زیاده را بازخرد آنچه حصه اوست از دین بدهد و زیادت بازخرد باینوجه که دین را قسمت کند بر قیمت زیادت روز
بازخرید و بر قیمت اصل روز قبض پس آنچه بمقابله اصل بود ساقط شود از دین و آنچه بمقابله زیادت بود واجب آید و
زیادت را بدان بازخرد مسئله زیادت در رهن جایز بود تا اگر جامه را بده درم رهن کرد و قیمت آن جامه ده درم است بعده
جامه دیگر را نیز همبدان ده درم رهن کرد هر دو جامه رهن شوند مسئله زیادت در دین جایز نبود تا اگر بنده بهزار درم
رهن بود بعده صد درم دیگر وام ستد بر آنکه این بنده بهزار درم و صد درم رهن باشد جایز نبود و بنده بهزار درم رهن باشد

و بقول ابی یوسف رح زیادت در دین نیز جایز بود و بقول زفر و شافعی رح زیادت در رهن و در دین جایز نبود

مسئله اگر بنده بهزار درم رهن کرد و بعده بنده دیگر را بمرتهن داد تا بجای بنده اول رهن بود و قیمت هر یکی هزار درم

است بنده اول رهن بود تا مرتهن بنده اول براهن رد کند و مرتهن در بنده دوم امین بود تا آنگاه که بنده دوم بجای

بنده اول کند کتاب الجنایات مسئله در قتل عمدا قصاص واجب شود و کشنده بزه‌کار بود و عمد آنست که بسلاح

و یا آنچه مانند سلاح است در تفریق اجزا چنانکه چوب تیز و یا سنگ تیز بقصد زند و یا پوست فی بکند و یا باتش بسوزد

و از شافعی رح دو قول است یکی آنست که بعمد قصاص واجب شود فاما ولی تواند که بی رضا قاتل دیت اختیار کند دوم

قول وی آنست که حکم در قتل عمدا قصاص و یا دیت است هر کدام ولی اختیار کند همان معین شود و در عمد کفارت نیست

و بقول شافعی رح در عمد کفارت واجب است مسئله بعفو اولیا قصاص ساقط شود مسئله در شبه عمد کفارت و بزه

بر قاتل و دیت مغلظه او واجب است و قصاص واجب نشود و شبه عمد آنست که بقصد زند بچیزی که نه سلاح بود و نه

قایمقام سلاح بود چنانچه چوب یک صغیر فاما سنگ کبیر و چوب بزرگ نیز شبه عمد است و بقول ابی یوسف و محمد

شبه عمد آنست که بچیزی زند بقصد که گمان غالب آنست که بدان کشته نشود و بقول شافعی رح شبه عمد معلوم نیست

و بقول ابی یوسف و محمد شافعی رح اگر بسنگی و یا بچوبی بزرگ بکشت عمد بود و قصاص واجب آید مسئله در قتل خطا

کفارت بر قاتل و دیت بر عاقله واجب شود و قتل خطا آنست که بشخصی تیر فرستد بگمان آنکه صید است و یا حربی است

و او مسلمان و یا ذمی بود و یا بر هدف تیر فرستاد و بر آدمی رسید و آنچه قایمقام خطا است آنست که خفته بر مردی بگشت

بکشت او را پس هر دو قتل یعنی قتل خطا و آنچه قایمقام اوست کفارت بر قاتل و دیه بر عاقله واجب آید مسئله در

قتل بسبب دیت بر عاقله واجب شود و قتل بسبب آنست که چاهی در غیر ملک خود حفر کند و یا سنگی در غیر ملک خود نهد و در قتل

بسبب کفارت واجب نشود در قتل عمد و شبه عمد و در قتل خطا کشنده از میراث مقتول محروم شود و در قتل بسبب از میراث

محروم نشود عندنا و بقول شافعی رح محروم شود مسئله آنچه در نفس شبه عمد است آن در ما دون النفس یعنی در اعضا عمد

باب ما یوجب القود و ما لا یوجبه مسئله اگر مقتول کسیست که خون او همیشه محفوظ است بر کشنده قصاص واجب شود

مسئله اگر آزادی آزادی را و یا بنده را بقصد کشت و یا مسلمانی ذمی را کشت بر کشنده قصاص واجب شود و بقول شافعی

رح اگر مسلمانی ذمی را کشت و یا آزاد بنده را کشت در هر دو مسئله کشنده را نکشند مسئله اگر مسلمانی و یا ذمی مستامن را بکشت

مسلمان و ذمی را نکشند و بقول شافعی رح ذمی را بمستامن بکشند مسئله اگر مردی پدر و یا برادر خود را بکشت با آن دست تا بجای

جای باشد کشنده را بکشند و همچنین اگر بسبب کسی بکشت که در عضو او نقصان است و یا عاقل مجنون را کشت کشنده را بکشند مسئله اگر زن و پدر بکشت فرزند را بکشند و اگر

٢٠٧

و در انجا او آزاد اختلاف است در صحابه رضی شود از براکه وارث مقتول نباید اگر چه پسر باشد قصاص لازم گردد نشود و دیه قود به قصاص

[illegible] کشت پدر را نکشند و بقول مالک رح اگر پدر فرزند را ذبح کرد پدر را بکشند مسئله مادر و جد و جده حکم پدر دارند مسئله

اگر مولی بنده و یا مدبر و یا مکاتب خود را بکشت مولی را نکشند اگر بنده فرزند خود را کشت کشنده را نکشند و همچنین اگر بنده را

بکشت که بعضی از بنده مملوک اوست کشنده را نکشند مسئله اگر قصاص را بر پدر میراث یافت ساقط شود مسئله استیفا قصاص

نکنند مگر بتیغ و بقول شافعی رح اگر بطریق غیر مشروع کشت چنانکه خمر خورانید بسبب آن بمرد و بتیغ قصاص کنند و اگر بطریق

دیگر کشته است همچنان بکشند چنانکه اگر دست یکی ببرید بسبب آن بمرد دست قاطع ببرند اگر بدان سبب نمرد بکشند و اگر غرق و یا خنق

کرد و یا بسوخته شد بقول او همچنان کنند مسئله اگر مکاتبی بعد از کشته شد و وفا بدل کتابت گذاشت و هیچ وارث ندارد

بجز مولی و یا وارث گذاشته و وفا بدل کتابت نگذاشت بر قاتل قصاص واجب شود و بقول محمد رح قصاص واجب نشود مسئله

اگر وفا گذاشت و وارث نیز گذاشت قصاص گرفته نشود مسئله اگر بنده مرهون کشته شد قصاص نکنند تا راهن و مرتهن

جمع نشود مسئله اگر معتوه کشته شد پدر معتوه تواند که استیفا قصاص کند و یا مصلحه کند و نتواند که عفو کند و قاضی

در حق معتوه حکم پدر دارد و وصی در مسئله معتوه بجز صلح نتواند مسئله صبی همچو معتوه است درین مسئله مسئله اگر شخصی

کشته و او را اولیاء صغار و کبار اند کبار تواند که استیفا قصاص کنند پیش از آنکه صغار بلوغ رسد و بقول ابی یوسف

و محمد رح کبار نتواند که پیش از بلوغ صغار قصاص کنند مگر آنکه صغار را پدر باشد بتواند که قصاص گیرد و بقول

ابی یوسف و محمد و شافعی رح پدر نیز تواند که قصاص گیرد مسئله اگر بر شخصی کلند زد و بکشت اگر تیزی کلند بدو رسید

است قصاص واجب شود و اگر چوب رسیده است دیت آن واجب شود بر عاقله مسئله اگر شخصی را غرق و یا خنق کرد قصاص

واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح قصاص واجب شود مسئله اگر مرد بر العبد جراحت کرد و بدان سبب صاحب

فراش شد و بمرد قصاص واجب شود مسئله اگر مردی خود را جراحت کرد و شیر نیز او را جراحت کرد و شیر و مار نیز

او را بگزید و بمرد بر زید ثلث دیت واجب آید مسئله اگر شخصی بر مسلمان تیغ کشید برای کشتن او کشتن او واجب شود

و بر کشنده او هیچ واجب نشود مسئله اگر زید بر عمرو سلاح کشید برای کشتن عمرو و شب و یا بروز در شهر و یا در بیابان عمرو

زید را کشت بر عمرو هیچ واجب نشود و اگر زید بر عمرو و بروز در شهر عصا بر آورد و عمرو زید را کشت عمرو را بکشند و بقول

ابی یوسف و محمد رح عمرو را نکشند مسئله اگر دیوانه و یا کودک بر زید سلاح بر آورد و زید او را بکشت بعد از دیت واجب شود

در مال قاتل و بقول شافعی رح هیچ واجب نشود مسئله اگر دابه بر زید حمله کرد زید دابه را کشت زید قیمت دابه را ضامن

شود و بقول شافعی رح زید قیمت دابه را ضامن نشود مسئله اگر زید بر عمرو سلاح کشید و زد و باز گشت و عمرو زید را بکشت

مسئله اگر زید و خانه عمرو در آمد و مال عمرو دزدید و بیرون آورد و عمرو تعاقب کرد و زید را کشت بر عمرو هیچ واجب نشود باب القصاص فیما دون النفس مسئله اگر زید دست

برند از بند دست اگرچه دست عمرو بزرگ‌تر بود و همچنین اگر زید پای عمرو بقصد ببرید پای زید را از بند پا برند و همچنین اگر
زید نرمهٔ بینی و یا نرمهٔ گوش عمرو ببرید نرمهٔ بینی و نرمهٔ گوش زید ببرند مسئله اگر زید بر چشم عمرو زند و بینائی او برفت و چشم قائم
است قصاص واجب شود پس آینه را گرم کنند و بر روی زید بنهند و پنبه تر کرده برابر چشم زید بدارند تا بینائی چشم او
برود و اگر چشم برکند قصاص واجب نشود بلکه دیت واجب شود مسئله در دندان قصاص شود اگرچه دندان یکی بزرگتر
از دندان دیگر بود مسئله در هر جائیکه مماثله متحقق شود قصاص واجب شود مسئله در استخوان قصاص نیست و بجهت [illegible]
میان مرد و زن و میان آزاد و بنده در اعضا قصاص واجب نشود تا اگر مردی دست زنی ببرید و یا زن دست مردی ببرید
و یا بنده دست آزاد ببرید و یا آزاد دست بنده ببرید درین مسائل قصاص واجب نشود و همچنین اگر بنده دست بنده را ببرید قصاص
واجب نشود و بقول شافعی رح در جمیع مسائل قصاص واجب شود مگر در جرحی که دست و پای بنده ببرید درین صورت قصاص
نکنند مسئله اگر مسلمانی دست و پای کافری ببرید و یا کافری دست و پای مسلمانی ببرید قصاص کنند مسئله اگر زید دست
عمرو را از نصف ساعد ببرید و یا شکم عمرو جراحت کرد و عمرو نیکو شد قصاص واجب نشود مسئله در زبان و ذکر قصاص نیست مگر آنکه ذکر
را از حشفه ببرد درین صورت قصاص واجب شود و بقول ابی یوسف رح اگر بیخ زبان را بریده اند قصاص کرده شود مسئله اگر
۲۰۹ زید دست صحیح عمرو ببرید و دست زید شل است و یا انگشتان کم اند و یا زید بر سر عمرو زخم کرد و سر عمرو از سر زید بزرگ است و این
زخم تمام سر عمرو را گرفته است و بدین مقدار زخم سر زید را تمام فرا نمیگیرد در هر دو صورت عمرو مخیر بود دست معیب زید را
ببرد و سر زید را بمقدار آن زخم کند و چیزی دیگر نستاند و یا ارش کامل بستاند مسئله مسلم و ذمی در قصاص اعضا برابر
است تا اگر مسلمانی ذمی را دست ببرید دست مسلمان را ببرند فصل اگر قاتل با اولیاء مقتول صلح کردند بر مالی قصاص ساقط شود
و مال در حال لازم شود مسئله اگر آزاد و بنده شخصی را کشتند و این آزاد و مولی بنده یکی را امر نمود تا از قصاص ایشان بر
هزار درم صلح کند و او صلح کرد پانصد درم بر آزاد واجب آید و پانصد درم بر مولی واجب شود مسئله اگر
یکی از اولیاء مقتول از نصف خود بر کالای صلح کرد و یا نصیب خود عفو کرد حق دیگران او قصاص
ساقط میشود و نصیب ایشان از دیت واجب آید مسئله اگر جماعتی یکی را کشتند همه را بکشند و اگر یکی جماعتی را
کشت و اولیاء ایشان حاضر شد کشنده را برای همه بکشند و بکشتن او قصاص همه استیفا شود و اگر یکی از
اولیاء کشتگان حاضر شد برای او بکشند و حق دیگران ساقط شود چنانکه بمردن کشنده حق مقتول
ساقط شود و بقول شافعی رح اگر جماعت را بترتیب کشته است برای اول بکشند و برای
دیگران دیت واجب شود و اگر بیکبار کشته است قرعه اندازند هر که بنام او قرعه بیرون آید برای او

قصاص کنند و برای دیگران دیت واجب شود **فصل** اگر دو مرد دست یکمرد ببریدند بر هیچ کس قصاص واجب نشود و نصف
دیت بر هر دو لازم شود و بقول شافعی رح اگر هر دو کارد را گرفته بر دست او راندند دست هر دو ببرند و اگر یکی از جانب
کارد بر دست نهاده و دیگری از جانب دیگر نهاده دست هر دو ببرند **مسئله** اگر یکمرد دست راست دو مرد ببرید
و هر دو حاضر شدند توانند که دست راست او ببرند و نصف دیت بستانند و میان خود بمناصفه قسمت کنند اگر چه بیکبار
و یا بتعاقب بریده باشند و اگر یکی حاضر شد و دست او برید برای دوم نصف دیت واجب شود و بقول شافعی رح اگر بیکبار بریده است
قرعه اندازند بنام هر که قرعه بیرون آید برای او ببرند و برای دوم دیت واجب شود و اگر بتعاقب بریده است برای اول
ببرند و برای دوم ارش واجب شود **مسئله** اگر بنده بقتل عمداً اقرار کرد قصاص کنند و بقول زفر رح اقرار جایز نبود
مسئله اگر بسوی مردی بقصد تیر فرستاد و بدو رسید و از وی بگذشت بدیگری نیز رسید و هر دو بمردند برای اول
قصاص کنند و برای دوم بر عاقله کننده دیت واجب شود **فصل** اگر دست یکی بریده بعده بکشت بهر دو چیز مواخذ باشد
اگر چه هر دو فعل بقصد باشد و یا هر دو بخطا باشند و یا یکی بعمدا باشد و یا دیگری بخطا و یا میان بریدن و کشتن نیکو شده
باشد و یا نشده باشد مگر درصورتیکه هر دو بخطا باشد و میان ایشان به نشده باشد درینصورت یکدیت واجب آید و اگر میان هر دو فعل
به نشده باشد هر فعلی علیحده معتبر بود پس اگر هر دو فعل بقصد باشد ولی مقتول را هم قطع رسد هم قتل و اگر هر دو بخطا باشد
و میان ایشان به شده باشد یک و نیم دیت واجب شود و اگر قطع بقصد بود و قتل بخطا در قطع قصاص واجب شود و در قتل دیت واجب آید
و اگر قطع بخطا بود و قتل بقصد در قطع نیم دیت واجب شود و در قتل قصاص واجب آید اگر میان هر دو فعل به نشده بود و یکی بقصد بود و
دوم بخطا هر فعلی را علاحده اعتبار کنند در خطا دیت واجب آید و در عمد قصاص واجب شود و اگر هر دو بخطا بود و یکدیت واجب آید
بالاتفاق و اگر هر دو فعلی بقصد باشند و میان هر دو نیکو نشده باشد ولی مقتول مخیر بود یا دست ببرد بعده بکشد یا
بکشد و بقول ابی یوسف و محمد رح بکشد و دست نبرد **مسئله** اگر یکی را صد تازیانه زد و از نود نیکو شده بود
ده تازیانه بر دیگر دیت واجب آید و از سبب نود تازیانه هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر عمر دست زید بعمدا برید و زید از قطع عفو کرد
بعد بران سبب بمرد بر قاطع دیت واجب آید در مال او و بقول ابی یوسف و محمد رح هیچ واجب نیاید و اگر از سبب قطع و آنچه از وی حادث شود
عفو کرد و یا از جنایت عفو کرد و هم بدان سبب بمرد هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف عفو از قطع عفو از نفس بود **مسئله** اگر عفو
قطع خطا باشد از ثلث مال معتبر بود و اگر بعمد بود از کل مال معتبر بود **مسئله** اگر زنی دست مردی بقصد برید و آن مرد زن
را نکاح کرد و مهر او همان دست گردانید بعده بمرد این زن را مهر مثل رسد و دیت بر مال این زن واجب شود و اگر قطع بخطا بود دیت بر عاقله زن واجب شود
و اگر این زن را نکاح کرد بر دست و آنچه از وی حادث شود یا دیت یا مهر از این جنایت کرد و بدان سبب بمرد زن را مهر مثل رسد و بر زن هیچ واجب نشود و قطع بعمد

٢١١

قطع بخطا بود از عاقله زن مهر مثل بردارند و مر عاقله زن را بود ثلث آنچه گذشته است بحکم وصیت مسئله اگر زید دست
عمرو برید و بحکم قصاص دست زید بریدند و عمرو بسبب بریدن دست بمرد زید را بکشند و بقول ابی یوسف رح نکشند مسئله اگر
ولی مقتول دست قاتل برید بعد عفو کرد بر برنده دست دیت واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح هیچ واجب نیاید باب الشهادة
فی القتل مسئله اگر مردی کشته شد و او را دو پسر است یکی حاضر و دوم غایب حاضر بینه اقامت کرد بر کشته شدن پدر گواهی بشنوند
و قصاص نکنند ولیکن قاتل را حبس کنند چون پسر غایب حاضر شود اعادت بینه بر پسر حاضر واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح
اعادت بینه واجب نشود مسئله اگر درین مسئله قتل خطا بود و یا پدر ایشان را دینی بود بر شخصی حاضر بینه اقامت کرد
تا مدن غایب اعادت بینه باتفاق واجب نشود و اگر قاتل بینه اقامت کرد بر حاضر که غایب عفو کرده است بینه مسموع باشد و قصاص
نکنند و همچنین اگر بنده میان دو مرد مشترک است و این بنده را کسی بکشت و یکی ازین دو مولی غایب است و قاتل بینه اقامت
کرد که مولی غایب عفو کرده است درین صورت نیز قصاص نکنند مسئله اگر اولیای مقتول سه نفر اند دوم ولی بر ولی سوم گواهی دادند
که عفو کرده است گواهی ایشان باطل بود پس اگر فقط قاتل ایشان را تصدیق کرد و سومی تکذیب دیت بر قاتل واجب شود و
میان هر سه ولی بسه حصه قسمت شود و اگر قاتل و سومی ایشان را تصدیق کرد دو ثلث دیه برای هر دو بر قاتل لازم شود و سومی
را هیچ نرسد بسبب عفو کردن او و اگر قاتل سومی ایشان را تکذیب کرد و این دو ولی را هیچ نرسد برای ولی سوم ثلث دیت بر قاتل واجب شود
مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که زید عمرو را سلاح بعقد زده است و عمرو دیر وقت صاحب فراش بوده است تا بمرد بر زید قصاص
واجب شود مسئله اگر یک گواه گواهی داد که روز پنجشنبه کشته است و دوم گواهی داد که روز جمعه کشته است
و یا یک گواهی داد که در فلان شهر کشته است و دوم گواهی داد که در شهر دیگر کشته است و یا گواهان در آلت
قتل اختلاف کردند و یا یکی گواهی داد که بعصا کشته است و یا دوم گواهی میدهد و میگوید
نمیدانم که بچه چیز کشته است در جمیع صورت گواهی باطل بود و اگر هر دو گواهی میدهند
که او کشته است اما نمیدانیم که بچه چیز کشته است دیت واجب شود مسئله اگر دو مرد اقرار
کردند هر یکی میگوید که زید را من کشته ام و ولی مقتول میگوید که شما هر دو کشته اید قتل نمایند
هر دو را بکشند و اگر دو گواه گواهی دادند که زید را عمرو کشته است و دو گواه گواهی دادند
که زید را بکر کشته است و ولی میگوید که هر دو کشته اند هر دو بینه باطل بود باب فی اعتبار حالة القتل مسئله
معتبر در حق ضمان حالة تیر فرستادن است تا اگر سوی مسلمانی تیر فرستاد و پیش از رسیدن تیر مرتد شد نعوذ بالله
منها بعده تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد دیت برای ورثه واجب شود و قصاص واجب نشود

باعتبار حالة اتلاف زیرا که شبهه افتاده است در ثابت شدن قصاص و بقول ابی یوسف و محمد رح هیچ واجب
نشود مسئله اگر سوی مرتد یا حربی تیر فرستاد و بعد از اسلام آوردن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد باتفاق هیچ
واجب نیاید مسئله اگر بر بنده تیر فرستاد و بعد آزاد شدن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد بر تیر فرستنده قیمت بنده برای
مولی او واجب شود و بقول محمد رح قیمت بنده که بر وی تیر فرستاده باشد به بیند و قیمت بنده که بر وی تیر نفرستاده
اند به بیند انچه زیاده بود همان واجب آید مسئله اگر بر مردی سنگسار کردن حکم شده است و مردی
بر وی سنگی فرستاد و یکی از این گواهان رجوع کرد بعده سنگ بدو رسید و بدان سبب بمرد بر سنگ فرستنده
هیچ واجب نشود مسئله اگر مسلمانی بر صید تیر فرستاد و بعد آن ارتداد او نعوذ بالله منها تیر بصید رسید
و برسیدن تیر صید مجروح شد و بمرد خوردن صید حلال بود اگر کافری بجانب صید تیر فرستاد
و بعد از اسلام آوردن او تیر بصید رسید و صید مجروح شد و بمرد حلال نبود و اگر مردی حلال بر صید تیر فرستاد
بعد از احرام بستن او تیر بصید رسید هیچ واجب نیاید و اگر محرمی سوی صید تیر فرستاد و بعد از حلال شدن او تیر بصید رسید
بر وی جزا واجب شود **کتاب الدیات** مسئله خون بها در شبه عمد صد شتر است بست و پنج شتر یکساله و بست و پنج ٢١٢
شتر دوساله و بست و پنج شتر سه ساله و بست و پنج شتر چهار ساله و بقول محمد و شافعی رح سی شتر سه ساله
و سی شتر چهار ساله و چهل شتر پنجساله که در شکم ایشان بچه باشد که بر وی شش ماه گذشته باشد مسئله تغلیظ نیست
مگر در شتر مسئله دیت در خطا صد شتر است و آن پنج نوع است بست شتر یکساله از نر و بست شتر یکساله از ماده
و بست شتر دوساله از ماده و بست شتر سه ساله از ماده و بست شتر چهار ساله از ماده و بقول شافعی رح بیست
شتر یکساله نر و بست شتر دوساله نر بدهد و دیت در خطا از زر هزار دینار و از نقره ده هزار درم و بقول
شافعی رح از نقره دوازده هزار درم دهد مسئله کفارت شبه عمد و خطا چنانچه در نص قرآن مذکور است بدل
نا اطعام درین دو کفارت جایز نیست و آزاد کردن کودکی که در شکم مادر بود از این کفارت جایز نیست
و آزاد کردن کودکی شیرخواره که مادر او یا پدر او مسلمان بود جایز است مسئله دیت زن نیمه دیت مرد است در نفس
و در اعضا مسئله دیت مسلمان و ذمی برابر است **فصل** در نفس و در بریدن نرمه بینی و زبان و ذکر و حشفه و در رفتن عقل
و شنوایی و بینایی و در رفتن حس بوییدن و حس چشیدن و در ستردن موی ریش اگر نروید و در ستردن موی
اگر نروید و در دو چشم و در دو دست و دو لب و دو ابرو و دو پای و دو گوش و دو خصیه و دو پستان زن دیت واجب آید و در یکی از اینها نیمه دیت واجب آید
و بقول شافعی و مالک رح در ستردن موی رستن موی حکومت عدل واجب آید مسئله در یک پلک چشم ربع دیت واجب شود و در یک پلک ربع دیت

مسئله در هر انگشتی از انگشتان دست و پای دهم حصه از دیت واجب شود و در انگشتی که سه بند است در بریدن یک بند سوم
حصه از دیت انگشت واجب شود و در هر دندانی پنج شتر یا پانصد درم واجب است مسئله در هر عضوی که منفعت او برود
دیت آن عضو واجب شود چنانچه اگر دست و یا بر چشم یکی بزد و دست شل شد و بینائی چشم برفت **فصل فی الشجاج** مسئله
در موضحه نیم عشر حصه از دیت واجب شود و موضحه آنست که استخوان سر پیدا کند مسئله در هاشمه دهم حصه دیت واجب شود و آن
زخمی است که استخوان سر بشکند مسئله در منقله عشر و نصف عشر دیت واجب شود و آن جراحتی است که استخوان را بعد از شکستن
نقل کند مسئله در آمه سوم حصه دیت واجب شود و آن جراحتی است که در سر به مغز رسد مسئله در جائفه ثلث دیت واجب شود و آن
جراحتی است که در شکم سوراخ کند و اگر در شکم سوراخ کرد و بجانب پشت رسید دو جائفه بود و دو ثلث دیت واجب شود مسئله در حارصه
و دامعه و دامیه و باضعه و متلاحمه و سمحاق حکومت عدل واجب شود و حارصه آنست که پوست سر تراشد و خون نیارد و دامعه
آنست که خون را پیدا کند فاما نریزد و دامیه آنست که خون دواند و باضعه آنست که پوست سر ببرد و بگوشت نرسد و متلاحمه
آنست که بگوشت رسد و ببرد و سمحاق آنست که پوستی تنک باشد که در میان گوشت و استخوان است مسئله در غیر موضحه قصاص نیست
مسئله در انگشتان دست نصف دیت واجب است و اگر انگشتان با کف دست ببرید نیز نصف دیت واجب است و کف تبع انگشتان است و اگر
۲۱۳ انگشتان با نصف ساعد ببرید در انگشتان با کف نصف دیت واجب شود و در نصف ساعد حکومت عدل واجب آید مسئله اگر کف
ببرید و در وی یک انگشت یا دو انگشت است اگر یک انگشت است عشر دیت واجب آید و اگر دو انگشت است خمس دیت واجب آید و در کف هیچ
واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح در حکومت عدل دیت انگشت بنگرند هرچه بیشتر بود همان واجب آید مسئله در انگشت
زاید در چشم و زبان و ذکر کودک که صحت آن بنظر در نکشد و سخن معلوم نشود حکومت عدل واجب آید مسئله اگر مردی را زخم زد
و عقل و یا موی سر او برفت دیت واجب آید و ارش موضحه در وی داخل بود و بقول زفر رح داخل نشود و دیت با ارش موضحه واجب
مسئله اگر در سر مردی زخم زد و شنوائی و بینائی و یا گویائی برفت ارش موضحه داخل نبود و بلکه دیت با ارش موضحه واجب آید
و بقول از ابی یوسف رح در دیت شنوائی و سخن ارش موضحه داخل بود مسئله اگر مردی را در سر زخم زد و جراحت موضحه کرد و هر دو چشم
او برفت و یا انگشت او برید و باقی انگشت دیگر شل شد و یا ابتدا دل انگشت برید و باقی انگشت شل شد یا تمام دست شل شد یا دندان
شکست و باقی دندان سیاه شد درین مسائل قصاص واجب نشود و دیت واجب شود و بقول ابی یوسف رح و محمد رح در موضحه قصاص
واجب آید مسئله اگر دندان یکی برکند و بجای آن دندان دیگر بر آمد ارش دندان ساقط شود و بقول ابی یوسف و محمد رح
ساقط نشود مسئله اگر زید دندان عمرو برکند و عمرو نیز دندان زید برکند و دندان عمرو بر آمد دیت دندان
زید پانصد درم بر عمرو واجب آید مسئله اگر مرد مردی را در سر زخم کرد و گوشت بر آمد و اثر زخم باقی

ماند و یا مردی را مجروح کرد و جراحت نیکو شد و اثر جراحت رفت ارش واجب نیاید و بقول ابی یوسف رح دیت ارش [illegible]
واجب آید و آن حکومت عدلیت و بقول محمد رح اجرت طبیب و بها دارو واجب آید **مسئله** در جراحت قصاص نکنند تا نیکو نشود
و بقول شافعی رح در حال قصاص واجب شود **مسئله** در هر عمدی که در وقصاص ساقط شد بشبهت چنانچه پدر پسر خود را بقصد کشت
دیت [illegible] در مال قاتل واجب آید همچنین ارش که بسبب اقرار و یا بسبب صلح واجب شد یا کم از نصف عشر بود در مال قاتل واجب آید **مسئله**
عمد صبی و مجنون بمنزله خطاست و دیت بر عاقله ایشان واجب آید اگر به پانصد درم برسد اگر کم از پانصد درم بود در مال ایشان
واجب شود و بقتل صبی مجنون کفارت واجب نشود و بسبب قتل از میراث مقتول محروم نشوند و بقول شافعی رح قصد کودک و دیوانه قصد
است و برایشان کفاره واجب آید و از میراث محروم شوند **فصل فی الجنین** **مسئله** اگر بر شکم زنی بزد و از شکمش بچه مرده
افتاده غره بر وی واجب شود و آن نصف عشر دیت است و اگر بچه زنده افتاد و بمرد دیت واجب آید و اگر بچه مرده افتاد و بعده مادر
بمرد دیت و غره واجب آید و اگر اول زن بمرد و بعده بچه مرده افتاده بجز دیت چیزی دیگر واجب نباشد و بقول شافعی رح غره کودک
نیز واجب آید **مسئله** آنچه درین بچه واجب شود میراث شود مر ورثه بچه را و ضارب میراث نبرد تا اگر مردی بر شکم زن خود بزد و از
زن پسری مرده افتاد بر عاقله پدر غره واجب شود و پدر میراث نبرد ازین غره **مسئله** در بچه که از شکم کنیزک افتد اگر نر است
نصف عشر قیمت او در حیات واجب آید و اگر ماده است عشر قیمت واجب آید و بقول شافعی رح عشر قیمت مادر واجب آید **مسئله** اگر مولی
بعد از آبستنی کنیزک بچه را آزاد کرد و بعده بچه از شکم او افتاد و بسبب زدن او بچه بمرد بنگرند اگر زنده بودی قیمت او چه مقدار بودی
همان مقدار واجب آید و دیت واجب نیاید **مسئله** اگر زن دارو بخورد و یا در فرج معالجت کرد تا بچه از شکم انداز د بچه
از شکم افتاد و هر دو صورت عاقله زن غره این بچه را ضامن شوند اگر بی دستوری شوهر کرده باشد و اگر بدستوری شوهر کرده
است هیچ ضامن نشود **باب ما احدثه الرجل فی الطریق** **مسئله** اگر شخصی سوی شارع عام روزنی
یا ناودانی یا جرصنی یا متراحی یا کشید یا دکانی بر آورد و هر یکی از مردمان توانند
که دور کنند **مسئله** در شارع عام تصرف جایز است مگر که خلق را بدان تصرف زیان رسد و در
کوچه سر بسته تصرف جایز نبود مگر باذن اهل آن کوچه **مسئله** اگر ناودان و یا غیر آن
افتاد و کسی هلاک شد دیت او بر عاقله صاحب ناودان بود و همچنین اگر در شارع عام چاهی
بکند و یا سنگی نهاد و بدان سبب آدمی و چهار پایه هلاک شد دیت بر عاقله واجب آید و تاوان چهار پایه در مال
کننده چاه و سنگ نهنده واجب شود **مسئله** اگر مردی باذن سلطان در شارع عام چاه آب بزرگ و بدان سبب کسی
هلاک شد ضامن نشود و اگر در ملک خود چاهی حفر کرد و یا سنگی نهاد شخصی بدان سبب هلاک شد ضامن نشود **مسئله** اگر چوبی در شارع عام نهاد و یا گلی بی دستوری امام مردی بدان نقصان

بگذشت و هلاک شد ضمان واجب نباید مسئله اگر کسی در راه چیزی بر دوخت و بر آدمی افتاد و هلاک شد ضامن شود
و اگر در راه ردا پوشید و بر کسی افتاد و هلاک کرد ضامن نشود و بقول محمد رح ضمان واجب نباید بشرطی که اگر ردا معتاد
پوشیده باشد و اما اگر ردا غیر معتاد پوشید چنانکه پوشش قلندران و غیر ذلک و بر کسی افتاد ضامن شود مسئله اگر در مسجد
گروهی قندیل آویخت از اهل آن مسجد یا بوریا انداخت و سنگریزه نهاد و بسبب آن کسی هلاک شد ضامن نشود و اگر از
اهل آن محلت نیست ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح ضامن شود مسئله اگر در مسجد محلت از اهل محلت نشسته بود بسبب
او کسی هلاک شد ضامن شود اگر بیرون نماز بود و اگر در نماز بوده نشسته ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در هر دو حال
ضامن شود **فصل فی الحائط المائل** مسئله اگر دیواری بجانب شارع عام میل کرد و مسلمانی یا ذمی فرود
آمدن دیوار ازو طلب کرد در مدتی که قدرت بر فرود آوردن داشت فرود نیاورد و بسبب آن دیوار نفس کسی و یا مال کسی هلاک شد
صاحب دیوار ضامن شود و بقول شافعی رح ضامن نشود و اگر دیواری مایل برآورد هر چیزی که بیفتادن او هلاک شود ضامن
شود بی آنکه کسی ازو طلب کرده باشد مسئله اگر دیواری بسوی سرای کسی میل کرد ولایت مطالبه فرود آوردن صاحب سرای را
بود تا اگر صاحب سرای او را مهلت داد و یا بری بکرداند جائز بود بخلاف آنکه اگر دیوار سوی شارع عام میل کرد قاضی یا کسی
که مطالبه کرده است و گواه گرفته او را مهلت دهد جائز نبود مسئله اگر دیواری است میان پنج کس بر یکی ازین پنج نفر
گواه گرفتند و مطالبه کردند تا دیوار فرود آرد بعده دیوار بر مردی افتاد خمس دیت ضامن شود مسئله اگر سرای
است میان سه کس یکی از ایشان درین سرای چاهی حفر کرد و یا دیواری برآورد بی دستوری شریکان بگوید و بدان سبب
مردی هلاک شد آنکس که چاه حفر کرد و یا دیوار برآورد دو حصه از دیت ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح دیت ضامن شود
باب جنایت البهیمة والجنایة علیها وغیر ذلک مسئله اگر دابه چیزی را زیر پای یا زیر دست او یا بسر و یا
یا بکام زدن هلاک کند راکب ضامن شود و اگر بپای یا بدست زدن هلاک کرد راکب ضامن نشود و بقول شافعی رح ضامن شود
و اگر دابه را در راه ایستانید و بسبب دست و پای زدن چیزی را هلاک کرد راکب ضامن شود مسئله اگر بدست یا بپای دابه سنگ ریزه
و یا هسته خرما رسید یا گردی و یا سنگی خورد برجهید و چشم کسی را کند ضامن نشود و اگر سنگ بزرگ بود ضامن شود مسئله اگر
دابه در راه بول و یا سرگین کرد در حال رفتن و بدان سبب کسی هلاک شد ضامن نشود و همچنین اگر برای سرگین و یا بول
کردن دابه را در راه ایستانید و بدان سبب کسی هلاک شد ضامن نشود و اگر دابه را در راه بغیر این حاجت ایستانید و دابه
و یا بول کرد و کسی بدین سبب هلاک شد ضامن شود مسئله از آنچه راکب ضامن شود سائق و قائد یعنی راننده و کشنده نیز ضامن شوند مگر
آنکه واجب شود بر سائق و قائد کفارت و حرمان میراث واجب نباید و راکب انبت ورنه محروم شود بخلاف قائد و سائق مسئله اگر دو سوار و یا دو پیاده بر یکدیگر زدند و هر دو هلاک شدند

215

بعاقله هریکی را تمام دیت ضامن شوند و بقول زفر و شافعی رح بر عاقله هر یک نصف دیت واجب شود مسئله اگر دابه را
راند و این دابه بر مردی افتاد و هلاک کرد سایق ضامن شود و اگر رمه را کشید و ازین یک بیش آدمی را زیر پای آورد و بکشت
بر عاقله قاید دیت واجب آید و اگر با قاید درین مسئله سایق نیز باشد بر هر دو دیت واجب آید مسئله اگر مردی قطار شتر را بست و قاید را
معلوم نبود و این شتر مردی را زیر پای آورد و بکشت بر قاید دیت واجب شود و عاقله قاید این دیت را از عاقله رابط رجوع کند
مسئله مردی دابه را بجای روان کرد و همچون میراند و این دابه در حال چیزی را هلاک کرد این رانده ضامن شود و اگر رانده را باز
کرد و براند و بر فور چیز را هلاک کرد این رانده ضامن نشود در حالی همچنین اگر سگ را فرستاد و سایق او نبود و سگ چیز را هلاک کرد
ضامن نشود و بر روایتی از ابی یوسف رح در جمیع مسائل ضامن شود مسئله اگر دابه بر دیگری یا آدمی را لگد زد یا بر دنب زد و هلاک کرد ضامن
نشود مسئله اگر مردی گوسپند قصاب را چشم کشید نقصان را ضامن شود مسئله در چشم گاو و خر ربع قیمت واجب آید و اگر چشم دابه
کوشش و شتر و اسپ کشید ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی رح درین مسائل نیز ضمان نقصان واجب شود باب جنایة المملوک و
الجنایة مسئله اگر مملوک را با جنایت کرد واجب نشود مگر یکبار دفع کردن اگر محل دفع بود و اگر محل نبود واجب شود یک قیمت مسئله اگر بنده
شخصی جنایت کرد بخطا مولی مخیر بود یا بنده را دفع کند در ولی جنایت مالک بنده شود و یا ارش دهد و بنده را باز خرد و بقول شافعی رح
جنایت دین بود در گردن بنده که در آن فروخته شود و اگر مولی فدا داده و بنده را باز خرید باز بنده جنایت دیگر کرد حکم جنایت دوم حکم جنایت
اول بود یعنی مولی مخیر بود در دفع و فدا مسئله اگر بنده دو جنایت کرد مولی مخیر بود یا بنده را بهر دو جنایت دفع کند یا دو ارش
دهد و بنده را باز خرد مسئله اگر مولی بنده را آزاد کرد و بعد از جنایت مولی را جنایت بنده معلوم نبود مولی ضامن شود آنچه کمتر است از قیمت
بنده و از ارش جنایت و اگر مولی را جنایت بنده معلوم بود و بعده آزاد کرد ارش جنایت بر مولی واجب شود و همچنین اگر مولی بنده را بعد از علم
بجنایت فروخت ارش جنایت بر مولی واجب شود مسئله اگر مولی بنده را گفت اگر فلان را بکشتی تو آزاد و بنده او را بکشت دیت آن مقتول
بر مولی لازم آید و بقول زفر رح قیمت بنده بر مولی واجب شود و همچنین اگر گفت اگر فلان را زخم کنی و یا بر فلان تیر زدی تو آزاد و بنده
همچنان کرد ارش بر مولی واجب آید مسئله اگر بنده دست آزادی بقصد برید و مولی بنده را بدو دفع
کرد و آن دست بریده این بنده را آزاد کرد و بعده هم بدان سبب بمرد بنده
صلح بجنایت باشد بدین جنایت و اگر دست بریده این بنده را آزاد نکرد و بنده را
بمولی رد کند و اولیاء مقتول بنده بکشند و یا عفو کنند مسئله اگر بنده ماذون مدیون جنایت
کرد بخطا و مولی او را آزاد کرد و جنایت او معلوم نداشت بر مولی دو قیمت واجب شود یک قیمت
برای رب دین و یک قیمت برای ولی جنایت مسئله اگر مولی کنیزک را اذن کرد به تجارت و او
۲۱۶

۲۱۷

کنیزک از کسی ام ولد شده بعد از فرزند آورد کنیزک را با فرزند برای وام بفروشند و اگر این کنیزک جنایت کند و لیکن فرزند اقدر کنیزک سبب

جنایت دفع کنند و فرزند را دفع نکنند مسئله اگر زید بنده شخصی را گفت که مولی او را آزاد کرده ست این بنده با زید را کشت جنایت

بر بنده و مولی برای زید هیچ واجب نیست مسئله اگر بنده را مولی آزاد کرد و این بنده مولی را میگوید که برادر تو را کشته ام بخطا و من بنده

بودم و او میگوید که تو آزاد بودی باجماع قول بنده معتبر بود مسئله اگر مولی کنیزک را آزاد کرد و بعد گفت که دست تو بریدم

و تو کنیزک من بودی و کنیزک میگوید که بعد از آزاد کردن بریده قول کنیزک معتبر بود و همچنین اگر میگوید که فلان کالا از تو ستده ام

و تو کنیزک من بودی و کنیزک گفت بعد از آزاد کردن ستده قول کنیزک معتبر بود و بقول محمد رح قول مولی معتبر بود فاما اگر

مولی گفت چندین اجرت از تو ستده ام و تو کنیزک من بودی یا گفت که ترا وطی کرده ام و تو کنیزک من بودی و او گفت که هر دو چیز

بعد آزادی کرده قول مولی معتبر بود مسئله اگر بنده محجور کودکی آزاد را فرمود بکشتن مردی و کودک او را کشت دیت این

مقتول بر عاقله صبی واجب آید و همچنین اگر بنده محجور بنده را فرمود که کشتن مردی و کشتند مخیر بود بدفع بنده و یا بفدا مسئله اگر بنده دو

حر را بقصد کشت و هر یک را دو ولی ست یکی از ولی عفو کرد و مولی بنده نیمه بنده بدان دو ولی دیگر که عفو نکرده اند دفع کند و یا ده هزار درم

بنده را بازخرد و اگر این یکی را بعمد و دوم را بخطا کشت و هر یکی را دو ولی ست و یک ولی مقتول بعمد عفو کرد اگر مولی بنده بازخرد ده هزار

درم بدهد و ولی مقتول بخطا ده هزار درم و پنج هزار درم بیک ولی مقتول بعمد دهد و یا بنده را بدیشان دفع کند و بنده میان ایشان اثلاثا بود دو حصه دو ولی

مقتول بخطا را بود و یک حصه ولی مقتول بعمد را بود که عفو نکرده ست و بقول ابی یوسف و محمد رح بنده میان ایشان ارباعا بود سه ربع

ربع دو ولی مقتول خطا و یک ربع ولی مقتول عمدا غیر عافی را بود مسئله اگر بنده هست مشترک میان دو کس این بنده قریب ایشان را کشت

و یکی از این دو مولی عفو کرد و کل دم باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح مولی عافی النصف نصیب بغیر عافی دهد یا بفتح

بازخرد **فصل** اگر شخصی بنده دیگری را بخطا کشت بر قاتل قیمت همه بنده مقتول

واجب آید و اگر قیمت بنده مقتول بده هزار درم میرسد و یا زیادت از آنست ده هزار کم از ده

درم دهد و بقول ابی یوسف و شافعی رح قیمت بنده واجب آید اگر چه زیادت از دیت بود

مسئله اگر کنیزک شخصی را بخطا کشت و قیمت کنیزک پنج هزار درم ست تمام قیمت کم از ده

درم واجب آید و بقول ابی یوسف و شافعی رح قیمت کنیزک واجب آید مسئله اگر بنده شخصی غصب کرد

و در دست غاصب هلاک شد قیمت بنده مغصوب هر چند که باشد غاصب را واجب آید اگر چه زیادت

از دیت بود مسئله آنچه مقدر ست از دیت حر همان مقدار مقدر ست از قیمت بنده تا اگر دست بنده برید

بخطا نیمه قیمت واجب آید مسئله اگر دست بنده را برید و مولی بنده را آزاد کرد و این قطع سرایت کرد و بنده از آن بمرد و این بنده وارث

بجز مولی قصاص نکنند والا قصاص کنند و بقول محمد رح درین مسئله قصاص واجب نیست و بر قاطع این دست دیت

آید مسئله اگر دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد است و کسی این هر دو را بنده را جراحت کرد بعده مولی عتق را در یکی بیان کرد ارش این

هر دو بنده مولی را بود و اگر این هر دو را یکی کشت پس دیت آزاد و قیمت بنده واجب آید مسئله اگر شخصی دو چشم بنده کشید

مولی مخیر بود یا بنده را بدهد و تمام قیمت بستاند و یا بنده را نگهدارد و هیچ نستاند و بقول ابی یوسف و محمد رح یا بنده را بدهد و تمام قیمت

بستاند و یا بنده را نگهدارد و نقصان قیمت بستاند و بقول شافعی رح بنده را نگاه دارد و تمام قیمت بستاند مسئله اگر مدبر و یا ام الولد جنایت کرد مولی ضامن شود آنچه کمتر است از قیمت و از ارش و اگر مولی قیمت داد بحکم قاضی باز این مدبر و یا ام الولد جنایت دیگر کرد

ولی جنایت دوم با ولی جنایت اولی شریک شود و بآنچه او را رسیده است از قیمت و ارش و اگر مولی بی حکم قاضی قیمت بولی جنایت اولی

داده است ولی جنایت دوم مخیر بود یا اتباع مولی کند یا اتباع ولی جنایت اول کند و بقول ابی یوسف و محمد رح اتباع ولی

جنایت اولی را بود و بر مولی هیچ نرسد باب غصب العبد والمدبر والصبی والجنایة فی ذلک اگر مولی دست بنده بریده بعده کسی این

غصب کرد و این بنده از سبب بریدن دست بمرد غاصب قیمت بنده مقطوع را ضامن شود مسئله اگر شخصی بنده صحیح را غصب کرد بعده مولی دست این

بنده خود را بدست غاصب برید و بنده از سبب آن بمرد بر غاصب هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده محجور دیگری را غصب کرد و مغصوب بدست غاصب بمرد

بنده غاصب ضامن شود مسئله اگر مدبر نزدیک غاصب جنایت کرد بعده مدبر بمولی رد شد نزدیک مولی جنایت کرد مولی ضامن شود

قیمت مدبر برای هر دو را و مولی بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و آن را بولی جنایت اولی دفع کند و بار دوم رجوع بدان نصف قیمت

بر غاصب کند و بقول محمد رح بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و آن نصف مولی را بود و اگر مدبر اول جنایت نزدیک مولی کرد بعده نزدیک

غاصب جنایت کرد بر مولی قیمت مدبر واجب آید و میان هر دو ولی مناصفه باشد بعده مولی بنصف قیمت مدبر بر غاصب رجوع کند و آن را

بولی جنایت اولی دهد بعده بار دیگر رجوع نکند بر غاصب باتفاق مسئله اگر بنده را غصب کرد و نزدیک او جنایت کرد و بعد رد کرد

نزد مولی جنایت کرد مولی بنده را دفع کند بولی هر دو جنایت بعده بر غاصب رجوع کند بنصف قیمت و آن را بولی جنایت اولی

دهد و بار دوم بنصف رجوع کند بر غاصب و بقول محمد رح بنصف قیمته بر غاصب رجوع کند و همو آن مولی را بود و اگر اول نزدیک مولی جنایت

کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد مولی بنده را بولی هر دو جنایت دفع کند تا میان ایشان مناصفه باشد بعده بنصف قیمته بنده رجوع کند بر غاصب و آن را دفع

کند بولی جنایت اولی بار دوم رجوع نکند بنصف قیمت بر غاصب چون درین مسایل حکم بنده چون حکم مدبر است در نیست مگر مولی بنده را دفع کند و در صورت مدبر

قیمت مدبر را دفع کند مسئله اگر زید مدبر عمرو را دو بار غصب کرد و هر دو بار مدبر نزدیک غاصب جنایت کرد قیمت مدبر بر مولی واجب آید برای

ولی هر دو جنایت را و میان ایشان مناصفه باشد و مولی رجوع کند بر غاصب بقیمة مدبر و نصف آن را بولی جنایت اولی دفع کند و رجوع کند

بر غاصب بنصف آن را بکسی مسئله اگر شخصی کودک آزاد را غصب کرد و در دست غاصب ناگاه بمرد پس بر غاصب هیچ لازم نیست اگر کودک را برای معتبر النفس خود بمیرد یا از سبب غاصب ضامن

۲۱۸

واگر بسبب عباء عقد ویا بسبب گزیدن مار بمیرد دیت بر عاقله غاصب واجب آید مسئله اگر بدست صبی بنده ودیعت نهاد
کودک آن بنده را بکشت قیمت این بنده بر عاقله کودک واجب آید واگر بدست کودک طعامی امانت نهادند واین
کودک طعام را بخورد تاوان بر کودک واجب نیاید وبقول ابی یوسف وشافعی رح تاوان شد وطعام بر کودک واجب
آید کتاب القسامة مسئله اگر کشته را در محلتی یافتند وکشنده او معلوم نیست پنجاه کس را از اهل محلت که ولی مقتول اختیار
کند سوگند دهند بخدا که ما نکشته ایم او را وکشنده او را نمیدانیم اگر سوگند خورند دیت این مقتول بر اهل آن محلت واجب
آید وولی مقتول را سوگند نه دهند وبقول شافعی رح اگر میان مقتول ومیان اهل محلت عداوت باشد یا مقتول خون آلوده
باشد یا نشانی کشتن بر یکی باشد یا یکی عادل گواهی داد ویا جماعتی غیر عدول گواهی میدهند که اهل محلت کشته
اند مدعی را پنجاه سوگند خورد واگر سوگند خورند که ایشان بخطا کشته اند برایشان دیت واجب اند واگر سوگند خورند که بعمد
کشته اند بقولی از وبر اهل محلت قصاص واجب شود وبقولی دیت واجب شود واگر مدعی از سوگند نکول آورد اهل محلت را سوگند دهند
اگر سوگند خورند بری شوند واگر نکول آورند بقولی از و قصاص واجب شود وبقولی از و دیت واجب شود وبقول مالک رح اگر دعوی
دیگر بود بحکم قصاص کنند مسئله اگر اهل محلت کم از پنجاه باشند سوگند برایشان مکرر کنند تا پنجاه سوگند تمام شود واگر یکی
از ایشان نکول آورد حبس کنند تا سوگند خورد مسئله بر کودک دیوانه وبنده وزن سوگند واجب نشود مسئله اگر مرده را در محلت
یافتند واثر جراحت ندارد بر اهل محلت سوگند واجب شود ونه دیت همچنین اگر مرد را در محلتی یافتند و خون از بینی ویا از دهن و ٢١٩
یا از جوادی رود بر اهل محلت سوگند ودیت واجب نشود واگر خون از چشم ویا از گوش میرود سوگند ودیت بر اهل محلت واجب
شود مسئله اگر کشته را بر دابه یافتند وشخصی آن دابه را میراند ویا میکشد ویا بدان دابه سوار است دیت این مقتول بر عاقله او بود
واگر هر سه جمع بوده اند یعنی رانده کشنده وسوار هر سه ضامن بوند مسئله اگر کشته را در سرای شخصی یافتند سوگند بر صاحب سرای
واجب شود ودیت بر عاقله او مسئله سوگند ودیت بر اهل خطه باشد نه بر ساکنان محلت ونه بر مشتریان واگر اهل خطه هیچ کس نباشد
سوگند ودیت بر خرندگان بود وبقول ابی یوسف رح ساکنان وخرندگان در سوگند ودیت شریک باشند مسئله اگر
کشته را در سرای مشترک یافتند وشرکت ایشان بر تفاوت است یکی شریک نصف دارد وشریک دوم
عشر دارد وشریک سوم را باقیست دیت بر عدد رؤس قسمت کنند مسئله اگر مردی سرای خرید وپیش از قبض
او کشته را در آن یافتند سوگند ودیت بر عاقله بایع بود وبقول ابی یوسف ومحمد رح بر مالک بود واگر در بیع شرط خیار بوده است
دیت بر عاقله قابض بود وبقول ابی یوسف ومحمد رح بر کسی بود که مالک شود مسئله اگر کشته را در سرای یافتند دیت بر عاقله قابض
لازم نشود تا گواهان گواهی ندهند که این سرای ملک قابض است مسئله اگر کشته را در کشتی یافتند بر ملاحان

و بر کسانیکه در کشتی سوار بود سوگند لازم شود مسئله اگر کشته را در مسجد محلت یافتند سوگند بر اهل آن محلت واجب آید و اگر کشته را در مسجد جامع و یا در شارع عام یافتند سوگند بر هیچکس واجب نشود و دیت در بیت المال بود مسئله اگر کشته را در بیابان و یا در جوی فرات یافتند که آب میرفت چون ازو دور باشد و سوگند بر هیچ کس واجب نشود و بقول فرح در مسئله اول سوگند و دیت بر دیهی واجب شود که نزدیکتر است مسئله اگر کشته را بر کرانه جوی چیزی یافتند سوگند و دیت بر دیهی که نزدیکتر بود واجب شود مسئله اگر ولی مقتول بر کسیکه از اهل محلت نیست دعوی کرد سوگند و دیت از اهل محلت ساقط شود و اگر ولی بر یکی معین از اهل محله دعوی میکند سوگند و دیت از اهل محلت ساقط نشود مسئله اگر قومی با تیغ رسیدند و از کشته گذشتند دیت بر اهل محله بود مگر که ولی از ایشان دعوی کند و یا بر یکی معین از ایشان دعوی میکند دیت بر اهل محله و بر ایشان هیچ واجب نشود تا بینه قامت نکنند مسئله اگر کسیکه او سوگند میدهد میگوید که زید کشته است او را سوگند دهند بخدا میکه نکشته و بجز زید کسی دیگر نمیدانی مسئله اگر اهل محله گواهی میدهند بر یکی از ین محلت یا بر یکی از محلت دیگر گواهی ایشان باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رح گواهی ایشان مقبول بود

کتاب المعاقل

معاقل جمع معقله است و معقل عبارت از دیت است مسئله هر دیتی که بنفس قتل واجب شود عاقله اهل دیوان اند اگر قاتل از عاقله دیوان بود از عطایا ایشان دیت ستانند در سه سال و اگر عطایا ایشان بیشتر از سه سال و یا کمتر از سه سال بیرون می آید هم از عطایا ستانند و بقول شافعی رح دیت بر قرابات واجب شود مسئله اگر کشته از اهل دیوان نباشند عاقله از قبیله او باشد بر قبیله او دیت قسمت کنند در سه سال در هر سالی از هر یکی زیادت از یکدرم و یا از یکدرم و ثلث درم نستانند پس مدت سه سال زیادت از چهار درم از هیچکس نستانند اگر دیت در قبیله قسمت کردند و دیت تمام نشد قبیله که نزدیکتر باشند به نسبت بر ایشان ضم کنند و باقی دیت از آن قبیله ستانند و کشنده با عاقله در قسمت دیت در آید و یکی از ایشان باشد و بقول شافعی رح بر قاتل از دیت هیچ واجب نشود مسئله عاقله معتق قبیله مولی او بود مسئله مولی موالات مولی او و قبیله مولی او و دیت در مسئله جنایت بنده و جنایت عمدا و آنچه بصلح و یا باقرار لازم آید عاقله ندهند مگر در اقرار عاقله تصدیق کنند مسئله اگر آزادی بر بنده جنایت کرد بخطا دیت بر عاقله او واجب شود و بقول از شافعی رح بر جانی واجب شود

کتاب الوصایا

وصیت عبارت از تملیک است مضاف بوقتی که بعد از مرگ بود مسئله وصیت مستحب است و بزیادت از ثلث مال درست نیست مگر باجازت وارث مسئله وصیت برای کشنده جایز نیست مگر باجازت ورثه و بقول مالک و شافعی رح درست است و بقول ابی یوسف رح وصیت نیست اگرچه ورثه اجازه کنند مسئله وصیت برای وارث جایز نیست مگر باجازت ورثه

مسلمانی برای ذمی و یا ذمی برای مسلمان وصیت کند درست باشد و قبول وصیت بعد از موت معتبرست تا اگر موصی له
وصیت را در حیوة وصیت کننده رد کند و یا قبول میکند معتبر نشود و بقول زفر رح اگر در حیات رد کرد و بعد از موت او قبول کرد معتبر
نبود مسئله مستحب است که کم از ثلث مال وصیت کند مال وصیت بقبول موصی له شود مگر که موصی له بعد از موت موصی پیش از قبول
بمیرد در صورت موصی له در ملک ورثه وصیت کننده در آید و قبول وصیت برای صحت ملک در صورت شرط نیست و بقول زفر رح
و یک قول شافعی رح قبول شرطست مسئله اگر وصیت کننده مدیون است و دین جمیع ترکه را مستغرق است وصیت جایز نبود مسئله وصیت
کودک جایز نیست اگر چه بعد از ادراک بمیرد و بقول شافعی رح وصیت در خیرات درست است مسئله وصیت مکاتب درست نیست اگر چه
وفا بدل کتابت گذاشته است مسئله وصیت برای حمل و نیز وصیت بحمل کنیزک برای کسی درست است که اگر وضع حمل در مدت کم از شش ماه
فرزند آورد از وقت وصیت و بخشیدن برای حمل جایز نبود مسئله اگر کنیزک وصیت کرد برای شخصی مگر حمل آن کنیزک صحت
کنیزک و استثنا حمل جایز بود مسئله جایز است که وصیت کننده رجوع کند از وصیت بقول چنانکه گوید رجوع کردم ازین
وصیت و یا بفعل چنانکه آن کالا را بفروشد و یا به بخشد و یا بجامه وصیت کرد و بعد ببرید و یا بگوسفند وصیت کرد و بعد بکشت
مسئله منکر شدن از وصیت بمنزله رجوع نباشد باب الوصیة بثلث المال اگر یکی را بثلث مال وصیت کرد
و دیگری را نیز بثلث مال وصیت کرد و ورثه اجازت ندادند یک ثلث میان هر دو مناصفه باشد مسئله اگر برای زید وصیت کرد به
ثلث مال و برای عمرو بسدس مال و ورثه اجازت نکردند ثلث میان زید و عمرو سه حصه شود دو حصه از ثلث زید برد و یک حصه عمرو برد
مسئله اگر برای زید بکل مال وصیت کرد و برای عمرو بثلث مال و ورثه اجازت نکردند ثلث میان ایشان مناصفه باشد و بقول
ابی یوسف و محمد رح ثلث مال بر چهار سهم کنند سه سهم زید را دهند و یک سهم عمرو را مسئله برای کسیکه بیشتر از ثلث مال
وصیت کرده است و دیگری را ثلث و یا کمتر هر دو را برابر دهانند و صاحب بیشتر را زیادت ندهانند او را ضرب نکنند در ثلث
مگر در محابات و سعایت و دراهم مرسله صورت محابات آنست که شخصی در مرض موت بنده که قیمت او دو هزار و صد درم است
بدست زید بصد درم فروخت و بدو هزار محابات کرد و بدست عمرو بنده که قیمت او یکهزار و صد درم است
بصد درم فروخت و بیکهزار محابات کرد و بمرد و بجز این دو بنده مال دیگر نداشت و ورثه اجازت
نکردند محابات در هزار درم درست باشد میان زید و عمرو هزار بر سه سهم شود پس از زید یکهزار
سیصد و سی و سه درم و ثلث درم باز ستانند و ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم بگذارند و از عمرو
ششصد و شصت و شش درم و دو ثلث درم باز ستانند و سیصد و سی و سه درم و ثلث درم برای او بگذارند صورت سعایت
آنست که مردی دو بنده دارد یکی را سالم نام است و قیمت او دو هزار درم است و بنده دوم را غانم نام است و قیمت او یکهزار درم است

وبجز این دو بنده مال دیگر ندارد و در مرض موت هر دو بنده را آزاد کرد پس در هر سه هزار بر ربع کرده یک هزار درست
بماند هم دیگر هزار سیصد و سی و سه درم و ثلث درم سعایت کند برای ورثه و سیصد و شصت و شش درم و دو حصه از درم از وی ساقط شود و دیگر سیصد
و شصت و شش درم و ثلثان درم برای ورثه سعایت کند سیصد و سی و سه درم و ثلث درم از وی ساقط شود و صورت
دراهم مسئله آنست که مردی سه هزار درم دارد و در مرض موت بدو هزار درم برای زید وصیت کرد و یکهزار درم برای عمرو
بجز این سه درم دیگر ندارد و وصیت دیگر هزار درست باشد پس زید را ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند
و عمرو را سیصد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند و عمرو را سیصد و شصت و سی و سه درم و ثلث درم دهند مسئله اگر وصیت کرد برای
زید بنصیب پسر خود وصیت باطل بود و بقول زفر رح جایز بود و اگر بمثل نصیب پسر خود وصیت کرد جایز بود پس اگر وصیت کننده را
دو پسر باشد موصی له را سوم حصه دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید بسهمی از مال خود و یا بجزوی از مال خود و بیان آن
ورثه باشند هر چند که خواهند بدهند مسئله اگر گفت سدس مال من زید را باشد باز در آن مجلس یا در مجلس دیگر گفت ثلث مال من
زید را دهند پس زید را ثلث مال دهند و سدس در ثلث داخل بود مسئله اگر گفت سدس مال من زید را دهند باز گفت
سدس مال زید را دهند یک سدس دهند مسئله اگر ثلث دراهم و یا ثلث گوسپندان برای زید وصیت کرد و ثلثان آن هلاک
شد این ثلث باقی از دراهم و گوسپندان ثلث کل مال که سوی از جنس موصی است میشود پس تمام آنچه از دراهم و گوسپند
باقیست زید را دهند و بقول زفر رح از ثلث باقی ثلث دهند مسئله اگر مردی وصیت بثلث جامها برای زید کرد و ثلثان آن جامه
هلاک شد و یا یکی از سه بنده و یا یکی از سه سرای وصیت کرد برای زید ثلثان آن بنده یا سرای هلاک شد
مسئله زید را ثلث باقی دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید بهزار درم و او را دراهم عین است و دراهم دین است یعنی دراهم
نقد دارد و دراهم وام یافت دارد اگر از دراهم نقد هزار درم ثلث میشود هزار درم از نقد دهند و اگر نمیشود ثلث آن از نقد
دهند و هر چند که از وام حاصل شود ثلث به زید دهند تا آنکه هزار درم تمام شود مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال برای زید و عمرو
و عمرو مرده است تمام ثلث زید را دهند مسئله اگر گفت ثلث مال من میان زید و عمرو باشد و عمرو مرده است در آن صورت زید را نصف
ثلث دهند مسئله اگر بثلث مال وصیت کرد و هیچ مالی ندارد و بعده مال حاصل کرد ثلث مالی که بوقت مرگ مالک بود واجب شود مسئله اگر سه ام ولد
و ثلث مال برای امهات اولاد خود وصیت کرد برای فقرا و مساکین درین مسئله ثلث مال بر پنج سهم کنند سه سهم امهات اولاد را دهند
هر یکی را یک سهم و یک سهم بفقرا و یک سهم بمساکین دهند و بقول محمد بر هفت سهم قسمت کنند بفقرا و مساکین دو دو سهم و امهات اولاد
سهم مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال برای زید و برای مساکین نصف ثلث زید را دهند و نصف بمساکین دهند مسئله اگر بصد درم برای
زید و بصد درم برای عمرو وصیت کرد دیگری را گفت که ترا با زید و عمرو شریک کردم بکر را از هر صدی ثلث دهند مسئله اگر وصیت کرد

۲۲۴

زید بچهار صد درم و برای عمرو بدویست درم لفظ بکر را گفت که ترا با ایشان شریک کردم بکر را دهند نصف آنچه هر دو را
ولنصف آنچه بهمه رسد مسئله اگر وارثی خود را گفت که زید را بر من وامست و ایشان تصدیق کردند زید نیست از ثلث مال
دعوی کرد تصدیق ایشان تا ثلث مال بود مسئله اگر با این اقرار وام در مرض تو وصیتها نیز کرد ثلث مال برای اصحاب وصیت جدا
کنند و اصحاب وصایا را گویند بدانچه خواهید مقر له را تصدیق کنند در وام و ثلثان مال برای ورثه جدا کنند و ورثه را گویند بدانچه
خواهند مقر له را تصدیق کنند و چون اصحاب وصایا و ورثه دین بیان کردند پس آنچه اصحاب وصایا اقرار کردند ثلث آن مقر له
و آنچه ورثه بیان کردند ثلث آن بمقر له دهند و مقر له را مقدم دارند بعده آنچه از ثلث ماند با اصحاب وصایا دهند و آنچه از دو ثلث
ماند از ثلثان مال که برای ورثه جدا کرده بودند بورثه و اگر مقر له زیادت از آنچه بیان کردند دعوی میکند هر یک را از ورثه
و اصحاب وصایا سوگند دهند بر علم مسئله اگر برای بیگانه و برای وارث وصیت کرد و وصیت در حق بیگانه درست باشد و نصف
آنچه وصیت کرده است بدو دهند و نصف دیگر ورثه را بود و برای وارث وصیت باطل بود مسئله اگر گفت بدین سه جامه جید وصیت
کردم برای زید و بدین میانه وصیت کردم برای عمرو و بدین جامه کمینه وصیت کردم برای بکر و یک جامه هلاک شد معلوم نیست که آن جامه کدام
است و وارث هر یکی را میگوید آن جامه که حق تو بود هلاک شد وصیت باطل شود دیگر که ورثه آن دو جامه باقی با اصحاب وصایا
تسلیم کنند و گویند که میان خود قسمت کنند پس بدین صورت وصیت جایز بود و صاحب جید را ازین دو جامه دو ثلث جید دهند و صاحب ردی
را ازین دو جامه دو ثلث ردی دهند و صاحب میانه را ثلث جید و ثلث جامه ردی دهند مسئله اگر سرای ست مشترک میان دو کس یکی
وصیت کرد برای زید بیک خانه معین ازین سرای و سرای را قسمت کنند و این خانه معین در نصیب وصیت کننده آمد بعد از موت او آن
خانه زید را بود و اگر این خانه در نصیب شریک دیگر آمد ورثه وصیت کننده مقدار آنخانه گز کنند و بزید دهند و بقول محمد رح اگر این خانه معین
در نصیب موصی افتاد نصف آن بزید دهند و اگر در نصف شریک دیگر افتاد مقدار نصف آن خانه وار از نصیب موصی بزید دهند مسئله و اگر
یک گز یک خانه معین از سرای برای زید اقرار کرد در این صورت نیز همان حکم است که در وصیت بود مسئله اگر وصیت کرد بهزار درم معین از
مال دیگری و صاحب مال بعد از وصیت کننده وصیت را اجازت کرد و هزار درم بموصی له داد جایز بود و تواند که ندهد اگر چه اجازت کرده باشد
مسئله اگر دو پسر ترکه پدر را قسمت کردند بعده یکی ازیشان اقرار کرد که پدر ما برای زید بثلث مال وصیت کرده است این اقرار کننده ثلث
نصیب او بدهد و بقول زفر رح نصف نصیب خود بدو دهد مسئله اگر زید وصیت کرد بکنیزک معین برای عمرو و کنیزک بعد از موت زید پیش از قسمت
فرزند آورد و قیمت ایشان ثلث ترکه میشود مادر و فرزند هر دو عمرو را دهند و اگر قیمت مادر ایشان زیادت از ثلث ترکه میشود وصیت
درست باشد اول ثلث از مادر تمام کنند و اگر چیزی باقی بود از فرزند تمام کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح از
هر دو برابر دهند مسئله اگر زید برای پسر کافر خود و یا برای پسر خود که بنده شخصی است وصیت کرد و پیش از

۲۲۴

موت زید پسر او اسلام آورده یا بنده آزاد شد وصیت باطل بود و همچنین اگر پسر خود را در حالت کفر و یا در حالت بندگی چیزی

بخشید و یا برای او اقرار کرد و بوام و بعد از موت پسر او اسلام آورد و یا آزاد شد جایز نبود مسئله اگر شخصی جای مانده

و یا مفلوج و یا شل یا مسلول شد و این حرمت او دراز کشید و خوف مردن کم شد بمنزله صحیح بود تا اگر درین حالت چیزی

بخشید از کل مال جایز بود و اگر بعد ازین صاحب فراش شود بمنزله مرض حادث شود و اگر ازین حرمت اول باشد

و صاحب فراش گشت و بعد از چند روز بمرد درین صورت هبه از ثلث مال معتبر بود **باب العتق فی المرض**

مسئله اگر بنده را در مرض موت آزاد کرد و یا فروخت و محابات کرد و یا بخشید هر سه تصرف درست باشد و از ثلث

مال معتبر بود و بمنزله وصیت بود و اگر ورثه اجازت کردند درست باشد و از ثلث مال معتبر بود و بمنزله وصیت بود و اگر ورثه

اجازت کردند بنده سعایت نکند اگر اول محابات کرد و بعده آزاد کرد و از ثلث مال بیرون می آید محابات اولی بود

و اگر اول آزاد کرد و بعده محابات کرد و عتق و محابات از زیادت از ثلث می شود هر دو برابر باشند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله در هر

صورت عتق اولی باشد و بقول زفر رح هر چه اول است همان اولی بود مسئله اگر وصیت کرد که بدین صد درم بنده آزاد

کنند و یک درم از آن هلاک شد بدانچه باقی از آن آزاد نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رح بدانچه باقی ماند آزاد کنند مسئله

اگر وصیت کرد که بدین صد درم حج بجا آرند یک درم از آن هلاک شد بدانچه مانده است حج بجا آرند از آنجا که رسد مسئله باطل

اگر زید وصیت کرد بآزاد کردن بنده معین و بعد از موت زید بنده جنایت کرد و بمولی جنایت دفع کردند وصیت

شود و اگر بنده را باز خریدند وصیت باطل نشود و فدا در مال ورثه بود مسئله اگر وصیت کرد برای زید بثلث مال

و بنده را ترکه گذاشت و زید میگوید که این بنده را مولی او در حالت صحت آزاد کرده است و وارث میگوید که در مرض آزاد کرده

است قول وارث معتبر بود و زید را هیچ نرسد مگر که از ثلث مال چیزی فاضل ماند یا بینه زید گواهی دهند بر دعوای او

مسئله اگر زید بمرد و یک پسر و بنده گذاشت عمرو دعوی کرد بر پسر زید که از پدر تو هزار دینار قرض داشتم و بنده دعوی کرد که پدر تو مرا آزاد کرده است

و وارث هر دو را تصدیق کرده بنده در قیمت خود سعایت کند و آن هزار الغریم دهند و بقول ابی یوسف و محمد رح هیچ سعایت نکند مسئله

اگر بچهار خدای تعالی وصیت کرد فرائض را مقدم دارند اگرچه او موخر داشته است چون حج و زکوة و کفارات و اگر حقوق خدای تعالی

در قوت برابر اند هر چه موصی مقدم داشته است همان را مقدم دارند مسئله اگر وصیت بحج کرد حج برای او فرمایند تا از شهر وصیت کننده سوار برای

حج روند و اگر ثلث مال از شهر وصیت کننده ممکن نمیشود که حج کنند برای حج از آنجا که ممکن شود حج گیرند مسئله اگر از شهر خود بنیت حج بیرون آمد و در راه

بمرد و وصیت کرد که از جهت او حج بجا آرند واجب شود که از شهر او حج آغاز کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح از آنجا که رسیده است بجا آرند و هم

برین خلاف است اگر حج از دیگری میکرد و میگذارد و در راه بمرد **باب الوصیت للاقارب و غیرهم** مسئله اگر برای همسایگان وصیت

۲۲۴

گردد مستحق همسایگان متصل او باشد و بقول ابی یوسف و محمد رح هر که ساکن است در آن محلت و در مسجد محلت
جمع میشود در وصیت همسایگان داخل بود و بقول شافعی رح جوار تا چهل خانه بود در هر جانبی مسئله اگر وصیت برای
اصهار کرد یعنی برای خسروان وصیت کرد هر قرابتی رحم که از جانب زن او باشند یعنی نکاح زنان او با و حرام شده در وصیت
درآید و اگر برای اختان یعنی برای دامادان وصیت کرد اقارب شوهر زنی که ذات رحم محرم او بود درین وصیت داخل شود
اگر وصیت برای اهل زید کرد زن او مستحق وصیت بود و بقول ابی یوسف و محمد رح هر یک در عیال او بود و اگر وصیت برای آل
زید کرد و اهل بیت او مستحق وصیت شود و اگر وصیت برای جنس او کرد اهل بیت پدر او مستحق وصیت شود مسئله اگر وصیت کرد برای اقارب
و یا برای ذی قرابت و یا برای ارحام و یا برای ذی انساب کرد هر که از ذی رحم محرم نزدیکتر بود او مستحق وصیت بود و در این
وصیت ها ولد و پدر و وارث درنیاید و دو کس از اقارب یا بیشتر تمام وصیت را مستحق شوند و اگر وصیت برای اقارب کرد و وصیت کننده را
دو عم و دو خال است وصیت دو عم برند و دو خال نبرند و بقول ابو یوسف و محمد رح چهار حصه شود یکی یکان حصه است وصیت را و اگر
یک عم و دو خال اند نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر دو خال را و اگر یک عم و یک عمه باشد نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر عمه را
مسئله اگر وصیت کرد برای ورثه مرد و زن سهم مرد برابر دو زن بخشند و اگر وصیت کرد برای ولد فلان زن نر و ماده برابر دهند والله اعلم
باب الوصیة بالخدمة والسکنی والثمرة مسئله اگر وصیت می‌کند بنده را به زید تسلیم کنند تا او را خدمت کند ...
گردد در مسئله اول و یا پیوسته در مسئله دوم و اگر از ثلث مال بیرون می‌آید و ورثه را دو روز خدمت کند و یک روز زید را ...
موت زید بود ورثه وصیت کننده باز گردد و اگر زید در حیات مالک بنده بمیرد وصیت باطل شود مسئله اگر زید وصیت کرد به میوه باغ خود
برای عمرو و زید بمرد و عمرو را همین میوه رسد میوه دیگر که بعد از این پیدا شود ورثه را بود و اگر زید گفت میوه باغ خود عمرو را وصیت
کردم یا میوه باغ وصیت کردم و تا میوه باغ من پیوسته عمرو را بود در این صورت میوه آینده پیوسته تا دام که عمرو زنده باشد بدو دهند
و اگر زید باجرت باغ خود برای عمرو وصیت کرد اجرت موجود و آینده عمرو را رسد اگرچه پیوسته گرفته شود و اگر بصوف گوسفند و یا
با ولد گوسفند و یا بشیر گوسفند برای عمرو وصیت کرد هر چه در حال موت زید موجود بود همان عمرو را دهند اگرچه پیوسته گرد
آورده باشد باب وصیة الذمی مسئله اگر ذمی سرای خود را در حالت صحت کلیسا یا کنشت ساخت بعد از موت او میراث
شود باتفاق و اگر ذمی وصیت کرد که سرای او را برای ... کلیسا یا کنشت برآرند این وصیت از ثلث مال درست باشد و اگر
وصیت کرد که سرای او را کنشت برآرند برای قومی غیر معین وصیت درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رح باطل بود مسئله
اگر حربی در دار اسلام بامان درآمد بتمام مال خود برای مسلمان و یا برای ذمی وصیت کرد جایز بود باب الوصی اگر
زید عمرو را وصی گردانید و عمرو بحضور زید وصایت را قبول کرد و بحضور آورد که رد شود و اگر در غیبت

اورد کر در دلشود و فروختن عمرو ترکه زید را بمنزله قبول وصایت ست واگر عمرو در حیات زید قبول نکرد و بعده
از موت او گفت قبول میکنم بعده قبول کرد جایز بود واگر قاضی بعد از رد کردن او را از وصیت بیرون نیاورده باشد
وبقول زفر رح اگر در غیبت زید گفت که قبول میکنم در حیات او ویا بعد از موت او بعد قبول میکند وصی نباشد مسئله
اگر بنده ویا کافر ویا فاسق را وصی کرد قاضی این را معزول کند ودیگر را بجای این نصب کند مسئله اگر بنده خود را
با وجود ورثه کبار وصی کرد جایز بود مسئله اگر وصی از قیام نمودن در وصایت عاجز شد قاضی دوم نیز نصب کند تا
هر دو تصرف کنند مسئله اگر مردی دو کس را وصی کرد یکی در غیبت وصی دوم نتواند که تصرف کند مگر در مسائل معدوده
وآن تجهیز میت وخریدن کفن وخریدن طعام وپوشش برای صغار وقبول هبه برای صغیر ورد کردن ودیعت
معین که بر موصی بوده ست وگذاردن وام وتنفیذ وصیت معینه وآزاد کردن بنده معین وخصومت کردن در حقوق
میت وبقول ابی یوسف رح هر یک ازین دو وصی تواند که بی وصی دوم در جمیع اشیا تصرف کند مسئله اگر وصی مر دیگر را وصی
کرد این وصی دوم بعد از موت وصی اول در هر دو ترکه وصی باشد وبقول شافعی رح در ترکه میت اول وصی نباشد مسئله
قسمت وصی از جهت ورثه غایب با موصی له جایز بود اما قسمت وصی با ورثه از جهت موصی له جایز نبود اگر وصی با ورثه قسمت کرد
ونصیب موصی له را قبض کرد و بدست او هلاک شد موصی له رجوع کند بثلث آنچه از ترکه مانده ست مسئله اگر بعد از حج وصیت کرد ووصی
با ورثه قسمت کرد ومقداری که بدان حج توان کرد از قسمت میت بستد وبدست وصی آن مال هلاک شد ویا کسی
که حج خواهد کرد آن مال بدو داد بدست وی هلاک شد بثلث بقیه مال ترکه از میت حج ادا کند وبقول ابی یوسف رح
اگر ثلث مال مستغرق شد بباقی مال رجوع نکند واگر تمام نشده ست بدان مقدار که ثلث تمام شود در باقی رجوع کند
وبقول محمد رح در هر دو حال رجوع نکند مسئله اگر مردی وصیت کرد بثلث مال برای زید غایب وقاضی با ورثه قسمت کرد
ونصیب زید بستد جایز بود مسئله اگر وصی بنده از ترکه فروخته در غیبت غرما جایز بود مسئله اگر وصیت کرد که بنده من
زید فروشند وبهای آن صدقه دهند وصی بنده را بدست زید فروخت وبها قبض کرد وبدست او هلاک شد بنده را
از مشتری مستحق ببرد وصی بها بنده برای مشتری ضامن شود ودر ترکه میت بدان رجوع کند وبقول محمد رح در ثلث رجوع
تواند کرد وهمچنین اگر وصی بنده صغیر را فروخت وبهای آن قبض کرد وبدست او هلاک شد وآن بنده را از مشتری
مستحق ببرد مشتری بر وصی رجوع کند بهائیکه برو داده ست ووصی در مال صغیر رجوع کند وصغیر بر ورثه
رجوع کند بحصه خود مسئله اگر وصی بمال یتیم حواله قبول کرد اگر در وی خیر یتیم ست جایز بود مسئله اگر وصی کالای
یتیم را فروخت ویا بمال یتیم کالا خرید بزیان اندک جایز بود وبزیان بسیار جایز نبود مسئله اگر

۲۲۶

وصی مال ورثه غایب بالغ بفروشد جایز بود مگر در عقار **مسئله** اگر وصی در مال یتیم تجارت کند جایز بود **مسئله** وصی پدر در مال یتیم اولی ست از جد و بقول شافعی رح جد اولی ست **مسئله** اگر پدر کسی را وصی نکند جد همچو پدر بود

فصل فی الشهادة اگر دو وصی گواهی میدهند که میت زید را وصی گردانیده ست این گواهی باطل بود و همچنین اگر دو پسر میت گواهی میدهند که پدر ما زید را با ما وصی گردانیده ست این گواهی نیز باطل بود مگر که زید دعوی کند در هر دو صورت که میت مرا وصی گردانیده ست **مسئله** اگر دو وصی گواهی میدهند برای وارث صغیر بمال و یا برای وارث بالغ بمال میت این گواهی باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رح مقبول بود **مسئله** اگر دو مرد گواهی میدهند که زید و عمرو را بر میت هزار درم یافت ست و زید و عمرو نیز گواهی میدهند که آن گواهان را نیز هزار درم بر میت وام یافت ست گواهی هر دو فریق مقبول بود و اگر هر یکی ازین دو طائفه در وصیت میت برای هر فریقی گواهی میدهند مقبول نباشد و بقول ابی یوسف رح در وام نیز مقبول نباشد

کتاب الخنثی خنثی کسی ست که او را فرج و ذکر باشد اگر از ذکر بول کرد کودک بود و اگر از فرج بول کرد زن بود و اگر از هر دو راه بول کرد حکم مر سابق را بود و اگر برابر کرد هیچ کدام سابق نبود خنثی مشکل بود و کثرت بول را اعتبار نیست و بقول ابی یوسف و محمد رح از هر راهیکه بول بیشتر بود هم بر آن حکم شود **مسئله** چون خنثی بالغ شد و ریش او بیرون آمد و یا بزنان وصول میتواند مرد بود و اگر خنثی را پستان ظاهر شد چنانچه زنان را ظاهر میشود و یا از پستان شیر فرود آمد و یا حیض دید و یا حمل گرفت و یا او را وطی میتوان کرد همچنین خنثی حکم زن دارد و اگر هیچ علامتی ظاهر نشد و یا هر دو علامت پیدا آمد این خنثی مشکل بود و حکم خنثی مشکل آنست که در نماز بعد از صف مردان پیش از صف زنان بایستد چون اقتدا با امام کند و کنیزکی از مال او بستانند او را ختنه کند و اگر او را مال نیست از بیت المال بستانند و چون کنیزک او را ختنه کرد بفروشند و بهای آن در بیت المال سازند و میراث هر چه کمتر ست از نصیب مرد و زن او را دهند تا اگر شخصی بمرد و یک پسر و یک خنثی بگذاشت ترکه میان ایشان بر سه سهم قسمت شود دو سهم پسر برد و یکسهم خنثی برد و بقول ابی یوسف و محمد رح خنثی را نیمه از نصیب زن و نیمه از نصیب مرد دهند این قول شعبی ست فاما بقول ابی یوسف رح بر هفت سهم قسمت کنند پسر را چهار سهم و خنثی را سه سهم دهند و بقول محمد رح بر دوازده سهم قسمت کنند پسر را هفت سهم دهند و خنثی را پنج سهم دهند

مسائل شتی اگر پیش گنگ وصیت نامه و یا غیر آن خوانند و گفتند که آنچه درین نامه ست بر تو گواهی میدهیم این گنگ اشارت بسر کرد یعنی آری و یا لفظ آری نبشت درست بود و این اقرار باشد فاما کسیکه در سخن گفتن زبان او گرفته شود او حکم گنگ ندارد تا اگر نامه وصیت و یا غیر آن پیش او خوانند و او بسر اشارت کرد یعنی نعم و یا لفظ نعم نبشت اقرار نباشد و بقول شافعی رح اقرار باشد **مسئله** اشارت و نبشتن گنگ در وصیت و نکاح و طلاق و بیع و شرا و قصاص منع کند اقرار است

مسئله اگر روزه دار آب دهن دوست فرو برد کفارت واجب بود و اگر آب دهن دوست نبود کفارت نباشد مسئله

جایز بود که آن تصرفات را باشارت و نبشتن قبول کنند فاما در گرفته زبان جایز نبود مسئله اگر گنگ را قذف کردند
و گنگ اشارت کرد و یا گنگ کسی را باشارت قذف کرد در هر دو صورت حد نزنند مسئله اگر گوسپندان بعضی مذبوح و بعضی
مردار اند معلوم نیست که مذبوح کدام است اگر مذبوح بیشتر باشد تحری کند و بخورد و اگر مردار بیشتر باشد نخورد و بقول شافعی
رح در حالة اختیار روا نباشد که بتحری بخورد اگرچه مذبوح بیشتر بود مسئله اگر جامه پلید را در جامه پاک خشک بپیچیدند و تر
جامه پلید در پاک پیدا شد لیکن خبالت که اگر بفشارند سپید شود هیچ نچکد جامه پلید نشود مسئله اگر سر گوسپند را که بخون تر شده است
در آتش انداختند و خون از ایل شد و از آن سر خوردنی ساختند روا باشد که بخورد و این سوختن بحکم شستن بود مسئله
اگر سلطان خراج زمین مالک زمین را داد جایز بود و اگر عشر مالک زمین را داد روا نباشد و بقول محمد رح در هر دو جایز نبود مسئله اگر
سلطان زمینها بلکه را بقومی داد تا خراج دهند جایز بود مسئله اگر روزه ماه رمضان قضا میدارد و تعیین روز نکرد جایز بود
چنانکه اگر نمازهی قضا میکند و نیت اول صلوة یا آخر نماز که بر وی است نمیکند جایز بود و اگر از دو رمضان قضا میکند تعیین
روزه را یکی نمیکند روا باشد مسئله اگر بعضی حاجیان در راه کشته شدند دیگر آنرا دفن کرده آوردن حج عذر بود مسئله اگر زنی
گفت تو زن من باشید و آن زن گفت شدم نکاح منعقد نشود مسئله اگر زنی را گفت خویشتن را زن من گردانیدی و زن گفت
گردانیدم و مرد گفت پذیرفتم نکاح منعقد نشود مسئله اگر مردی را گفت دختر خویش بزن من از آنِ کردی او گفت دادم نکاح
منعقد نشود مسئله اگر شوهر در خانه زن باذن ساکن است زن شوهر را منع کرد از در آمدن در آن خانه این زن ناشزه
است و اگر این مرد در خانه مغصوب ساکن است و زن از در آمدن درین خانه مغصوب امتناع می آرد ناشزه نبود مسئله
اگر زن شوهر را میگوید که من با کنیزک تو ساکن نشوم و میخواهد تا در خانه علاحده ساکن شود نتواند مسئله اگر زن میگوید مرا
طلاق ده شوهر گفت داده گیر و کرده گیر یا گفت داده باد و یا گفت کرده باد اگر نیت طلاق داشت واقع و اگر گفت داده است
و کرده است طلاق واقع شود اگرچه نیت ندارد و اگر گفت داده انگار و کرده انگار واقع نشود اگرچه نیت دارد مسئله اگر زن
را گفت دهی مرا انشاء الله تا قیامت یا گفت همه عمر اگر نیت طلاق کند واقع شود اگر طلاق نگفت مهر او ساقط نشود مسئله اگر مولی بنده را
گفت ای مالک من یا کنیزک را گفت ای بنده توام آزاد نشود مسئله اگر گفت بر من سوگند است که این کار نکنم اقرار بود که
سوگند بخدای خورده ام و اگر گفت بر من سوگند است طلاق همان لازم شود و اگر گفت دروغ گفته ام تصدیق نکنند
مسئله اگر گفت مرا سوگند خانه است که اینکار نکنم اقرار بود بسوگند طلاق مسئله اگر بایع را گفت بهار یازده بایع گفت
بدهم فسخ بیع بود مسئله عقاری که در خصومت میکنند از دست والید بیرون نیاید تا مدعی بینه اقامت نکنند مسئله
اگر عقاری در ولایت قاضی نیست حکم آن قاضی در آن عقار جایز نبود مسئله اگر قاضی

۲۲۸

۲۲۹

حکم کرد بگواه بعده میگوید که از حکم خود رجوع کردم ویا میگوید که مرا چیزی دیگر ظاهر شد ویا گفت تلبیس گواهان افتاده ام و یا گفت حکم خود باطل کردم ویا مانند آن گفت این سخنان معتبر نباشد و حکم اول نافذ باشد اگر بعد از دعوی صحیح و بعد از شهادت مستقیم باشد مسئله اگر قومی را جنایت کرد بعد به رسید از مردی از ان قوم چیزی را و اقرار کرد و زن را می بیند او را و سخن او میشنوند و او نمی بیند آن را گواهی این زن درست باشد و اگر سخن او شنیدند و او را ندیدند گواهی ایشان درست نباشد مسئله اگر زید عقار ی فروخت و بعضی از خویشان و ندان حاضر اند و علم دارند بیع بعد این خویشاوندان در آن عقار دعوی میکنند دعوی ایشان نشنوند مسئله اگر زن مهر را بشوهر بخشید و بمرد و ورثه زن از شوهر او طلب مهر کردند و گفتند که در مرض موت مهر بخشید بود و شوهر میگوید که در حالت صحت بخشیده بود قول شوهر معتبر بود مسئله اگر شخصی اقرار کرد بوام و یا بغیر آن بعده میگوید که من درین اقرار کاذب بوده ام و مقرله را سوگند دهند که این مقر درین اقرار کاذب نبوده است و لو دعوی باطل نمیکنی و فتوی برینست که مقرله را سوگند دهند و بقول امام ابی حنیفه و امام محمد رح بقر باشند تا مقر بدیجا اقرار کرده بمقرله تسلیم کنند مسئله اقرار سبب ملک نیست تا اگر دعوی ملک میکند بسبب مجرد اقرار درست نباشد مسئله اگر گفت ترا وکیل کردم بفروختن این کالا ترا او خاموش شد او وکیل شود مسئله اگر یکی را وکیل کرد بطلاق نتواند که معزول کند مسئله اگر گفت ترا وکیل کردم بفلان چیز را آنکه هر وقت که ترا معزول کنم و باز تو وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید معزول کردم ترا پس معزول کردم ترا مسئله اگر گفت هر بار که ترا معزول کنم باز وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید باز گشتم از وکالت معلقه و معزول کردم ترا از وکالت منجزه مسئله قبض کردن بدل صلح شرط است اگر صلح از دین بدین بود و الا نه مسئله اگر مردی بر کودک دعوی سرای کرد پدر را صلح کرد بمال کودک اگر مدعی را گواه موجود است صلح درست باشد اگر مثل قیمت و یا بغبن یسیر بود و اگر گواه ندارد و یا گواهان فاسق دارد صلح جایز نبود مسئله اگر مدعی گفت مرا گواه نیست بعده گواه آورد و یا گواه گفت مرا درین حادثه گواهی نیست بعده گواهی داد در هر دو صورت گواهی بشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رح نشنوند مسئله امامی که او را خلیفه ولایت داده است تواند که مردی را از راه کند و که مردمان می آیند و میروند منقطع کند اگر بگذرندگان زیان نرساند مسئله اگر شخصی را سلطان مصادره کرد و معین نکرده که او مال بفروشند و او مال را فروخت درست باشد مسئله اگر زنی را بزدن ترسانیدند تا شوهر را مهر بخشد اگر ترساننده قادر بر زدن دارد بخشیدن درست نباشد و اگر ترساننده قدرت بر زدن ندارد بخشیدن درست باشد مسئله اگر زنی را اکراه کردند بر خلع کردن با شوهر خود و خلع کرد طلاق واقع شود و مال ساقط شود مسئله اگر زنی مردی را بر شوهر حواله کرد بمهر بعد شوهر را مهر بخشید درست نباشد مسئله اگر در ملک خود چاهی کاوید و یا بالوعه ساخت و بدان سبب دیوار همسایه خراب شد

طلب کرد که این چاه را دور کند جبر نکنند زیرا که دیگری چاه اگر بدان سبب بنیاد دیوار بدین همسایه خراب شود مسئله اگر زن شوهر
خود را عمارت کرد بمال خود بدستوری زن عمارت ملک زن باشد و آنچه در عمارت خرج شده است بر زن لازم بود و اگر شوهر
زن سرای زن را عمارت کرد عمارت زن را بود و شوهر متبرع باشد مسئله اگر مردی غریم خود را گرفت و دیگری از دست او رها کنانید ضامن نیست
مسئله اگر بدست سلطان زید را گفت این مال بمن ده و اگر نه دست تو خواهم برید و پنجاه چوب ترا خواهم زد پس مال را
بسلطان داد ضامن نشود مسئله اگر منجل را در صحرا نهاد تا حمار وحشی را صید کند و بران داس تسمیه گفت پس روز دوم آمد و حمار وحشی
مجروح مرده یافت نخورند مسئله از گوسپند و غیر آن خوردن شرمگاه خصیه و غدود و مثانه و تلخه و خون ریخته شده و ذکر مکروه
است مسئله جایز است که قاضی مال غایب و مال کودک خورد و لقطه را هم دهد مسئله اگر کودکی را ختنه او بیداست چنانچه اگر کسی او را بیند
گمان برد که او را ختنه کرده اند و پوست ذکر نمیتوانند برید مگر بسختی بگذارند و ختنه نکنند و همچنین اگر پیری اسلام آورد و اهل
بصارت میگوید که پیر طاقت ختنه کردن ندارد او را نیز بگذارند و ختنه نکنند مسئله وقت مستحب برای ختنه کردن هفت سالگی است مسئله
بینی سوراخ کردن و در دویدن اسب و شتر دوانیدن و تیر انداختن جایز بود فاما اگر در از هر دو جانب است حرام بود و از یک جانب
درست است مسئله صلوة گفتن بجز پیغمبران و فرشتگان جایز نبود مگر بطریق تبع مسئله عطا دادن بنام نیروز و مهرجان
جایز نیست مسئله باکی نیست پوشیدن کلاه و مند و سیت پوشیدن کلاه سیاه و فرو گذاشتن دنباله دستار میان دو کتف تا میانه
پشت مسئله جایز است مرد جوان عالم را که پیش رود بر پیر جاهل مسئله باید که حافظ قرآن در چهل روز ختم کند کتاب الفرایض
مسئله از ترکه میت اول تجهیز و تکفین میت آغاز کنند و بعد از آن وام میت ادا کنند و بعد از آن تنفیذ وصیت کنند از ثلث
مال بی اجازت ورثه و بعد از آن ترکه میان ورثه قسمت کنند مسئله ورثه بر سه نوع است نوع اول اصحاب فرض است و آن
کسیکه سهم او مقدر است یکی از آن پدر است و نصیب او سدس است در حالتی که میت را فرزند و یا فرزندان پسر بود مسئله دوم اصحاب
فرایض جد صحیح است و آن کسیست که در نسبت او بمیت مادر متخلل نباشد چنانکه پدر پدر جد صحیح حکم پدر دارد اگر میت را پدر نباشد
مگر در دو صورت یکی آنکه مادر میت با وجود میت باقی متروکه برد و اگر میت را پدر نبود و جد باشد مادر میت ثلث از تمام متروکه
برد دوم آنکه اگر میت را پدر و جد پدری باشد جد پدری با وجود پدر میت میراث هم برد و اگر میت پدر نباشد جد و جده پدری با هر یک نصیب خود برد
با وجود جده پدری میت جد پدری میت میراث برد و از میراث محروم نشود مسئله جد پدری صحیح جمله برادران و خواهران میت را محروم گرداند اگر
میت و فتوی برنیست و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی و مالک رحمهم الله محروم نگرداند برادران عیانی و علاتی را مسئله سوم
اصحاب فرایض ام است و نصیب او ثلث است در حالتی که میت را فرزند و یا فرزند پسر هر چند که فروتر اند و یا دو کس از خواهران
و برادران نباشند و با وجود ایشان مادر سدس برد و اگر میت را زن و مادر و پدر بگذاشت یا شوهر و مادر و پدر بگذاشت در هر دو صورت بعد از نصیب زن و شوهر

باقی بود و ثلث با در برد و ثلثان آن پدر برد مسئله چهارم از اصحاب فرایض جده است و نصیب جدات صحیحه هر چند که باشند سدس
است و جده صحیحه آنست که نسبت او بمیت جد فاسد میان نباشد یعنی با وجد فاسد جدات فاسده است و از اصحاب فرایض
نیست و جده که بمیت از دو جهت قرابتی دارد یا جده که بمیت از یک جهت قرابتی دارد در برابر است در میراث یعنی سدس میان
هر دو مناصفه باشد و بقول محمد رح دو حصه از سدس جده برد که دو جهت قرابت است و یک حصه از سدس جده برد که یک جهت
قرابتی دارد و بعده جده که از دو جهت قرابت بود چنان بود که پسر پسر او و دختر دختر او نکاح کرده :: شوند و ازین ایشان فرزند
متولد شود این فرزند را جده دو جهت قرابت بود یکی او را جده پدری بود دوم او را جده مادری بود مسئله جده
که نزدیک تر است بمیت محجوب محروم گرداند جده را که دورتر بود از میت و اگر میت با در گذاشت همه جدات
محروم شوند مسئله جده که نزدیک تر است بمیت محجوب محروم گرداند جده را که دورتر بود از میت و اگر میت پدر گذاشت
همه جدات محروم شوند مسئله پنجم از اصحاب فرایض شوهر است و او نصف میراث برد و اگر میت را فرزند و یا فرزند پسر
بود اگرچه فروتر اند شوهر ربع برد مسئله ششم از اصحاب فرایض زن است نصیب او ربع است اگر ترکه شوهر اگر فرزند و یا فرزند
پسر اگرچه فروتر است بگذاشت و بوجود این نصیب زن ثمن است مسئله هفتم از اصحاب فرایض دختر است نصیب او نصف
میراث است و اگر دو دختر و یا زیادت ازین باشند نصیب ایشان ثلثان بود از ترکه و اگر میت را پسر بود دختران میت را عصبه گرداند
پسر دو حصه برد و هر دختری یکحصه فرزند پسر حکم فرزند میت دارد در حالیکه میت را فرزند نباشد ذکور بجای ذکور بود
اناث بجای اناث بود و بوجود پسر میت فرزند میت محجوب بود مسئله هشتم از اصحاب فرایض دختران پسر است اگر میت دختر
صلبیه و پسر نگذاشته باشد حکم ایشان همچو دختر صلبیه است و اگر میت دختر صلبیه و پسر گذاشت دختر نصف از ترکه برد باقی
پسر پسر برد و اگر میت را دختر است پسر نصف دختر برد و دختران پسر سدس برند و اگر میت را دو دختر صلبیه اند دختران پسر
محجوب شوند و هیچ نبرند مگر که با ایشان و یا فروتر از ایشان پسر بود این پسر عصبه گرداند هر دختر پسر را که برابر او بود و یا بالاتر از
وی الا بشرطیکه آن دختر بالاتر را سهمی معین نبود و هر دختریکه فروتر از وی بود محروم شود مسئله نهم از اصحاب فرایض خواهر مادری
و پدری حکم صلبی دختر صلبی دارد اگر میت را دختر نباشد یعنی اگر میت یک خواهر مادری و پدری گذاشت نصف میراث برد و اگر دو
خواهر مادری و پدری و یا زیادت از آن گذاشت ثلثان ترکه برند و اگر با خواهران مادری و پدری برادران باشند خواهران را عصبه گرداند
برادر دو سهم برد و خواهر یکسهم برد مسئله دهم از اصحاب فرایض خواهر پدری است و حکم او حکم دختر پسر است یعنی با وجود خواهر مادری
و پدری خواهر پدری سدس برد و اگر میت را دو خواهر مادری و پدری باشد خواهر پدری محروم شود و اگر میت را دختر و یا دختر پسر بود
خواهران عصبه شوند و اگر میت را برادران و خواهران پدری باشند خواهران پدری عصبه شوند با برادران مسئله یازدهم و دوازدهم از اصحاب فرایض

ابن الابن
محروم

بنت الابن
بنت بنت
۲ ۲

۲۳۱

مسئله
صورت محجوب
بنت ۲ — بنت ۲ — بنت الابن محروم — اب ۲

خواهر و برادر مادری سدس است یکی ازیشان سدس برد و اگر دو و یا زیاده باشند از آن ثلث برند برادر مادری همچو خواهر در میراث و قسمت یعنی
ثلث است که میان خواهر و برادر مادری بمناصفه قسمت شود و خواهران و برادران با وجود پسر میت یا پسر پسر اگرچه فرودتر بود و یا جد یعنی پدر پدر
اگرچه بالاتر بود محروم شوند و دختر میت محروم نکند مگر برادران و خواهران مادری میت را مسئله نوع دوم از ورثه عصبه نسبتی و عصبه آن
بود که اگر یکی است کل ترکه برد و گر با وی صاحب فرض است آنچه از صاحب فرض باقی ماند عصبه برد و اولی از عصبه پسر است بعد پسر پسر اگرچه فرودتر
است و بعد ازیشان اولی پدر است بعد جد پدری اگرچه بالاتر است بعد برادر مادری و پدری بعد برادر پدری بعد برادرزاده مادری و پدری
بعد برادرزاده پدری بعد عم مادری پدری میت بعد عم پدری میت بعد پسر عم پدری میت بعد اعمام پدری میت بعد اعمام جد میت
برین ترتیب بعد آزاد کننده بعد عصبه آزاد کننده ترتیب مذکور مسئله زنانی که نصف ایشان نصف یا ثلثان است با برادر خود
عصبه شوند و زنیکه او را نصیبی معین نیست و برادر او عصبه است این زن را برادر عصبه نکند چون عمه با عم و تمام مال عم برد
هیچ نبرد مسئله هر که قرابتی او بمیت بسبب شخصی است با وجود آن شخص میراث نبرد مگر فرزندان مادر که ایشان با وجود
مادر میراث برند مسئله محجوب دیگری را محجوب کند چنانچه دو کس از برادران و خواهران از هر جهت که باشند با وجود پدر
میت میراث نبرند فاما مادر را حجب نقصان کنند از ثلث ترکه به سدس رسانند مسئله محروم از میراث بسبب رقیت و یا بسبب قتل
مباشره و یا بسبب اختلاف دین و یا بسبب اختلاف دار دیگری را محجوب نکند یعنی وارث کافر که از ترکه میت محروم است دیگری را محجوب نکند
و همچنین کشنده نیز از میراث میت محروم اند دیگری را محجوب نکنند و همچنین اگر میت را در دارالحرب وارث است میراث میت در دار اسلام
محروم بود و دیگری را محجوب نکند مسئله کافر از دو جهت بسبب میراث برد چنانکه مسلمان از مسلمان اگر کافر ذمی یکی از دو سبب میراث
محجوب شد میراث بدیگر سبب برد مسئله اگر کافر ذمی زنی محرم را نکاح کرد هر یکی ازیشان بسبب نکاح میراث نبرند اگر مجوسی دختر خود را
نکاح کرد و مرد این دختر بسبب آنکه دختر است میراث برد و بسبب نکاح میراث نبرد مسئله فرزندیکه از زنا بود و فرزندیکه در لعان گرفته
از زنا مادر او را میراث برد مسئله اگر مردی مرد و زنی حامله گذاشت برای حمل نصیب یک پسر موقوف دارند و فتوی برین است و اگر حمل
بیرون آمد و مرد میراث برد و اگر کمتر بیرون آمد و مرد میراث نبرد و بقول ابی حنیفه رح نصیب چهار پسر برای حمل موقوف دارند و بقول
امام محمد رح نصیب دو پسر موقوف دارند مسئله اگر دو قریب یکجا غرق شدند و یا سوخته شدند و تقدم و تاخیر معلوم نیست هیچ
یکی ازیشان از دیگری میراث نبرد اگر ترتیب موت ایشان معلوم نشود تا اگر زن و شوهر یکجا غرق شدند و هر یکی برادر گذاشت
مال زن برادر او برد و مال مرد را برادر او برد مسئله نوع سوم از ورثه ذو رحم است با وجود صاحب فرض و عصبه ذو رحم میراث نبرد مگر
که زوجه یا شوهر است اگر بعد از استیفا نصیب ایشان از ترکه ماند ذو رحم برد زیرا که رد بر ایشان جائز نیست و بقول مالک و
شافعی رح ذوی الارحام را میراث نیست ترکه در بیت المال نهند مسئله ترتیب ذوی الارحام چون ترتیب عصبات است در

مختلف باشند یعنی فرزند عصبه یا صاحب فرض اولی بود چنانچه دختر دختر پسر اولی است از پسر دختر دختر و همچنین پسر دختر
اولی است از پسر دختر دختر در قسمت قرابتی پدر دو حصه برد و قرابتی مادر یک حصه برد و اگر اصول متفق اند قسمت ابدان کنند
چنانکه پسر دختر و دختر دختر گذاشت ترکه میان ایشان سه حصه بود پسر را دو حصه و دختر را یک حصه باتفاق و اگر اصول مختلف اند
عدد از ابدان گیرند و صنف آن از بطنی که مختلف شده است تا اگر دختر دختر و دختر پسر دختر گذشت بقول ابی
یوسف رح مال میان ایشان مناصفه باعتبار ابدان فروع بود و بقول محمد رح سه حصه بود دو حصه دختر پسر دختر برد و یک حصه دختر
دختر برد باعتبار اصول و روایت مشهور در جمیع ذوالارحام از امام ابی حنیفه رح قول امام محمد است و فتوی بر اینست و در مبسوط
از امام اسبیجابی منقول است که قول امام ابی یوسف رح صحیح است و در محیط آورده است که مشایخ بخارا قول امام ابی یوسف رح
گرفته اند در جنس این مسائل مسئله اگر دو فرزند دختر دختر و دو فرزند پسر دختر گذشت بقول ابی یوسف رح ترکه باعتبار
ابدان قسمت بر شش سهم هر مردی را دو سهم و هر دختر را یک سهم و بقول محمد رح باعتبار اصول قسمت کنند گویا که دختر دختر و پسر
دختر گذشت دو حصه از ترکه به پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر برد پس آنچه به پسر دختر رسید میان ورثه او قسمت شود بر سه سهم پسر
دو سهم برد و دختر یک سهم برد و آنچه دختر دختر را رسید میان ورثه او نیز بر سه سهم قسمت شود پسر دو سهم و دختر یک سهم پس قسمت
از نه سهم بود مسئله سهامی که در قرآن مجید مذکور است شش است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و اقل
مخرج نصف دو است و اقل مخرج ربع چهار است و اقل مخرج ثمن هشت است و اقل مخرج ثلث و ثلثان سه است و اقل مخرج
سدس شش است دیگر مخارج مختلط باشند یعنی اگر بمخرجی حاجت بود که از وی نصف و ثلث و سدس آید کم از شش
نباشد و اگر بمخرجی حاجت بود که از وی نصف و ثلث و ربع و سدس آید کم از دوازده نباشد و اگر بمخرجی حاجت بود که از وی نصف
و ثمن و سدس آید کم از بیست و چهار نبود مسئله اگر در مخرج سهمی زیاده حاجت بود زیادت کنند و این را عول خوانند مسئله شش
را عول کنند تا هفت چنانکه زنی بمرد شوهر و دو خواهر مادری و پدری گذشته است و نیز شش سهم را عول کنند تا هشت سهم چنانکه
زنی ... شوهر و خواهر مادری و پدری و مادر گذشت و نیز شش سهم عول کنند تا نه چنانکه زنی بمرد شوهر و دو خواهر مادری
و پدری و دو برادر مادری گذشته است و نیز شش سهم را عول کنند تا ده سهم چنانچه زنی بمرد شوهر و دو خواهر مادری و پدری و مادر
و دو خواهر مادری گذشت مسئله دوازده سهم را عول کنند بعدد طاق نه بعدد جفت یعنی دوازده را عول کنند تا سیزده چنانکه
مردی بمرد یک زن و دو خواهر مادری و پدری و یک ... مادری گذشت و نیز دوازده را عول کنند تا پانزده چنانکه زنی بمرد
شوهر و دو دختر و مادر و پدر گذشت و نیز دوازده را عول کنند تا هفده چنانکه مردی بمرد یک زن و دو خواهر مادری و پدری و دو برادر مادری
و مادر گذشت مسئله بیست و چهار را عول کنند تا بیست و هفت یکبار چنانکه مردی بمرد یک زن و دو دختر و مادر و پدر گذشت و این مسئله

منبر بود گویند از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پرسیدند و او بر منبر بود بر فور جواب گفت که هشتم یکی زن نهم حصه شد مسئله اگر بر یک طایفه کسر شود
و میان سهام و روس آن طایفه موافقت بود جزو موافقت از عدد روس آن کی بر ایشان کسر شده است در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه شخصی بمرد
پدر و مادر و ده دختر گذاشت اگر میان روس و سهام ایشان موافقت نباشد تمام عدد روس آن طایفه در اصل مسئله فرض شده است ضرب کنند
چنانچه زنی بمرد و شوهر و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود تا هفت سهم عول شد و تصحیح مسئله از سی و پنج سهم شود مسئله
اگر کسر بر عدد شود یعنی بر دو طایفه و یا زیادت از آن کسر شد بنگرند اگر میان اعداد روس مماثله بود یک عدد را در اصل مسئله ضرب کنند
چنانکه شخصی بمرد و سه دختر و سه جده و سه عم گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح مسئله از هژده سهم بود و اگر میان اعداد روس تداخل بود عدد بزرگتر
است آنرا در اصل مسئله ضرب کنند چنانچه مردی بمرد و چهار زن و سه جده و دوازده عم گذاشت اصل مسئله از دوازده سهم بود و تصحیح او از یک صد و چهل و چهار شود
و اگر میان اعداد روس موافقت است جزو موافقت از یک عدد در جمیع عدد دوم ضرب کنند آنچه حاصل شود در جزو موافقت عدد سوم ضرب کنند اگر موافقت
باشد و آنچه حاصل شود در جزو موافقت عدد چهارم ضرب کنند بعد در اصل مسئله ضرب کنند و اگر موافقت نباشد تمام در تمام عدد دوم ضرب کنند همچنین در عدد سوم
و چهارم اگر موافقت بود در جزو موافقت ضرب کنند و اگر موافقت نباشد در جمیع عدد ضرب کنند چنانکه مردی بمرد و چهار زن و هژده دختر و پانزده جده و شش
عم گذاشت اصل مسئله از بیست و چهار بود و تصحیح مسئله از چهار هزار و سیصد و بیست سهم شود و اگر مسئله عولی بود در عول آن ضرب کنند چنانکه زنی
بمرد و شوهر و نه جده و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله از شش بود تا هشت عول شد و تصحیح مسئله از سیصد و شصت شود شوهر را صد و سی و پنج ۲۳۱
سهم و هر جده را پنج سهم و هر خواهر را سی و شش سهم و اگر میان اعداد موافقت نباشد و تباین بود تمام عدد روس دیگر ضرب کنند آنچه حاصل شود
در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد و دو زن و شش جده و ده دختر و هفت عم گذاشت اصل مسئله از بیست و چهار است و تصحیح مسئله از پنج
هزار و چهل سهم شود و اگر مسئله عولی باشد در عول آن ضرب کنند چنانکه زنی بمرد و شوهر و نه جده و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله از شش بود
تا هشت عول شد و تصحیح مسئله از سیصد و شصت سهم شود شوهر را صد و سی و پنج سهم و هر جده را پنج سهم و هر خواهر را سی و شش سهم مسایل
الرد مسئله اگر در مسئله بعضی از سهام فاضل آید بر اصحاب فرایض رد کنند بقدر حقوق ایشان مگر بر زن و شوهر و بقول امام مالک و شافعی
رحمة الله تعالی علیهما فاضل در بیت المال بود و بر اصحاب فرایض رد نکنند مسئله
اگر طایفه که بر ایشان رد می‌شود یک جنس باشند مسئله از روس ایشان بود چنانکه شخصی بمرد و دو دختر یا دو خواهر گذاشت و اصحاب غیر رد
معدوم اند [illegible] و سهم بود و اگر اصحاب غیر رد نباشد و اصحاب رد دو جنس باشند و یا زیادت مسئله از سهام ایشان بود و اگر در مسئله سدسان بود چنانکه شخصی بمرد
جده و خواهر مادری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح او از دو سهم جده را یک سهم و خواهر را یک سهم و اگر در مسئله ثلث و سدس بود چنانکه شخصی
بمرد جده و دو خواهر مادری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از سه سهم بود جده را یک سهم و هر خواهر را یک سهم و اگر در مسئله نصف و
سدس بود چنانکه شخصی بمرد و یک دختر و دختر پسر گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح مسئله از چهار سهم شود دختر را سه سهم و دختر

میت صورة تصحیح مسئله

بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	زوج
۳	۳	۳	۳	۳	۵

بسر را یکسهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانکه شخصی بمرد و دو دختر و مادر گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از پنج سهم شود مادر را یک سهم دهد و هر دختر را دو سهم و همچنین اگر در مسئله نصف و سدس یا نصف و ثلث بود تصحیح مسئله از پنج سهم بود چنانچه شخصی بمرد و یک خواهر اعیانی و یک خواهر مادری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از پنج شود خواهر اعیانی را سه سهم بود و یک مادر را و یک خواهر مادری را یا شخصی بمرد و مادر و یکی خواهر اعیانی گذاشت او اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از پنج شود و مادر را و سه خواهر را و اگر با اصحاب رد از یک جنس صاحب فرض غیر رد نیز موجود باشد اول فرض صاحب غیر رد بده از اقل مخرج باقی بر روس اصحاب رد قسمت کن اگر مستقیم آید مسئله تمام شود چنانکه زنی مرد و شوهر و سه دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است یکسهم از چهار سهم بشوهر ده و سه سهم باقی بر سه دختر مستقیم آید تصحیح این مسئله از چهار سهم میشود **مسئله** و اگر باقی سهام بر روس اصحاب رد مستقیم نشود پس اگر میان باقی سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان روس اصحاب رد موافقت بود جزو وفق از عدد روس در مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن از آن مبلغ تصحیح مسئله شود چنانکه زنی مرد و شوهر و شش دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است ربع آن یکسهم بشوهر ده و سه سهم که ماند بر روس دختران قسمت نمی آید میان روس و سهام توافق بثلث است جزو وفق از عدد روس ایشان آن دو روس است که ثلث شش است آن دو را در مخرج فرض اصحاب غیر رد که آن چهار است ضرب کن هشت سهم شود شوهر را یکسهم بود در دو ضرب کن دو سهم شود بشوهر ده و دختران را سه سهم بود در دو ضرب کن شش سهم شود بدختران ده پس هر دختر را یکسهم بدهد **مسئله** و اگر میان باقی سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان روس اصحاب رد موافقت نبود کل روس در مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن آنچه حاصل شود تصحیح مسئله از آن بود چنانکه زنی مرد و شوهر و پنج دختر گذاشت فرض شوهر که آن ربع است از اقل مخرج که آن چهار است یکسهم است یکسهم بده و سه سهم باقی بر پنج دختر مستقیم نیاید میان سهام و روس دختران که آن پنج است موافقت نیست پس آن پنج را در چهار که مخرج فرض اصحاب غیر رد است ضرب کن بیست سهم شود این مبلغ تصحیح مسئله شوهر را از اصل مسئله یک سهم بود آن را در مضروب که آن پنج است ضرب کن پنج شود و این پنج سهم بشوهر ده و دختران را از اصل مسئله سه سهم بود آن را در پنج ضرب کن پانزده شود میان دختران قسمت کن هر دختر را سه سهم رسد **مسئله** و اگر با اصحاب رد دو جنس اصحاب غیر رد موجود است پس باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد بر مسئله اصحاب رد ضرب کن اگر مستقیم آید تصحیح مسئله از آن شود چنانکه مردی مرد و یک زن و چهار جده و شش خواهر مادری گذاشت و مخرج فرض اصحاب غیر رد چهار است ربع آن یکسهم بزن بده و سه سهم ماند و مسئله اصحاب رد سه سهم است زیرا که جده را سدس است و خواهران مادری را ثلث اصل مسئله از شش سهم شود و سدس او یکی بود و ثلث او دو و مجموع سه سهم شود پس ثابت شد که مسئله اصحاب رد سه سهم است و سه سهم باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد بدین روس مستقیم می آید جدات را یکسهم و خواهران را دو سهم و اگر خواهی که مسئله تصحیح کنی چنانکه در تصحیح مسائل ذکر شده است همچنان ضرب کن **مسئله** و اگر سهام باقی از مخرج فرض غیر رد بر مسئله اصحاب رد مستقیم نیاید تمام سهام اصحاب رد در مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن از آن مبلغ فروض هر دو فریق بود بعده سهام اصحاب غیر رد ضرب کن در مسئله اصحاب رد و سهام اصحاب رد در سهام باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن آنچه حاصل شود نصیب آن فریق بود چنانکه مردی مرد چهار زن و نه دختر و شش جده گذاشت آنکه از اصحاب

میت صورة تصحیح مسئله

اخوات	تسعه جدات	زوج
۱۸۰	۴۵	۱۳۵

خالد مسئله بعد عول ۱۵ — مسئله بعد الرد ۳ — باقی مدل ۳

غیر رد ست اول فرض او از اقل مخرج و دهند و آن زن ست مسئله او هشت ست و ثمن او یک سهم بود این یک سهم ثمن او را دهند باقی هفت سهم ماند و مسئله اصحاب رد آن پنج سهم شود زیرا که نصیب جدتان دو ثلث ست و نصیب جدات یک سدس اصل مسئله از شش سهم و دو ثلث از شش سهم چهار سهم بود و سدس او یک سهم بود مجموع پنج سهم شود و باقی سهام از مخرج فرض و جات هفت سهم ست بر پنج مستقیم نمی آید و میان این دو موافقت نیست پنج در هشت که اقل مخرج زنان ست ضرب کنند چهل سهم شود و این مبلغ مخرج فروض هر دو فریق شود و بعده سهام اصحاب غیر رد در مسئله اصحاب رد ضرب کن و مسئله اصحاب رد پنج ست زیرا که مضروب اصحاب رد یکی در پنج ضرب همان پنج بود پس پنج سهم از چهل سهم که ثمن ست نصیب زنان شد و نیز سهام اصحاب رد و سهام باقی از مخرج اصحاب غیر رد و ضرب باید دختران را از مسئله اصحاب رد چهار سهم بود و این چهار سهم را ضرب کنند در باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد که هفت سهم ست بیست و هشت سهم شود و این بیست و هشت سهم دختران را داده بود و جدات را یک سهم بود در هفت سهم ضرب کنند همان هفت بود و نصیب جدات بود و اگر بر بعضی منکسر شود تصحیح مسئله اصول مذکوره کنند چنانچه درین مسئله زنان را پنج سهم ست از چهل سهم و زنان چهار اند و پنج بر چهار مستقیم نمی آید و میان این دو موافقت نیست جمیع عدد زنان که چهار ست نگهدار و دختران را بیست و هشت سهم بود و عدد ایشان بیست و هشت بر نه مستقیم نیاید و میان این دو موافقت نیست جمیع عدد رؤس دختران نگهدار و جدات را هفت سهم بود و عدد ایشان شش ست و هفت بر شش مستقیم نیاید و میان این دو موافقت نیست جمیع عدد رؤس جدات نگهدار و پس درین مسئله چهار و نه و شش جمع شد و میان چهار و شش موافقت بالنصف ست یکی را در جمیع عدد دیگر ضرب کن چهار در سه یا دو در شش دوازده بود و میان دوازده و نه موافقت بالثلث ست یکی را در کل عدد دیگر ضرب کن دوازده در سه یا چهار در نه سی و شش بود و این سی و شش را در چهل که مخرج فرض هر دو فریق ست ضرب کن یکهزار و چهار صد و چهل سهم بود و تصحیح مسئله ازین مبلغ شود زنان را صد و هشتاد سهم بود و هر یکی را چهل و پنج سهم رسد و دختران را یکهزار و هشت سهم بود و هر دختر را صد و دوازده سهم رسد و جدات را دو صد و پنجاه و دو سهم بود و هر یکی را چهل و دو سهم رسد

فصل مسئله اگر بعضی از ورثه پیش از قسمت بمیرند مسئله میت اول تصحیح کنند و سهام هر وارث را دهند و مسئله میت دوم کنند و بنگرند میان آنچه در دست میت دوم ست از تصحیح اول اگر بر تصحیح مسئله دوم مستقیم آید بضرب حاجت نباشد از تصحیح اول صحیح شوند و اگر از تصحیح اول بر تصحیح دوم مستقیم نیاید بنگرند اگر میان این دو موافقت ست جزو موافق از تصحیح میت دوم در کل تصحیح میت اول ضرب کن و اگر میان این دو مباینت ست کل تصحیح دوم در تصحیح اول ضرب کن از آن مبلغ هر دو مسئله صحیح شود چنانکه زنی مرد شوهر و مادر و دختر گذاشت اصل مسئله دوازده ست زیرا که از دوازده شوهر را ربع سه سهم ست و دختر را نصف شش سهم و مادر را سدس دو سهم ست یک سهم ماند و مخرج فرض آنکه اصحاب غیر رد ست چهار ست شوهر را ربع یک سهم رسید سه سهم ماند و مسئله دختر و مادر نیز چهار ست زیرا که مادر را سدس ست و دختر را نصف ست از شش و آن سه سهم باشد از شش و مجموع چهار

مریم متشته — صاحبت — باقی بدو ۹

زوج نور محمد — اخ کریم بخش — اخ محمد حسن

٢٣٧

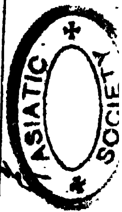
وآن دو سهم ست و پدر میت دوم را دو سهم و اگر دختر مرد و دو پسر و یک دختر جده گذشت وان جده
مادر میت اول ست و تصحیح مسئله میت سوم از شش ست جده را سدس ست یکسهم از شش
و هر پسر را دو سهم و دختر را یکسهم و درست میت سوم نه سهم ست بر شش مستقیم نمی آید و میان
ایشان موافقت ثلثی ست پس ثلث شش که دو سهم ست در شانزده ضرب کن سی و دو سهم
هر سه مسئله از وی رست آید هر که سهام وی از شانزده ست سهام او در جزو موافقت مسئله دختر
ضرب کن و آن دو سهم ست و آن شش و هر که سهام او از شش ست سهام او ضرب کن در جزو
موافقت آنچه درست دختر ست و آن سه سهم ست پس مادر میت اول را سه سهم بود از شانزده
در دو ضرب کن شش شوهر شش او را بود و زوج میته اول را چهار سهم بود از شانزده در
دو ضرب کن هشت شود هشت او را بود و زن میت دوم را یک سهم از شانزده بود آنرا در دو
ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم زن میت دوم را بود و پدر میت دوم را بود و پدر میت دوم
از شانزده بود در دو ضرب کن چهار سهم پدر میت دوم را بود و مادر میت دوم را یک سهم بود
در دو ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم مادر میت دوم را بود و هر یکی را از پسران میت سوم
دو سهم بود از شش سهم در سه ضرب کن شش شود هر یکی را شش بود و دختر میت سوم را
یکسهم بود از شش در سه ضرب کن سه سهم شود هر سه دختران را بود و جده میت سوم را
که آن مادر میت اول ست یکسهم بود از شش در سه ضرب کن همان سه سهم شود هر سه سهم مر این
جده را بود و این جده را شش سهم از میت اول رسید و سه سهم از میت سوم برد مجموع نه سهم شود و زن
میت دوم را دو سهم رسید و پدر میت دوم را چهار سهم رسید و مادر میت دوم را دو سهم رسید و پسران میت سوم
[illegible] گان سهم رسید و دختر میت سوم را سه سهم رسید و جده میته سوم را نه سهم مجموع سی و دو سهم شود
واگر جده مرد و شوهر و دو برادر گذشت و در دست او نه سهم ست و تصحیح مسئله او از چهار ست و نه بر چهار مستقیم
نیاید میان ایشان موافقت نیست پس چهار را در سی و دو ضرب کن صد و بست و هشت سهم شود و تصحیح چهار
مسئله شود پس هر که را از سی و دو چیزی بود در چهار ضرب کنند و هر که را از چهار چیزی بود در
نه ضرب کنند پس زن میت دوم را از سی و دو دو سهم بود در چهار ضرب کن هشت شود هشت
مر آن زن راست و [illegible] میت دوم را از آن سی و دو سهم چهار سهم بود در چهار ضرب کن

شانزده شود و هر شانزده اورا بود و مادر میت دوم را از سی و دو سهم بود در چهار ضرب کن هشت شود
اورا بود و هر یکی را از پسران میت سیوم را شش سهم بود در چهار ضرب کن بیست و چهار شود و
میت را از سی و سه سهم بود در چهار ضرب کن دوازده شود و شوهر میت چهارم را دو سهم بود از
چهار سهم در نه ضرب کن هژده شود و هر یکی از برادران میت چهارم را یک سهم بود از چهار سهم در
نه ضرب کن نه شود و هر یکی از برادران میت چهارم یک سهم بود از چهار در نه ضرب کن همان نه بود **فصل**
مسئله اگر خواهی که نصیب هر فریق را از تصحیح بدانی آنچه هر فریق را بود از اصل مسئله در آنچه
مضروب تمام نهاده اند ضرب کن آنچه حاصل شود آن نصیب هر فریق را بود چنانکه در مسئله متباینه
مذکوره دو زن را از اصل مسئله سه سهم بود آن را ضرب کن در مضروب آن دویست و ده است
ششصد و سی سهم شود همین دو زن را بود و دختران را شانزده سهم بود در مضروب
که آن دویست و ده سهم است ضرب کن سه هزار و سیصد و شصت سهم شود همین
دختران را بود و جدات را چهار سهم بود آن را در مضروب مذکور ضرب کن هشت
صد و چهل سهم شود همین جدات را بود و اعمام را یک سهم بود آن را در مضروب مذکور
ضرب کن دویست و ده شود همین اعمام را بود **مسئله** اگر خواهی که نصیب هر فردی
از افراد فریق بدانی سهام هر فریق را نسبت کن از اصل مسئله بعدد روس ایشان پس
بعده مثل آن نسبت از مضروب هر فردی را بده چنانکه در این مسئله سهام دو زن که سه است
نسبت بعدد روس ایشان مثل و مثل نصف دارد پس هر زنی را مثل مضروب و مثل نصف
بده و آن سیصد و پانزده شود بعده سهام دختران که شانزده است نسبت بعدد روس ایشان
که ده اند مثل آن و مثل سه خمس آن دارد پس هر دختری را مثل مضروب و مثل سه خمس او بده و آن سیصد و سی
و شش سهم بود بعده سهام جدات که چهار است نسبت کن بعدد روس ایشان که شش اند نصف و سدس
آن دارد پس هر جده را نصف مضروب و سدس مضروب بده و آن یکصد و چهل سهم بود بعده سهام اعمام را نسبت
کن بعدد روس ایشان که هفت است پس مثل سبع آن باشند هر عمی را سبع مضروب بده و آن سی سهم
مسئله اگر خواهی که ترکه در میان ورثه و غرما قسمت کنی سهام هر وارثی از تصحیح
مبلغ را به تصحیح قسمت کن یعنی مسئله کن برای طلب موافقت میان تصحیح و میان ترکه ...

سهام هر وارثی از تصحیح در کل ترکه ضرب کن بعدد مبلغ قسمت کن بر تصحیح آنچه حاصل آید نصیب هر وارثی بود چنانکه زن
مرد شوهر و مادر و پدر و یک پسر و دو دختر گذاشت و ترکه هفده دینار است اول تصحیح مسئله کن پس اصل مسئله دوازده سهم بود
شوهر را ربع است سه سهم بر وی مستقیم آید و مادر و پدر را دو سدس چهار سهم بر ایشان مستقیم آمد و فرزندان را باقیست
پنج سهم مستقیم نیاید بر عدد رؤس ایشان که چهار اند در تقدیر و میان ایشان موافقت نیست پس چهار در اصل مسئله ضرب کن
چهل و هشت شود شوهر را دوازده و هر یکی از مادر و پدر را هشت سهم و پسر را ده سهم و هر دختری را پنج سهم بعد موافقت
میان چهل و هشت و میان ترکه که هفده دینار است طلب کن در میان ایشان موافقت نیست پس سهام شوهر که دوازده اند
در ترکه ضرب کن که هفده دینار است دویست و چهار سهم شود بر تصحیح قسمت کن که آن چهل و هشت است چهار دینار
و چهارم حصه دینار بیرون آید و هشت سهم که پدر را بود که در هفده ضرب کن و ده سهم که پسر را بود در هفده ضرب کن
و حاصل آن صد و هفتاد است بر چهل و هشت قسمت کن سه و نیم دینار و یک جزو از بست و چهار جزو دینار می شود
و آن پسر را دهند و سهم هر دختری که پنج است ضرب کن در هفده و حاصل آنکه هشتاد و پنج است بر چهل و هشت قسمت کن
یک دینار و سه ربع دینار و نیم جزو از بست و چهار جزو دینار بود و این مقدار هر دختری را باشد از ترکه **مسئله**
و اگر میان تصحیح و میان ترکه موافقت است سهام هر وارثی از تصحیح در جزو موافقت از ترکه ضرب کن بعده مبلغ را
بر جزو موافقت قسمت کن آنچه بیرون آید نصیب هر وارثی بود چنانچه اگر ترکه شانزده دینار است درین مسئله
پس میان شانزده و میان چهل و هشت موافقت است بسدس پس سهام شوهر را که دوازده است ضرب کن در جزو
[illegible] که و آن سه است حاصل آن سی و شش است بر وفق تصحیح که هشت است قسمت کن چهار و نیم دینار
شود و این شوهر را بود از ترکه و سهام پدر که هشت است در سه ضرب کن و حاصل آنکه بست و چهار است
بر هشت سهم قسمت کن سه دینار شود و آن پدر را بود و مادر را نیز همچنین رسد و سهام پسر را که ده است
در سه ضرب کن و حاصل آنکه سی است بر هشت قسمت کن سه دینار و سه ربع دینار شود و این پسر را بود و از
ترکه و سهام هر دختری که پنج است در سه ضرب کن و حاصل آن پانزده است بر هشت قسمت کن یک دینار و سه
ربع و یک ثمن دینار و این مقدار هر دختری را باشد **مسئله** و اگر ترکه اندک است و وام بسیار میان مجموع وام
و میان ترکه موافقت طلب کن و اگر میان ایشان مباینت است وام هر غریمی را ضرب کن در کل ترکه و حاصل را
بر مجموع وام قسمت کن چنانکه اگر ترکه هفده دینار است و وام چهل و هشت دینار است زید را
... است و عمرو را شانزده دینار و بکر را بست دینار و میان هفده و چهل

وام عمرو ۲۰ دینار	وام بکر ۱۶ دینار	وام زید ۱۲ دینار
۵ دینار و نصف	۴ دینار	بقسیم ترکه بهم دینار و نصف

وچهل وهشت مبائنت ست وام زید که دوازده دینارست در کل ترکه که هفده دینارست ضرب کن حاصل
آن دویست وچهار دینارست بر مجموع وام قسمت کن که آن چهل وهشت دینارست چهار دینار
دینار شود وبزید دهند دبر میت از وام زید هفت دینار وسه ربع دینار ماند و وام عمرو دیگر همبرین
کن اگر میان ایشان موفقت ست وام هر غریمی در جزو موفقت ترکه ضرب کن وحاصل آن
برجزو موافقت مجموع وام قسمت کن آنچه بیرون آید نصیب آن غریم بود چنان که اگر ترکه هزده
ست ومیان این موفقت سدس ست پس وام زید که دوازده دینارست در جزو موفقت ترکه
ضرب کن وآن سه ست وحاصل آن که سی وشش ست بر وفق مجموع وام که هشت ست قسمت کن
ونیم دینار شود واین بزید دهند وزید را بر میت هفت ونیم دینار از وام ماند و وام عمرو دیگر همبرین
کن مسئله اگر بعضی از ورثه بر چیزی از ترکه صلح کردند سهام او از اصل مسئله ویا از تصحیح طرح کن
چنانکه گویی در تقدیر این وارث درمیان نبوده ست بعده باقی ترکه قسمت کن بر سهام بقیه
یعنی اول تصحیح مسئله کن باوجود مصالح بعده سهام او از تصحیح طرح کن وباقی بر ورثه باقیه
کن چنانکه زنی مرد شوهر وبا در وعم گذشت وشوهر صلح کرد بر آنچه در ذمه اوست از مهر واز میان
ورثه بیرون آمد پس سهام او از تصحیح بیفکن وترکه میان مادر وعم میت قسمت کن بسه سهم دو
مادر را بده ویکسهم عم را بده زیرا که اصل مسئله از شش ست شوهر را النصف آن سه سهم رسد ومادر
ثلث آن دو سهم وعم را باقی یک سهم پس چون سهام شوهر طرح کردی بتخارج سه سهم ماند پس
دو سهم مادر را ویکسهم عم را بود والله اعلم بالصواب فقط تمت الکتاب بعون الملک الوهاب





اشتهار